UNIVERSAL
LIBRARY
OU-234656
UNIVERSAL
LIBRARY

مَا شَاءَ اللّٰہُ لَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ

الحمد للہ والمنۃ کہ درین زمان فیض اقتران ترجمہ قدوری بزبان فارسی المعروف

قدوری

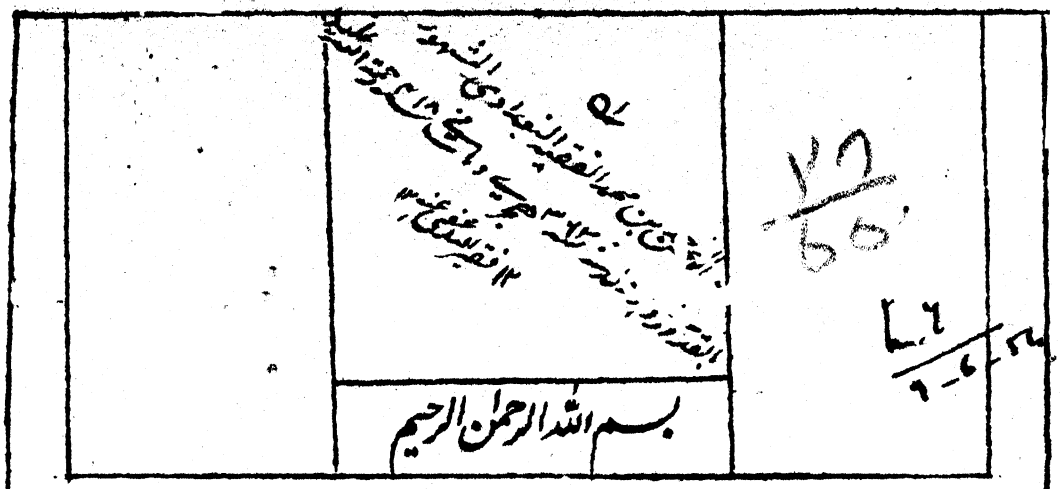
بہ

اصل جلیل و اصل نبیل امام اجل زاہد زین الصالحین ابو الحسن احمد بن محمد بن احمد بن جعفر بن حمدان قدوری رحمۃ اللہ علیہ

بسعی جوان نا چیز فقیر اللہ وعبد القادر وعبد العزیز رزقہم اللہ تعالیٰ ایماناً کاملاً وورزقاً واسعاً

در مطبع محمدی واقع لاہور مطبوع گردید

کتاب ہذا داخل بی رجسٹری گورنمنٹ شدہ است احمدی اجازت تاسیم مسد



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین سپاس ومنت مرخدائرا کہ آفریدگار جہانست وروزی دہ بندگانست ودرود وبر پیغمبر او صلے اللہ علیہ وسلم وبر آل او وجملہ آمین یا رب العالمین اما بعد بدانکہ خواجہ امام شیخ الاسلام ابوالحسن القدوری رح کتابے ساخت وزبدہ شریعت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بحکم آیات قرآن واخبار نبوی او آنرا مختصر قدوری نام کرد ومقتدائے اہل اسلام گشت پس طائفہ آنمردمان کہ ایشانرا غم دین داشت وطالب علم بودند از خواجہ امام ابل [illegible] الصالحین ابی القاسم بن حسن رح درخواستند تا این کتاب را ترجمہ پارسی کند چنانکہ زود تر ایشانرا معلوم گردد وفرزندان وعیالانرا بیاموزند پس امام ادام اللہ توفیقہ ایشانرا اجابت کرد وکتاب قدوری را بپارسی ترجمہ کرد تا خواندن ویاد گرفتن آسان شود وثواب وبرکات آن بروزگار او شامل گردد انشاء اللہ عزوجل اما ابتدای آبدست از نیجاست کہ خداوند تبارک وتعالی گفت یا ایہا الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا وجوہکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین مسئلہ در آبدست چند چیز فریضہ است چند شستنی وچند کشیدنی سہ شستنیے ویکے کشیدنی اما آن سہ چیز کہ شستنی است یکے روے دوم دست سوم پای وکشیدنی مسح سر است مسئلہ حد روی کدام است از رستنگاہ موی پیشانی تا زیر زنخ واز نرمہ گوش تا نرمہ گوش مسئلہ سپیدی کہ میان زلفین وگوش است (۱) درشتنی در آید یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ ومحمد رح در آید ونزدیک ابو یوسف ونزفر رح در نیاید مسئلہ مسح سر برچہ اندازہ باید کرد۔ براندازۂ موی پیشانی از برائے آنکہ روایت کرد مغیرہ پسر شعبہ کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرود آمد در خاکدان قومی پس بول کرد وآبدست کرد ومسح سر کشید باندازۂ موی پیشانی وبر روی موزہ خویش ہم کشید مسئلہ موی پیشانی

کدام است هر موی را که روی جانب روی است آن مقدار موی پیشانی است **مسئله** در
آبدست چند چیز سنت است - اول دو دست شستن دوم نام خدا بتعالی گفتن سیوم مسواک کردن
چهارم آب در دهن گردان پنجم آب در بینی کردن ششم مسح دو گوش کردن هفتم خلال محاسن کردن
نزدیک ابو یوسف هشتم خلال انگشتان کردن نهم هر اندامی را سه بار شستن بقول ابو حنیفه
و بقول شافعی رح یکبار **مسئله** در آبدست چند چیز مستحب است - یکی نیت کردن دوم
بر تمامی سر مسح کردن سیوم ترتیب نگاه داشتن چهارم از ریستا گرفتن پنجم تبرید شستن **مسئله**
شکننده آبدست چند چیز است - شانزده چیز است پنج از پیش است و سه از پس و چهار آنکه مکان
ظاهر ندارد اما آن پنج که از پیش است یکی بول دوم منی سیوم مذی چهارم دودی پنجم سنگریزه که بعضی
از مرد انرا باشد یا خون مستحاضه که زنانرا باشد اما آن سه که از پس است یکی باد دوم کرم سیوم غائط
اما آن چهار که مکان ظاهر دارد یکی خون دوم ریم سیوم زرداب چهارم قی پری دهن اما آن چهار
که مکان ظاهر ندارد یکی بیهوشی دوم دیوانگی سیوم خواب گران چهارم خنده قهقهه در نمازی که
در رکوع و سجود باشد **مسئله** در غسل جنابت چند چیز فریضه است - نزدیک علمای ما سه چیز یکی آب
در دهن کردن دوم آب در بینی کردن سوم تمام اندام شستن و نزدیک مالک سه بن و
چهارم مالیدن اندام و نزدیک شافعی رح دو چیز یکی نیت کردن دوم تمامی اندامها شستن **مسئله**
غسل جنابت بسنت چگونه کند باید که بشوید نخست دو دست خود را پس اندام نهانی را پس اگر
نجاستی باشد بر اندام وی آنرا زائل کند پس آبدست کند چنانکه برای نماز میکند مگر پای را نشوید
پس سه بار آب را بر سر و تن خود بریزد پس اگر او بر بلندی باشد پایها را هم آنجا بشوید و اگر بر بلندی
نباشد راستر شود از انجا و پایها را بشوید **مسئله** در غسل جنابت بر زنان واجب آید که موی
را باز کنند یا نی - اگر آب به تهٔ موی تواند رسانید واجب نیاید که موی را باز کنند مگر آنکه نجاست
باز عود کند و اگر نتواند رسانید واجبست که باز کنند **مسئله** همه غسلها بر چند وجه است - چهار
فریضه و چهار سنت و یکی مستحب و یکی واجب اما آن چهار که فریضه است یکی فرو آمدن آب منی
جهنده دوم فراهم آمدن دو ختنه آب منی فرو آید یا نیاید سیوم پاک شدن از حیض
چهارم غسل نفاس اما آن چهار که سنت است یکی غسل جمعه دوم غسل دو عید سیوم غسل روز عرفه
چهارم غسل احرام گرفتن و آن یکی که واجب است غسل مرده است و آن یکی که مستحب است غسل کردن
کودک است که بلاغت بسال برسد و یا کافری که بی جنب مسلمان شود **مسئله** در مذی و ودی

غسل واجب آید یا نه - غسل واجب نیاید آبدست واجب آید و نزدیک مالک آبدست هم واجب نیاید
مسئله آبها بر چند وجه است - بر دو وجه است یکے آب مطلق دوم آب مقید اما آب مطلق چون
آب آسمان و آب رودها و آب چشمها و آب دریاها و آب چاهها است و آب مقید آنست که
آبی باشد که چون چیزے پاکیزه یا گیاهی را بشیلے ازان گیاه آبے بیرون آید چون آب برگ درختان
و آب میوهاے تر همچنین آب باقلی و سرکه و خوردنی و نشاسته و شیر اینهمه آب مقید است
درین همه آبها آبدست کردن روا نباشد اما اگر پلیدی برجای رسیده باشد شستن آن پلیدی
بدینها روا باشد و آبدست باب مطلق روا باشد چنانکه گفتیم مسئله اگر در آب پاک چیزی پاک آمیخته
شود چنانکه اشنان یا صابون یا زعفران در آن آب آبدست کردن روا باشد یا نے - بدانکه
مر آب را سه صفت ست یکے رنگ دوم مزه سوم بوی اگر ازین سه صفت دو صفت بگشته باشد
و یکی صفت باقی مانده باشد آبدست کردن ازان آب روا نباشد و اگر دو صفت برقرار و یکے
برگشته باشد روا باشد که ازان آب آبدست کنند مسئله اگر در آب ایستاده نجاستے بیفتد
ازان آب وا نجا آبدست کردن روا باشد یا نے - روا نباشد خواه آن آب اندک باشد خواه
بسیار زیرا که پیغمبر صلے الله علیه وسلم بفرمود مر نگاه داشتن آب را از نجاست چنانکه گفت بول نکند
یکے از شما در آب ایستاده و غسل نکند یکے از شما در آن آب از جنابت و در خبر دیگر است از رسول
علیه الصلوة والسلام که چون بیدار شود یکے از شما دست در آوند فرو نبرد تا نشوید دست خود را سه
بار که ندانید که در خواب دست کجا نهاده اید مسئله اگر در آب روان نجاستی افتد ازان آب آبدست
کردن روا باشد یا نه - روا باشد چون اثر نجاست پیدا نباشد زیرا که در آب روان نجاست قرار
نتواند گرفت مسئله اگر در حوضی بزرگ در یک گوشه نجاستے افتد در گوشهٔ دیگر آبدست کردن روا
باشد یا نه - به بینیم اگر بجنبانیدن یکطرف طرف دیگر می جنبد روا نباشد و اگر نمی جنبد از گوشهٔ دیگر
روا باشد که آبدست کند زیرا که ظاهر آنست که این نجاست بگوشهٔ دیگر نتواند پیوست مسئله
جانورانی که خون روان ندارند و زندگانی در آب ندارند چنانکه پشه یا مگس یا زنبور یا کژدم اگر در
آب بمیرند آن آب تباه شود یا نه - تباه نشود مسئله همچنین جانورانی که زندگی در آب دارند
چنانکه ماهی و غوک و خرچنگ اگر در آب بمیرند آن آب پلید شود یا نه - پلید نشود مسئله آب مستعمل
کدام است - مر آبیکه فرضی ازان گزارده باشند یعنی آبیکه حدثے بدان زائل کرده باشند و یا بوجه قربت
در تن بکار بسته باشند آن آب مستعمل باشد مسئله حکم آب مستعمل چیست نزدیک امام اعظم ابوحنیفه

حکم او همچون نجاست مغلظه است و نزد ابو یوسف حکم او همچون نجاست مخففه است و نزد یک محمد رح
پاک ناپاک کننده است اما نزد یک ابو حنیفه رح حکم او همچو نجاست مغلظه است یعنی که همچون خون و ریم
و خمر است تا اگر از خون و ریم و آنچه مغلظه است باجماع قول اگر ازان نجاست بمقدار بیش از درمی بر
جامه رسد مانع نماز باشد همچنین اگر آب مستعمل بیش از مقدار درم بر جامه رسد نزد یک ابو حنیفه رح نیز مانع
نماز آید و اما بر قول ابو یوسف رح حکم او همچون نجاست مخففه است و نجاست مخففه کدام است چنانکه
بول ستوران که گوشت ایشان حلال است اگر بجامه رسد کثیر فاحش باید تا مانع جواز نماز باشد حکم آب
مستعمل نیز همچنین است که تا ربعی آنجامه تر نشده است مانع جواز نماز نیست و چون ربعی یا بیشتری تر شد
آنگاه روا نباشد که با آنجامه نماز گزارند اما بر قول محمد رح که پاک ناپاک کننده است یعنی از نفس خود پاک است
اما اگر بر جای نجاستی رسیده باشد اگر ازان آب بشویند آن نجاست پاک نشود یعنی پاک آنکه خوردن را
شاید و ناپاک آنکه ازان آبدست نشاید کرد **مسئله** همه پوستها بدباغت دادن پاک شود یا نه —
پاک شوند مگر پوست خوک و پوست آدمی اما پوست خوک از برای پلیدی و پوست آدمی از برای حرمت را
مسئله موی مردار و استخوان مردار پاکست یا پلید — نزد یک علمای ما رح تا مادام که بر و آلایشی یا خونی
نباشد پاک باشد **مسئله** اگر در چاهی نجاستی افتد چه باید کرد نخست آن نجاست را بر باید کشید
پس تمامه آب را بر باید کشید **مسئله** اگر در چاهی موشی بمیرد یا گنجشک یا سر چه یا گربه یا چند دلو آب
بر باید کشید — از بیست دلو تا سی اگر چاهی خرد باشد بیست و اگر چاهی بزرگ باشد سی دلو بکشند
مسئله اگر در چاهی کبوتری یا ماکیانی یا گربه بمیرد چند دلو آب ازان چاه بکشند از چهل دلو تا شصت دلو
اگر چاهی خرد بود چهل دلو و اگر چاه بزرگ بود شصت دلو بکشند اما اگر دو موش بمیرند نزد یک امام ابو حنیفه و
ابو یوسف رح از بیست دلو تا سی دلو بکشند و نزد یک محمد رح از چهل دلو تا شصت دلو بکشند اما اگر در چاهی
سه موش بمیرند نزد یک امام ابو حنیفه رح از چهل دلو تا شصت دلو بکشند و نزد یک ابو یوسف رح همچنان از
بیست دلو تا سی دلو بکشند اما اگر چهار موش بمیرند همین حکم باشد و اگر پنج موش بمیرند باتفاق از چهل
دلو تا شصت دلو بکشند و اگر شش موش بمیرد یا هفت یا هشت یا نه همین حکم باشد و چون ده شود
هم گوسفندی شود تمام آب را ازان چاه بکشند **مسئله** اگر در چاهی آدمی یا سگ یا خوک بمیرد یا گوسفندی
مرده تمامه آب را بکشند **مسئله** اگر در چاهی جانوری بیاماسد خرد یا بزرگ یا بوسد تمام آب چاه را باید کشید
مسئله عدد دلوها شرط است یا نه — نزد یک علمای ثلثه شرط نیست و نزد یک زفر رح شرطست که اگر
بیک دلو چندان آب بکشند که از دلو دیگر بیست دلو دران بگنجد روا باشد نزد یک علمای ثلثه که در حساب

نسخه باسم امام اعظم

بیست دلو بگیرند و نزدیک نے فرمود از یک دلو بگیرند و نوزده دیگر همچنان بکشند آنگاه روا باشد مسئله
اگر در چاهے چشمه باشد و در انجا نجاستے افتد که هر چند آب ازان چاه می کشند زیادت می شود
چه کنند و چگونه کشند بدانکه درینباب قولها بسیار است اما امام ابو حنیفه رح را سه قول است و امام
ابو یوسف رح را نیز سه قول است و محمد رح را دو قول است اما امام ابو حنیفه رح را یک قول آنست که صد دلو
بکشند و قول دوم آنست که ویست دلو بکشند و قول سیوم آنست که تمامه آب بکشند اما شرط
ندارد که چگونه کشند و اما سه قول ابو یوسف رح یک قول آنست که آب شناسا نزا بیارند بر حکم
ایشان آب را بر کشند و قول دوم آنست که سنگے در زیر دلو بندند و در چاه فرو افگنند و سبک
دلوی چند بر کشند و قول سیوم آنست که در هر پهلوی آن چاه چاهی بکنند بر درازی آب و پهنای
چاه ازان چاه می کشند و درین چاه نو بریزند پس چون این چاه پر شود بدانند که آن چاه پاک شد
و محمد را از دو قول یک قول آنست که از دویست دلو تا دویست و پنجاه بکشند و قول دیگر از دویست
و پنجاه تا سیصد بکشند **مسئله** اگر در چاهے ماکیانی یا موشی بیابند و ندانند که کی باز دران چاه افتاده
است چند شبار و روز نماز را بگردانند چون مردمان ازان آب آبدست کرده باشند و جامه شسته باشند
اگر این ماکیان یا موش نیاماسیده و نریزیده باشد یک شبار و روز نماز باز گردانند و اگر بیاماسیده
و بوسیده باشد سه شبار و روز نماز باز گردانند و جامه که شسته باشند باز بشویند اما این نزدیک ابو حنیفه رح
بود و نزدیک ابو یوسف و محمد رح باز نگردانند تا معلوم نشود ایشانرا که کی در افتاده است **مسئله** همه
پسخوردها برچند وجه است - بر چهار وجه است یکی پاک دوم پلید سوم مکروه چهارم مشکوک اما پاک
پسخورده آدمی است و جانورانی که خوردن گوشت ایشان حلال است اما پلید پسخورده سگ و خوک
و دد گان شکاری چون بنجاست اما مکروه پسخورده ماکیان و گربه و ساکنان خانه چنگ دار و موش
و جز آن اما مشکوک پسخورده ضرورت است **مسئله** اما اگر مردی آب مشکوک دارد و خاک
پاک دارد و آب دیگر جز آن ندارد چه کند هم آبدست کند و هم تیمم کند اول کدام کار کند نزد یک
علمای نکته او مخیر است چنانکه خواهد کار بندد اما نزدیک نے فرمود اول آبدست کند و پس ازان تیمم کند
باب التیمم تیمم کردن مرکرا روا باشد مسافری را که آب نیابد و یا کسے از شهر بیرون رفته باشد
که میان او و میان آب یک کروه و ثلثے از کروه باشد یا بیشتر ازین چون آب نیابد تیمم کردن روا باشد
یا بیماری باشد که بترسد که اگر آب آبدست کند بیمارئے او دراز تر گردد و زیاده شود روا باشد که تیمم کند
و همچنین اگر جنازه حاضر شود و یا در نماز گاه عید حاضر شده باشد بجهت نماز عید پس بترسد که اگر آبدست
مشغول شود نماز وی فوت شود روا باشد که تیمم کند **مسئله** تیمم را چند ضربت است و ضربت است

یکے برای روے و دیگری برای دست تا آرنج **مسئلہ** تیمم در حدث و جنابت یکسان است یا نہ - در
ہر دو یکسانست **مسئلہ** تیمم کردن از چہ روا باشد - از ہر چہ جنس زمین است چون سنگ و
کلوخ و خاک و ریگ و آہک و زرنیخ و آنچہ بدین ماند نزدیک ابوحنیفہ و محمد رح درین ہر دو روا باشد و
نزدیک ابو یوسف رح روا نباشد مگر از دو چیز یکے خاک دوم ریگ پاک و نزدیک شافعی رح روا نباشد
مگر از خاک پاک و آنچہ بگداختن گداختہ شود چون زر و نقرہ و مس و برنج و ارزیز در ہیچہ تیمم روا نباشد
مسئلہ نیت در تیمم چیست و در آبدست چیست - در تیمم فریضہ است و در آبدست مستحب است نزدیک
علمای ثلثہ و نزدیک زفر رح ہر دو جا مستحب است و نزدیک مالک و شافعی رح ہر دو جا فریضہ است **مسئلہ**
تیمم را چہ شکند - ہر چہ آبدست را بشکند و یک چیز دیگر است و آن دیدن آب است چون توانا باشد بکار بستن
آب **مسئلہ** تیمم کردن از خاک پلید روا باشد یا نہ روا نباشد **مسئلہ** در تیمم چند چیز فریضہ است
و چند چیز مستحب است و چند چیز سنت است - دو فریضہ است یکی نیت کردن دوم ضربت زدن و دو
مستحب است یکے دست پس و پیش آوردن و دوم تاخیر کردن تا آخر وقت و یک سنت است و آن
دست افشاندن است **مسئلہ** بیک تیمم فرض و نفل چندانکہ خواہد تواند کرد یا نہ - نزدیک علمای ما تواند
کرد و اما نزدیک شافعی فرض یکے و نفل چندانکہ خواہد تواند بگزارد و نزدیک مالک فرض یکے و نفل یکے
بیش نتواند گزارد **مسئلہ** تیمم کردن در شہر چند جا روا باشد یکے بیمار را چون داند کہ بکار بستن آب
بیماری او زیادہ میشود دوم نماز جنازہ را سوم نماز عید را **مسئلہ** اما اگر مرد را وقت نماز تنگ
رسیدہ است و او تواناست بہ بکار بستن آب تیمم کردن او روا باشد یا نہ روا نباشد آبدست باید کرد
و نماز گزارد و اگر بوقت دریابد بگزارد و اگر نہ قضا کند **مسئلہ** اگر ہمچنین بنماز آدینہ وقت تنگ
شود و بترسد کہ اگر بآبدست مشغول شود نماز آدینہ از دی فوت شود تیمم کند روا باشد یا نہ - روا
نباشد آبدست کند اگر نماز آدینہ دریابد بکند و اگر دریابد نماز پیشین بکند **مسئلہ** اگر مسافرے
در رخت خود آب فراموش کرد و تیمم کرد و نماز کرد پس یادش آمد کہ در رخت من آب است بدانکہ این مسئلہ
بر سہ وجہ است یا در میانہ نمازش یاد آمد یا در تشہد نشستہ بود آنگاہش یاد آمد یا بیرون از نماز تر
یاد آمد اگر در میانہ نمازش یاد آمدہ است نزدیک علمای ما نماز باز گرداند و نزدیک شافعی دو قول است
یک قول آنست کہ بگرداند و یک قول دیگر آنست کہ نگرداند اما اگر مقدار تشہد نشستہ بود پس یاد آمد پس
نزدیک ابوحنیفہ و ابو یوسف رح نماز را باز گرداند و نزدیک محمد نگرداند اما اگر بیرون نماز یاد آید نزد
ابوحنیفہ و محمد رح نگرداند و نزدیک ابو یوسف بگرداند **مسئلہ** طلب کردن آب مر تیمم کننده را شرط است

یا نه نزدیک علمای ما شرط نیست مگر آنگاه که علامتی چون سبزه و یا درختانی و آنچه بدین ماند به بیند و نزدیک شافعی شرط است اگرچه علامتی نه بیند یک میل از راست و یک میل از چپ و همچنین از پیش و پس بطلبد **مسئله** اگر دو رفیق در سفر اند یکی از ان دو رفیق آبی دارد و دیگری ندارد آنکه آب ندارد او را تیمم کردن روا باشد پیش از انکه از وی آب طلبد یا نه - روا نباشد تا که از وی آب بطلبد اگر بدهد آبدست کند و اگر ندهد تیمم کند آما اگر از وی بخواست و او نداد پس به تیمم نماز کرد بعد از ان رفیق دوم آب میدهد نماز باز گرداند یا نه - نگرداند آما اگر نخواست و تیمم کرد و نماز کرد پس بعد از ان آن رفیق او را آب می دهد اینجا نماز باز گرداند **باب المسح علی الخفین** مسح موزه فریضه است یا سنت یا جائز - مسح موزه جائز است بسنت از رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از هر حدثی که واجب کنندهٔ وضو باشد نه واجب کنندهٔ غسل چون موزه را بر آبدست کامل پوشیده باشد نه بر آبدست ناقص **مسئله** آبدست ناقص کدام است و کامل کدام - آبدست کامل آنست که تا مادام که حدث نرسیده باشد بر آن آبدست نماز بتوان کرد اگرچه پنجوقت نماز بگذرد و آبدست ناقص آنست که دو نماز بر یک آبدست نتواند کرد چون آبدست مستحاضه و جراحت تازه و چکیدن بول و آنچه بدان ماند **مسئله** مقیم را چند شبانروز مسح بر موزه روا باشد و مسافر را چند مقیم را یک شبانروز و مسافر را سه شبانروز مدت مسح موزه که تمام شود از وقت حدث تا بوقت حدث چنانکه مردی وقت نماز بامداد آبدست کرد پس چاشتگاه او را حدث رسید دوم روز آن وقت چاشتگاه که حدث رسیده بود مسح او باطل شود **مسئله** مسح بر ظاهر موزه باید کرد یا بر باطن - نزدیک علمای ما بر ظاهر و نزدیک شافعی بر باطن و هم بر ظاهر و مسح بچند انگشت باید کشید بسه انگشت که بکم از سه انگشت روا نباشد **مسئله** بر موزه دریده مسح کردن روا باشد یا نه - اگر این دریدگی مقدار دو انگشت باشد یا کم از سه انگشت روا باشد و اگر سه انگشت یا بیش از سه انگشت باشد روا نباشد و نزدیک شافعی رح اگرچند سوزن باشد روا نباشد و نزدیک امام مالک تا مادام که موزه پوشیده راه میتواند رفت روا باشد **مسئله** جنب را مسح موزه روا نباشد **مسئله** مسح موزه را چه شکند - هر چه بشکند آبدست را و سه چیز دیگر دریدگی موزه و کشیدن موزه و گذشتن مدت **مسئله** مدت چون تمام شود آبدست از سر گیرد یا بهمین پای را بشوید - نزدیک علمای ما اگر آبدست دارد همین پای را بشوید و اگر نه از سر گیرد و نزدیک امام شافعی اگرچه آبدست دارد یا ندارد از سر گیرد **مسئله** اگر مقیمی مسح کرد پس مسافر شد مسح چگونه تمام کند اگر یک شبانروز گذشته باشد از سر گیرد و اگر نه بهمان سه شبانروز تمام کند

مسئله اگر مسافر مسح کرد پس مقیم شد چه کند - نیز همچنان کند اگر یک شبانروز گذشته باشد
از سر گیرد و اگر نه بر آن یک شبانروز تمام کند **مسئله** بر سر موزه مسح کردن روا باشد یا نه - اگر در موزه
نکرده باشد روا باشد و اگر بکنده باشد حاجت نباشد بروی کرسح کند **مسئله** بر جوربها مسح کردن
روا باشد یا نه - این مسئله بر سه وجه است یکی وجه آنست که سخت بافته باشد و جلد و نعل بسته باشد
باتفاق روا باشد و وجه دوم آنست که سخت نبافته باشد و جلد و نعل نبسته باشد باتفاق روا نباشد
و وجه سیوم آنست که سخت بافته باشد و جلد یا نعل نبسته باشد نزد ابوحنیفه رح روا نباشد و نزد ابویوسف
و محمد رح روا باشد **مسئله** مسح کردن بر کلاه و دستار و روی پوش و دستوانه روا باشد یا نه -
روا نباشد **مسئله** مسح کردن بر رکوی که بر جراحت بندند روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه بی آبدست
بسته باشد **مسئله** اما اگر آن رکوی جامه از جراحت بیفتد مسح باطل شود یا نه - اگر جراحت به شده باشد
باطل شود و اگر به نشده باشد باطل نشود **مسئله** میان مسح موزه و مسح جبیره چند فرق است سه
فرق است یکی آنست که مسح موزه رامدتی پیدا است و مسح جبیره رامدت پیدا نیست دوم آنست که اگر
موزه بی آبدست پوشد مسح کردن بر آن موزه روا نباشد و اگر جبیره بی آبدست بندد روا باشد سیوم
آنست که اگر موزه از پای بیفتد مسح باطل شود و اگر جبیره بی به شدگی بیفتد مسح باطل نشود **باب الحیض**
کمترین حیض چند است و بیشترین حیض چند - نزد یک ابوحنیفه و محمد رح کمترین حیض سه شبانروز و بیشترین
ده شبانروز و نزد یک ابویوسف رح کمترین بیش از دو نیم روز و که از سه روز و بیشترین ده شبانروز
و نزد یک شافعی کمترین یک شبانروز و بیشترین پانزده شبانروز و نزد یک مالک کمترین یکساعت و بیشترین را
حدی نیست **مسئله** خون حیض کدام است آنچه زن بیند در حال حیض چون سرخی و تیرگی و زردی انبهی
از حیض باشد تا سپیدی خالص بیند چون سپیدی خالص دید پاک شد **مسئله** تیرگی از حیض است
یا نزد یک ابوحنیفه و محمد اول و آخر آن تیرگی از حیض است و نزد یک ابویوسف اگر در اول روز ها بیند
حیض نباشد و اگر در آخر روز ها بیند حیض باشد **مسئله** اگر در پنج روز اول بیند حیض نباشد و اگر
در پنج روز آخر بیند حیض باشد **مسئله** احکام حیض چند است - هشت است یکی آنکه نماز را بیفکند
دوم روزه را حرام کند اما نماز را قضا نکند و روزه را قضا کند سیوم آنکه شوی با وی نزدیکی نکند
چهارم خانهٔ کعبه را طواف نتواند کرد پنجم در مسجدی در نیاید ششم قرآن نخواند هفتم مصحف را در کنار نگیرد
بی غلاف هشتم اگر شوی ش طلاق دهد بسه روز عدت او بگذرد **مسئله** حائض را و جنب را قرآن
خواندن روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** محدث را مصحف در کنار گرفتن روا باشد یا نه - روا

گر در غلاف یا علاقه روی بگیرد **مسئله** اگر زنی کمتر از ده روز خون حیض بیند روا باشد که شوی با وی نزدیکی کند یا نه - روا نباشد تا وقت نمازی بر نگذرد یا غسل نکند **مسئله** اگر بده روز بریده شود روا باشد مر شوی را که پیش از آنکه غسل کند یا وقت نمازی بر و بگذرد که با وی نزدیکی کند یا نه - روا باشد بمذهب علمای ثلثه و نزدیک فرد شافعی رح روا نباشد تا غسل نکند **مسئله** پاکی که در میان دو خون افتد در مدت حیض حکم آن چه باشد - بنگریم اگر این پاکی همچند خون باشد یا کم از خون حکم او همچون حکم خون روان باشد و اگر پاکی بیش از خون باشد بنگریم اگر یکجانب او حیض تواند نهاد حیض باشد و اگر نه استحاضه اما صورت این مسئله آنست که اگر زنی یکروز خون دید و یکروز پاکی دید باز یکروز خون دید این هر سه روز حیض باشد و همچنین اگر یکروز خون دید و دو روز پاکی دید باز یکروز خون دید این نیز از حیض باشد زیرا که در اول پاکی کم از خون است و در دوم پاکی همچند خون و گفتیم پاکی چون کم از خون و یا بیش از خون باشد حکم او همچون حکم خون روان باشد اما اگر سه روز خون دید و پنجروز پاکی دید باز یکروز خون دید اول سه روز آن حیض باشد و آن پنجروز پاکی باشد و آن یکروز که بعد از آن خون دیده است آن استحاضه باشد **مسئله** کمترین پاکی چند است و بیشترین چند کمترین پاکی پانزده شبانروز و بیشترین را حدی نیست **مسئله** خون مستحاضه چند است پنج است هر چه پیش از نه سالگی بیند یا کم از سه روز بیند یا بیش از ده روز بیند یا در حال حاملگی بیند یا زیاده از چهل روز بیند حکم او همچون خون مستحاضه باشد نماز را باز ندارد و روزه را باز ندارد و شوی با وی دخول کند **مسئله** اگر زنی زیاده از ده روز خون بیند اگر این زن را عادت معروفه هست بدان عادت معروفه باز گردد و اگر ندارد ده روز او را حیض باشد باقی استحاضه باشد **مسئله** اگر زنی ببلاغت رسید و ببلاغت هم خون روان شد که هیچ وقت باز نه ایستد حکم او چه باشد از هر ماهی ده روز او را حیض باشد و باقی استحاضه باشد **مسئله** زنی که مستحاضه باشد یا مرد یکی بول او چکان باشد و یا خون بینی روان باشد چه کند - هر وقت نمازی آبدست کند نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی رح بهر فرض نمازی آبدستش باید کرد **مسئله** صاحب عذر بیک آبدست فرض و نفل چندانکه خواهند بتوانند کردیانه - نزدیک علمای ما رح فرض و نفل چندانکه خواهند توانند کرد تا وقت باقی است و نزدیک شافعی فرض یکی و نفل چندانکه خواهد بتواند کرد و نزدیک مالک فرض یکی و نفل یکی **مسئله** آبدست صاحب عذر کی باطل شود نزدیک ابوحنیفه و محمد بخروج وقت و نزدیک ابو یوسف هم بدخول و هم بخروج و نزدیک زفر بدخول نه بخروج اما فائدهٔ این مسئله آنجا ظاهر گردد که اگر صاحب عذر نماز بامداد را آبدست کرد نماز چاشت هم بدان آبدست تواند کردیانه - نزدیک علمای ما نتواند کرد زیرا که بخروج وقت آبدست او تباه شده است و نزدیک زفر

بتواند کرد زیرا که نزدیکی فرد خول وقت آبدست او تباه شود و دخول نیافت پس بتواند و همچنین اگر صاحب عذری نماز چاشت را آبدست کرد نماز پیشین را هم بدان آبدست تواند کردیانه - نزدیک ابوحنیفه و محمد رح تواند کرد و نزدیکی فر نتواند کرد و ابو یوسف نیز قول زفر دارد **مسئله** خون نفاس کدام است - هر خونی که پس از زادن فرزند بیند اما آنچه در حال زادن بیند یا پیش از زادن بیند آن خون مستحاضه باشد **مسئله** کمترین نفاس چند است و بیشترین چند - کمترین را حدی نیست و بیشترین را چهل روز نزد علمای ما رح و نزدیک شافعی رح کمترین را نیز حدی نیست و بیشتر شصت روز و نزدیک مالک هفتاد روز **مسئله** اگر زنی بیک شکم دو فرزند آرد خون نفاس از هر فرزند اول باشد یا از آخر - نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف از اولین فرزند و نزدیک محمد و زفر از فرزند دوم باشد **باب الانجاس** نماز کننده را چند چیز پاک باید - سه چیز یکی تن پاک دوم جامه پاک سیوم جای پاک **مسئله** پاک کردن نجاست از کدام آب روا باشد از آب مطلق یا مقید - از آب مطلق باجماع روا باشد اما از آب مقید نزد ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا باشد و نزدیک محمد و زفر و شافعی رح روا نباشد **مسئله** اگر بر موزه نجاستی رسید بمالیدن پاک شود یا بشستن - نزدیک ابوحنیفه اگر تر باشد بشستن و اگر خشک باشد بمالیدن و نزدیک محمد تر و خشک بشستن پاک شود **مسئله** آب منی پاکست یا پلید - نزدیک علمای ما پلید است اگر تر باشد بباید شست و اگر خشک باشد بباید مالید بدست تا پاک شود و نزدیک محمد و زفر و شافعی رح تا نشوید پاک نشود **مسئله** اگر نجاستی بر آینه یا شمشیر رسد بمالیدن پاک شود یا بشستن - نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح بمالیدن و نزدیک محمد و شافعی بشستن **مسئله** اگر بر زمینی نجاستی رسد پس بآفتاب خشک شود چنانکه اثر نجاست پیدا نباشد نماز و تیمم بدان زمین روا باشد یا نه - نزدیک علمای ثلثه رح نماز کردن روا باشد و تیمم روا نباشد و نزدیکی فر و شافعی هر دو چیز روا نباشد و نزدیک مالک هر دو چیز روا باشد **مسئله** اگر نجاستی مغلظه رسد چون خون و ریم و خمر و آنچه بدان ماند چه مقدار باید که روائی نماز را باز دارد اگر مقدار درمی باشد یا کم ازان روائی نماز را باز ندارد و اگر بیش از درمی باشد روا نباشد که با نجامه نماز گذارد و نزدیک شافعی اگر چند سر سوزنی باشد روا نباشد **مسئله** و اگر نجاست مخففه رسد چون بول ستوری که گوشت ایشان حلال است اگر بر جامه رسد چه مقدار باید که مانع نماز آید نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح اگر کم از ربعی از جامه تر باشد مانع نماز نباشد و اگر ربعی باشد مانع نماز آید و نزدیک محمد اگرچه تمامی جامه تر شود روا باشد **مسئله** پاک کردن بر چند وجهست بر دو وجهست یکی آنست که عین آن نجاست پاک شود چنانکه خون یا خمر دوم آنکه

عین آن دیده نشود چنانکه بول یا آب که مستعمل باشد اما آنکه عین او دیده شود می باید شست تا نشان
او دور شود مگر که بدشواری داغی بماند دوم آنکه نشان آن دیده نشود باید شست تا دل شوینده قرار
گیرد که پاک شد **مسئله** استنجا بیست - سنت مؤکده است و استنجا از چه روا باشد - از سنگ و
گلوخ و آنچه بدان ماند **مسئله** حد استنجا تا کجاست - تا پاکی پس اگر بنجاست بگذرد از مخرج آن روا نباشد
مگر بآب و این قول محمد ست و نزد ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد بجملهٔ مائعات که زائل توان کرد بآن
نجاست **مسئله** شمار سنگها در استنجا شرط ست یا نه - نزدیک علمای ما شرط نیست و نزدیک شافعی
شرط ست **مسئله** استنجا بر پنج وجه است شش وجه ست یکی فریضه دوم واجب سیوم سنت چهارم
مستحب پنجم کراهت ششم بدعت اما فریضه چون بیش از درمی باشد و واجب چون درمی باشد و
سنت چون کم از درمی شود و مستحب پاک کردن و باب شستن و کراهیت بدست راست یا بطعام چنانکه
بنگ پاک کردن باشد و بدعت بی آلایش شستن **کتاب الصلوة باب اوقات**
الصلوة اول وقت نماز بامداد کدام ست - چون صبح صادق بدمد و آخر وقت چون آفتاب برآید
مسئله و اول وقت نماز پیشین کدام ست چون آفتاب بگردد و آخر وقت کدام است - چون سایهٔ
هر چیزی دو چندان شود جز سایهٔ اصلی و نزدیک ابو یوسف و محمد چون سایهٔ هر چیزی یک چندان شود
جز سایهٔ اصلی **مسئله** اول وقت نماز دیگر کدام ست و آخر وقت کدام اول وقت چون بیرون رود
نماز پیشین بر هر دو قول و آخر وقت چون آفتاب فرو شود **مسئله** اول وقت نماز شام کدام ست
و آخر وقت کدام - اول وقت چون آفتاب فرو شود و آخر وقت چون شفق غائب شود **مسئله**
و شفق کدام ست - نزدیک ابو حنیفه سپیدی که بعد از سرخی بر آید و بقول صاحبیه همان سرخی **مسئله**
اول وقت نماز خفتن کدام ست و آخر وقت کدام - اول وقت چون شفق غائب شود و آخر وقت چون
صبح صادق بدمد **مسئله** وقت وتر کدام ست - نزد ابو حنیفه وقت وتر با وقت نماز خفتن یکجا
در آید اما از جهت فضیلت را نخست فریضه کنند پس سنت پس وتر و نزدیک ابو یوسف و محمد وقت وتر
در نیاید تا اول نماز خفتن نگزارند و فائدهٔ این مسئله کجا پیدا آید - جائی که مردی نماز خفتن را بگزارد و
وتر را تاخیر دارد پس با آخر وقت شب وتر بگزارد پس معلوم شد که نماز خفتن بی آبدست گزارده است
نزد ابو حنیفه همان نماز خفتن باز گرداند و نزدیک ابو یوسف و محمد هم وتر را باز گرداند و هم نماز خفتن را
مسئله آخر وقت وتر کدام ست - چون صبح صادق بدمد **مسئله** مستحب در نماز بامداد چیست
آنکه در رد شدائی گزارد اما نزدیک شافعی آنست که در تاریکی گزارد و همچنین در نماز پیشین نیز مستحب است که در

تابستان تاخیر کند و در زمستان تعجیل کند و در نماز دیگر تاخیر کردن تا آفتاب زرد شود و در نماز شام تعجیل کردن و در نماز خفتن نیز تاخیر کردن تا بیش از سه یکی بگذرد **مسئله** مستحب در وتر چیست آنکه کسی دوست دارد آخر شب نماز کردن تا آخر شب کند و آنکس که استوار نباشد بر بیدار شدن اول نماز وتر کند و بخسپد **باب الاذان** بانگ نماز چیست سنت ست مر پنج نماز را و نماز آدینه را و برای هر چه جز این باشد سنت نباشد چون نماز جنازه و نماز عیدها و گرفتن آفتاب و ماهتاب **مسئله** صفت بانگ نماز چیست - معروفست چنانکه گوید الله اکبر الله اکبر تا آخر **مسئله** در بانگ نماز ترجیع هست یا نه - نزدیک علمای ما ترجیع نیست و نزدیک شافعی ترجیع هست و ترجیع چه باشد - آنکه شهادتین را مکرر کند چنانکه هر کلمه را چهار بار گفته شود **مسئله** در نمازهای دیگر زیاده ازین نگوید که صفت کردیم مگر در بانگ نماز بامداد بعد از حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو بار بگوید **مسئله** صفت اقامت همچون صفت بانگ نماز ست یا نه - صفت اقامت همچون صفت بانگ نماز ست مگر در اقامت بعد از حی علی الفلاح قد قامت الصلوة دو بار بگوید و بانگ نماز را کشیده گوید و کلمه کلمه جدا جدا گوید و اقامت پست گوید و پیوسته گوید و چون بانگ نماز خواهد گفت روی سوی قبله کند چون بحی علی الصلوة رسد روی بدست راست کند و چون بحی علی الفلاح رسد روی سوی دست چپ کند و پای را بگرداند یا نه - نه مگر آنکه جای بلند باشد چون مناره **مسئله** اگر مردی را نماز فوت شده و میخواهد که قضا کند بانگ نماز و اقامت گوید یا نه - هم بانگ نماز گوید و هم اقامت گوید اما اگر نماز را بسیار فوت شده است اولین نماز را هم بانگ نماز گوید و هم اقامت گوید و نمازهای دیگر را بیخبار باشد خواهد بانگ نماز گوید و خواهد با اقامت بسنده کند **مسئله** بانگ نماز و اقامت بی آبدست گفتن روا باشد یا نه - بانگ نماز بغیر آبدست روا باشد بی کراهت و اقامت گفتن روا باشد با کراهت **مسئله** جنب را بانگ نماز و اقامت گفتن روا باشد یا نه - بانگ نماز روا باشد با کراهت و اقامت روا نباشد **مسئله** بانگ نماز پیشین پیش از وقت گفتن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر بانگ نماز بامداد نزدیک ابو یوسف و شافعی و مالک و بقول اهل مدینه پیش از صبح اگر بگوید روا باشد و نزدیک ابو حنیفه و محمد روا نباشد تا وقت نماز بامداد در نیاید **باب شروط الصلوة** احکام نماز چند ست - شش چیز ست یکی آنکه آبدست کند از حدث شاد دوم پاکی از نجاست سوم پوشیدن عورت چهارم روی بقبله آوردن پنجم وقت نماز ششم نیت **مسئله** عورت مرد از کجاست تا کجا - از زیر ناف تا زیر زانو اما ناف از عورت بست یا نه - در مذهب علمای ما رح عورت نیست و نزدیک شافعی عورتست **مسئله** عورت زن از کجاست تا کجا

غیر روی و دو کف دست و قدم دیگر همه عورت است و عورت کنیز کل از کجاست تا کجا همچنانکه مرد را عورت است او را نیز همانست و دو چیز دیگر است و آن پشت و شکم است و هر چه جز اینست عورت نیست **مسئله** مردی جامه یا نجاست دارد و آب ندارد که آنرا بشوید و جامه دیگر ندارد بدان جامه نماز کردن روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح او بجیا راست خواهد برهنه نماز کند یا شاید خواهد هم بدان جامه کند و نزدیک محمد روا نباشد مگر هم بدان جامه **مسئله** اما اگر مردی جامه ندارد و برهنه است نماز ایستاده کند یا نشسته - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح او بجیا راست اگر خواهد ایستاده کند و اگر خواهد نشسته و نزدیک محمد رح روا نباشد مگر نشسته **مسئله** اگر میان نیت و میان تکبیر کاری کند روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** روی بقبله آوردن فریضه است یا نه - فریضه است مگر که بیم باشد که روی بقبله نتواند آورد هر سوی که خواهد بکند و نماز گزارد **مسئله** اگر مردی را قبله مشکل شده است و نمیداند که بکدام جانب ست چه کند دل برگمارد تا هر سوی که گمان برد که قبله بدین طرف باشد روی بدان طرف کند و نماز گزارد **مسئله** و اگر نماز گزارد پس معلوم شد که قبله بر آن طرف نبود که او نماز کرده است چه کند - اگر بیرون از نماز یادش آمد نماز باز نگرداند و اگر در میان نماز یادش آمد روی را بگرداند و باقی نماز بکند هم بران بنا کرده را باز نگرداند **باب صفة الصلوة** ارکان نماز چندست - شش چیزست یکی قیام دوم قرایت سوم رکوع چهارم سجود پنجم تشهد ششم بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده این هم فریضه است نزدیک امام ابو حنیفه رح و نزدیک ابو یوسف و محمد رح فریضه نیست و همچنین از رکوع راست ایستادن نزدیک ابو یوسف فریضه است و نزدیک ابو حنیفه و محمد رح فریضه نیست **مسئله** تکبیر اول از نفس نماز ست یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح از نفس نماز نیست و نزدیک محمد رح از نفس نماز ست **مسئله** چون مرد در نماز در آید چه کند اول دست برآرد برابر نرمه گوش و تکبیر کند **مسئله** اگر بدل تکبیر الله اعظم یا الله اجل یا الرحمن اکبر گوید روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و محمد رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف رح روا نباشد مگر الله اکبر یا الله الکبیر گوید و نزد شافعی رح روا نباشد مگر که گوید الله اکبر یا الله الاکبر و نزدیک مالک رح روا نباشد مگر آنکه گوید الله اکبر **مسئله** چون تکبیر اول گفت چه کند اول دست راست بر دست چپ زیر ناف نهد نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی زیر ناف نهد و بر سینه نهد پس بگوید سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره پس ازان بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم آهسته و فاتحه بخواند و سورتی که داند بخواند با آن بهم یا سه آیت از هر جا که خواهد بخواند **مسئله** چون امام الحمد بخواند تا آخر ولا الضالین بگوید مقتدیان

بگویند آمین ولیکن آهسته گویند پس تکبیر کند و برکوع فرورود و دست را بر زانو نهد و انگشتان کشاده دارد
و پشت را بگستراند و سر را برابر بالا ندارد و در فرود نیز ندارد برابر دارد و در رکوع سه بار سبحان ربی العظیم بگوید
و این کمترست و اگر بیشتر بگوید نیکوتر باشد پس سر از رکوع بردارد و سمع الله لمن حمده بگوید اگر تنها بود و اگر
مقتدی بود در بنا لک الحمد بگوید روا باشد یانه - نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد پس
چون از رکوع راست بایستد نیز تکبیر گوید و بسجده فرورود و دست خود را برزمین نهد در برابر خود را
میان دو کفدست خود نهد و پیشانی را و بینی را برزمین نهد تا سجده تمام کرده باشد و در سجده نیز بگوید
سبحان ربی الاعلی سه چندان بار که در رکوع گفتیم **مسئله** اگر پیشانی برزمین می نهد و بینی نمی نهد روا
باشد یانه - نزدیک علمای ما روا باشد با کراهیت و اگر بینی نهد و پیشانی ننهد نزدیک ابوحنیفه روا باشد
با کراهیت و نزدیک ابو یوسف روا نباشد مگر بعذری **مسئله** اگر مردی سجده کند بر پیچ دستار یا بر
زیادتی جامه روا باشد یانه - روا باشد با کراهیت **مسئله** بغلها را در نماز کشاده دارد یانه -
کشاده دارد و شکم از دوران خود نهیدارد و انگشتان پای را سوی قبله دارد و از سجود سر برآرد و تکبیر
گوید و بیاراند و سجدهٔ دوم بکند پس سر برآرد از سجدهٔ دوم و تکبیر گوید و راست بایستد و در حال
ایستادن قوت برسینه و دو پای خود کند و دست برزمین ننهد و بر دست قوت نکند و در رکعت دوم
نیز همچنان کند که در رکعت اول کرده باشد مگر آنکه سبحانک اللهم و بحمدک نگوید و اعوذ نگوید و دست
برنیارد مگر در تکبیر اول پس چون سر برآرد از سجدهٔ دوم در رکعت دوم پای چپ بگستراند و بر وی بنشیند
و پای راست را بایستاند و انگشتان پای را سوی قبله کند و دو دست خود را بر زانو نهد و انگشتان را
کشاده دارد و تشهد بخواند و تشهد آنست که التحیات لله بخواند تا اینجا که اشهد ان لا الٰه الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله بگوید و در رکعتین اخرین فاتحه بخواند تنها و در آخر نماز همچنان بنشیند
چنانکه در قعدهٔ اول بود در رکعت نشسته بود و از اینجا تشهد بخواند و بر پیغمبر علیه السلام درود فرستد
پس دعای که الفاظ قرآن را ماند بخواند و دعائی نگوید که بسخن مردمان ماند پس سلام گوید از دست راست خود
که السلام علیکم و رحمة الله و بدست چپ خود نیز همچنین بگوید و در دادن سلام راست نیت کند که سلام
میکنم بر مومنان و بر فرشتگانی که در دست راست من اند و در دادن سلام چپ همچنین نیت کند اما
نزدیک محمد نخست نیت فرشتگان کند پس نیت مومنان و نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف نخست نیت
مومنان کند پس نیت فرشتگان اما اگر مقتدی بجانب راست امام باشد در سلام اول نیت مومنان و
فرشتگان کند و اگر بجانب چپ امام باشد در سلام اول نیت امام کند و نیت مومنان و نیت فرشتگان

و در سلام دوم نیت مومنان و فرشتگان و اگر برابر امام باشد در هر دو سلام نیت امام و نیت مومنان و فرشتگان **مسئله** چند نماز ست که بلند خوانند - سه نماز ست یکی نماز بامداد دوم نماز شام سوم نماز خفتن **مسئله** و اگر تنها نماز گزارد او بخیار ست خواهد چنان خواند که نفس خویش را بشنواند و خواهد آهسته خواند **مسئله** وتر چند رکعت ست - نزدیک علمای ما سه رکعت ست و نزدیک شافعی او بخیار ست خواهد یک رکعت کند خواهد سه خواهد هفت خواهد نه و همچنین چندان که خواهد طاق طاق کند **مسئله** وتر پیوسته کند یا بریده نزدیک علمای ما پیوسته و نزدیک شافعی بریده همچنان طاق طاق **مسئله** دعای قنوت در تمامی سال خواند یا در بعضی سال - نزدیک علمای ما در تمامی سال و نزدیک شافعی در پانزده آخرین ماه رمضان بخواند **مسئله** بیرون نماز وتر دعای قنوت بخوانند یا نه - نزدیک علمای ما نخوانند و نزدیک شافعی در نماز بامداد پس از رکوع بخوانند **مسئله** چون خواهد که دعای قنوت خواند چه کند - دستها را بردارد و تکبیر کند و دعای قنوت بخواند **مسئله** هیچ نماز هست که در و قراءة معین خوانند یا نه - کراهیت باشد اگر یک سورهٔ معین بخواند هر چه بر زبان از قرآن بیاید بخواند مگر آنکه مردی باشد که یک سوره بیش نداند او را روا باشد که همان یک سوره بخواند چون سورهٔ دیگر نداند **مسئله** کمترین قراءتی که نماز بدان روا باشد چیست - نزدیک امام ابو حنیفه آنچه اسم قراءة بر آن افتد چنانکه ثم نظر و یا مدهامتان و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد تا سه آیت کوتاه و یا یک آیت دراز نخواند چنانکه آیة الکرسی و آیهٔ دین **مسئله** مقتدی را با امام قرآن خواندن روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد فاتحه خواندن **مسئله** امام را چند نیت باید کرد و مقتدی را چند - امام را یک نیت باید کرد و مقتدی را دو نیت یکی نیت خود دوم نیت امام که اقتدا کردم بدین امام **مسئله** جماعت چیست - سنت موکده است **مسئله** اولیترین از مردمان با امامت که باشد - آنکه فقیه ترین از همه باشد و اگر همه فقیه باشند آنکس اولیتر که قرآن نیکوتر خواند و اگر همه قرآن نیکو خوانند آنکه او پرهیزگارتر باشد اما اگر همه پرهیزگار باشند آنکه پیرتر ایشان باشد و اگر همه پیر باشند آنکه در حسن صورت زیاده از همه باشد **مسئله** اعرابی را و نابینا را و فاسق را و فرزند زنا را امامت کردن روا باشد یا نه روا باشد اما با کراهیت **مسئله** بر امام مستحب است در نماز - آنکه نماز بر قوم دراز نکند **مسئله** اگر زنان تنها در خانه نماز بجماعت کنند روا باشد یا نه - روا باشد با کراهیت اما آنزن که امامت خواهد کرد او را در میانه صف اول بایستانند و پیش نفرستند **مسئله** اگر یکی امام باشد و یکی مقتدی کجا ایستند - مقتدی بر دست راست امام ایستد و اگر دو کس باشند پس امام ایستند و نماز کنند **مسئله** مرد را بزنان اقتدا روا نباشد **مسئله** و اگر در مسجد گردان

وزنان وکودکان وکسانیکه خنثی باشند جمع شوند بجهة نماز کردن بجماعت صفها چگونه ایستند چون امام
پیش رود اول صف مردان ایستد پس کودکان پس خنثی پس زنان مسئله اگر زنی در پهلوی
مردی در نماز ایستد نماز که تباه شود۔ نماز مرد تباه شود نماز زن تباه نشود زیرا که زن اهل شهوت
باشد و در حدیثی نیز از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم آمده است که اگر زنے در پهلوی مردے بیگانه در نماز باشد
وهر دو شریک باشند در یک نماز نماز مرد تباه شود مسئله زنان را بجماعت حاضر آمدن روا باشد
یا نے۔ زنان جوانرا باتفاق روا نباشد اما زن زال را نزدیک امام ابوحنیفه رح در سه نماز حاضر آمدن روا
باشد یکے نماز بامداد دوم نماز شام سوم نماز خفتن و نزدیک ابو یوسف و محمد رح در هیچ نمازی روا نباشد
مسئله کسانیکه صاحب عذر نباشند و تندرست باشند بصاحب عذر یعنی بکسی که او را بول چکان
باشد بد و اقتدا کردن روا باشد یا نه۔ روا نباشد مسئله وهمچنین زنان پاک را پس زن مستحاضه
اقتدا کردن روا نباشد وهمچنین پوشیده را پس برهنه اقتدا کردن روا نباشد وکسے را که نماز نفل
میگزارد نماز فرض بد و اقتدا کردن روا نباشد اما اگر مردی نماز فرض میکند نماز نفل پس او را اقتدا
کردن روا باشد مسئله اگر مردے با امی نماز بجماعت گزارد پس معلوم شد که امام بی طهارت بود نیکو
نماز باز گرداند یا نه۔ نزدیک علمائے ما باز گرداند و نزدیک شافعی باز نگرداند مسئله اگر متوضی پس کسے که
متیمم ست اقتدا کند روا باشد یا نه۔ نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا باشد و نزدیک محمد رح روا نباشد
مسئله اگر ماسح یعنی کسیکه بر موزه مسح کشیده است مر کسے را که او پای شسته دارد امامت کند
روا باشد یا نه۔ باتفاق روا باشد مسئله اگر نشسته مر ایستاده گان را امامت کند روا باشد یا نه۔ نزدیک
ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا باشد و نزدیک محمد رح روا نباشد مسئله اگر قاری پس امی اقتدا کند روا باشد یا
روا نباشد و قاری کسے را گویند که قرآن بداند و امی کسے را گویند که قرآن نداند مسئله اگر مردی که نماز
را بارکوع و سجود نمیتواند کرد و باشارت میکند چون امامت کند مر کسانی را که نماز بر کوع و سجود و قیام
میتوانند کرد روا باشد یا نه۔ روا نباشد مسئله اگر مردے نماز فرضے میکند فرض دیگر را پس او را اقتدا
کردن روا باشد یا نه۔ چنانکه مردی چهار رکعت فرض نماز دیگر میکند و مردے دیگر بیامد و چهار رکعت
فرض نماز پیشین بد و اقتدا کند روا نباشد مسئله نماز نفل پس نماز نفل کردن روا باشد یا نه۔
روا باشد مسئله نماز کننده را در نماز چند چیز کراهیت ست سیزده چیز کراهیت ست اول با تن بازی
کردن دوم با جامه بازی کردن سوم سنگریزه از جای نماز گردانیدن مگر آنکه بر جای سجده باشد که
سجده بران نتواند کرد یکبار بباید گردانید چهارم انگشتان را شکستن پنجم دست بهیگاه نهادن ششم

جامه فروهشتن هفتم در نماز مربع نشستن مگر بعذری هشتم در قعده سگ وار نشستن نهم در نماز جواب
سلام دادن مرکسی را دهم موی سر بسته بگیره نماز کردن یازدهم جامه را برچیدن دوازدهم طعام
یا شراب خوردن آماده نماز اگر چیزی بخورد یا بیاشامد نماز تباه شود سیزدهم چپ و راست نگریستن
در نماز اینهمه کراهیت باشد **مسئله** اگر مرد یرا در نماز حدث رسد چه باید کرد - اگر امام باشد خلیفه
گیرد و خود برود و آبدست کند باز آید هم بران بنا نماز تمام کند و فاضلتر آن باشد که از سر گیرد **مسئله**
اما اگر پیش از تشهد حدث رسد آبدست کند و سلام گوید **مسئله** اما اگر مردی در نماز بخفت پس احتلامش
افتاد یا در نماز و تر دیوانه شد یا بیهوش شد یا خنده قهقهه بخندید چندین چون خواهد که همان بکند از سر
باید گرفت **مسئله** اما اگر مردی در نماز بعمداً سخن گفت یا بفراموشی نماز وی باطل شود یا نه - باطل شود
نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی اگر بنسیان سخن کرد باطل نشود و اگر بعمداً گوید باطل شود **مسئله** اما اگر
مردی مقدار تشهد بنشست پس عمداً حدث کرد یا سخن گفت یا کاری کرد بدان نماز تباه شود حکم او چه شود
نماز تباه نشود مگر در صورت حدث آبدست تباه نشود **مسئله** اگر متیممی میان نماز آب دید تیمم او
باطل شود یا نه - باطل شود نزدیک علمای ما و شافعی را در وقول است بیک قول باطل شود و بیک قول
دیگر باطل نشود **مسئله** اگر مرد متیمم مقدار تشهد بنشست پس آب دید یا مسح موزه کرده بود مدت مسح
تمام شد یا موزه از پای عمداً اندکی بکشید یا امی بود سورتی بیاموخت یا برهنه بود جامه یافت یا اشارت
کننده بود توانا شد بر رکوع و سجود کردن یا نماز گذشته یاد آمد یا امام قاری را حدثی رسید امی را
خلیفه کرد یا در نماز بامداد آفتاب برآمد یا مسح جبیره کرده بود جبیره از به شدگی بفتاد یا زن مستحاضه
بود وقت نماز بیرون شد یا در نماز آدینه وقت نماز دیگر در آمد حکم این چه باشد نزدیک ابوحنیفه رح
در من همه دوازده مسئله نماز او باطل شود و نزدیک ابو یوسف و محمد نماز او باطل نشود یعنی نماز تمام باشد

باب قضاء الفوایت اگر مردی نمازی فوت شده است و وقت نماز دیگر در آمده است
نخست کدام نماز کند نخست نمازی کند که وقت او باشد چون وقت تنگ شده باشد و اما اگر وقت
فراخ باشد نخست آن نماز قضا کند که گذشته باشد و بعد از و نماز وقت کند **مسئله** ترتیب نماز بچند چیز
ساقط شود بسه چیز یکی بفراموشی دوم تنگی وقت سوم حد کثرت و حد کثرت را بیان خواهم
کرد انشاء الله تعالی اما نسیان آن بود که مردی نماز بنشین کرد پس یادش آمد که نماز بامداد نکرده است
چه کند همان نماز بامداد را بکند و نماز پیشین را باز گرداند این را فراموشی گویند و تنگی وقت آن بود که
مردی نماز خفتن را نکرد پس در نماز بامداد یادش آمد و وقت نماز بامداد تنگ است در آبدست چه کند اگر

چنان باشد که شش رکعت نماز نتواند کرد و هنوز وقت باقی باشد اوّل نماز خفتن کند که آن تنگی وقت نباشد و بعد ازان نماز بامداد و اگر وقت چندان باشد که شش رکعت نماز نتواند کرد نخست نماز بامداد کند پس نماز خفتن و این را تنگی وقت گویند اما حد کثرت آن بود که مردی شش نماز قضا دارد و هر چه کم از شش نماز باشد آنرا همچنانکه فوت شده باترتیب بکند اما اگر از شش نماز زیاده باشد ترتیب ساقط شود هر کدام که خواهد اوّل آنرا کند و اینقول ابو حنیفه و ابو یوسف است و نزدیک محمد کثرت تا پنج نماز است و هر چه از پنج نماز فوت شود ترتیب بیفتد اما نزدیک زفر حد کثرت یک ماه است و هر چه زیاده از یکماه شود ترتیب ساقط شود و نزدیک شافعی اصلاً ترتیب شرط نیست و ابن ابی لیلی را درین دو قول است یکقول آنست که تا یکسال ترتیب ساقط نشود و چون یکسال شود ترتیب ساقط شود و بقول دیگر بهمین ترتیب

باب الاوقات التی یکره فیها الصلوة چند وقت ست که نماز کردن در آنوقت روا نباشد سه وقت ست یکی وقت برآمدن آفتاب دوم وقت راست ایستادن آفتاب سیوم وقت فرو شدن آفتاب یکی نماز دیگر آن روز نیز اگر بکند روا باشد و درین هر سه وقت سجده تلاوت و نماز جنازه و نمازی که قضا شده باشد اگر بکند روا باشد اینو قتها منهی ست اما وقتهای مکروه شش وقت ست یکی پیش از نماز بامداد بعد از صبح صادق هیچ نماز نفل نباید کرد مگر دو رکعت سنت نماز بامداد و دوم بعد از نماز بامداد تا آفتاب برنیاید سوم بعد از نماز دیگر تا آفتاب فرو نشود چهارم بعد از فرو شدن آفتاب و پیش از وقت نماز شام پنجم در وقت خطبه خواندن خطیب در روز جمعه ششم در روز عید بنماز گاه عید پیش از نماز عید درین هر سه وقت نماز نفل کراهیت باشد اما اگر نمازی که قضا دارد درین وقتها بکند باکی نباشد

باب النوافل والسنة در هر نمازی چند رکعت سنت ست - بدانکه در نماز بامداد دو رکعت سنت ست پیش از فریضه و چهار رکعت پیش از فریضهٔ نماز پیشین و دو رکعت بعد از فریضهٔ نماز پیشین و چهار پیش از نماز دیگر و اگر خواهد دو رکعت کند و دو رکعت پس از فرض نماز شام و چهار رکعت پیش از نماز خفتن و چهار رکعت بعد از نماز خفتن و اگر خواهد دو رکعت کند بعد از نماز فرض خفتن این چهار گانی را

مسئله نماز نفل روز و شب چند گانی کند - نزدیک ابو حنیفه رح روز و شب چهار گانی کند و نزدیک ابو یوسف و محمد در شب دو گانی کند و در روز چهار گانی کند و نزدیک شافعی دو گانی کند **مسئله** اما اگر مردی بشب نماز تطوع کند هشت رکعت بیک سلام روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر بر هر دو رکعت سلام گوید **مسئله** قرآن خواندن در نماز فرض در چند رکعت واجب ست نزدیک علمای ما در دو رکعت واجب ست و در باقی اگر خیر باشد خواهد فاتحه خواند و خواهد تسبیح گوید و خواهد خاموش

باشد و نزدیک شافعی در هر چهار رکعت و نزدیک مالک در سه رکعت و نزدیک حسن بصری در یک رکعت و نزدیک ابوبکر اصم و ابن علیه قراءة خواندن فریضه نیست **مسئله** قراءة خواندن در نماز نفل در چند رکعت واجب آید - در همه رکعتها که نفل باشد **مسئله** اگر مردی در نماز نفل در آمد پس تباه کرد چه کند قضای آن دو رکعت کند همچنین اگر چهار رکعت نماز نفل شروع کرد پس در قعدهٔ اولین بنشست پس تباه کرد نیز دو رکعت واجب آید که بکند باتفاق **مسئله** اگر مردی نماز نفل را نشسته میگزارد و توانائی ایستادن دارد روا باشد یا نه - روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد **مسئله** اگر مردی نماز نفل را ایستاده شروع کرد پس نشسته تمام میکند روا باشد یا نه - روا باشد نزدیک ابوحنیفه رح و نزدیک ابو یوسف و محمد اگر عذر دارد روا باشد و اگر نه روا نباشد **مسئله** اگر مردی مسافرست در بیابانی وقت نماز در آمده است و نمیتواند که از ستور فرود آید نماز چگونه کند - فریضه را تا خیر دارد اما اگر نفل باشد اول روی سوی قبله کند و تکبیر گوید بعد ازان او نماز را بر پشت ستور باشارت بکند و ستور هر طرفی که خواهد میرود و اگر فرود بتواند آمد فرود آید بکند و الله اعلم

باب سجود السهو سجدهٔ سهو بر نماز کننده کی واجب آید - وقتیکه از نماز چیزی نقصان کند و یا در نماز چیزی زیادت کند یا آنکه جای بلند خواندنی باشد آهسته خواند یا جائی که آهسته خواندنی باشد بلند خواند آنگاه واجب آید که سجدهٔ سهو کند **مسئله** سجدهٔ سهو چگونه کند چون در قعدهٔ اخیره مقدار تشهد بنشیند یکطرف سلام بدهد و دو سجدهٔ سهو بکند و بعد ازان تشهد بخواند و سلام نماز بدهد **مسئله** سجدهٔ سهو چون بر امام واجب آید بر مقتدیان نیز واجب آید یا نه - واجب نیاید اما اگر امام سجده سهو بجا می آرد بر مقتدیان نیز واجب آید که بیارند - و اگر امام بجا نیارد بر مقتدیان نیز واجب نیاید **مسئله** اگر کسی در نماز سهو کند و در قعدهٔ اولی ننشیند بعد ازان هم در نماز یادش آید که در قعدهٔ اولی ننشسته باز گردد و بنشیند یا نه - به بینیم در یخالت که او را یاد آمده است بنشستن نزدیکتر است یا بایستادن اگر بنشستن نزدیکتر است باز گردد و بنشیند و اگر بایستادن نزدیکتر است بایستد و نماز بگزارد و بعد از نماز سجدهٔ سهو بجا آرد **مسئله** اما اگر کسی سهو کند و در قعدهٔ آخر ننشیند پس بر کعت پنجم برخیزد پس یادش آمد باز گردد و بنشیند یا نه - اگر این رکعت پنجم بسجده مقید کرده است ننشیند و یک رکعت دیگر بکند تا شش رکعت شود و این نماز نفل گردد و فرض نباشد و اگر این رکعت پنجم را بسجده مقید نکرده است باز گردد و بنشیند و سجدهٔ سهو بجا آرد نمازی تمام باشد و اگر در رکعت چهارم در قعدهٔ اخیره بنشست و سلام نداد پس برخاست و گمان برد که این قعدهٔ اولی ست پس درین رکعت پنجم یادش آمد که این قعدهٔ اخیر بود باز گردد و بنشیند تا مادام که رکعت پنجم را بسجده مقید نکرده و سلام نماز بدهد و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید

کرده باشد یک رکعت دیگر را با آن بکند تا شش رکعت شود پس سلام دهد نماز تمام باشد چهار رکعت از فرض
باشد و آن دو رکعت نفل گردد **مسئله** اگر کسی را در نماز شک افتد و نداند که سه رکعت گزارده است یا دو یا چهار
اگر این شک اول بار باشد نماز باز گرداند و اگر این شک بسیار بار افتاده است بنا بر گمان غالب کند و اگر
هیچ گمانی نیست بنا بر یقین کند یعنی آنچه اندکتر باشد آنرا گیرد و نماز تمام کند **باب صلوة المریض**
اگر مردی بیمار است که نماز را ایستاده نمیتواند کرد چگونه کند نماز نشسته کند بر رکوع و سجود **مسئله** اگر رکوع
و سجود نیز نتواند کرد چگونه کند - باشارت کند اما در وقت بر رکوع سر فرود آرد و در وقت سجود از آن فرود تر
دارد تا فرق باشد میان رکوع و سجود و در پیش روی چیزی نهند که تا بدان سجده کند همچنین باشارت
باید کرد که گفتیم **مسئله** اگر نشستن نتواند چگونه کند - بر پشت راست افتد و پایها را سوی قبله کند و اگر نماز را
باشارت کردن نیز نتواند کرد تا خیر دارد نماز را و اشارت بچشم و ابرو و بدل نباید کرد **مسئله** اما اگر
مردی قادر است بر ایستادن و قادر نیست بر رکوع و سجود کردن نماز چگونه کند - نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف
رح قیام لازم نیاید و نزدیک محمد رح قیام لازم آید **مسئله** اگر تندرست بعضی نماز ایستاده کرد پس هم در نماز
بیمار شد چه کند نماز را نشسته تمام کند اما بر رکوع و سجود و اگر بر رکوع و سجود نیز نتواند کرد بر راست افتاده کند
باشارت چنانکه گفته شده است **مسئله** و اگر همچنین بیمار نشسته بعضی نماز بکرد و هم در نماز توانا شد بر ایستادن
چگونه کند نیز هم بر آن بنا تواند کرد یا نه بنگریم اگر رکوع و سجود میکرد در حالتیکه بیمار بود نزدیک ابو حنیفه و
ابو یوسف رح هم بر آن بنا تمام کند و اگر اشارت میکرد از سر گیرد **مسئله** اگر مردی بیهوش شد و در بیهوشی
شد و در بیهوشی نماز ها از دو فوت شد قضا واجب آید یا نه - ببینیم اگر پنج نماز فوت شده است یا کم از پنج نماز
قضا واجب آید و اگر بیش از پنج نماز فوت شده است قضا واجب نیاید که بکند **باب سجدة التلاوة**
در قرآن سجده چند جایست - چهارده جایگی آخر سورهٔ اعراف دوم در سوره رعد سیوم در سوره نحل
چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج سجدهٔ که در اول است هفتم در سوره فرقان
هشتم در سورهٔ نمل نهم در سوره الم تنزیل دهم در سوره صاد یازدهم در سورة السجدة دوازدهم در سورة
والنجم سیزدهم در سوره اذا السماء انشقت چهاردهم در سوره اقرء باسم **مسئله** سجدهٔ تلاوت چیست
نزدیک علمای ما واجبست و نزدیک شافعی سنت و نزدیک مالک یازده سجده است در تمامهٔ قرآن و سجده
آخرین نیست و النجم و اذا السماء انشقت و اقرء **مسئله** سجدهٔ تلاوت بر که واجب آید - بر خواننده و شنونده
اگرچه شنونده قصد شنیدن قرآن دارد یا ندارد **مسئله** اما اگر امامی آیت سجدهٔ تلاوت بخواند بر امام و
مقتدی واجب آید که سجده کنند - واجب آید اما اگر امام بجا آرد مقتدیان نیز بجا آرند و اگر امام نیارد

مقتدیان نیارند واگر مقتدی آیهٔ سجده را نخواند نه بر مقتدی واجب آید و نه بر امام **مسئله** اگر مردی بیرون
از نماز آیهٔ سجده را نخواند و طائفه که در نماز بودند شنیدند بر ایشان سجده واجب آید یانه - باتفاق بر
ایشان واجب آید اما بیرون از نماز سجده بجا آرند و درون نماز سجده نکنند **مسئله** اما اگر در نماز سجده
آرند روا باشد یانه - نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف نماز روا باشد و آن سجده محسوب نباشد و نزدیک محمد
سجده محسوب باشد اما نماز باطل شود **مسئله** اگر مردی آیهٔ سجده را مکرر میخواند هر باری که بخواند سجده
کند یانه - یک سجده واجب آید اگرچه بسیار بار میخواند و همچنین اگر مردی بیرون از نماز آیهٔ سجده را نخواند
پس برخاست و در نماز ایستاد و باز همان سجده را نخواند و یک سجده کرد روا باشد یانه - همین یک سجده
بسنده باشد در هر دو خواندن و اما اگر بیرون از نماز آیهٔ سجده را نخواند و سجده کرد پس ساعتی دیگر در نماز
ایستاد و همان آیت سجده را نخواند بار دیگر سجده باید کرد و آن یک سجده که پیش ازین کرده است درین
دوم بسنده نباشد **مسئله** اگر مردی خواهد که سجدهٔ تلاوت بجا آرد چکند - تکبیر گوید و دست برنیارد و
سجده کند و تکبیر گوید و سر بردارد و ننشیند تشهد و سلام نگوید و در سجده دعائی که آمده است بخواند

باب صلوة المسافر

سفر یکی از احکام شرع است در و دیگرگون گردد کدام است - آنست که مردی
قصد کند بر فتن جائی که از شهر او تا آنجا که بخواهد رفت سه شبانروزه راه باشد یا بیشتر بر فتار اشتر بار کرده
یا پیادهٔ میانه رو و در رفتن کشتی حکم نکنند **باب مسئله** فرض مسافر چندست از چهار دوگانی و زیادت
از دوگانی کردن روا نباشد اما اگر چهار رکعت کرد بنگریم اگر در قعدهٔ اول نشسته باشد دو فرض بود و دو نفل
باشد نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی هر چهار رکعت فرض باشد و اگر در قعدهٔ اول نشسته باشد نزدیک امام
ابوحنیفه و ابو یوسف رح هر چهار رکعت نفل باشد و نزدیک محمد باطل باشد **مسئله** مسافر دوگانی که آغاز
کند - چون از آبادانی شهر جدا شود **مسئله** مسافر مقیم بچند چیز شود - بسه چیز یکی آنکه نیت کند در
شهری که در ینجا پانزده شبانروز خواهم بود دوم آنکه پس امام مقیم اقتدا کند سوم آنکه چون در شهر خود در آید
مقیم شود بی آنکه نیت اقامت پانزده روز کند درین هر سه جا نماز چهارگانی باید کرد و اگر کم از پانزده روز در
شهری نیت اقامت کند مقیم نگردد **مسئله** اگر مسافری در شهری در آید نیت اقامت پانزده روزه
نمیکند میگوید امروز روم یا فردا و سالها بماند نماز چگونه کند نماز دوگانی کند اگرچه سالها بماند **مسئله**
اما اگر لشکر اسلام در دار حرب رفت و نیت اقامت آورد پانزده شبانروز مقیم شوند یانه - نزدیک
ابوحنیفه و محمد مقیم نشوند و نزدیک ابو یوسف اگر در خیمه و خرگاه فرود آیند نیت اقامت درست نیاید و
اگر در بناهای دیهها فرود آیند درست باشد و نزدیک زفر اگر قوتی و شوکتی باشد مر لشکر اسلام را چهارگانی کنند

واگرنه دوگانی کنند **مسئله** اگر مقیمی در نماز مسافر در آید و بدو اقتدا کند روا باشد یا نه روا باشد اما چون مسافری مقیمانرا امامت کند چون دو رکعت بکند سلام خود بدهد و مستحب آن باشد که مرقوم را بگوید که نماز خود تمام کنید که من مسافر بودم تا ایشان نماز خود تمام کنند **مسئله** اما اگر مقیمی مر مسافرانرا امامت کند مسافران نماز چندگانی کنند امام مقیم چهارگانی کند و مسافران نیز بر متابعت امام چهارگانی کنند **مسئله** اما اگر مردی را در شهری خانه بود پس ازان شهر نقل کرد و در شهری دیگر رفت و مقیم شد پس ازین شهر دوم مسافر شد و در ان شهر اول که خانهٔ او بود در انخانه رسید او مقیم شود یا نه نشود او نماز را دوگانی کند تا مادام که در شهر خود باز نرسد **مسئله** اگر مسافر نیت کند بمکه و مدانکه پانزده روز نباشم نماز چندگانی کند نماز دوگانی کند که نیت اقامت درست نباشد مگر که نیت کند که پانزده شبانروز نیکجا خواهد بود **مسئله** اگر مردی را در شهر خود نمازها فوت شده باشد در سفر خواهد که قضا کند چندگانی کند چهارگانی و همچنان در سفر نیز نمازها فوت شده باشد در حضر دوگانی کند **مسئله** عاصی و مطیع در سفر در رخصت یکسان هست یا نه نزدیک علمای ما یکسان است یعنی هر دو را نماز دوگانی باید کرد و عاصی آن باشد که راهزنی کند و بزیان کردن مسلمانان رود و مطیع آن باشد که بتجارت یا بسفر قبله رود **مسئله** جمع کردن میان دو نماز روا باشد یا نه فعلاً روا باشد و وقتاً روا نباشد فعلاً چگونه باشد چنانکه نماز پیشین آخر وقت کند و نماز دیگر اول وقت کند و هر دو را یکجا جمع کند و وقتاً آن باشد که در وقت نماز پیشین نماز دیگر را کند روا نباشد مگر بعرفات و مزدلفه که در عرفات نماز دیگر را بوقت نماز پیشین کنند آنجا روا باشد **مسئله** نماز کردن در کشتی نشسته روا باشد یا نه نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد اگرچه قدرت بر ایستادن دارد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر بعذری **باب صلوة الجمعة** نماز آدینه بچند شرط واجب آید به پنج شرط واجب آید یکی آنکه شهر جامع بباید دوم سلطان فرمان ده بباید سیوم جماعت بباید چهارم خطبه بباید پنجم وقت ظهر بباید اما خطیبی که خطبه کند باید که دو خطبه کند میان هر دو خطبه جدائی آرد بنشستن **مسئله** خطبه نشسته کند یا ایستاده ایستاده کند با طهارت **مسئله** و اگر خطیب بذکر خدا یتعالی بسنده کند روا باشد یا نی نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد تا خطبه دراز نخواند که مردمان آنرا در عرف خطبه گویند **مسئله** اگر خطیب خطبه کند اگر نشسته کند یا بی طهارت کند روا باشد یا نه روا باشد اما کراهیت باشد **مسئله** جماعت بجمعه نماز آدینه چند کس باید نزدیک امام ابوحنیفه رح کمترین جماعت بجمعه نماز جمعه را سه تن باید بی امام و نزدیک ابو یوسف و محمد دو کس باید با امام **مسئله** در نماز جمعه قراءت بلند خواند یا آهسته و سورهٔ معین خواند یا هر کدام که خواهد در قراءة بلند خواند و سورتی معین نخواند

هرچه خواهد از قرآن بخواند **مسئله** بر مسافران و بر بندگان و بر بیماران و بر زنان نماز جمعه واجب
یانه - بر ینها نماز جمعه واجب نیست و اما اگر حاضر شوند و با مردمان بگزارند فرض وقت ایشان
ساقط باشد **مسئله** اگر مسافری یا بیماری یا بنده در روز جمعه امامت کند روا باشد یانه - روا باشد
مسئله و اگر مردی در روز جمعه نماز پیشین را پیش از جمعه در خانه بکرد پس او را اتفاق افتاد که نماز
جمعه بکند حکم نماز پیشین او چه باشد - نزدیک ابوحنیفه هر وقتی که سوی مسجد جامع روان شود بمجرد رفتن
نماز پیشین او تباه شود اگر جمعه یابد یا نیابد و نزدیک ابو یوسف و محمد نماز پیشین او باطل نشود تا
مادام که در نماز جمعه پیوندد و کراهیت باشد مر معذور را نز اکه نماز پیشین را در روز جمعه بجماعت کند یعنی
مر زندانیان را جماعت کردن کراهیت است باید که هر کس نماز خود تنها کند **مسئله** اگر کسی امام را در روز جمعه
بنماز جمعه دریابد چه کند - نماز با او بگزارد آنچه دریابد و نماز آدینه تمام کند دوگانی و اگر در تشهد یا در سجده
دریابد باقی نماز تنها کند دوگانی بنزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف و نزدیک محمد اگر با امام یکرکعت دریابد
و یا بیشتر نماز آدینه کند و اگر نه چهارگانی کند نماز پیشین همبران تحریمهٔ امام و مردمانرا باید که چون بانگ نماز
اول روز آدینه بشنوند خرید و فروخت را ترک گیرند و روی بنماز جمعه آرند **مسئله** چون خطیب در
روز جمعه بیرون آید برای خطبه مردمان چه کنند مردمانرا باید که خاموش باشند و نماز نکنند تا خطیب از خطبه
فارغ شود و چون خطیب بر منبر رود مؤذنان را باید که پیش او بانگ نماز گویند و چون از خطبه فارغ شود
قامت کنند و بعد ازان نماز آدینه را بکنند **باب العیدین** مردمانرا مستحب در عید فطر چیست
آنکه بامداد چیزی بخورند پیش از انکه بنمازگاه حاضر شوند و غسل کنند و بوی خوش کنند و جامهٔ نیکو بپوشند
اگر باشد و بعد ازان روی بنمازگاه آرند **مسئله** در روز عید فطر در راه نمازگاه تکبیر گویند یانه - نزدیک امام
ابوحنیفه رح تکبیر نگویند و نزدیک ابو یوسف و محمد و شافعی تکبیر گویند **مسئله** پیش از نماز عید در نمازگاه عید
نفل کردن روا باشد یانه - نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد **مسئله** وقت نماز
عید کی در آید چون آفتاب برآید وقت نماز عید کی بیرون شود - چون آفتاب بگردد **مسئله** در روز
عید چند رکعت نماز باید کرد - دو رکعت نماز کنند با امام امامت کند و در هر دو رکعت فاتحه و سورتی
که خواهد بلند بخواند **مسئله** امام در نماز عید چند تکبیر گوید - بقول عبدالله بن مسعود رض تکبیر گوید پنج
در رکعت اول و چهار در رکعت آخر و چون امام خواهد که نماز عید بکند باید که اول تکبیر احرام بگوید و سه
تکبیر دیگر بعد ازان بگوید و بعد ازان قرآن خواند و چون قرآن خواند تکبیر گوید و در رکوع رود تا در
رکعت اول با تکبیر رکوع بهم پنج تکبیر باشد و چون یکرکعت بکرد رکعت دوم را آغاز کند و قرآن بخواند

وچون قرآن بخواند سه تکبیر بگوید و تکبیر چهارمی بگوید و در رکوع رود چنانکه رکعت دوم با تکبیر رکوع
بهم چار تکبیر باشد و در هر دو رکعتی نه تکبیر باشد و این قول ابو حنیفه است و مر عبد الله بن عباس را
سه قول ست یک قول آنست که دوازده تکبیر گوید هفت در رکعت اول و پنج در رکعت آخر و قول
دوم آنست که سیزده تکبیر گوید هفت در اول شش در آخر و قول سیوم آنست که پانزده تکبیر گوید هشت
در اول و هفت در آخر و در هر رکعتی شش تکبیر زیاده باشد و قول امیر المومنین علی رض آنست که در عید
فطر یازده تکبیر گوید شش در اول و پنج در آخر در هر رکعتی چهار زیادتی و در عید اضحی پنج تکبیر گوید سه در اول
و دو در آخر در هر رکعتی یکی زیادتی باشد **مسئله** نخست تکبیر گوید یا قرآن خواند قول عبد الله بن مسعود
آنست که در رکعت اول نخست تکبیر گوید پس قرآن خواند و در رکعت دوم نخست قرآن خواند پس تکبیر گوید
و این را توالی بین القراءتین خوانند و قول امیر المومنین علی رض آنست که نخست در هر دو رکعت قرآن خواند
پس تکبیر گوید و این را توالی بین التکبیر و القراءة خوانند و قول عبد الله بن عباس رض آنست که در هر دو رکعت
نخست تکبیر گوید پس قرآن خواند و آنرا توالی بین القراءة و التکبیر گویند **مسئله** نخست تکبیر گوید یا
سبحانک اللهم و بحمدک گوید نخست سبحانک اللهم و بحمدک بگوید پس تکبیر گوید و پس اعوذ گوید پس قرآن
خواند و اعوذ پس از تکبیرات و پیش از قراءة گوید و در قول ابو یوسف نخست سبحانک اللهم و بحمدک و اعوذ
بگوید پس تکبیرات بگوید پس قرآن خواند و در قول او زاعی نخست تکبیرات گوید پس سبحانک اللهم و بحمدک گوید
پس اعوذ گوید پس قرآن خواند **مسئله** خطبه پس از نماز کند یا پیش از نماز پس از نماز کند و دو خطبه کند
مردانرا بداد ن صدقه فطر و احکام آن بیاموزند **مسئله** اگر مردی را نماز عید فوت شد و از نماز مردمان
فارغ شد نماز پس او برسید قضا کند یانه نزد ابو حنیفه و ابو یوسف رح قضا واجب نیاید و نزد یک محمد و
شافعی رح قضا واجب آید **مسئله** اگر ماه بر مردمان پوشیده شد و ماه را ندیدند و پس از زوال گواهی
دادند که دیروز ماه را دیدیم نه آنروز روزه عید کنند یانه آنروز نکنند و دوم روز بکنند اما اگر دوم روز عذر افتد چنانکه
باران متواتر شود یا خونی حادث شود سوم روز آن بکنند یانه نکنند **مسئله** اما مستحب مردمانرا
در روز اضحی چیست آنکه غسل کنند و بوی خوش کنند و جامهٔ نو پوشند و خوردنی را تاخیر کنند تا از نماز
فارغ شوند در دی بنماز گاه آرند **مسئله** در راه نماز گاه عید اضحی مردمان تکبیر گویان روند یانه
باتفاق هر دو تکبیر گویان روند **مسئله** در عید اضحی چند رکعت نماز کنند همچون نماز عید فطر و پس از
نماز دو خطبه کنند و خطیب باید که مردمانرا قربانی کردن بیاموزد و تکبیرات تشریق بیاموزد اما
اگر در روز عید اضحی عذری افتد که آنروز نتوانند کرد دوم روز کنند و اگر دوم روز نیز عذری افتد

سوم روز کنند و اگر سیوم روز نیز عذری افتد چهارم روز نکنند **مسئله** تکبیرات تشریق کدام روز آغاز کنند و کدام روز ختم کنند - بران اتفاق کرده اند صحابه رض چون امیر المومنین عمر و عثمان و علی و عبد الله بن مسعود که از نماز بامداد روز عرفه آغاز کنند اما در ختم خلاف کرده اند قول عبد الله ابن مسعود رض آنست که در هشت نماز باید که بگویند و در روز عید بنماز دیگر ختم کنند که آن هشت نماز باشد و این قول امام اعظم ابو حنیفه است رح و در قول امیر المومنین علی رض بنماز دیگر در اخیر روز ایام تشریق ختم کنند و این بیست و سه نماز باشد و این قول ابو یوسف و محمد رح گرفته اند و امیر المومنین عمر رض را در قولی است بیک قول بیست و دو نماز است و بقول دیگر بیست و سه نماز هست و امیر المومنین عثمان را در ختم قولی نیست و جوانان صحابه چون عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و زید بن ثابت و عائشه رض آنست که در نماز پیشین روز عید آغاز کنند اما در ختم نیز خلاف کرده اند - بقول عبد الله بن عباس رض فجر آخر ایام تشریق ختم تمام کنند و آن پانزده نماز باشد و بقول عبد الله بن عمر رض در نماز پیشین آخر ایام تشریق ختم کنند و آن شانزده نماز باشد و بقول زید بن ثابت در نماز دیگر آخر ایام تشریق ختم کنند و آن هفده نماز باشد و عائشه رض را در ختم قولی نیست و این قول امام ابو اللیث سمرقندی ست رح و قول حاکم شهید بخلاف این ست که عائشه رض را در روایت ست و زید بن ثابت رض را در ختم قولی نیست **مسئله** و تکبیرات چگونه گوید - بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد **مسئله** تکبیرات تشریق بچند شرط واجب آیند - بقول امام ابو حنیفه رح پنج شرط بباید یکی مقیم دوم شهر جامع سیوم جماعت چهارم جماعت مستحب بباید پنجم نماز فرض بباید و نفل نباید و تطوع و نماز قضا نباید اما بیان جماعت مستحب آنست که جماعت مردان باید نه جماعت زنان و نزدیک ابو یوسف و محمد هر که نماز بکند بروی واجب آید که تکبیرات بگوید **باب صلوة الکسوف** در گرفتن آفتاب نماز چگونه کنند - امام امامت کند و دو رکعت نماز کند بچون نماز نفل نزدیک علمای رح در هر رکعتی یک رکوع کند همچنانکه نمازهای دیگر را و نزدیک شافعی رح در هر رکعتی دو رکوع کند چنانکه اول رکوع کند پس راست بایستد و بار دیگر نیز قرآن خواند پس رکوع کند **مسئله** در نماز گرفتن آفتاب قرآن بلند خواند یا آهسته نزدیک امام ابو حنیفه رح آهسته خواند و نزد ابو یوسف و محمد و شافعی رح بلند خواند **مسئله** قرآن بسیار خواند یا اندک - باتفاق بسیار خواند و چون از نماز فارغ شود دعائی گوید تا آفتاب بگشاید **مسئله** امامت که کند در گرفتن آفتاب - آنکه روز آدینه امامت کند یعنی خطیب **مسئله** در گرفتن ماه جماعت هست یا نه - در گرفتن ماه جماعت نیست هر کس تنها نماز کند و در گرفتن آفتاب خطبه نیست **باب الاستسقاء**

درخواستن باران نماز هست یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح نماز نیست دعا گویند و استغفار کنند و اگر
تنها نماز کنند روا باشد بی جماعت و نزدیک ابو یوسف نماز بجماعت کنند و امام امامت کند و دو رکعت
نماز کند و قراءة خواند پس خطبه کند و روی بقبله آرد و دعا گوید **مسئله** و امام در دعا گفتن ردا بگرداند
یا نه - نزدیک علمای ما امام ردا بگرداند و قوم ردا نگردانند و اهل ذمه در استسقا حاضر نشوند **باب**
قیام شهر رمضان بدانکه در ماه رمضان مردمان را مستحب آنست که جمع شوند بعد از نماز
خفتن و امام با ایشان ترویحات بگزارد و در هر دو ترویحه سلام بدهد و بنشیند میان هر دو ترویحه
مقدار یک ترویحه بعد ازان وتر گزارد با ایشان بجماعت و وتر بجماعت جز ماه رمضان نباید گزارد
باب صلوة الخوف بدانکه چون مردمان را دشمن حرب باشند و نیک ترس باشند و وقت
نماز در آید امام مر طائفه را دو گروه کند یک گروه را سوی دشمن فرستد و یک گروه اقتدا با امام کنند و
با امام یک رکعت و دو سجده بکنند پس سر از سجده دوم برآرند و بروند بر روی دشمن بایستند و پس آن
طائفه دیگر که پیش دشمن ایستاده بودند بیایند و اقتدا با امام کنند و ایشان را نیز با امام یک رکعت و دو
سجده باید کرد و بتشهد با امام هم بنشینند و امام سلام نماز بدهد و ایشان ندهند پس برخیزند و بر روی
دشمن بروند و بایستند پس آن گروه که یک رکعت گزارده اند باز آیند و یک رکعت و دو سجده تنها بکنند بے
قراءة و بتشهد بنشینند و سلام نماز بدهند و بروند و بر روی دشمن بایستند پس آن طائفه دیگر باز آیند و
یک رکعت و دو سجده بکنند اما با قراءة و بتشهد بنشینند و سلام نماز بدهند **مسئله** اگر امام مقیم باشد و
مقتدیان مسافر باشند نماز چگونه کنند - امام بطائفه اول همچنین دو رکعت کند و با طائفه دوم نیز دو رکعت
کند **مسئله** اگر نماز شام باشد چگونه کند - طائفه اول دو رکعت بکنند و طائفه دوم یک رکعت
کنند **مسئله** درین نماز کسانی که بر روی دشمن ایستاده باشند اگر دشمن بر سد کارزار کنند یا نکنند و اگر بکنند
نماز تباه شود و اما اگر بیم سخت باشد سواران نماز کنند هر روی که اسپ میگردد ایشان رکوع و سجود می کنند
باشارت **باب الجنائز** چون مرد را وفات نزدیک رسد چکنند - رویش بقبله آرند و بر پهلوی
راستش بخسپانند و شهادتش تلقین کنند چون وفات یابد زنخ او ببندند چون خواهند که او را بشویند
او را بر تخته بخوابانند و بر عورت او رکوه پاره نهند و جامها از وی جدا کنند و آبدستش بدهند اما
آب در دهن و بینی او نکنند پس آب بر روی وی ریزند و تخته او را دی خوش کنند طاق طاق و آب را
بر یک کنار یلاشنان بجوشانند و اگر برگ کنار و شنان نیابند بر آب پاک اختصار کنند و سر و محاسن
او را بر گ خیر و بشویند و پس بر پهلوی چپ بخسپانند و بر گ کنار میشویندش تا آب بزیر تخت او رسد

پس بر پهلوی راستش بخسپانند و همچنان بمشوینند تا آب زیر تخت او برسد پس بنشانند و تکیه کنانند
و شکم او را نرم بمالند اگر چیزی از و بیرون آید همان موضع را بشویند و غسل از سر گیرند بمذهب علمای ما
و نزدیک شافعی از سر گیرند و بر کوه پاره اندام او را نشف کنند و در کفن بنهند و حنوط در سر و کفن و
محاسن او بنهند نزدیک علمای ثلثه و نزدیک زفر کافور در سجده جایهای او بنهند یعنی پیشانی و زانو و دست و پای
مسئله سنت در کفن مرد چیست - سنت در کفن مرد آنست که مرد را در سه جامه پیچند ازاری و
پیرهنی و لفافه و اگر بر دو جامه بسنده کنند بازاری و پیرهنی روا باشد **مسئله** جامه چگونه پیچند -
نخست از جانب چپ جامه در آرند چنانکه زنده میازر را پوشد پس از جانب راست بران ضم کنند اگر
بترسند که کفن پراگنده شود گره زنند **مسئله** زن را در چند جامه کفن کنند - در پنج جامه ازاری و پیرهنی
و دامنی و خرقه که بدان شیردان بندد و لفافه **مسئله** درازی این چه مقدار باید ازار از سر تا پای
و پیراهن از کتف تا زیر زانو و لفافه دراز تر از ازار باید و اگر زن را نیز بر سه جامه بسنده کنند روا باشد
و دامنی را زیر پیراهن و زیر لفافه بنهند و موی او بر سینهٔ او نهند و موی مرده را شانه نکنند و محاسن مرده را
نیز شانه نکنند و ناخن کم نکنند و موی سبلت کم نکنند و کفن را بوی خوش کنند پیش از آن که در وی پیچانند پس
چون از کفن فارغ شوند آنگاه نماز کنند **مسئله** اولیترین مردمان بامامت مرده که باشد نخست سلطان
اگر حاضر آید و اگر حاضر نیاید آنگاه امام حی بعد از وی **مسئله** و اگر سلطان و ولی حاضر نبود بنماز
کردن پس اگر ولی حاضر شود نماز بگردانند تواند یا نه - تواند او را روا باشد و اما اگر ولی کرد پس از وی کسی را
روا نباشد که باز گرداند **مسئله** و اگر مرده را دفن کردند و نماز نکردند چه کنند - بر گور او نماز کنند تا سه
روز **مسئله** نماز جنازه چگونه کنند - امام امامت کند چهار تکبیر بگوید در تکبیر اول حمد و ثنا گوید و در
تکبیر دوم درود بر پیغمبر گوید و در تکبیر سوم دعا گوید مر مرده را و مر جمیع مسلمانان را و در تکبیر چهارم
سلام بدهد **مسئله** نماز جنازه در مسجدی که در وی نماز بجماعت کنند کردن روا باشد یا نه - کراهیت
باشد نشاید کرد **مسئله** جنازه را چگونه بر دارند نزدیک علمای ما چهار گوشهٔ جنازه بگیرند و بردارند
و پس جنازه باید که بپیوسته بروند اما بتعجیل روند و آهسته نیز روند **مسئله** چون بر سر گور نهند
نخست بگذارند تخت مرده را از سر فرود آرند پیش پای نشینند و پیش از آن نشستن کراهیت باشد
پس گور را بکاوند و لحد کنند و مرده را در گور نهند و او را قبله کنند و آنکس که او را در گور نهد گوید
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و مرده را قبله کنند و گره بها او بگشاید و خشت راست نهند
مسئله خشت پخته و چوب نهادن روا باشد و خشت خام کراهیت باشد **مسئله**

گور ساچگونہ برآرند۔ خریشتہ برآورند **مسئلہ** اگر بچہ بزاد و بمرد او را بشویند و نماز کنند یا نہ۔ اگر پس از زادن بانگی کردہ باشد نامش نہند و بشویند و نماز کنند و اگر پس از زادن بانگ نکردہ باشد نام نہند و نشویند در خرقہ پیچند و دفن کنند **باب الشہید** شہید کیست۔ آنکہ او را مشرکان بکشند و یا در جنگجای کشتہ یابند و نشان کشتگی بر و باشد و یا مسلمانان او را بظلم بکشند کہ بکشتن او نہ قصاص واجب آید و نہ دیت **مسئلہ** شہید را بشویند و نماز کنند یا نہ۔ نزدیک علمای ما نشویند اما نماز کنند و نزدیک شافعی نہ بشویند و نہ نماز کنند و نزدیک حسن بصری ہم بشویند و ہم نماز کنند **مسئلہ** و اگر جنبی شہید شود او را بشویند یا نہ۔ نزدیک امام ابو حنیفہ رح بشویند و نزدیک ابو یوسف و محمد رح نشویند **مسئلہ** اگر کودکے یا حائضے شہید شود ایشان را بشویند یا نہ۔ نزدیک امام ابو حنیفہ بشویند و نزدیک ابو یوسف و محمد رح نشویند **مسئلہ** خون شہید شویند یا نہ۔ نشویند و ہمچنین پوستین و ویرا باز کنند و سلاح از وی بکشند و اگر مرتث شود او را شویند یا نہ۔ بشویند و مرتث آن باشد کہ از پس سیدے گردد یا زخم چیزے بخورد یا بیاشامد و یا دارو ش کردہ شود یا از جنگجای زندہ بخانہ رسد یا آنکہ زندہ چند آنے بماند کہ وقت نمازی بدو بگذرد **مسئلہ** اگر مردے در حد یا قصاص کشتہ شود او را بشویند یا نہ۔ بشویند و نماز نیز بکنند **مسئلہ** اگر مردے از راہزنان یا باغیان کشتہ شود او را بشویند و نماز کنند یا نہ۔ نشویند و نماز نیز نکنند **باب الصلوۃ فی الکعبۃ** نماز کردن در خانہ کعبہ روا باشد یا نہ۔ نزدیک علمای ما فرض و نفل روا باشد و نزدیک شافعی رح فرض روا باشد و نفل روا نباشد و نزدیک مالک رح نفل روا باشد و فرض روا نباشد **مسئلہ** اگر امامی درون خانہ کعبہ امامت کند روا باشد یا نہ روا باشد و ہر کرا روی او یا پشت او جانب پشت امام باشد نماز او روا باشد و ہر کرا پشت او یا روی او سوی امام باشد نماز او روا نباشد **مسئلہ** اگر در مسجد حرام امام امامت کند روا باشد یا نہ۔ روا باشد حلقہ کنند گرد اگرد خانہ کعبہ بایستند ہر کدام از ایشان کہ نزدیکتر باشد سوی کعبہ روا باشد چون جانب امام نباشد **مسئلہ** بر بام کعبہ نماز کردن روا باشد یا نہ۔ در مذہب علمای ما رح روا باشد و نزدیک شافعی رح روا نباشد **کتاب الزکوۃ** زکوۃ بر کہ واجب آید۔ بر آزاد و بر مسلمان و بر بالغ و بر عاقل و چون مالک نصاب باشد ملک تمام باشد و سال بر وے بگذرد زکوۃ واجب آید **مسئلہ** بر کودک دیوانہ و مکاتب زکوۃ واجب آید یا نہ۔ نزدیک علمای ما رح واجب نیاید و نزدیک شافعی رح واجب آید **مسئلہ** اما اگر مردی مال دارد و دام دارد زکوۃ واجب آید یا نہ۔ این مسئلہ بر دو وجہ است یکی آنست کہ زکوۃ واجب نیاید چنانکہ ہزار درم دارد و یا ہزار و صد درم دارد و ہزار درم بر دین باشد ایشان زکوۃ واجب نیاید

واما اگر مال او هزار و دویست درم باشد و وام هزار درم باشد هزار بهزار درم برود باقی دویست درم را پنجدرم واجب آید **مسئله** خانهٔ بودنی و جامهٔ پوشیدنی و ستور برنشستنی و بندهٔ خدمتی و سلاح کاربستنی زکوة واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما رح زکوة واجب نیاید و نزدیک مالک زکوة واجب آید **مسئله** زکوة بی نیت روا باشد یا نه - روا نباشد نیت باید دو وقت بیکوقت بباید یا در وقت جدا کردن زکوة از مال خود که نیت کند که این مال را بجهت زکوة می ستانم دوم آنوقت که بدرویشان دهد نیت کند که زکوة مال خود میدهم **مسئله** اما اگر مردی تمامت مال خود صدقه کرد و نیت زکوة نکرد از صدقه دادن او زکوة بیفتد یا نه - نزدیک علمای ما رح بیفتد و نزدیک شافعی رح نیفتد **باب زکوة الابل** نصاب اشتران چندست - پنجست اگر کم از پنج باشند زکوة واجب نیاید و چون پنج اشتر باشند و سائم باشند و سال بر آن بگذرد یک گوسفند واجب آید چون ده شوند دو گوسفند واجب آید تا چهارده همین دو گوسفند واجب آید و چون پانزده شوند سه گوسفند واجب آید تا نوزده و چون بیست شوند چهار گوسفند لازم آید تا بیست و چهار و چون بیست و پنج شوند بنت مخاض واجب آید یعنی اشتر بچهٔ یکساله که پای در سال دوم نهاده باشد تا سی و پنج و چون سی و شش شوند بنت لبون واجب آید یعنی شتر بچهٔ دوساله که پای در سال سوم نهاده باشد تا چهل و پنج و چون چهل و شش شوند حقه واجب آید یعنی شتر بچهٔ سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد تا شصت و چون شصت و یک شد جذعه واجب آید یعنی شتر بچهٔ چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشد تا هفتاد و پنج و چون هفتاد و شش باشد دو بنت لبون واجب آید یعنی دو اشتر بچهٔ دوساله که پای در سوم نهاده باشد تا نود و چون نود و یک شود دو حقه واجب آید یعنی دو شتر بچهٔ سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد تا صد و بیست آنگاه حساب از سر باید گرفت چون پنج زیادت شود بدان یک گوسفند واجب آید و دو حقه و همچنین در ده دو گوسفند و دو حقه واجب آید و در پانزده سه گوسفند و دو حقه واجب آید و در بیست چهار گوسفند و دو حقه واجب آید و در بیست و پنج بنت مخاض و دو حقه واجب آید تا صد و پنجاه چون صد و پنجاه شد آنگاه سه حقه واجب آید پس حساب از سر گیرد در پنج یک گوسفند و سه حقه در ده دو گوسفند و سه حقه در پانزده سه گوسفند و سه حقه و در بیست و پنج بنت مخاض و سه حقه و در سی و شش بنت لبون و سه حقه پس در هر پنجاهی حقه باشد پس باز حساب از سر گیرند پس در هر پنجاه اشتری که زیادت شوند چنانکه پس از صد و پنجاه از سر گرفته شد **مسئله** در زکوة دادن اشتر بختی و اشتر اعرابی یکسانست یا نه - یکسانست هانکه در اشتر بختی واجب آید در اشتر اعرابی واجب آید **باب زکوة البقر** نصاب گاوان چندست - سی و هر چه کم از سی گاو باشد از ایشان

زکوة واجب نیاید وچون سی باشند وچرائی باشند وسال برایشان بگذرد آنگاه تبیعهٔ واجب آید یعنی گوسالهٔ یکساله که پای در دوم نهاده باشد تا چهل شود و در چهل مُسنّهٔ واجب آید یعنی گوسالهٔ دوساله که پای در سوم نهاده باشد وچون از چهل بگذرد امام ابوحنیفه رح را سه قول ست یکقول آنست که هیچ واجب نیاید تا پنجاه شود وچون پنجاه شد آنگاه در چهل مُسنّهٔ بدهد و در ده ثلث تبیعهٔ دهد یا ربع مُسنّهٔ دهد وقول دیگر آنست که هیچ واجب نیاید تا چهل ویک وچون چهل ویک شد آنگاه در چهل مُسنّهٔ واجب آید و در یکی ربع عشر مسنهٔ واجب آید وچون چهل و دو شد باز در چهل مسنهٔ و در دو ضعف ربع عشر مسنهٔ واجب آید وهمچنین در چهل سه مسنّه و سه ربع عشر مسنهٔ واجب آید و در چهل و چهار مسنه و عشر مسنه واجب آید برین حساب بدهند وقول سوم آنست که هیچ واجب نیاید تا شصت نشود وچون شصت شد دو تبیعه واجب آید تا هفتاد وچون هفتاد شد مسنه و تبیعهٔ واجب آید تا هشتاد وچون هشتاد شد دو مسنه واجب آید تا نود وچون نود شد سه تبیعه واجب آید تا صد وچون صد شد دو تبیعه و یک مسنه واجب آید هم بدین حساب بباید داد وهر سی را تبیعهٔ و هر چهل را مسنه وگاو و گاومیش در دادن زکوة یکسان ست **باب صدقة الغنم** نصاب گوسفندان چندست هرچه کم از چهل باشند در ایشان زکوة واجب نیاید وچون چهل باشند وچرائی باشند وسال برایشان بگذرد گوسفندی واجب آید تا صد و بیست همین باید داد وچون صد و بیست و یک شود آنگاه دو گوسفند واجب آید تا دویست وچون دویست و یک شود سه گوسفند واجب آید تا چهارصد وچون چهارصد شد چهار گوسفند واجب آید و در پانصد پنج گوسفند واجب آید پس در هر صدی پنج یک گوسفند واجب آید و درین نیز گوسفند میش وگوسفند بز در زکوة دادن یکسانست **باب زکوة الخیل** یعنی زکوة اسپان ازاسپان واجب آید بانه- این مسئله بر سه وجه ست یکوجه آنست که واجب آید و یکوجه آنست که واجب نیاید و یکوجه آنست که خلافست اما آنوجه که واجب آید اسپانی باشند بجهت تجارت درین باتفاق واجب آید و آنوجه که واجب نیاید اسپانی که نر باشند همه و برنشستنی باشند باتفاق واجب نیاید و آنوجه که خلافست آنست که نر و ماده آمیخته باشند نزدیک ابوحنیفه واجب آید خواهد بجهته هر اسپی دیناری بدهد خواهد اسپان را قیمت کند پس هر دویست درم را پنجدرم بباید داد و نزدیک ابویوسف و محمد زکوة واجب نیاید مسئله اگر مردی اسپانی دارد که همه ماده باشند و هیچ نر نباشد زکوة واجب آید بانه- بدانکه ابوحنیفه رح را درین دو قول ست بیک قول بروایت طحاوی آنست که واجب نیاید و اینقول ابوالحسن کرخی ست وبقول دوم بروایت جعفر هندوانی آنست که واجب آید اما حکم خرد استر در زکوة یکسانست و نزد ابویوسف و محمد همچون اسپ در خرد استر زکوة نیست مگر آنکه از برای بازرگانی باشند آنگه واجب آید مسئله

در استر بچگان و گوسفند بچگان و گوسالگان زکوة واجب آید یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح واجب نیاید مگر
آنکه در میان ایشان بزرگ باشند یکی یا دو چندان باشند آنگاه واجب آید و نزدیک فرقی نیست میان آنکه بزرگان باشند
زکوة بدهند چنانکه اگر ماده لاغر و دندی یکی برقدر آن لاغر واجب آمدی و ابو یوسف رح را سه قولست
یک قول آنست که واجب نیاید تا آنگاه که بقدری نرسد که اگر بزرگ بودندی یکی واجب آمدی و آن بیست و پنج
است پس واجب نیاید تا آنکه بشماری برسد که در و از بزرگان دو واجب آمدی و آن هفتاد و شش است پس
واجب نیاید تا آنکه بشماری رسد که در بزرگان سه واجب آمدی و آن صد و چهل و پنج ست آنگاه واجب آید
سه استر بچه و در روایت حسن بن زیاد از ابو یوسف آنست که در پنج قیمت گوسفندی یا قیمت فصیل آنچه
کمتر باشد یعنی قیمت استر بچه که از شیر خوارگی بیرون آمده باشد و در ده قیمت دو گوسفند و یا قیمت فصیل
آنچه کمتر باشد و در پانزده همچنین قیمت سه گوسفند یا قیمت فصیل آنچه کمتر ست و در بیست چهار گوسفند
یا قیمت فصیل آنچه کمتر ست و در بیست و پنج یک فصیل یعنی استر بچه در روایت هشام بن عبدالله از
ابو یوسف رح آنست که در پنج پنجم بخش فصیل **مسئله** اگر مردی سنه بر و واجب شده باشد و سنه ندارد چنند
اگر تبیعه دارد تبیعه بدهد و آنچه زیادتی باشد از قیمت سنه نیز بدهد و یا تبیعه واجب شده باشد سنه بدهد
و زیادتی بستاند و سنه وقتی دهد که تبیعه ندارد **مسئله** مصدق در بستدن مال زکوة کدام مال بستاند
میانه یعنی نه گزیده بستاند و نه فرومایه و مصدق کسی باشد که از مردمان زکوة بستاند و یکجا جمع کند و پس
بدرویشان دهد **مسئله** زکوة بقیمت دادن روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما رح روا باشد و نزدیک شافعی رح
روا نباشد هم از عین آن واجب آید **مسئله** زکوة در ستورانی که کار کنند در خانه خصم و در ستورانی
که علف از خانه خورند واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما رح واجب نیاید و نزدیک مالک واجب آید
مسئله اگر مردی نصابی داشت در اول سال پس میان سال زیاده شد یکی کند زکوة دهد یا نه - نزدیک
علمای ما رح ضم کند و زکوة دهد چون از جنس مال باشد چنانکه گاو داشت و گاو زیادت شد و یا گوسفند داشت
گوسفند زیادت شد و یا اشتر داشت اشتر زیادت شد و اما اگر گاو داشت گوسفند زیادت شد و یا آنرا
یافت در میان سال اینجا ضم نکند و نزدیک شافعی رح در همه احوال ضم نکند **مسئله** ستور سائمه کدام ست -
آنکه بیشتر سال بیرون چریده باشد و اگر نیمه سال در خانه چریده باشد زکوة واجب نیاید **مسئله** زکوة در
نصاب ست یا در عفو - نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح در نصاب و نزدیک محمد رح هم در نصاب و هم در
عفو چنانکه اگر مردی هشتاد گوسفند داشت پس سال بر ایشان بگذشت و پیش از آنکه زکوة بدهد چهل هلاک
شد و در چهل نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح گوسفندی واجب آید و نزدیک محمد نیمه گوسفند واجب آید

همچنین اگر مردی صد و بیست گوسفند داشت پس بشتاد هلاک شد و چهل ماند نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح گوسفندی تمام واجب آید و نزدیک محمد رح سوم حصهٔ گوسفند واجب آید **مسئله** اما اگر مردی مالی نصاب تمام داشت و سالی بر آن بگذشت پس پیش ازان که زکوة بدهد آن تمام مال هلاک شد زکوة ازوی ساقط شود یا نه - نزدیک علمای ما رح ساقط نشود و نزدیک شافعی رح زکوة در گردن او باشد **مسئله** اگر مردی پیش از تمام شدن سال زکوة مال دهد روا باشد نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی روا نباشد **باب زکوة الفضة**

نصاب نقره چندست - دویست درم سنگ اگر کم ازان باشد زکوة واجب نیاید و چون دویست درم سنگ باشد و سال بر آن بگذرد پنج درم سنگ واجب آید و چون زیاده از دویست درم سنگ شد نزدیک امام ابوحنیفه رح هیچ واجب نیاید تا چهل درم سنگ نشود پس در هر چهل درم سنگ درمی واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد رح هر چه زیادت شود بحساب آن واجب آید **مسئله** اگر غالب درسیم نقره باشد حکم آن چه باشد - حکم آن حکم نقره باشد همچنانکه در دینار اگر غالب زر باشد حکم او حکم زر باشد و اگر غالب غش باشد حکم او حکم عروض باشد چون از برای بازرگانی باشد قیمت او چون بنصاب برسد آنگاه زکوة واجب آید

باب زکوة الذهب نصاب زر چندست - بیست مثقال اگر کم ازبیست مثقال باشد زکوة واجب نیاید و چون بیست مثقال باشد و سال بر و بگذرد آنگاه زکوة آن نیم مثقال زر واجب آید و در زیادت از بیست مثقال واجب نیاید بنزدیک ابوحنیفه رح تا چهار مثقال زیادت نشود و چون بیست و چهار مثقال شد آنگاه دو قیراط واجب آید پس در هر چهار که زیادت میشود دو قیراط واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد رح در هر اندک و بسیار آنچه زیاده شود بحساب آن واجب آید که بدهد **مسئله** در زر زده و نقره زده زکوة واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما در زر زده یعنی در زریکه ازان پیرایه ساخته باشند و در زر نازده در هر دو واجب آید و در قول شافعی رح در نازده واجب آید و در پیرایهٔ زنان واجب نیاید **باب زکوة العروض** در عروض زکوة واجب آید یا نه - هر عروضی یعنی کالائی که از برای بازرگان باشد و قیمت آن کالا بنصاب برسد زکوة در و واجب آید **مسئله** قیمت کالا از چه چیز کنند یعنی قیمت او از زر کنند یا از سیم - نزدیک علمای ما آنچه درویشان را سودمند باشد و نزدیک شافعی آنچه مالک را سودمند باشد **مسئله** اگر مردی را اول سال نصاب تمام باشد و در میانهٔ سال نقصان شود باز در آخر سال نصاب تمام شود زکوة واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما واجب آید و نزدیک شافعی واجب نیاید و این آنچنان باشد که مردی را اول سال دویست درم باشد پس در میانهٔ سال صد و پنجاه شود باز در آخر سال دویست درم تمام شود در پنجا نزدیک علمای ما زکوة واجب است و نزدیک شافعی واجب نیست **مسئله** اگر مردی بعضی کالا دارد و بعضی زر و نقره و

هیچکدام نصاب تمام ندارد و بضم کردن یک چیز را نصاب میشود ضم کند و زکوة بدهد یانه - نزدیک ابوحنیفه
بقیمت ضم کند و نزدیک ابو یوسف و محمد باجزا هر دو صورت این مسئله چنین بود که مردی هشت مثقال
زر دارد و صد درم نقره دارد و قیمت هشت مثقال زر بصد درم نقره میرسد نزدیک ابوحنیفه ضم کند
زکوة دهد و نزدیک ابو یوسف و محمد ضم نکند اما اگر مردی پنجاه درم نقره دارد و پانزده مثقال زر دارد
و یا صد و پنجاه درم نقره دارد و پنج مثقال زر دارد نزدیک ابو یوسف و محمد ضم کند و زکوة دهد و نزدیک ابوحنیفه
نیز اگر قیمت یکدگر برسد که نصاب تمام شود زکوة واجب آید وگرنه واجب نیاید **باب زکوة**
الزروع والثمار عشر در چه واجب آید - نزدیک امام ابوحنیفه رح هر چه از زمین برآید خواه اندک
باشد خواه بسیار خواه سال بسال بماند خواه نماند خواه سیلاب داده باشد خواه باران در نیمه نزدیک او
یکسان ست مگر آنکه در سه چیز واجب نیاید یکی در هیزم دوم در کاه سوم در نی و نزدیک ابو یوسف و محمد
واجب نیاید مگر که میوه باشد که سال بسال بماند و به پنج وسق برسد هر وسقی شصت صاع باشد و هر صاعی
چهار من باشد اینجمله هزار و دویست من باشد مسئله در سبزیها عشر واجب آید یانه - نزدیک ابوحنیفه رح
عشر واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد عشر واجب نیاید اما چیزی که بدو آب داده باشند در این
باتفاق همه علما نیمه عشر واجب آید مسئله اما آنچه در پیمانه نیاید چون زعفران و پنبه و انگبین در و
عشر واجب آید نزدیک امام ابوحنیفه رح در اندک و بسیار او واجب آید و نزدیک ابو یوسف واجب نیاید تا
قیمت وی به پنج وسق نرسد از کمترین حبوبی که در وسق در آید و نزدیک محمد رح واجب نیاید تا
پنج شتر بار نرسد مثل اگر پنبه باشد به پنج تنگ و اگر زعفران باشد به پنج من آماده انگبین عشر واجب آید یانه -
نزدیک ابوحنیفه رح در اندک و بسیار واجب آید و نزدیک ابو یوسف تا پنج خیک نشود واجب نیاید و
نزدیک محمد تا پنج فرق نشود و فرق شش من باشد و جمله نود من باشد و خیک مشکی را گویند از بز بچه
خرد باشد مسئله در زمین خراجی عشر واجب آید یانه - واجب نیاید **باب من یجوز دفع**
الصدقة اليه ومن لا یجوز کسانی که دادن زکوة بدیشان روا باشد چند گروه اند -
هشت گروه که خداوند تعالی در قرآن بیان میفرماید **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا**
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ایشان
هشت گروه بودند اما یک گروه از ایشان ساقط شده هست و آن مؤلفه قلوب ست و مؤلفه قلوب ایشان
اند که در ابتدای اسلام پیغمبر صلے الله علیه وسلم را در جنگها یاری دادند و ایشان کافران بوده اند اما
در آنوقت ایشان ساقط شدند زیرا که اسلام را حق تعالی اعز گردانید و بدیشان حاجت نیست اما از این جمله دیگر

یکی فقیر است دوم مسکین سوم عاملان چهارم مکاتبان پنجم غارمان ششم غازیان هفتم راه گذریان اما فقیر کسی باشد که او را هیچ چیز نباشد و مسکین آنست که او را چیزی باشد اما کم از نصاب باشد و عاملان کسانی باشند که ایشان را گویند تا از مردمان گرد کنند و ایشان گماشتهٔ سلطان باشند و سلطان بر اندازهٔ کار ایشان مزد چیزی بدیشان دهد و مکاتب آن باشد که خویشتن را از خواجهٔ خود باز خریده باشد و بهای خویش در گردن وی گذارده باشد و غارم آن باشد که وام دار شده باشد و غازیان آنها اند که از غزا مانده باشند از بی سلاحی و بی برگی و راه گذریان کسانی اند که ایشان در سفر باشند و در شهر ایشان چیزی نباشد اگرچه در خانهٔ ایشان بسیار دارند در جایها همه مالک بخیار باشد خواهد هر دفعت گرمه راه دهد خواهد بر یک گروه اقتصار کند و از شافعی دو قولست یکی آنکه از هر طایفه سه تن بیابد زکوة روا باشد و قول دوم همان قول علماست مسئله زکوة دادن ذمی را روا نیست زکوة مسجد بنا کردن و مرده کفن ساختن روا باشد یا نه روا نباشد و ذمی کافر بود که خراج گذار شاه باشد مسئله اگر از مال زکوة بندهٔ خود را آزاد کند روا باشد یا نه روا نباشد مسئله زکوة دادن مرد را جد و فرزندان فرزندان او روا باشد یا نه روا نباشد مسئله دادن زکوة مرشوی را زکوة دهد نزد یک امام ابو حنیفه رح روا نباشد و نزد یک ابو یوسف و محمد رح روا باشد مسئله اگر مردی مر مکاتب خویش را زکوة دهد و یا بندهٔ خود را و یا بندهٔ توانگری را و یا فرزند توانگری را که ضعیف شده باشد روا باشد یا نه روا نباشد مسئله اگر فرزندان هاشمی را دهد روا باشد یا نه روا نباشد و فرزندان هاشم کدام اند آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث بن عبد المطلب و موالی ایشان مسئله اگر مردی زکوة مال را بمردی داد گمان برد که او درویش است پس پیدا آمد که او توانگر است یا هاشمی است و یا کافر است و یا در تاریکی بداد پس پیدا شد که پدر اوست یا پسر اوست این زکوة روا باشد یا نه روا نباشد و از گردن او ساقط شود یا نه نزد ابو حنیفه رح و محمد رح روا باشد و از گردن او بیفتد و نزد یک ابو یوسف رح روا نباشد مسئله اگر زکوة داد پس مکاتب او پیش او باز آمد روا باشد یا نه روا نباشد در جملهٔ قولها و زکوة دادن روا نباشد بکسی که او مالک نصاب باشد از هر کدام مالی که هست و اگر کم از نصاب باشد یا کسی را که مر او را زکوة دادن روا باشد که بدهند مسئله اگر مردی کم از نصابی دارد و او را بدان حاجت است و تندرست است او را زکوة دادن روا باشد یا نه باشد اگرچه کاسب و تندرست است مسئله نقل کردن زکوة از شهری بشهری روا باشد یا نه روا نباشد مگر آنکه اهل آن شهر محتاج باشند از کسانیکه در بن شهر اند یا در اطراف این شهر او را قرابتی ضعیف باشد آنگاه روا باشد و الله اعلم **باب صدقة الفطر** صدقة فطر بر که واجب آید بر آزاد و مسلمان چون مالک مقدار نصاب باشد و این نصاب او زیادت باشد از خانهٔ بودنی و جامهٔ پوشیدنی و متاع و اسلاح از آن نفس خود آنگاه صدقة فطر بدهد از آن خود و از آن اولاد صغار مسئله صدقة فطر از آن اولاد کبار بدر واجب آید یا نه واجب نیاید اگرچه این اولاد کبار در نفقهٔ او باشند مسئله صدقة فطر از آن مکاتب و از آن بندهٔ تجارتی واجب آید یا نه واجب نیاید مسئله اگر بنده میان دو شریک باشد صدقة فطر بر که واجب آید نزد علمای ما بر هیچکدام از ایشان واجب نیاید و نزد یک شافعی بر هر دو واجب آید مسئله اگر مسلمانی بندهٔ کافر دارد صدقة فطر بر وی واجب آید یا نه نزد یک علمای ما واجب آید و نزد یک شافعی واجب نیاید مسئله

صدقهٔ فطر چه باید داد و چند باید داد - دو من گندم یا چهار من جو یا چهار من خرما **مسئله** صدقهٔ فطر
کدام وقت واجب گردد - چون صبح صادق بدمد اما اگر پیش از صبح بمیرد صدقه واجب نیاید **مسئله**
اگر مردی اسلام آرد یا فرزندی بزاید در روز عید فطر صدقه واجب آید یا نه - اگر پیش از صبح باشد واجب
آید و اگر بعد از صبح باشد واجب نیاید **مسئله** مستحب در صدقهٔ فطر جیست - آنکه نخست بدهند پس
بنماز گاه بروند **مسئله** اما اگر صدقهٔ فطر را مقدم دارد پیش از روز عید بدهد روا باشد یا نه - بمذهب
علمای ما روا باشد اگرچه دو سال پیش از ان بدهد و نزدیک شافعی نه تقدم روا باشد نه تاخر روا باشد

کتاب الصوم

روزه برچند وجه است - بر دو وجه است یکی فریضه دوم نفل اما فریضه نیز
بر دو وجه است یکی آنکه تعلق دارد بزمان و دیگر آنکه تعلق ندارد بزمان اما آنکه تعلق بزمان دارد چون
روزهٔ ماه رمضان بست و یا روزهٔ نذر معین از نیت بشب باید کرد و اگر در شب نکرد روزرا تا دوام
که آفتاب نگشته است اگر نیت بکند روا باشد اما آنکه تعلق ندارد بزمان چون نذر غیر معین و کفارهٔ یمین
نیت این جز در شب روا نباشد و اگر نیت نکرد تا صبح صادق نیت او روا نباشد **مسئله** مرد مانرا
واجب آید که بیست و نهم از شعبان ماه رمضان را طلب کنند یا نه - واجب آید اگر ببینند روزه دارند
و اگر نه ببینند سی روز از ماه شعبان تمام کنند و پس روزهٔ ماه رمضان آغاز کنند **مسئله** اگر مردی ماه رمضان
تنها بیند او را روزه داشتن روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه قاضی گواهی او بدیدن ماه نشنود **مسئله**
در دیدن ماه رمضان قاضی گواهی چند کس نشنود - گواهی یک کس بسنده باشد اگر در آسمان ابری
یا گردی یا غباری باشد خواه علم آنکس آزاده باشد خواه بنده مرد باشد یا زن و اگر در آسمان هیچ ابری و علتی
و یا غباری نباشد گواهی او نشنوند تا جمع انبوه گواهی ندهند که از گواهی ایشان اهل شهر را تمامی خبر شود
مسئله وقت روزه از کی تا کی باشد - از وقت صبح صادق تا فرو شدن آفتاب **مسئله** حد روزه
چیست - حد روزه آنست که روزه دار باز ایستد از خوردن و آشامیدن و مجامعت کردن در روز
چون نیت روزه کرده باشد **مسئله** اگر مردی روزه دار بفراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد یا مجامعت کند
در روز روزهٔ او تباه شود یا نشود - تباه نشود **مسئله** پس اگر روزه داری بخفت پس او را احتلام
افتاد یا در زنی بشهوت نگریست آب از وی فرود آمد یا از روغن سر چرب کرد و یا حجامت کرد یا در
چشم سرمه کرد یا قبله داد روزهٔ او تباه شود یا نه - تباه نشود **مسئله** اگر بقبله دادن آب منی فرود آید
قضا واجب آید یا کفارت - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید **مسئله** روزه دار را قبله دادن
روا باشد یا نه - اگر بر نفس خود ایمن باشد روا باشد و اگر بر نفس خود ایمن نباشد یعنی بداند که اگر بوسه

بخواهم داد از من آب جدا خواهد شد کراهت باشد و اگر بداند که از این بوسه از من آب منی رها نخواهد شد روا
باشد مسئله اگر روزه داری قی کند روزهٔ او تباه شود یا نه - اگر به پری دهن باشد تباه شود و اگر
کم از پری دهن باشد تباه نشود مسئله اگر روزه داری سنگریزهٔ یا آهن ریزهٔ فرو برد روزهٔ او تباه
شود یا نه - روزهٔ او تباه شود اما قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی روزه دار
مجامعت کند در یکی از دو راه یا بخورد یا بیاشامد بعد از چیزی پرا که مرغذا را شاید یا دارو را شاید چه واجب
آید - هم قضا واجب آید و هم کفارهٔ واجب آید مسئله کفاره روزه چیست - آنچه کفارهٔ است مر ظهار
یعنی که کفارهٔ ظهار آنست که بردهٔ آزاد کند و یا شصت درویش را طعام دهد هر کسی را دو من طعام کفارهٔ
روزه نیز بهمین ست مسئله اگر روزه دار دون الفرج مجامعت کند و آب منی فرود آید ش قضا و کفارت
واجب آید یا نه - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله اگر روزه داری بیرون از ماه رمضان
روزه را تباه کند چه واجب آید - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید و کفارهٔ روزه در هیچ جا
واجب نیاید مگر در تباه کردن روزهٔ ماه رمضان مسئله اگر روزه داری حقنه گیرد یا در بینی چیزی چکاند
و یا در گوش چیزی چکاند و یا دارویی کند که در شکم وی برسد و یا بدماغش رسد روزهٔ او تباه شود یا
بقول ابو حنیفه تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد تباه نشود مسئله اگر روزه داری در ذکر خود چیزی
بچکاند روزهٔ او تباه شود یا نه - نزدیک ابو حنیفه و محمد تباه نشود و نزدیک ابو یوسف تباه شود مسئله
اگر روزه داری بسر زبان چیزی بچشید روزهٔ او تباه شود یا نه - روزه تباه نشود اما کراهیت باشد
اگر زنی روزه دار برای بچهٔ خود طعام بخاید روا باشد یا نه - اگر کسی دیگر باشد کراهیت باشد و اگر نباشد
کراهیت نباشد مسئله اگر روزه داری علک کند و خاید روزهٔ او تباه شود یا نه - روزه تباه نشود اما
کراهیت باشد مسئله اگر مردی در ماه رمضان بیمار شود روزه بگشاید یا نه - اگر داند که از روزه داشتن
بیماری او زیادت میشود بگشاید روا باشد و بعد از ان نیکو شود قضا کند مسئله مسافر را روزه داشتن
روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما اگر بتواند فاضلتر آن باشد که روزه دارد و اگر نه بگشاید نیز روا باشد
و نزدیک شافعی گشادن فاضلتر باشد و نزدیک مالک روزه داشتن در سفر روا نباشد مسئله اگر بیماری در
حال بیماری یا در حال سفر بمیرد قضا واجب آید یا نه - قضا واجب نیاید مسئله اگر بیماری به شد یا مسافری
مقیم شد پس بمرد قضا واجب آید یا نه - قضا واجب آید بقدر صحت و اقامت مسئله قضای ماه رمضان
پراگنده واجب آید یا پیوسته - نزدیک علمای ما او بخیار ست خواهد پراگنده دارد و خواهد پیوسته و نزدیک
شافعی پیوسته دارد مسئله اگر مردی را قضای ماه رمضان بود دو روزه نداشت تا ماه رمضان دیگر در آمد

باواز بلند و بر داشته و اگر بجز ازین کند گفته شد روا نباشد و باید که لبیک بسیار گوید هر باری که شتر بر
بلندی برود و یا بر وادی فرود رود و یا اشتر سواری را ببیند و وقت سحرگاه مسئله چون در مکه در رود چه
کند - ابتدا کند از مسجد حرام چون خانه کعبه را معاینه کند تکبیر گوید و تهلیل گوید پس ابتدا کند بحجر اسود و روی
بدو آرد و تکبیر گوید و دستها بردارد و استلام آرد حجر اسود را ببوسد اگر تواند بی آنکه رنج رسد
بمسلمانی پس طواف آغاز کند از جانب راست و اما اضطباع آنکه چادر از زیر بغل راست برآرد و بر دوش
چپ افکند و طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و دو گانی در طواف در آرد و سه گشت نخست بپوید
رود و چهار دیگر برفتار خود رود و هر بار که بحجر اسود رود استلام بکند و ختم طواف نیز باستلام حجر اسود
کند چون از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید آنجا دو رکعت نماز بکند و اگر آنجا زحمت باشد که
نتواند کرد در مسجد حرام دو رکعت نماز کند و این طواف قدوم سنت ست و واجب نیست
و برابل مکه طواف قدوم واجب نیاید و چون از طواف فارغ شود از باب صفا بیرون آید و بر کوه
صفا برود و روی بقبله آرد و تکبیر گوید و تهلیل گوید و بر پیغمبر علیه السلام درود فرستد و هر حاجتی که خواهد
بخواهد پس انا بخا فرود آید و بمروه رود و برفتار خود رود تا ببطن وادی رسد چون ببطن وادی رسد در میان
دو میل بسعی بپوید تا بکوه مروه رسد پس چون بکوه مروه رسد همان بجا آرد که بر کوه صفا بجا آورده
باشد و این یک گشت است و هفت گشت همچنین بکند از صفا آغاز کند و بمروه ختم کند پس چون بمکه ساکن شود
هر بار که در خانه رود طواف بکند پیش از ترویه بیکروز و آن روز هفتم ذی الحجه باشد امام بیرون آید
و خطبه بکند و در خطبه مردمانرا بیرون آمدن از منا و نماز عرفات و وقوف عرفات بیاموزد پس نماز بامداد
روز ترویه هشتم ذوالحجه بمکه بکنند پس بمنا رود و شب در منا باشد و نماز بامداد در روز عرفه در منا بکنند پس
روی بعرفات آرد آنجا بباشد تا آفتاب بگردد و چون آفتاب بگشت امام خطبه کند و در خطبه مردمانرا
وقوف عرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و طواف زیارت و قربان کردن بیاموزد چون از خطبه
فارغ شود امامت کند نماز پیشین و نماز دیگر بیک بانگ نماز و یک قامت مسئله اگر مردی در رخت
خود نماز کند او را جمع کردن روا باشد یا نه - نزد یک امام ابو حنیفه رح جمع کردن روا نباشد مگر هر نماز را
بوقت خود کند نماز پیشین را در وقت نماز پیشین کند و نماز دیگر را بوقت نماز دیگر و نزد یک ابو یوسف
و محمد اگرچه تنها در رخت خود خواهد کرد جمع کردن روا باشد و چون از نماز فارغ شود روی بموقف عرفات
آرد و نزدیک کوه بایستد و در عرفات هر جا که بایستد روا باشد مگر در بطن عرنه نام جایست آنجا نشاید
ایستاد و مستحب مر امام را آنست که غسل کند پیش از وقوف عرفات و بر راحله ایستد جای بلند تر و مردمانرا

مناسک حج بیاموزد و جهر در دعا گفتن کند و دعا گوید تا آفتاب فرو شود امام و قوم از عرفات باز گردند
و بر فتار خود میروند تا بمزدلفه رسند و شب در مزدلفه کنند و مستحب آنست که بنزدیک کوه فرود آیند
که بران میقده است و او را قزح گویند پس امام امامت کند نماز شام و نماز خفتن را بیک بانگ نماز و یک اقامت
بگزارند مسئله اما اگر مردی نماز شام در راه مزدلفه کند روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رح روا نباشد
و نزدیک ابو یوسف و محمد رح روا باشد و چون صبح بدمد در غلس امامت کند پس چون از نماز فارغ شود
در مزدلفه وقوف آرند و در مزدلفه هر جا که بنشینند روا باشد مگر در محسر که نام جائیست پیش از آنکه آفتاب
بر آید امام و مردمان باز گردند و بمنا روند و می جمار آغاز کنند هفت سنگ در جمرهٔ عقبه بیندازند پس
انگشتان و باسر سنگی تکبیر گویند و اوّلین سنگ که باندا ختن آغاز کنند لبیک قطع کنند پس چون فارغ شوند
ذبح کنند پس حلق کنند یا قصر کنند و حلق کردن فاضلتر پس همه چیز بر و حلال شود مگر زنان پس همان روز
یا دوم روز یا سوم روز بمکه آیند و طواف خانه کعبه هفت گشت بکنند و این طواف را طواف زیارت
گویند و این طواف فریضه است در حج اگر در طواف قدوم سعی آورده نباشد درین طواف سعی
بجای آرد و زنان نیز بر و حلال شوند و اگر این طواف را تاخیر کند کراهیت باشد و دمی لازم آید نزدیک
ابو حنیفه رح و نزدیک ابو یوسف و محمد واجب نیاید و چون از طواف فارغ گردد بمنا رود و شب آنجا باشد
و در روز عید چون آفتاب بگردد سه بار سنگ اندازد بیت و یک سنگ باشد هفت در جمرهٔ اولین
و آنجا بایستد و دعا گوید و هفت در جمرهٔ عقبه و آنجا نایستد و دستها بر ندارد پس در هر می دو حمله هفتاد
سنگ بیندازد هفت در جمرهٔ عقبه بیندازد در روز اول و بیست یکان در سه روز دیگر هر روز بیست و یک
سنگ مسئله اگر سوم روز پیش از زوال سنگ بیندازد روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه پس از
صبح صادق روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مسئله اگر پیش از آنکه بیندازد بمکه نقل
کند روا باشد یا نه - کراهیت باشد اما چون بمکه رسد مستحب آنست که بمحصب که جائیست آنجا فرود آید
و طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و سعی و رمل بیارد و این طواف را طواف صدر گویند و طواف صدر
واجب است بگرد بر اهل مکه و بر اهل مکه نه طواف قدوم هست و نه طواف صدر چون از طواف صدر فارغ
آید بخانه باز گردد و اگر محرمی در مکه نیاید و روی بعرفات آرد و وقوف آرد طواف قدوم را بر وی چیزی
واجب نیاید مسئله وقت حج از کی تا کی ست پس از زوال روز عرفه تا صبح صادق روز عید مسئله
اگر مردی از عرفات بگذشت و او خفته یا بیهوش بود و یا ندانست که عرفات کجاست و وقوف محسوب باشد
یا نه - محسوب باشد - حکم زن در حج همچون حکم مرد هست یا نه - همچون حکم مرد هست مگر آنکه سر را بر هنه

۳ و تکبیر گوید بر سنگ و هفت جمره گر بعد از دست پس باید که از دو دعا گوید

اما روی را برهنه کند و بآواز بلند لبیک نگوید و سعی نمی نیارد و حلق نکند و قصر کند **باب القران**
قران فاضلترست یا افراد یا تمتع - نزدیک امام ابوحنیفه رح نخست قران پس افراد پس تمتع و نزدیک
ابو یوسف و محمد نخست قران پس تمتع پس افراد و نزدیک شافعی نخست افراد پس تمتع پس قران **مسئله**
صفت قران چیست - آنکه دو رکعت نماز کند پس لبیک گوید از برای حج و عمره از میقات جای و پس
از نماز بگوید بارخدایا من میخواهم که حج و عمره کنم آسان کن برمن و بپذیر فته گردان از من پس چون بمکه درآید
آغاز کند طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و در گشت نخست بجهد و در چهار دیگر برفتار خود برود پس
سعی میان صفا و مروه نیارد چنانکه مفرد آرد پس چون روز عید باشد بجمرهٔ عقبه سنگ بیندازد پس چون
فارغ شود ذبح کند گاو یا گوسفند یا اشتر و یا هفت بخش از گاو و یا هفت بخش از شتر و این را دم قران
گویند و اگر دم قران ندارد ده روز روزه دارد سه در حج یکروز پیش از ترویه و یکروز ترویه و روز عرفه
و هفت دیگر چون از مکه بازگردد و بسوی خانه رود روزه دارد و اما اگر پس از فراغ حج هم در مکه روزه دارد
روا باشد و اما اگر سه روز فوت شود از وی یا روز عید نحر بگذشت پس روز محسوب نباشد **مسئله**
اما اگر قارنی بمکه در نیاید و روی بعرفات آرد رافض عمره شود یا نه - رافض عمره شود بوقت عرفات
دم قران از گردن وی بیفتد و دمی واجب آید از برای گذاشتن عمره را و قضای عمره واجب آید
باب التمتع تمتع فاضلترست یا افراد - نزدیک امام ابوحنیفه افراد فاضلترست از تمتع و نزدیک ابو یوسف
و محمد تمتع از افراد فاضلترست **مسئله** تمتع بر چند وجه است - بر دو وجه است یکی آنکه هدی را ند دوم آنکه
هدی نراند **مسئله** صفت متمتع چیست - آنکه احرام گیرد از میقات جای برای عمره تا در مکه درآید و طواف
خانه کعبه بکند و سعی بیارد میان صفا و مروه و حلق کند یا قصر کند و از عمره حلال شود و لبیک پس ازان
نگوید و در مکه مقیم شود حلال تا روز ترویه و چون روز ترویه باشد احرام گیرد از برای حج از مسجد عائشه رض
نخست افراد کند همچنانکه حاجیان مفرد کنند بروی دمی واجب آید از برای تمتع را و اگر دم تمتع ندارد ده روز روزه
دارد سه در حج و هفت آنوقت که باز خواهد گشت چنانکه از برای دم قران را گفتم و این صفت متمتع بود
مسئله اگر متمتعی خواهد که هدی را ند چگونه راند و نخست هدی را ند یا احرام گیرد نخست احرام گیرد پس
هدی را ند و اگر هدی او اشتر باشد در گردن او مشکینهٔ کهن یا نعلین کهنه ببندد **مسئله** کوهان اشتر بشگافند
یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح نشگافند و نزدیک ابو یوسف و محمد بشگافند کوهان او را از جانب راست **مسئله**
چون در خانه کعبه درآید چکند - طواف کند و سعی آرد و حلال نشود تا احرام نگیرد از برای حج روز ترویه **مسئله**
اگر پیش از ترویه احرام گیرد روا باشد یا نه - روا باشد اما دمی واجب آید از برای تمتع **مسئله** متمتع کی حلال شود -

چون حلق کند از برای هر دو احرام حلال شود و اهل مکه تمتع و قران نکنند این را افراد است خاصه **مسئله** اگر متمتع بخانه باز گردد و از فراغ عمره وهدی مانده باشد تمتع او باطل شود و بانه - این مسئله بر سه وجه است یکوجه آنست که باتفاق باطل شود دو وجه دیگر آنست که باتفاق باطل نشود و وجه سیوم خلاف اما وجه باطل آنست که اگر بخانه خود باز گردد باتفاق باطل شود و اگر در مکه مقیم شود باتفاق باطل نشود اما وجه خلاف آنست که اگر در شهری دیگر رود بجز شهر خود نزدیک امام ابوحنیفه رح تمتع او باطل شود و نزدیک ابو یوسف و محمد تمتع او باطل نشود **مسئله** اگر مردی احرام گیرد از برای عمره پیش از ماههای حج او تمتع باشد بانه - اگر سه گشت پیش از ماه شوال بگوه باشد و چهار گشت در ماه شوال آرد او متمتع باشد و اگر چهار گشت پیش از ماه شوال آورده باشد و سه در ماه شوال آرد متمتع نباشد **مسئله** ماههای حج چند است شوال و ذوالقعده و ذوالحجه **مسئله** اگر پیش از ماههای حج احرام گیرد روا باشد بانه - روا باشد و حج او درست باشد **مسئله** اگر زنی حائض شود نزدیک احرام گرفتن چکند غسل و احرام گیرد و بکند همچنانکه حاجیان دیگر کنند مگر آنکه طواف خانه کعبه نکند تا پاک نشود **مسئله** اگر پس از وقوف عرفه و پس از طواف زیارت بر سد حائض چکند باز گردد از مکه و بخانه رود و بترک طواف صدر بر وی چیزی واجب نیاید **کتاب الجنایات** اگر محرمی بوی خوش کند بروی چه واجب آید - اگر عضوی کامل و یا زیادت از عضوی باشد دمی واجب آید اما اگر کم از عضوی باشد که بوئی خوش کند صدقه واجب آید **مسئله** اگر جامه دوخته پوشد یا سر را روزی کامل بپوشد چه واجب آید دمی واجب آید اما اگر کم از روزی پوشیده بود صدقه واجب آید **مسئله** و اگر جای حجامت را حلق کند چه واجب آید - نزدیک امام ابوحنیفه دمی واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد صدقه واجب آید و اگر ناخن دست و ناخن پای تمام کم کند دمی واجب آید و اگر پنج ناخن متفرق کم کند نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف صدقه واجب آید و نزدیک محمد دمی واجب آید **مسئله** اگر محرمی بوی خوش کند و یا موی سر حلق کند و یا جامه دوخته پوشد باوی چه باید کرد - او بخیار باشد خواهد گوسفندی قربان کند خواهد صدقه دهد بر شش مسکین بسه صاع طعام و یا خواهد سه روزه دارد **مسئله** اگر محرمی مجامعت کند بیکی از دو راه چه واجب آید اگر پیش از وقوف عرفات باشد حج او تباه شود و بروی گوسفندی واجب آید و آن سال حج بکند همچنانکه حاجیان دیگر کنند که حج ایشان تباه نشده باشد و سال دیگر قضا واجب آید و چون بدانمکان رسد که صحبت کرده بود اگر زن در قضا با او باشد روا باشد نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد **مسئله** اما اگر پس از وقوف عرفات مجامعت کند حج او تباه نشود اما بروی بدنه واجب آید **مسئله** اما اگر پیش از حلق مجامعت کند بروی چه آید - اشتری و یا گوسفندی واجب آید **مسئله** اگر در افعال عمره مجامعت کند عمره او تباه شود

یا نه - اگر پیش از سه گشت مجامعت کند عمرهٔ او تباه شود و عمرهٔ تباه شده را تمام کند پس بار دیگر قضا کند و دمی لوی واجب آید **مسئله** اگر محرمی بنسیان مجامعت کند حکم او چه باشد - همچنان باشد که بعمد کرده باشد **مسئله** اگر محدثی طواف قدوم کند بروی چه واجب آید - بروی هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر محدثی طواف زیارت کند بروی چه واجب آید - بروی گوسفندی واجب آید و اگر جنب باشد بروی بدنه واجب آید و فاضلتر آنست که طواف بگرداند مادام که بمکه باشد و چون طواف را بگرداند ذبح از گردن وی نکند **مسئله** اگر طواف صدر محدثی کند چه واجب آید - همچنین صدقه و اگر جنب کند گوسفندی واجب آید **مسئله** اگر طواف زیارت سه گشت آرد و یا یک گشت چه واجب آید - گوسفندی واجب آید و اگر چهار گشت آرد محرم بماند تا طواف کند **مسئله** اگر از طواف صدر سه گشت بگذارد بروی چه واجب آید - صدقه واجب آید و اگر چهار گشت بگذارد گوسفندی واجب آید **مسئله** و اگر سعی را بگذارد چه واجب آید - گوسفندی واجب آید و حج او تمام باشد **مسئله** و اگر پیش از امام از زمین عرفات بیرون آید بروی چه واجب آید - دمی واجب آید **مسئله** اگر رمی جمار بگذارد هیچ روزی سنگ نیندازد نیز دمی واجب آید و اگر یکروز بگذارد نیز دمی واجب آید **مسئله** و اگر دو روز که در ان بیت و یک سنگ بیندازد از ان هفت یا چهارده بگذارد صدقه واجب آید **مسئله** اگر جمرهٔ عقبه روز عید سنگ نیندازد چه واجب آید - نزدیک ابوحنیفه دمی واجب آید **مسئله** اگر محرمی شکاری بکشد یا را هنمونی کند مر کسی را بکشتن او چه واجب آید - جزا واجب آید عمد و نسیان در وی یکسان باشد **مسئله** جزا چیست - نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف رح جزا اینست که این شکار را قیمت کنند آنجا که کشته باشد و اگر آنجا ویران باشد در آبادانی که از انجا نزدیک باشد قیمت کنند آنگاه او بخیار باشد اگر قیمت او بهدی رسد بخرد و ذبح کند و اگر قیمت او بهدی نرسد طعام دهد هر مسکینی را گندم دو من و یا خرما چهار من و یا جو چهار من و اگر طعام ندارد برای هر نیم صاع گندم را روزه دارد و هر صاعی دو روزه دارد اما اگر از طعام یک منی فاضل آید چنانکه یازده من گندم باشد از برای یک من زیادتی را او بخیار باشد اگر خواهد یکروز روزه دارد و اگر خواهد صدقه بدهد همان کمین و نزدیک محمد اگر این شکار مثلی باشد مثل واجب آید پس اگر آهو را کشد گوسفندی واجب آید و در کفتار گوسفندی واجب آید و در خرگوش بزغاله واجب آید و در شتر مرغ اشتری واجب آید **مسئله** اگر محرمی شکاری را جراحت کند و یا موی بکند و یا اندام وی بر دضمان نقصان واجب آید و اگر پرنده را بکند و یا پایهای وی را بر دچنانک از حد دویدن بماند قیمت کامل واجب آید **مسئله** اگر بیضهٔ شکاری بشکند قیمت بیضه واجب آید و اگر از بیضه چوزهٔ مرده بیرون آید قیمت کامل واجب آید **مسئله** اگر محرمی زاغ یا غلیواز و یا گرگ و یا مار و یا

کژدم یا موش یا کلب عقور را بکشد هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر ملخی را بکشد صدقه کند هر انچه خواهد و اگر
خرما بدو عوض ملخ دهد روا باشد **مسئله** اگر سپشی را بکشد چه واجب آید - صدقه کند هر انچه خواهد و اگر
پشه یا کیکی یا کنه را بکشد هیچ واجب نیاید **مسئله** و اما اگر محرمی جانوری بکشد که گوشت ایشان
نخورند چون دد گان جزا واجب آید اما جزا از قیمت گوسفندی در نگذرد **مسئله** اگر محرمی بیچاره
گردد بخوردن گوشت پس شکاری را بکشد جزا واجب آید **مسئله** اگر محرمی گادی یا گوسفندی را و یا
ماکیانی را و یا بط اهلی و کسکری را بکشد روا باشد یانه - روا باشد **مسئله** و اگر محرمی کبوتر مسرول را بکشد
یا آهو بره خانگی را بکشد بروی جزا واجب آید **مسئله** اگر گیاه حرم را بردیا درختی را که ملک کسی نباشد
و کسی نهال نکرده باشد بروی قیمت آید **مسئله** اگر قارنی جنایت کند بروی چه آید - بهر جنایتی که بر مفرد
واجب آید بروی دو دم واجب آید یک دم از برای حج و یک دم از برای عمره مگر اگر از میقات بی احرام
بگذرد مفرد و قارن درین جنایت یکسان باشند بر قارن همان دمی واجب آید که بر مفرد آید **مسئله**
اگر دو محرم شریک باشند بکشتن شکاری بر هر یکی جزای کامل واجب آید **مسئله** اگر دو حلال شریک شوند
بکشتن شکاری بر هر دو شریک یک جزا واجب آید **مسئله** اگر محرمی شکاری بخرد و یا بفروشد بیع او باطل
باشد **باب الاحصار** محصر کی شود - چون محرم در راه حج بیمار شود و یا راه حج گرفته شود بدشمن
که نتواند رفت محصر شود و حلال شدن او را روا باشد تا آنکه گوسفندی در حرم برای قربان بدست کسی
بفرستد و وعده کند روزی معین را که فلان روز ذبح کند چون آن روز برسد او را حلال شدن درست باشد
مسئله اگر قارن باشد دو دم بفرستد و ذبح دم احصار روا نباشد مگر در حرم فاگر پیش از روز عید ذبح کند
نزدیک ابو حنیفه رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر در روز عید و اگر از برای عمره احرام گرفته
باشد پس محصر شود هر وقت که خواهد ذبح کند روا باشد اما بیرون از حرم روا نباشد و چون محصر حج حلال شود
سال دیگر قضا بروی واجب آید یک حج و عمره و بر محصر بعمره قضای عمره است و بر قارن یک حج و دو عمره
مسئله اگر قارن محصر هدی فرستاد و وعده کرد که فلان روز معین قربان کنند پس احصار ازوی زائل شد
بنگریم اگر حج دهدی هر دو در یابد روا نباشد حلال شدن او و اما اگر تواند نباشد بر در یافتن حج و تواند باشد بر
در یافتن هدی آنگاه حلال شدن روا باشد او را اما اگر حج را در یابد و هدی را در نیابد یعنی قربان کرده شده است
قیاس آنست که حلال نشود و استحسان آنست که حلال شود **مسئله** اگر مزدی در مکه محصر شود اگر وقوف طواف
نکرده باشد محصر باشد و اگر وقوف یا طواف نکرد محصر نباشد **مسئله** وقت حج از کی تا کی باشد - از
زوال روز عرفه تا صبح صادق روز عید هر که در یافت در یافت و هر که در نیابد بافعال عمره بیرون آید از حج

یعنی طواف وسعی بیارد و حلال شود و حج در سال دیگر قضا کند و دم از گردن وی بیفتد و عمره در تمامی
سال بتواند کرد مگر در پنج روز کرابیت باشد روز عرفه و روز عید و ایام تشریق **مسئله** عمره چیست -
سنت ست و افعال عمره چند سنت - سه ست احرام و طواف وسعی **باب الهدی** کمترین هدی
چیست - گوسفندی و هدی از چند چیز روا باشد - از سه چیز گاو و گوسفند و شتر و چند ساله روا باشد -
ثنی روا باشد و ثنی چند ساله باشد - از گوسفند یکساله که پای در دوم نهاده باشد و از گاو دوساله که
پای در سوم نهاده باشد یعنی گوساله دوساله و از شتر چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشد یعنی اشتر
پنجساله مگر از میش ششماهه روا باشد **مسئله** وهدی دُم بریده و گوش بریده روا باشد یا نه - اگر بیشتر
مانده باشد روا باشد و اگر بیشتر بریده باشد روا نباشد و نیز کور و لاغر روا نباشد و لنگی که بمنسک برسد
روا باشد **مسئله** در همه جنایات گوسفند روا باشد یا نه - روا باشد مگر در دو جنایت یکی از طواف زیارت
که جنب کند دوم آنکه بعد الوقوف مجامعت کند درین هر دو جنایت روا نباشد مگر اشتر و گاو **مسئله**
گاو و شتر از چند کس محسوب باشد - از هفت کس محسوب باشد چون هر هفت کس نیت قربان دارند
که اگر یکی از ایشان نیت گوشت کند روا نباشد یعنی از هیچکس محسوب نباشد **مسئله** چند قربان است
که خوردن آن روا باشد و چند ست، که خوردن آن روا نباشد - چهار آنست که خوردن آن روا باشد هدی
تمتع و قران و اضحیه و تطوعی که بمحل برسد و چهار دیگر آنست که خوردن ایشان روا نباشد یکی دم نذر
دوم کفارتها سوم دم حصار چهارم تطوعی که بمحل نرسد **مسئله** ذبح هدی تطوع و تمتع و قران روا نباشد
مگر در روز عید و باقی هدایا هر وقت که بدهد روا باشد **مسئله** ذبح کردن هدیها بیرون از حرم روا باشد
یا نه - روا نباشد مگر در حرم **مسئله** تعریف در وقت ذبح هدایا واجب آید یا نه - واجب نباشد **مسئله**
صدقه کردن بر مساکین حرم و جز ایشان روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** در شتر و گاو و گوسفند
فاضلتر آنست که خود ذبح کند اگر داند و جُل و مُهار را صدقه کند و مزد قصاب از آن ندهد **مسئله** اگر محرمی
بدنه از برای ذبح راند پس بیچاره شد بر نشستن اگر بر نشیند روا باشد یا نه - اگر دیگری دارد روا نباشد
که بر نشیند و اگر دیگری ندارد روا باشد که بر نشیند **مسئله** اما اگر شیر دارد باشد شیر او را دوشیدن
روا نباشد پستان او را با آب سرد بشویند تا شیر منقطع شود **مسئله** اگر محرمی هدی براند پس هلاک شد
اگر از برای تطوع باشد دیگری واجب نیاید و اگر از برای تطوع نباشد واجبست که دیگری بخرد و بجای او
بایستاند اما اگر عیبی بزرگ رسد نیز دیگری بخرد و بجای او بایستاند و بدین معیب هر چه خواهد بکند
مسئله و اگر بدنه در میانه راه هلاک شود اگر از برای تطوع باشد سینه او را بشکافند و نعلهای او را رنگ

کنند و مشتی خون بر روی او زنند دا و را توانگر از آن شاید خوردن ازان و اگر آن برای واجب بود روا باشد
که دیگری بخرد و بجای او قائم کند و بدین هلاک گشته هر چه خواهد کند روا باشد **مسئله** چند هدی ست که آنرا
قلاده بندند سه تمتع و تطوع و قران و دم احصار را و دم جنایت را قلاده نه بندند **کتاب البیوع**
بیع بچه پیوندد - به ایجاب و قبول چون هر دو لفظ ماضی باشد اما اگر یکی ماضی باشد و یکی مستقبل روا باشد
یا هر دو لفظ ماضی نباشد و ماضی لفظ گذشته را گویند و مستقبل لفظ آینده را گویند یعنی که بگویند که بخواهم فروخت
این لفظ مستقبل است و بلفظ مستقبل روا نیست و باید که هر دو کس چنان گویند که ماضی باشد چنانکه بائع
گوید که فروختم و مشتری گوید که من خریدم آنگاه روا باشد و بیع به پیوندد **مسئله** اگر ایجاب حاصل آید و
قبول نیاید مشتری بخیار باشد خواهد قبول کند خواهد رد کند **مسئله** اگر ایجاب و قبول حاصل آید پس پیش
هیچکسے را خیار نباشد مگر بعیبی و یا آنکه کالا نادیده خریده باشد چون بیند بخیار عیب و بخیار رویت یعنے
بخیار دیدن اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند **مسئله** بیع اعواض مشار الیه روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه
قدر و صفت ندانند و بیع اعواض مشار الیه چنان باشد که مردی گوید که این تنگ شکر و یا آن تنگ جامه
بدست تو بده درم فروختم و مشتری گوید که بده درم خریدم اگرچه بائع نداند که درین تنگ چندست و یا
چگونه هست بیع روا باشد **مسئله** بیع باثمان مطلقه روا باشد یا نه - روا نباشد تا قدر و صفت نگوید و بیع
باثمان مطلقه آنچنان بود که بائع بگوید که این کالا بدست تو فروختم بدانچه ارزد این بیع روا نباشد تا ثمن معین
نگوید که قدر و صفت چنانکه بباید گفت بصد درم یا بدویست درم یا بهزار درم اینقدر ست و اما صفت
آنست که بگوید بجند سلطانی یا تاجری یا علاء الدین یا بجمل شمس الدین آنگاه روا باشد و اصل آنست که
اگر قدر و صفت نداند چون کالا حاضر باشد اشارت کند بفروشد روا باشد و اما اگر ثمن را قدر و صفت
نداند روا نباشد تا معین نکند و این ثمن چندست یعنی که بباید دانست که چندست این بها که میدهم
مسئله بیع بنقد و نسیه روا باشد یا نه - بنقد روا باشد اما بنسیه اگر مهلت پیدا باشد روا باشد و اگر
مهلت پیدا نباشد بیع فاسد باشد **مسئله** اگر مردی بهار امطلق کند که فروختم بصد درم یا بدویست درم
و صفت نکرد بکدام درم این بیع روا باشد یا نه - بیع روا باشد اما بر سیم روان شهر افتد یعنی که بینند
که در شهر بکدام سیم خرید و فروخت میکنند بران سیم افتد و اما اگر در شهر سیم بسیار نوع روان باشد
این بیع فاسد باشد مگر آنکه یک سیم را معین کند آنگاه روا باشد **مسئله** در بیع طعام حبوب بگزاف فروشند
یا بوزن سنگی معین بهر کدام که بفروشد روا باشد خواه کیل کند بفروشد خواهد گزاف فروشد **مسئله** و اگر
باوند معین میفروشد و نمیداند که در و چند می گنجند بیع روا باشد یا نه - روا باشد چون معین باشد اگرچه نداند

مسئله اگر مردی انبار گندم بفروشد هر قفیزی یعنی پیمانه بدرمی روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه بر یک پیمانه روا باشد و در دیگر فاسد باشد مگر آنکه در تمامت نام برد چنانکه بگوید صد قفیز ست بصد درم هر قفیزی بدرمی آنگاه روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد در جمله روا باشد اگرچه نام قفیزها نبرد

مسئله اگر مردی رمه گوسفند بفروشد هر گوسفندی بدرمی نزدیک ابوحنیفه رح در کل فاسد باشد و نزدیک صاحبیه در کل جائز باشد اگر مردی گرباسی را بفروشد هر گزی بدرمی نزدیک ابوحنیفه گر روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد در کل روا باشد مسئله واگر مردی انبار گندم را بخرید بر انکه صد قفیز ست بصد درم پس چون معلوم کرد نود قفیز آمد و یا صد و ده آنچه که نود آید مشتری بخیار باشد خواه نود قفیز بنود درم بستاند و خواهد رد کند و اما آنچه که صد و ده قفیز حاصل آید آن ده مر بائع را باشد مسئله اگر مردی جامه خرید بر انکه ده گز ست بد و درم و یا زمینی خرید بر انکه ده گز ست بصد درم پس نقصان یافت یا زیادت یافت اگر نقصان یابد مشتری بخیار باشد خواهد بتمامی بها بستاند خواهد رد کند و اگر زیادت یابد آن زیادت مر مشتری را باشد مسئله اگر مردی جامه بفروشد بر انکه صد گز ست هر گزی بدرمی پس نقصان یافت یا زیادت یافت اگر نقصان یابد مشتری بخیار باشد خواهد بسبب ثمن بستاند و خواهد رد کند و اگر زیادت آید مشتری نیز بخیار باشد خواهد زیادتی را نیز بدان حساب هر گزی بدرمی بستاند و خواهد رد کند مسئله اگر مردی سرائی را بفروشد بنای آن سرای در بیع در آید اگرچه در وقت بیع نام نبرده باشد مسئله اگر مردی زمینی را بفروشد آنچه در آن زمین کشته است این کشته نیز در بیع آید یا نه - نیاید تا مادام که در بیع نام آن نبرد مسئله اما اگر زمینی فروشد که در ان زمین درخت خرما یا دیگر درختان باشند در بیع در آیند یا نه - در آیند اگرچه نام نبرد مسئله اگر مردی درختی فروشد که بر اندرخت میوه باشد میوهٔ آن درخت در بیع در آید یا نه - در نیاید مگر آنکه شرط کرده باشند در وقت بیع و اگر شرط نکرده باشند بائع را گویند که میوه در حال فرود آرد و درخت تسلیم کند مسئله بیع میوهٔ خام و پخته روا باشد یا نه - روا باشد و بر مشتری واجب آید که در حال فرود آرد و اگر شرط کند که چون پخته شود پس فرود آرد این بیع فاسد باشد مسئله اگر مردی میوه را بر سر درخت فروشد و استثنا کند منی چند چنانکه گوید فروختم این میوه که بر سر درخت ست مگر بیست من یا سی من و یا چندانکه گوید بیع روا باشد یا نه - روا باشد بخلاف آنکه میوه بریده باشد و او وی استثنا کند این روا باشد مسئله بیع گندم در خوشه و باقلی در پوست روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مردی سرای را بفروشد کلید و قفل آن در بیع در آید یا نه - هر قفلی که پیوسته در باشد در آید مسئله مزدوری کیل

ومزدوری صراف که بهارا سره کند برکه واجب آید - بر بائع واجب آید **مسئله** مزدبرکننده بهابرکه واجب
آید - برمشتری واجب آید **مسئله** اگرمردی کالائی بخرد چکند اول کالارا قبض کند پس بها تسلیم
کند یا اول ثمن تسلیم کند پس کالارا قبض کند - نخست ثمن تسلیم کند پس مبیع را قبض کند **مسئله**
اگرثمن بثمن فروشد ویا مبیع بمبیع فروشد نخست چه تسلیم کند - برابر هردو پس تسلیم کنند **مسئله**

باب خیار الشرط خیارشرط درمبیع روا باشد یا نه - روا باشد هم بائع را وهم مشتری را
مسئله خیارشرط بچندروز روا باشد - نزدیک ابوحنیفه رح بسه روز یا کم ازسه روز روا باشد وزیاده
ازسه روز روا نباشد ونزدیک ابویوسف ومحمد چندان مهلت معین کند روا باشد اگرچه زیاده از
سه روز کند مهلت را ونزدیک شافعی بیع موقوف نباشد بهیچ حال **مسئله** اگرخیار مربائع را باشد
کالائی که بدوخیار کرده آن کالا ازدست بائع بیرون آید یعنی مشتری قبض کند یا نه - باتفاق بیرون
نیاید ومشتری قبض نکند تا مادام که بائع بدو تسلیم نکند **مسئله** اما اگرمشتری این کالارا قبض کرد پس
بدست مشتری هلاک شد چه واجب آید - قیمت کالا برمشتری واجب آید **مسئله** واگرخیار مشتری را
باشد کالا از ملک بائع بیرون آید یا نه - کالا از ملک بائع بیرون آید باتفاق واما در ملک مشتری درنیاید برنزد
ابوحنیفه رح ونزدیک صاحبیه در ملک مشتری درآید **مسئله** واما اگردرین فصل که خیارمشتری راباشد
مشتری کالارا قبض کرد وبدست او هلاک شد برمشتری چه واجب آید - ثمن برمشتری واجب آید **مسئله**
واگرمردی کالائی خرید بهت شرط خیار درمدت خیار قبول ورد تواند کرد یا نه - نزدیک ابوحنیفه ومحمد رح
اجازت تواند کرد اگرچه خصم حاضر نباشد اما فسخ نتواند کرد تا مادام که خصم حاضر نباشد ونزدیک ابویوسف
هم اجازت تواند کرد وهم فسخ ونزدیک زفر نه اجابت تواند کرد ونه فسخ تا خصم حاضر نباشد **مسئله**
اگرمردی خیارشرط نهد پس بمیرد آن خیارا وبورثهٔ او نقل شود یا نه نقل نشود خیار باطل شود **مسئله**
اگرمردی بندهٔ را بفروشد بدان شرط که او درزلیت پس بعد از بیع پیدا شد که او درزی نبود حکم او چه باشد
مشتری بخیار باشد اگرخواهد بتمامی بها بستاند واگرخواهد ترک گیرد

باب خیار الرؤیة اگرکسی چیزی بخرد که آنچنان چیز را ندیده باشد این بیع روا باشد یا نه - بیع روا باشد اما مشتری بخیار باشد
چون ببیند اگرخواهد قبول کند واگرخواهد رد کند **مسئله** وهمچنین اگرمردی چیزی بفروشد که آنچنین چیز را ندیده
باشد حکم او چه باشد بیع روا باشد واورا خیار نباشد بدیدن آن **مسئله** اگرمردی بررویگینرک بدید یا
بسوی راس غله بدید یا ظاهر جامه پیچیده بدید یا روی ستور یا سرین ستور بدید پس ازینها کلی را بخرید
حکم او چه باشد - بیع درایشان روا باشد ومرخریده را خیار نباشد چون باز بیند **مسئله** اگرمردی

صحن سرای را بدید و خانها و حجرهای آنرا ندید پس ازان سرای را خرید اکنون چون حجره و خانهای آنرا بیند مر
خرنده را خیار باشد یا نه - نباشد مر خرنده را که رد کند **مسئله** خریدن و فروختن نابینا روا باشد یا نه
روا باشد اما چون بخرد بخیار باشد **مسئله** خیار نابینا بچه ساقط شود - به بینیم که اینچیز را که او خریده است
کدام چیز است - اگر آن را ببوئیدنی خریده است چنانکه کافور یا عنبر یا انگزه ببوئیدنی خیار ساقط شود از و
و اگر چیزی مالیدنی خریده است چنانکه جامه و کرباس یا کتان یا حریر یا اطلس درین خیار او بمالیدن ساقط
شود و اگر چیزی چشیدنی خریده است چنانکه شربت یا سرکه یا قصاع درین خیار او بچشیدن ساقط شود
و اگر چیزی خریده است که نه آن ببوئیدنی است و نه مالیدنی و نه چشیدنی چنانکه خانه یا زمینی یا جائی درین
خیار او وقتی ساقط شود که اینها را بیش او صفت کنند **مسئله** اگر مردی چیزی ملک دیگری را بفروشد
بیع آن روا باشد یا نه - بیع موقوف باشد باجازت خصم اگر آن خصم که مالک این کالاست اجازت
دهد بفروختن بیع روا باشد و اگر اجازت ندهد بیع باطل باشد و مر او را اجازت باشد چون این بیع برقرار
باشد و هر دو بیع کننده برقرار باشند بحال **مسئله** پس گر مردی از دو جامه یکی را بدید پس هر دو جامه
را بخرید پس آنجامه را که ندیده بود یعنی نادیده بخریده بود پس آنرا بدید تواند که رد کند یا نتواند که رد کند
هر دو را **مسئله** اگر مردی چیزی را دیده بود وقتی و بعد از مدتی آنچیز را بخرید او را خیار رویت باشد یا نه -
اگر همچنان که دیده بود اینساعت نیز می بیند یعنی هم بر آن صفت می بیند خیارش نباشد و اگر از آن صفت
که دیده بود دگرگون می بیند اینجا خیارش باشد تواند رد کند و الله اعلم **باب خیار العیب**
اگر مردی کالائی خرید پس در آن کالا عیبی دید او را خیار باشد یا نه - خیار باشد خواهد بتمامی ثمن بستاند
خواهد رد کند و امام او را نباید که کالا را نگهدارد و نقصان عیب بطلبد **مسئله** نقصان ثمن کدام است
آنکه در عادت بازرگانان عیب دارند یعنی عیبی که آن عیب نقصانی باشد که بدان عیب از بهای
چیزی نقصان شود چنانکه انگشتی کز باشد اما کار نتواند کرد بدان انگشت یا چشمی شرین کاژ باشد
که از آن چشم نیز نتواند دید و آنچه مانند این باشد **مسئله** اگر یزیائی در بستر بول کننده بود و
و دزدی کردن عیب است یا نه - در صغیر عیب است تا مادام که بالغ شد عیب نباشد مگر آنکه بعد از بلوغ هنوز این
عیبها در او باشد آنگاه عیب باشد **مسئله** بوی دهن و بوی بغل یعنی گندد هن و گند بغل عیب است
یا نه - در کنیزک عیب باشد و در غلام عیب نباشد مگر که از دزد باشد و علت زنا در فرزند عیب است
یا نه - در کنیزک عیب ست و در غلام نیست مگر آنکه در غلام عادت آن بسیار باشد آنگاه عیب باشد
مسئله اگر مردی کالائی خرید پس بردست او عیبی پیدا شد آن خرنده را معلوم شد که این پیش ازین

درخانهٔ فروشنده هم بود اکنون رد تواند کرد یا نه - رد نتواند کرد مگر آنکه فروشنده بخواست خود قبول کند با این عیب **مسئله** اگر مردی جامه را بخرید پس آنجامه را بر برید و بدوخت و یا پست را بخرید و در روغن آمیخت پس دانا شد بر عیبی حکم این چه باشد - مشتری تواند که نقصان آن عیب بطلبد و مر بائع را نرسد که بگوید که کالا بمن تسلیم کن و بها از من بستان **مسئله** اگر مردی بنده را خرید آن بنده را آزاد کرد یا آن بنده بمرد پس مشتری را روشن گشت که این بنده را عیبی بود چکند نیز بنقصان عیب مشتری بر بائع باز گردد **مسئله** اما اگر بنده را بخرید پس آن بنده را بکشت یا طعامی را بخرید پس آن طعام را بخورد پس دانا شد بر عیبی یعنی دانست که این بنده و یا این طعام را عیبی بوده بنقصان عیب نیز باز گردد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح باز نگردد و نزدیک صاحبیه باز گردد **مسئله** و اگر مردی چیزی را بخرید پس ازان چیزی بخورد پس مطلع شد بر عیبی یعنی دانا شد بر عیبی که در خانهٔ بائع بود رجوع تواند کرد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رح هیچ رجوع نتواند کرد نه خورده را و نه باقی را و نزدیک صاحبیه خورده را بنقصان تواند کرد و باقی را رد تواند کرد **مسئله** اگر مردی بنده را بخرید پس آن بنده را بجای دیگر بفروخت پس مشتری دوم را کرد بر خریدهٔ اوّل یعنی اکنون این مشتری اول بر بائع رد تواند کرد یا نه - اگر مشتری دوم بقضای قاضی رد کرده باشد مشتری اول بر بائع نیز رد تواند کرد و اگر مشتری دوم بی قضای قاضی رد کرده باشد مشتری اول بر بائع خود رد نتواند کرد **مسئله** اگر مردی کالائی را خرید و شرط کرد که از همه عیبها بیزار شدم از بائع پس اگر عیبی پیدا شود رد تواند کرد بر بائع یا نه - رد نتواند کرد اگرچه عیبها را نشمرده یعنی تمامی عیبها نام نبرده باشد **باب البیع الفاسد** بیع بر چند وجه است - بر سه وجه یکی جائز و دوم فاسد و سوم باطل جائز آنکه ثمن و مثمن هر دو حلال باشند یعنی هم بها حلال باشد و هم کالا حلال باشد و باطل آنکه هر دو حرام باشند و یا مثمن حرام باشد یعنی آنچیز را که میخرد حرام باشد و فاسد آنکه ثمن حرام باشد و مثمن حلال یعنی بها حرام باشد و کالا حلال اما بیع که جائز باشد آنست که ثمن و مثمن هر دو حلال باشد چنان باشد که گندم بدهی و خرما بستانی پس گندم بها آمد و خرما مبیع و هر دو حلال اند و این بیع روا باشد اما بیعی که فاسد باشد این که ثمن حرام باشد و مثمن حلال چنانکه خمر بدهد و غله بستاند خمر بها باشد و غله مبیع پس بها حرام باشد زیرا که خمر حرام ست و مبیع حلال آمد زیرا چه غله حلال ست پس این بیع فاسد باشد اما بیعی که حرام ست که ثمن و مثمن هر دو حرام اند و آن چنانست که خمر بدهد و خوک بستاند و همچنین بیع آزاد و ام ولد و مدبر و مکاتب این بیع باطل باشد **مسئله** بیع ماهی در آب و بیع پرنده در هوا و بیع صید در دشت روا نباشد **مسئله** بیع حمل و نتاج روا نباشد یا نه - روا نباشد حمل بار زنان را گوید یعنی اگر یکی گفت که من دارد

که این کنیزک در شکم بچه دارد آن بچه را در شکم فروختن روا نباشد و نتاج حمل استور را گویند اگر حمل استور را در شکم استور فروشد پیش از آنکه بیرون آید نیز روا نباشد **مسئله** بیع شیر در پستان و پشم بر پشت گوسفندان و گزی از جامه و تیری از آسمان روا نباشد **مسئله** بیع مزابنه روا باشد یا نه - روا نباشد و بیع مزابنه آن باشد که خرما بر سر درخت بخرمای بریده بفروشد **مسئله** بیع القای حجر روا باشد یا نه - روا نباشد و آن چنان بود که مردی سنگی بستاند و بر درخت میوه دار اندازد و مشتری را گوید که هر میوه که این سنگ بر سد آن میوه را بدست تو فروختم این روا نباشد **مسئله** بیع جامه از دو جامه روا باشد یا نه چنانکه بائع گوید که این دو جامه یکی فروختم این بیع روا باشد یا نه - روا نباشد تا معین نگوید که کدام جامه **مسئله** اگر مردی بندهٔ را بفروشد بشرط آنکه مشتری آن بنده را آزاد کند یا مکاتب کند یا ام ولد کند یا مدبر کند یا بنده را بفروشد بشرط آنکه مشتری او را وامی دهد و یا بدیه دهد یا آنکه کنیزکی بفروشد مگر حمل این کنیزک و یا مشتری جامهٔ خود بشرط آنکه بائع آنرا بدوزد پیرهنی یا قبائی یا نعلینی بخرد بشرط آنکه بائع بند آنرا سخت کند و یا پارهٔ چرم دیگر برین نعلین بدوزد پس تسلیم کند این همه بیعها فاسد باشد **مسئله** اگر مردی کالائی بخرد بشرط آنکه بها بنوروز دهد یا بمهرجان دهد یا روزیکه عید جهودان باشد آنروز دهد این بیع روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که آنروز را بائع و مشتری بدانند آنگاه روا باشد **مسئله** و اگر بدان شرط فروشد که سیم روز درودین گندم دهد و یا روز انگور چیدن دهد و یا روزیکه قافلهٔ حاجیان بیاید آنروز دهد روا باشد یا نه - روا نباشد مگر آنکه پیش ازین مهلتها مجهوله ثمن بدهد و بائع قبض کند آنگاه روا باشد **مسئله** و اگر مشتری کالا را در بیع فاسد قبض کند با مر بائع و در عقد دو عوض باشد که هریکی از ان مال باشد ملک شود مر مشتری را یا نه - ملک مشتری شود و بر مشتری قیمت واجب آید و اگر جائی دیگر بفروشد بیع او جائز باشد و یا کالا بر حال باشد اگر عقد فسخ کند روا باشد **مسئله** اگر مردی آزادی و بنده را بیک بیع بفروشد روا باشد یا نه - این مسئله بر سه وجهست یکوجه آنست که باتفاق در بنده روا باشد و وجه دیگر آنست که باتفاق روا نباشد و وجه دیگر آنست که اختلافست اما آنوجه که باتفاق در بنده روا باشد آنست که بگوید که هر دو را بفروختم بهزار درم پانصد این را و پانصد آنرا باتفاق در بنده روا باشد اما آنوجه که باتفاق روا نباشد آنست که بگوید هر دو را بفروختم بهزار درم و هیچ معین نکند که این را چند و آنرا چند این باتفاق باطل باشد و اما آنوجه که خلافست آنست که بگوید هر دو را فروختم بهزار درم هریکی را پانصد نزدیک امام ابو حنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد در بنده روا باشد و اما در آزاد بهیچ حالی روا نباشد **مسئله** اما اگر گوشت گوسفند یا گوشت مردار بفروشد نیز هم برین خلاف باشد که گفتیم **مسئله**

اگر بندهٔ اجنبی را یا کالای اجنبی را بفروشد بی دستوری او روا باشد یانه - بیع موقوف باشد باجازت مالک اگر مالک اجازت دهد بیع روا باشد واگر اجازت ندهد بیع روا نباشد **مسئله** بیع بخشش وسوم روا باشد یانه کراهیت باشد بخشش چیست - بخشش برافزودن قیمت کالا باشد بی ارادهٔ خریدن یعنی اگر مردی کالائی میخرد دیگری بیاید وبهائی آن کالا را بر وزیاده کند این نشاید کرد وسوم خریداری کردن باشد بر خریداری دیگران واین نیز روا نباشد **مسئله** پیش رفتن کاروان بجهت خریدن وبردیه گرانی کردن کراهیت دارد - کراهیت باشد وهمچنین اگر اهل شهر محتاج باشند بدست اهل روستا فروختن کراهیت باشد **مسئله** در روز آدینه ودر وقت بانگ نماز آدینه خریدن وفروختن روا باشد یانه - چون وقت نماز آدینه در آید کراهیت باشد **مسئله** اگر مردی دو برده دارد وهزد و ذو رحم محرم باشند اگر جدا کند و بفروشد روا باشد یانه - اگر هر دو صغیر باشند باتفاق روا نباشد یعنی کراهیت باشد واگر هر دو کبیر باشند باتفاق کراهیت نباشد اما اگر یکی کبیر باشد ویکی صغیر نزدیک ابوحنیفه رح کراهیت باشد ونزد ابو یوسف ومحمد کراهیت نباشد **باب الاقالة** اقاله در بیع روا باشد یانه - روا باشد بمثل ثمن اول واگر شرط کند زیادت یا نقصان آن شرط باطل باشد **مسئله** وصورت اقاله آنست که مردی کالائی بفروشد ومردی دیگر بخرد وبعد ازان هر دو کس یعنی بائع ومشتری باخواست یکدیگر باز ستانند مشتری بهاء باز بستاند وبائع کالا باز بستاند این را اقاله گویند **مسئله** اقاله چیست - فسخ ست در حق بائع ومشتری وبیع ست در حق جز ایشان چون شفیع وفائدهٔ اینمسئله آنجا پیدا شود که مردی خانه را بفروشد وشفیع خانه شفعه را کند پس باز فروشنده وخریده بیع را اقاله کنند اکنون در اقاله کردن بیع شفیع آید که اینخانه را بستاند اگرچه اول بار شفعه را کرده بود زیرا که اقاله در حق دیگری همان دان که بیع ست وشفیع غیر بائع ومشتریست پس در حق او همچنانستی که باز بیع میکنند وهمچنین اگر مردی مریکی را چیزی بخشد وانکس که او را بخشیده اندین بخشش را بفروشد پیش رجوع مر بخشنده را برافتد واگر ایشان بیع را اقاله کنند مر بخشنده را رسد که بر بخشیدهٔ خود رجوع کند یعنی باز ستاند یانه - نتواند زیرا چه گفته ایم که اقاله در حق غیر بیع ست همچنانستی که انکس این را بخریده ست وچه بخریده باشد بخشش او نمانده باشد پس رجوع نتواند **مسئله** اگر ثمن هلاک شود اقاله بتوانند کرد یانه - بتوانند کرد واگر مبیع هلاک شود نزدیک امام ابوحنیفه وابو یوسف اقاله نتوانند کرد ونزدیک محمد وشافعی توانند کرد **باب المرابحة والتولیة** مرابحه چیست وتولیه چیست - مرابحه نقل کردن ملک ست بعقد اول باز یادتی سود وتولیه نقل کردن ملک ست بعقد اول بثمن اول بی زیادتی سود یعنی در مرابحه چنانست که مردی کالائی را بفروشد هم

بدان مقدار که خود خریده باشد بازیادتی سودی معین و تولیه فروختن کالاست هم بدانمقدار که خریده باشد
جز سودی زیادتی و مرابحه و تولیه درست نیاید مگر در کالائی که عوض او را مثلی باشد چون درم و دینار و مکیل
و موزون **مسئله** اگر مزد قصار یا مزد صباغ را یا مزد علم گر را یا مزد ریش بافتن را با خریدهٔ خود یکجا بگوید
روا باشد چنانکه گر پاسی بده درم خریده باشد و دو درم از جهت شستن آن بدهد چون آنرا بمرابحه یا تولیه
بفروشد نباید گفت که بدوازده چیتل خریده ام باید گفت که دوازده چیتل داده است و اگر بگوید که بدوازده
چیتل خریده ام روا نباشد **مسئله** اگر مشتری مطلع شود بخیانت در تولیه یا در مرابحه آن زیادتی را رجوع
تواند کردیانه - یعنی خریده را روشن شد که فروشنده که بمرابحه یا تولیه بفروخته است در بها دروغ گفته
است یعنی بها بسیار گفته نزدیک ابوحنیفه اینجا که در مرابحه معلوم کرده است او بخیار باشد خواهد بتمامی ثمن
بستاند خواهد رد کند و اینجا که در تولیه است زیادتی باز ستاند و نزدیک ابو یوسف هر دو جا زیادتی
باز ستاند و نزدیک محمد هر دو جا باز نستاند و اگر مردی کالای نقلی خریده است چون اسپ یا جامه یا
غله اکنون اگر پیش از انکه قبض کند جای دیگر میفروشد فروختنی روا باشد یانه - نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف
روا باشد اگرچه قبض نکرده است که بفروشد و نزدیک محمد روا نباشد تا قبض نکند **مسئله** همچنین
اگر مردی خانه پیش از قبض بفروشد نیز نزدیک ابوحنیفه و محمد رح روا نباشد **مسئله** اگر مردی کالائی خریده است
کیلی یا وزنی یعنی پیمودنی چنانکه غله یا برکشیدنی چنانکه زعفران یا نقره پیش از انکه خود آنرا برکشد یا پیماید
جای دیگر فروختن روا باشد یانه - روا نباشد تا خود کیل و وزن نکند **مسئله** تصرف کردن در ثمن
پیش از قبض روا باشد یانه - روا باشد **مسئله** تصرف کردن در مبیع پیش از قبض روا باشد یانه -
روا نباشد **مسئله** مر مشتری را روا باشد که در ثمن مر بائع را چیزی زیادت کند یانه - روا باشد همچنین
بائع را نیز روا باشد که در مبیع مر مشتری را زیادت کند و اگر از ثمن کم کند نیز روا باشد چنانکه مردی کالائی
خرد بهزار درم و در وقت تسلیم بها هزار و صد درم داد اگر این بیع اقالت شود مشتری بچند باز گردد
بتمامی آنچه داده است و یا مردی هزار من گندم دیا هزار من جو بخرید پس در وقت تسلیم بائع هزار و صد من
گندم یا جو داد باز اگر این بیع اقالت کند بائع بجمیع باز گرد یعنی تمام هزار و صد من گندم یا جو باز
طلبد و اصل درین آنست که آن زیادتی در اصل مبیع و در اصل ثمن مے پیوندد **مسئله** اگر مردی
کالائی را بفروخت بهای حال پس ازان مهلت افتاد مهلت پذیرد یانه - مهلت پذیرد مگر آنکه وامی دارد
وامی درست نیاید **باب الربوا** ربو چیست - حرام ست ربوا در چه رود - در مکیل و موزون
یعنی در پیمودنی و در برکشیدنی چون جنس بجنس فروشد متفاضل علت در ربا چیست - کیل جنس

یا وزن باجنس نزدیک علمای ما و نزدیک شافعی طعم باجنس چنانکه اگر آهک بآهک فروشد نزدیک علمای ما رحمهم الله زیادتی روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد زیرا که طعام نیست **مسئله** اگر کیلی بکیلی باشد و جنس باجنس و طعام باشند مثلاً گندم بگندم که کیلی ست و هر دو از یک جنس ست و طعام ست اگر یکی بدو فروشد باتفاق روا نباشد **مسئله** بیع نیک ببد و در انچه ربا رود بزیادتی روا باشد یا نه - روا نباشد یعنی اگر گندم گنده را بگندم تازه بفروشد بزیادت روا نباشد **مسئله** واذا عدم الوصفان الجنس والمعنی المضموم الیه چه باشد یا آنکه نیست شود صفت جنس و معنی ضم کرده و این بر سه وجه ست یکوجه آنست که هم زیادت روا باشد و هم نسیه و وجه دیگر آنست که نه زیادت روا باشد و نه نسیه و وجه سیوم آنست که زیادت روا باشد و نسیه روا نباشد و آنوجه که نه زیادت روا باشد و نه نسیه آنست که مردی گندم را بگندم بفروشد یا جو را بجو نه زیادت روا باشد و نه نسیه و آنوجه که هم زیادت روا باشد و هم نسیه آنست که اگر مردی نقره میدهد گندم میستاند هم زیادت روا باشد و هم نسیه و آنوجه که زیادت روا باشد و نسیه روا نباشد آنست که مردی گندم بدهد و جو بستاند در وی زیادت روا باشد و نسیه روا نباشد یعنی روا باشد که یک من گندم بدهد و دو من جو بستاند اما قبض کردن شرطست در حال و مهلت دادن روا نباشد **مسئله** کیلی چه چیزست و وزنی چه چیز هر چیزیکه پیغمبر علیه السلام گفته است که زیادتی آن در ربویات حرامست آن کیلی ست پیوسته اگرچه مردمان آنرا از کیل ترک آورده باشند چنانکه گندم یا جو یا میوه یا نمک و هر چه بدین ماند و هر چیزیکه پیغمبر علیه السلام نصی گفته است بر حراجی زیادت ستاندن ازان بوزن وزنی ست پیوسته اگرچه مردمان آنرا از وزن ترک گیرند چنانکه زر یا نقره و آنچه بدین ماند و هر چیزیکه در آن چیز نصی نیست آن محمولست بر عادت مردمان یعنی اگر مردمان آنرا بکیل فروشند کیلی باشد و اگر بوزن فروشند وزنی باشد **مسئله** عقد صرف چیست - آنکه واقع باشد بر جنس بها در و معتبرست قبض کردن هر دو عوض در مجلس و هر چه جز اینست از آنچه در و ربا رود در و معتبر معین کردن ست و قبض کردن در و معتبر نیست **مسئله** فروختن گندم بآرد روا باشد یا نه - روا نباشد نه بزیادتی و نه بمساوی **مسئله** فروختن گوشت بحیوان روا باشد یا نه - نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا باشد و نزدیک محمد روا نباشد **مسئله** فروختن خرمای تر بخرمای خشک مثل بمثل روا باشد یا نه - روا باشد و همچنین انگور را بمویز فروختن روا باشد **مسئله** فروختن زیتون بزیت و کنجد بروغن کنجد روا باشد یا نه - روا نباشد تا زیت و روغن کنجد بیشتر از زیتون و کنجد نباشد تا روغن مقابل روغن باشد و زیادتی بمقابله کنجاره **مسئله** فروختن گوشتهای مختلفه بایکدیگر چنانکه گوشت گاو بگوشت گوسفند و یا همچنین شیرهای مختلف

چنانکه شیر اشتر را بشیر گوسفند فروشد رواباشد یا نه - رواباشد **مسئله** فروختن نان بگندم یا آرد بتفاضل رواباشد یا نه - نزدیک ابوحنیفه رح رواباشد و نزدیک صاحبین رواباشد **مسئله** اگر میان بنده و میان مولی میان مسلمان و کافر حربی در خرید و فروخت ربا رود این را ربا خوانند یا نه - این ربا باشد رواباشد که چون حربی بدار حرب باشد و بنده در ملک مولی باشد و اگر حربی از دار حرب بدار اسلام آمده باشد یا بندهٔ از ملک مولی بیرون آمد باشد رواباشد **باب السلم** سلم در چه چیز رواباشد - در کیلیات و وزنیات و عددیات و مذروعات اما کیلیات چنانکه گندم و جو و نمک و در وزنیات چنانکه زعفران و ابریشم و عددیات چنانکه جوز یا بیضه مرغ و مزروعات چنانکه جامه و گلیم **مسئله** در حیوان و اطراف حیوان سلم بستن رواباشد یا نه یعنی در آهو یا در ستور و در اطراف اندام ایشان - رواباشد و همچنین در پوستهای شمرده و در هیزم حزمه بسته و در گیاه رشته بسته نیز رواباشد مگر آنکه بوزن سلم بندد **مسئله** سلم در کدام کالا بستن رواباشد - در کالائی که موجود باشد از وقت عقد تا وقت مهلت **مسئله** سلم بی مهلت رواباشد یا نه - رواباشد و همچنین اگر مهلت مجهول باشد نیز رواباشد مهلت باید که معلوم باشد روزهای شمرده و ماههای شمرده **مسئله** سلم بمردن مردی معین یا در طعام دیهی معین یا میوهٔ درختی معین رواباشد یا نه - رواباشد **مسئله** سلم بچند شرط رواباشد - نزدیک ابوحنیفه رح بهفت شرط یکی جنس چنانکه از جنس غله یا از جنس جامه یا از جنس آهن دوم نوع چنانکه گندم یا جو یا ماش سوم صفت چنانکه گندم سفید یا رنگین و جو تازه یا کهنه چهارم مقدار چنانکه ده من یا بیست من یا چندانکه بندد پنجم اجل معلوم یعنی مهلت دادن ماه یا دو سال ششم معرفت مقدار راس مال یعنی دانستن سرمایه که بچند چیتل سلم می بندد صد چیتل یا دویست چیتل هفتم جای تسلیم یعنی جای معین کند که بر آنکس که سلم بسته است یکجا تسلیم کند آنچیز را که در وسلم بسته است و نزدیک ابو یوسف و محمد پنج شرط است یعنی دو چیز ازین شرط نیست یکی معرفت مقدار این مال یعنی اگر پارهٔ زر سلم می بندد رواباشد اگرچه نمیداند که این زر و نقره چندست و دوم جایگاه تسلیم معین کردن نیز شرط نیست یعنی همانجا که عقد کرده اند همانجا تسلیم کند **مسئله** سلم بی از انکه راس مال در مجلس عقد قبض کند رواباشد یا نه - رواباشد تا در مجلس عقد قبض نکند **مسئله** تصرف کردن در راس مال و دران چیزی که سلم بسته اند پیش از قبض رواباشد یا نه - رواباشد تا قبض نکند **مسئله** شرکة و تولیه در مسلم فیه یعنی در آنکه سلم بسته باشد رواباشد یا نه - رواباشد **مسئله** سلم در جامه رواباشد یا نه - رواباشد تا درازی جامه و پهنائی جامه و رکوة پیدا کنند و چون پیدا کنند رواباشد **مسئله** سلم در

کوزها و مهرها روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** سلم در خشت خام و پخته روا باشد یا نه - روا نباشد تا کالبد معین
کند **مسئله** اصل در سلم چیست - اصل در وی آنست که در کالائی صفت آنرا نتوان شناخت و معرفت
او را ضبط نتوان کرد در وسلم روا نباشد **مسئله** بیع سگ آموخته و یوزوددگان روا باشد یا نه - اگر
آموخته باشد روا باشد و اگر نه روا نباشد **مسئله** بیع خمر و خوک روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله**
بیع کرم پیله روا باشد یا نه - روا نباشد مگر آنکه با پیله باشد **مسئله** بیع زنبور انگبین بی خانه او روا باشد
یا نه - روا نباشد مگر با خانه یکجا **مسئله** اهل ذمه در خرید و فروخت همچون مسلمانان هستند یا نه همچون
مسلمانانند مگر در خمر و خوک که عقد ایشان در خمر همچون عقد مسلمانانست در شیره و عقد خوک ایشان
ایشانرا چون عقد مسلمانان ست در گوسفند والله اعلم **کتاب الصرف** صرف چیست بیع
چون هریکی از دو عوض جنس بها باشد اگر زر با زر فروشند یا نقره بنقره فروشند روا باشد یا نه - روا
نباشد مگر مثل بمثل اگرچه یکی در عیار به از دیگری باشد و قبض هر دو عوض در مجلس شرط باشد پیش
از آنکه از مجلس پراگنده شوند **مسئله** اگر زر بنقره فروشد متفاضل روا باشد یا نه - تفاضل روا باشد
ونسیه روا نباشد و قبض هر دو در مجلس شرط باشد **مسئله** اگر پراگنده شوند پیش از آنکه هر دو عوض را
قبض کنند و یا یکی قبض کند و دیگری قبض نکند عقد باطل شود یا نه - عقد باطل شود **مسئله** اگر مردی
شمشیر پیرایه دار فروخت بصد درم پس پنجاه درم از بهای آن قبض کرد و پنجاه نکرد پس متفرق شدند بیع روا
باشد یا نه - به بینیم که اگر این نقره که درین شمشیرست پنجاه درم باشد این پنجاه درم در حصهٔ نقره باید نهاد و
بیع شمشیر بنسیه باید گرفت تا بیع روا باشد و اگر هیچ قبض نکردند پس پراگنده شدند حکم چه باشد اگر این
نقره ازین شمشیر بی زحمت دور میتوان کرد بیع در شمشیر روا باشد و در نقره باطل و اگر جدا نتوانند کرد در
هر دو بیع باطل باشد **مسئله** اما اگر مردی آوند نقره را بفروخت پس بعضی از ثمن آن قبض کرد و بعضی نکرد
تا از مجلس پراگنده شدند آن چه باشد در آنچه قبض کرده است بدان مقدار روا باشد و در آنچه قبض نکرده
است در آن باطل باشد پس این آوند مشترک شود میان بائع و مشتری و اگر مستحقی پیدا آید در بعضی این آوند
مشتری بیچار باشد خواهد باقی را بحصه بستاند و خواهد رد کند **مسئله** اگر مردی پارهٔ نقره بخرید پس
در بعضی مستحق پیدا آمد اینجا باقی را بحصه بستاند و رد نتواند کرد **مسئله** اگر مردی دو درم و دیکدینار را
بدو دینار و دیکدرم بفروشد روا باشد یا نه - روا باشد جنس هریکی بدل جنس دیگر باید نهاد دو درم بیک
دینار و دو دینار بیکدرم **مسئله** اگر یازده درم را بده درم و دیکدینار بفروشد روا باشد ده درم بمقابلهٔ
ده درم باشد و دیناری بدرمی باشد **مسئله** اگر دو درم سره را بدو درم قلب فروشد روا باشد یا نه

باب ما یجوز بیعه وما لا یجوز

روا باشد و همچنین بیع یکدرم صحیح و دگدرم شکسته بود درم صحیح و یکدرم شکسته روا باشد **مسئله** اگر درم غالب نقره باشد حکم او چه باشد حکم آن همه نقره باشد و همچنین اگر دینار غالب زر باشد حکم آن همه زر باشد اما اگر بتفاضل فروشد روا نباشد و تمامی احکام ربا در و داخل شود **مسئله** اما اگر غالب در هر دو مس باشد حکم او چون عروض باشد یعنی حکم کالا باشد و حکم درم و دینار نباشد اگر بتفاضل بفروشد روا باشد اما نسیه روا نباشد **مسئله** اگر مردی بسیم معین کالائی بخرید پس پیش از انکه آن سیم را ببائع تسلیم کند کاسد شد یعنی برافتاد و مردمان دست از معاملت آن سیم بداشتند حکم او چه باشد - نزدیک ابوحنیفه رح بیع باطل شود و نزدیک ابو یوسف بیع روا باشد اما قیمت روز بیع واجب آید و نزدیک محمد روز کاسد که معامله کنند مردمان آن واجب آید **مسئله** بیع بفلوس روا باشد یا نه - اگر فلوس روان ست روا باشد و اگر روان نیست روا نباشد تا معین نکند **مسئله** اگر بفلوس روان چیزی بفروخت پس کاسد شد نزدیک امام ابوحنیفه رح بیع باطل گردد **مسئله** اگر مردی کالائی بخرید به نیم فلوس روا باشد یا نه - روا باشد و بر بائع واجب آید که هم بدان نیمدرم بفروشد بر دست وی چیزی **مسئله** اگر مردی صرافی را درمی دهد که نیمدرم را فلوس ده و نصفی درم را نصفیه گرچه آن بیع روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح در کل باطل شود و نزدیک صاحبین در فلوس روا باشد کتاب

الرهن گرو بچه منعقد شود - بایجاب و قبول چنانکه بگوید این چیز را بچندین گرو کردم و قبول آنکه گوید این چیز را بچندین بگرو ستدم **مسئله** گرو تمام بچه شود بقبض کردن و میوه را بر سر درخت گرو نکنند فارغ کرده باید یعنی فرود آورده باید تا آن گرو بشرکت کسی نباشد و پیدا کرده باید تا چنانکه اگر مرد را غلامان باشند پس یکی از ایشان نامعین کرده گرو کند درست نیاید تا پیدا نیاید **مسئله** تا مرتهن یعنی این گرو ستاننده او را قبض نکرده باشد راهن را گرو می دهد تواند که رجوع کند یا نه - تواند اگر خواهد بمرتهن تسلیم کند و اگر خواهد رجوع یعنی تسلیم نکند و فسخ کند اما چون مرتهن قبض کرد و در ضمان مرتهن در آید راهن را دست نباشد مگر آنکه وام بدهد و گرو بستاند **مسئله** و لا یصح الرهن الا بدین مضمون چه باشد یعنی گرو درست نیاید مگر بوامی تا وان دارکننده کدام وام ست که تاوان دار کند - همه وامها تاوان دارکننده است پس همه وامها مضمون است و این نیز بر دو وجه ست مضمون بنفسه و مضمون بغیره مضمون بنفسه گرو درست باشد چون ثمن مبیع و بدل قرض و آنچه بدین ماند و مضمون بغیره گرو درست نیاید چون بدل بیع و بدل مهر معین و بدل مال خلع معین و آنچه بدین ماند و مضمون باقل من قیمته و من الدین چه باشد - اینمسئله بر سه وجهست یا قیمت گرو و وام هر دو برابر باشند یا قیمت گرو

کردم در نصفیه روا باشد

بیش از وام باشد یا وام بیش از قیمت گرو باشد اگر هر دو برابر باشند چنانکه وام هزار درم باشد و قیمت
گرو نیز هزار درم باشد چون گرو هلاک شود کالا از آن راهن و دو سیم از آن مرتهن اما اگر قیمت گرو بیش
از وام باشد نیز همچنین از قیمت گرو بمقدار وام ساقط شود و آن زیادتی چون امانتی هلاک شده باشد
اما اگر وام بیشتر از قیمت گرو ست اینجا آنقدر که وام ست بمقابل گرو باشد آنمقدار ساقط شود و باقی را از راهن
بطلبد **مسئله** گرو مشاع درست باشد یا نه - درست نباشد یعنی چیزیکه میان دو شریک باشد یک شریک
آنرا گرو نتواند کرد **مسئله** گرو کردن میوه بر سر درخت روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اگر راهن گروی را
که بدست مرتهن ست بدست مردی فروشد بیع روا باشد یا نه - بیع موقوف باشد بر اجازت مرتهن اگر
اجازت دهد روا باشد و اگر نه روا نباشد مگر آنکه راهن وام او را بدهد و گرو بستاند آنگاه روا باشد **مسئله** اگر راهن
بندهٔ مرهون را یعنی آن بنده را که گرو کرده است آزاد کند حکم آن چه شود - بنده آزاد شود اما وام اگر مهلت او
بسر آمده باشد در حال از و بستاند و اگر مهلت وام باقی باشد از راهن قیمت غلام بستاند و بجای غلام بر وجه
گرو دارد تا مهلت بسر آید **مسئله** و اگر راهن درویش باشد مرتهن چکند - بنده را کار فرماید بدانچه کمتر باشد
و اگر وام کمتر باشد از قیمت مقدار وام کار فرماید و اگر قیمت او کمتر باشد از وام مقدار قیمت خود کار کند
و اگر راهن بندهٔ مرهون را هلاک کند نیز همین حکم باشد **مسئله** اما اگر اجنبی یعنی بیگانه هلاک کند خصم در تاوان کردن
که باشد - مرتهن را باید که قیمت از وی بستاند و نگاهدارد بجای آن بنده بر آید وام خود تا مهلت بسر آید بعد از آن قیمت
بنده براهن دهد و وام خود از وی بستاند **مسئله** اگر مردی بندهٔ راگرو کرد پس همین گرو کننده که راهن ست دست این
بنده را ببرید یا چشم وی بکشید تاوان دار گردد یا نه - تاوان دار گردد و مرتهن را آید که تاوان جنایت بستاند
و با راهن بهم یا گرو بهم نگاهدارد **مسئله** و اگر مرتهن دست بندهٔ مرهون ببرید یا چشم او را بکشید حکم چه بود
بمقدار جنایت از وام او ساقط شود **مسئله** و جنایة الرهن علی الراهن او علی المرتهن او علی مالها در معنی این
باشد که جنایت کردن گرو بر راهن یا بر مرتهن هدر باشد و هدر آن باشد که هیچ تاوانی واجب نیاید بر و چنانکه
مردی بندهٔ راگرو کرد پس این بنده دست راهن یا مرتهن ببرید و یا مال ایشان را هلاک کرد نزدیک امام ابو حنیفه رح
هدر باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد در حق راهن هدر باشد و در حق مرتهن بنگریم اگر وام هزار درم باشد و قیمت
گرو نیز هزار درم باشد هر دو هدر باشد اما اگر قیمت دو هزار باشد معتبر باشد بجمله رجوع کند از راهن بستاند
مسئله اجرت خانه که در وی گرو را نگاه دارند بر کرا واجب آید - بر مرتهن واجب آید **مسئله** مزد شبان گرو نفقه
بر کرا واجب آید - بر راهن واجب آید **مسئله** نمای رهن چون پشم و شیر و میوهٔ درخت و فرزند کنیزک
که اینها از گرو باشد مر کرا باشد - مر راهن را باشد اما آن هم تا اصل یکجا گرو باشد اگر هلاک شود بی چیزی هلاک شده باشد

یعنی هیچ واجب نیاید **مسئله** واما اگر اصل گرو هلاک شده و نمای آن گرو باقی بماند حکم این چه باشد - وام را قسمت کنند بر قیمت اصل روز گرو و بر قیمت نمای روز کشادن پس هر چه بمقابلهٔ قیمت اصل شود بستند و هر چه حصهٔ نما باشد راهن بدهد و نما را بستاند و آن چنان باشد که مردی ستوری را گرو کرد بدویست درم و قیمت این ستور صد درم ست پس ازین نمائی حاصل شد چنانکه مادهٔ گادی بود که گوساله از او بزاد پس اصل آن ستور هلاک شد و قیمت گوساله اینساعت که رها میکنند صد درم ست صد درم بدهد بکشاید و صد درم دیگر در مقابلهٔ اصل دهد ساقط شود **مسئله** زیادت کردن در رهن یا در دین روا باشد یا نه - نزدیک ابوحنیفه و محمد زیادت کردن در رهن روا باشد و در دین روا نباشد و نزدیک ابو یوسف هم در رهن روا باشد هم در دین روا باشد و نزدیک زفر نه در رهن روا باشد و نه در دین **مسئله** اگر مردی بندهٔ را بدست دو تن گرو کند ازین دو تن کدام کس نگاه دارد - این گرو علیحده بر هر یکی باشد یعنی هر دو نگاه دارند تا وام بدهد **مسئله** اگر مردی بندهٔ را بفروشد بر انچه مشتری مر ویرا در عوض ثمن گرو دهد و معین کند گرو را پس مشتری بعد از بیع امتناع می آرد از دادن گرو قاضی جبر نکند بدادن گرو مر مشتری را و بائع را خیار باشد خواهد رضا شود بترک رهن و بنده را بدو تسلیم کند و اگر خواهد بیع را فسخ کند مگر آنکه مشتری بهارا در حال بدهد و یا در مقابل آن گروی معین گروی دیگر بدهد **مسئله** نگاهداشتن گرو بر که واجب آید - مر مرتهن بنفس خود نگاهدارد یا آنکس که در نفقهٔ او باشد و اگر بکسی نگاهداشتن دهد که در نفقهٔ او نباشد پس هلاک شود تاوان دار باشد **مسئله** اگر مرتهن در رهن تعدی کند چنانکه جامهٔ باشد پس آنرا بپوشد یا ستوری باشد بر وی بنشیند پس درین هلاک شود ضمان واجب آید یا نه - ضمان غصب واجب آید **مسئله** اگر مرتهن رهن را عاریت دهد بکسیکه ضامن باشد و اگر مر راهن را عاریت دهد از ضمان مرتهن بیرون آید که اگر بدست راهن هلاک شود بی چیزی هلاک شده باشد و مرتهن را آید که گرو را باز طلبد و چون قبض کند باز در ضمان مرتهن در آید **مسئله** اگر مرد کالائی را گرو کند پس آنمرد بمیرد حکم آن گرو چه باشد - اگر این مرده را وصی باشد این وصی این کالا را بفروشد و سیم بمرتهن تسلیم کند و اگر وصی نباشد قاضی امینی را بفرماید تا آن گرو را بفروشد و سیم بمرتهن تسلیم کند و اگر چیزی فاضل آید بورثهٔ راهن تسلیم کند **کتاب الحجر** اسبابهائی که آن واجب کنندهٔ حجر بوده است - چندست - سه چیزست صغر و بندگی و دیوانگی **مسئله** اگر بندهٔ یا کودکی یا دیوانه کالا بفروشد بیع روا باشد یا نه - روا باشد اما ولی ایشان بخیار باشد خواهد اجازت کند و خواهد فسخ کند **مسئله** این سه صفت یعنی صغر و بندگی و دیوانگی قول را حجر کند یا فعل را - قول را حجر کند نه فعل را **مسئله** اگر کودکی یا دیوانه عقد کند یا اقرار کند یا طلاق دهد درست باشد یا نه - درست نباشد این قول هر دو اما

زیرا که

اگر مال کسے را تلف کند تاوان واجب آید زیرا کہ این فعل بود مسئلہ اقرار بندہ نافذ باشد یا نہ نافذ باشد
اما در حق او نہ در حق مولیٰ او واگر اقرار کند بمالی در حال بندگی واجب نیاید و در حال آزادی واجب آید مسئلہ
واما اگر اقرار کند بحدیکہ لازم آید در حال لازم آید مسئلہ واگر بقصاص اقرار کند نیز در حال واجب آید واگر
زن خود را طلاق دہد طلاق واقع شود مسئلہ سفیہ را حجر کردن روا باشد یا نہ - نزدیک امام ابو حنیفہ رح
اگر این سفیہ آزاد و عاقل باشد حجر کردن روا نباشد و تصرف او درست باشد اگرچہ مال خود تلف کند در
چیزیکہ او را در آنچیز غرض و مصلحت نباشد حجر کردن او روا نباشد مگر آنکہ بالغ شود و رشید نباشد یعنی نیکو
باخرد و آداب نباشد و براہ راست نباشد مال بدو تسلیم نکنند تا بیست و پنجسالہ نباشد و اگر پیش ازین تصرف
کردہ باشد آن نافذ باشد و چون بہ بیست و پنجسال برسد مال او را بدو تسلیم کنند اگرچہ در رشدی پیدا نیامدہ باشد
و نزدیک ابو یوسف و محمد سفیہ را حجر کردن روا باشد و تصرف او روا نباشد و اگر بیع کند درست نباشد
مگر آنکہ قاضی در وی مصلحت بیند آن بیع را اجازت کند و اگر بندۂ را آزاد کند آزادی او درست باشد و ا
بر بندہ واجب آید کہ مقدار قیمت خود کار کند برای او و اگر سفیہ زنی کند نکاح او درست باشد و اما اگر مہر او
زیادہ از مہر مثل او کردہ باشد آن زیادتی ساقط شود و مہر مثل واجب آید و نزدیک صاحبین مال بدو تسلیم نکنند
تا در رشدی پیدا نیاید اگرچہ سی سال یا چہلسال بگذرد و یا تمام عمر او بگذرد تصرف او درست نباشد مسئلہ
زکوٰۃ در مال سفیہ واجب آید یا نہ - واجب آید مسئلہ اگر سفیہی خواہد کہ حج کند او را منع کنند یا نہ منع نکنند
اما نفقہ بدو تسلیم نکنند و بدست امینی از حاجیان بدہند تا در راہ حج بر و نفقہ کند و اگر سفیہی وصیت کند
چون وصیتہائی خیر چون در رباط و بنای مسجد آنچہ بدین ماند باشد روا باشد یا نہ - از ثلث مال او روا باشد
مسئلہ بلوغ کودک از چند چیز باشد - از سہ چیز یکے از دیدن احتلام دوم فرود آمدن آب در وقت جماع سیوم
آنکہ از دخول کردن وی زنی بارگیرد اما اگر ازین سہ چیز ہیچکدام نباشد بلوغ وی بسال باشد نزدیک ابو حنیفہ رح
بلوغ پسر ہژدہ سال باشد و بلوغ دختر نیز بعلامت سہ چیز باشد یکے احتلام دوم بحمل گرفتن سیوم حیض آمدن
واما اگر او را نیز ازینہا کہ گفتیم نباشد آنگاہ بلوغ او بسال باشد چون بہفدہ سال برسد بالغہ شود و نزدیک ابو یوسف
و محمد ہم پسر و ہم دختر را مدت بلوغ پانزدہ سال ست و چون پانزدہ سال بگذرد حکم او چون حکم بالغان باشد
مسئلہ اگر کودکی یا دختری ببلوغ رسد و مشکل شود و ندانند کہ بالغ شدہ اند یا نہ و ایشان میگویند کہ بالغ
شدہ ایم قول ایشان باشد و احکام ایشان احکام بالغان باشد مسئلہ حجر کردن مرد ما را بجہت دین
روا باشد ابو حنیفہ رح میگوید کہ حجر نیست در دین اگر واجب شود و اما بریکی و غرمای او حبس او طلبند
من حجر نکنم و اگر او را مالی باشد حاکم دران مال او تصرف نکند جز آنکہ حبس کند او را یوستہ و ہمیشہ تا آن

مال را بفروشد و وام داران را بدهد مسئله اگر او را دراهم باشد و دین او نیز دراهم باشد چکند - بدهد قاضی
بی فرمان او مر وام داران او را آن دراهم و اگر دین او دراهم باشد و مال دنانیر یا بر ضد آن فروشد قاضی
وام او بدهد و نزدیک ابو یوسف و محمد چون وام داران حجر کنند قاضی را روا باشد که حجر کند و از بیع و
تصرف او را باز دارد و از اقرار نیز بردارد تا وام داران زیان ندارد اگر از فروختن مال امتناع آرد قاضی
مال او را بفروشد و میان وام داران وی اندازهٔ مال ایشان قسمت کند و اگر در حال حجر اقرار کند در حال لازم
نیاید پس از گزاردن این واجبهای واجب لازم آید مسئله نفقه کردن بر سفیه از مال او روا باشد یا نه -
روا باشد نفقه کردن از مال او بر او و زن او و بر کسی که نفقهٔ آنکس بر او واجب باشد نفقه کنند مسئله
اگر مفلس را مالی پیدا آمد و وام داران او طلبند قاضی را روا باشد که او را حبس کند یا نه - هر وامی که بدل عقد
شده باشد چون مهر و میانجی آن برانی این را حبس کنند و هر وامی که جز این مذکور در ذمهٔ وی ثابت
شود و یا بدل ارش جنایت حبس نکنند مگر که بینه اقامت کند که ویرا مالی ست آنگاه حبس کنند و چون در حبس
دو ماه یا سه ماه بر آید از حال وی بپرسند اگر درویشی وی ظاهر شود از حبس بیرون آرند امامیان او و
میان وام داران او جدائی نیفگنند و وام داران او را آید که او را لازم کنند و اما از تصرف و سفر باز ندارند
و هر چه از کسب او زیاده آید قسمت کنند و وام داران بحصت بستانند و نزدیک صاحبیه چون قاضی
با فلاس او حکم کرد میان او و میان وامداران جدائی افگند مگر که اقامت بینه کنند که ویرا مالی حاصل آمد
مسئله فاسق را حجر کردن روا باشد یا نه - اگر مصلح مال خود باشد حجر روا نباشد مسئله فاسق طاری و
فاسق اصلی یکسان ست یا نه - یکسان ست فاسق طاری کدام ست - آنکه گاه گاه مفسق شود و
فاسق اصلی آنکه اول تا آخر فاسق باشد مسئله اگر مردی مفلس شد و متاعی عین دارد از انکسی که از وی
بخریده است و ثمن تسلیم نکرده است چه باشد حکم این - آن متاع را بفروشد و بوام داران بدهد تا صاحب
متاع و وام داران دیگر یکسان باشند و نزدیک شافعی صاحب متاع اولیتر باشد والله اعلم کتاب الاقرار
اقرار که درست باشد - اقرار آزاد و بالغ و عاقل چون اقرار کند بحقی لازم آید اگر چه این اقرار مجهول باشد
یا معلوم مسئله اقرار مجهول چگونه باشد که مردی اقرار کند که فلانرا بر من چیزیست این مجهول باشد لازم
آید بر وی که چیزی را پیدا کند که آنچیز را قیمت باشد اگر چه اندک گوید یا بسیار و قول قول وی باشد
با سوگند بهم اگر چه مقرله بغیر آنکس که او را اقرار کرده است پیش ازین دعوی کند مسئله اگر مردی اقرار کند که
فلانرا بر منست چه واجب آید - باز گشت به بیان او باشد یعنی هر چه بیان کند همان کند و قول وی قبول
کند در اندک و بسیار مسئله اگر گوید فلانرا بر من مالی عظیم ست چند واجب آید - دویست درم واجب آید

کم از دویست درم او را تصدیق ندارند نزدیک ابو یوسف و محمد و نزدیک امام ابو حنیفه آنچه قاضی حکم کند
آن بود یعنی بر هر مالی که قاضی حکم کند آن مال عظیم بود **مسئله** اگر گوید که فلان راست بر من سیم بسیار
چند واجب آید - ده درم واجب آید کم از ده درم تصدیق نکنند **مسئله** اگر گوید فلان راست بر من سیم
چند واجب آید سه درم مگر این اقرار کننده بیش از سه درم بیان کند **مسئله** اگر گوید فلان راست
بر من کذا کذا یعنی چندین چند واجب آید - یازده درم واجب آید **مسئله** اگر گوید فلان راست
بر من اینچه باشد - این اقرار باشد بوامی و اگر گوید نزدیک منست این اقرار باشد بامانت **مسئله**
اگر مردی مرد را گوید که مرا بر تو هزار درم ست پس آنکس گوید که برکش یا سر مکن یا مهلتی بده و یا گوید گزار دعوام
ترا اینهمه اقرار باشد و بری واجب آید **مسئله** اگر مردی اقرار کند بوام مؤجل پس مقر له یعنی آنکس را که
اقرار کرده است وام را تصدیق دارد و مهلت را دروغ دارد قول قول که باشد - قول مقر له باشد با سوگند
بهم و مال در حال لازم آید **مسئله** اگر مردی اقرار کند و استثنا کند پیوسته آن روا باشد یا نه - روا باشد
خواه استثنا اندک باشد و خواه بسیار اندک چنانکه گوید فلان راست بر من ده درم مگر یکی نه درم واجب
آید و بسیار چنانکه گوید فلان راست بر من صد درم مگر نود و دو درم لازم آید **مسئله** و اگر اقرار کند پس تمامه را
استثنا کند درست باشد یا نه - درست نباشد تمامه لازم آید **مسئله** و اما اگر گوید فلان را بر من صد درم
بست مگر دیناری یا گوید مگر قفیزی گندم و صد درم لازم آید مگر دیناری قیمت قفیز گندم **مسئله** و اگر گوید
فلان راست بر من صد و جامه چه واجب آید - جامه واجب آید و بیان آن صد بر وی باشد اگر جامه بیان
کند جامه واجب آید و اگر سیم بیان کند سیم واجب آید **مسئله** و اگر مردی اقرار کند و انشاء الله نیز متصل
آن بگوید چه واجب آید - هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر مردی اقرار کند و در اقرار شرط خیار کند چه لازم
آید - مالی که اقرار کرده است لازم آید و شرط باطل باشد چنانکه گوید که فلان راست بر من صد درم یا
هزار درم مرا خبار ست این روا نباشد و مال لازم آید **مسئله** و اگر گوید این سرای مر زید راست و بنای
این مر راست روا باشد یا نه - روا نباشد سرای با بنا مر زید را باشد **مسئله** و اگر گوید بنای این سرای مر راست
و صحن مر زید راست این را چه حکم باشد - همچنان باشد که بنای این سرای او را باشد و صحن مر آن مقر له را
و همچنین اگر مردی بگوید که زید راست بر من خرما در زنبیل هر دو واجب آید **مسئله** اگر مردی اقرار کند که
زید راست بر من ستور در ستورگاه چه واجب آید - ستور واجب آید و ستورگاه واجب نیاید **مسئله**
و اگر گوید جامه را غصب کردم در دستار چه واجب آید - جامه با دستار واجب آید **مسئله**
و اگر گوید فلان راست بر من جامه در جامه نیز هر دو واجب آید **مسئله** و اگر گوید فلان راست بر من

در راهم

جامه در ده جامه چند واجب آید - نزدیک ابو یوسف یک جامه آید و نزدیک محمد یازده جامه لازم آید مسئله
و اگر گوید جامهٔ فلان غصب کرده ام و آنجامه معیب است یعنی کهنه است او را تصدیق کنند یا نه - تصدیق
کنند و قول این معتبر باشد و همانجامهٔ معیب واجب آید مسئله و اگر اقرار کند بسیم و بعد ازان گوید
که من ازین زیوف خواسته ام یعنی قلب میگویم نیز همین حکم دارد زیوف لازم آید مسئله اگر گوید
فلانرا بر من پنج درپنج چند واجب آید - اگر مراد او ضرب باشد پنجدرم واجب آید اگر گوید پنج با
پنج خواسته ام ده درم لازم آید مسئله و اگر گوید فلانراست بر من هزار درم از بهای بنده کز و
خریده ام اما بنده را قبض نکرده ام اگر بندهٔ معین کرده باشد مقرله را گوید که بنده تسلیم کن و هزار درم
بستان و اگر نه هیچ واجب نیاید و اگر بنده را معین نکرد هزار درم لازم آید مسئله اگر گوید فلانراست
بر من هزار درم از بهای خمر یا خوک چه آید - هزارم درم واجب آید و بیان او در خمر و خوک نشنوند
مسئله اگر گوید فلانراست بر من دردمی نادره چه واجب آید - نزدیک ابو حنیفه نه درم لازم آید و نزد
صاحبیه ده درم لازم آید و نزدیکه از فرهشت درم لازم آید مسئله و اگر گوید فلانراست بر من
هزار درم از بهای متاع و آن زیوف است و مقرله دعوی کند که جیاد است یعنی او گوید که هزار درم قلب است
و آنکس گوید سره است زیوف لازم آید یا جیاد - نزدیک امام ابو حنیفه رح جیاد یعنی سره واجب آید
و نزدیک صاحبیه زیوف مسئله اگر اقرار کند که فلانراست بر من انگشتری چه واجب آید - انگشتری
و نگینه نیز لازم آید و واجب آید که نگینهٔ او هم از عین او باشد مسئله و اگر اقرار کند که فلانراست بر من
شمشیری چه واجب آید - شمشیر با دوال و نیام واجب آید مسئله اگر اقرار کند که فلانراست بر من جمله
چه واجب آید - هر چه در جمله تواند بود چنانکه چوبهای آن و جامهای پوشیدنی آن واجب آید مسئله
اگر مردی مردیرا اقرار کند بجمل کنیزک و یا حمل گوسفندی این اقرار درست باشد یا نه - درست باشد
و لازم آید مسئله اگر مردی اقرار کند مر کودکی را که در شکم مادر بود بمالی اقرار او درست باشد یا نه
اگر بسبب وصیت باشد که کسی گفته باشد یا سبب میراثی باشد اقرار او درست باشد و اگر
بسبب بیع و شرا گوید باتفاق درست نباشد و اگر هیچ معین نکند و اقرار مبهم کند نزدیک ابو حنیفه رح
واجب نیاید و نزدیک صاحبیه واجب آید مسئله اگر مردی اقرار کند در بیماری مرگ بوامی که بروی
پیش ازین وامهای دیگر بوده باشد در حال صحت و وامی دیگر بهمدرین بیماری بر و لازم شده باشد
باسباب معلوم لازم شده باشد آنرا مقدم دارند از وام اقرار اگر ازان وام چیزی باقی ماند آنگاه
اقراری که در بیماری کرده باشد آنرا دهند و اما اگر بروی وامهای دیگر نباشد پس این مقرله اولیتر باشد از وارثان

مسئلہ اگر مردی اقرار کند در بیماری مرگ مر وارثی را اقرار درست باشد یا نہ۔ درست نباشد مگر وارثان دیگر تصدیق دارند مسئلہ اگر مردی اقرار کند مر کودکے بیگانہ پس گوید کہ او پسر من ست حکم او چہ باشد نسب ثابت شود و اقرار باطل باشد مسئلہ اگر مردی اقرار کند در حق زنی بیگانہ بمالی پس او را بزنی کند اقرار او باطل شود یا نہ۔ اقرار او باطل نشود مسئلہ اگر مردی اقرار کند مر زن خویش را در بیماری مرگ بطلاق و پس آن اقرار کند بوامی پس پیش از انکہ عدت این بگذرد مرد بمرد چہ واجب آید۔ بنگریم اگر میراث از اقرار کمتر ست میراث واجب آید و اگر این اقرار کمتر ست از میراث اقرار واجب آید مسئلہ و اگر مردی اقرار کند مر کودکے را کہ این پسر منست و این کودک نسب مجہول دارد یعنی کسے او را نمیداند کہ او پسر کیست نسب ثابت شود یا نہ۔ بنگریم اگر صورت بندد کہ ایچنین کودکے از وی زاید و این کودک تصدیق کند او را بپدری نسب ثابت شود و اگر این مرد بیمار شود وارثان دیگر نیز شریک باشد مسئلہ اقرار مرد در حق چند کس درست باشد۔ در حق پنجکس درست باشد یکے مادر دوم پدر سیوم فرزند چہارم زن پنجم مولے مسئلہ اقرار زن در حق چند کس روا باشد۔ در حق چہار کس یکے مادر دوم پدر سوم شوی چہارم مولے و در حق فرزند او اقرار درست نباشد تا شوی اقرار نکند و او را تصدیق ندارد مسئلہ اگر مردی اقرار کند ببرادری یا عمی اقرار او درست باشد یا نہ۔ تا مادام کہ از وارثی باشد او را درست نباشد و چون وارثان نباشند آنگاہ مقر له اولیتر باشد مسئلہ اگر مردی اقرار کند پس از وفات پدر بکسی کہ این برادر منست نسب ثابت شود یا نہ۔ نسب ثابت نشود اما او شریک شود در میراث در آنچہ حصہ او باشد **کتاب الاجارۃ** اجارہ چیست۔ عقد منفعتین ست بعوضی و درست نیاید تا منفعت و اجرت معلوم نباشد مسئلہ اجرت در اجارت از چہ روا باشد۔ از چیزی کہ از آنچیز ثمن مبیع باشد مسئلہ منفعت بچند چیز معلوم شود۔ بسہ چیز یکے بمدت چنانکہ اجارہ ستاند سرائے از برای ساکن بودن یا زمینی را زان از برای کشت کردن مدتی معلوم کند تا شش ماہ یا سال یا چند انکہ خواہد دوم آنکہ مردی بنفس اجارت بگیرد چنانکہ مرد را اجارت گیرد از برای رنگ کردن جامہ یا دوختن جامہ و یا ستوری را کرائی گیرد مقدار بارش معلوم کند کہ بارش صد من خواہد کرد و یا دویست من و مسافت را نیز پیدا کند دہ فرسنگ خواہد رفت یا بیست فرسنگ و یا چند انکہ پیدا کند سیم بتعیین و اشارت چنانکہ مرد را کرائی کند از برای نقل طعام از جائی بجائی مسئلہ اجارت ستاندن دکانی و سرائی از برای ساکن بودن روا باشد یا نہ۔ روا باشد اگر چہ پیدا کند کہ در وی پیشہ خواہد کرد ہر چہ بکند روا باشد مگر سہ چیز یکے آہنگری دوم خراسائی سیم قصاری مسئلہ اجارت

ستدن زمینی از برای کشت روا باشد یا نه - روا باشد اما نتواند کشت مگر چیزی را که معین کرده باشد و یا آنکه مطلق باشد آنگاه هر چه خواهد بکارد روا باشد مسئله اجارت ستدن زمینی از برای بنا کردن و یا درخت بجهت نهال کردن روا باشد یا نه - روا باشد اما چون مدت اجارت تمام شود لازم آید مستاجر که درخت را و بنا را قلع کند و زمین فارغ کرده بمالک تسلیم کند مگر که مالک زمین اختیار کند که قیمت مقلوعه از آن زمین کند و عمارت ست و ازان نهالها بدهد و یا آنکه رضا دهد بگذاشتن آن همبران زمین تا زمین مر او را باشد و بنا و نهال مر مستاجر را باشد مسئله اجارت ستدن ستور از برای بار کردن و بر نشستن روا باشد یا نه - اگر مطلق کرده باشد که هر کرا خواهد بر نشاند روا باشد و حکم جامه نیز همین باشد مسئله و اگر معین کند که زید بر نشیند پس عمرو را بر نشاند پس ستور هلاک شود تاوان واجب آید یا نه - تاوان واجب آید و هر چه تفاوت کند بکار بستن کالایی بر دیگری همین حکم باشد و آنچه تفاوت نکند بکار بستن یکی بدیگری چون آوندی و متاعی اگر کسی دیگر کار بندد اگر هلاک شود تاوان دار باشد مسئله اگر مردی ستوری را کری گرفت از برای بر نشستن خود را پس کسی دیگر را با خود بهم بر نشاند اگر آن ستور هلاک شود بر وی چه واجب آید همه قیمت ستور واجب آید اگر چه آنمرد گرانتر باشد یا سبکتر مسئله اگر مردی ستوری را کری گرفت بر انکه ده قفیز گندم بار کند پس زیاده از ده قفیز بار کرد پس آن ستور هلاک شد چه واجب آید - باندازهٔ زیادتی که بار کرده باشد تاوان دار باشد مسئله اگر مردی ستوری را کری گرفته بود پس بلگام افکارش کرد یا بتازیانه بزد و ستور هلاک شد حکم این چه باشد - نزدیک ابو حنیفه رح تاوان واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد تاوان واجب نیاید مسئله همه مزدوران بر چند وجه اند بر دو وجه یکی مزدور مشترک و دیگر مزدور خاص مشترک آنست که مستحق مزد نشود تا کار نکند چون رنگ از گاذر آما متاع بر دست وی امانت باشد و اگر هلاک شود نزدیک ابو حنیفه رح تاوان واجب نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد واجب آید مسئله آنچه تلف شود بعمل او چنانکه قصار جامه را بکوفتن پاره کند یا حمال بشکند و یا رشته مکاری بگسلد و یا رشته کشتی بگسلد و آن کشیدن همه ضامن باشد مگر در نفس فرزندان آدم اگر کشتی غرق شود از کسی یا از ستور در آب افتد تاوان دار نشوند مسئله اگر فصادی فصد کند یعنی رگ را بکشاید و بیطار را نیز تاوان واجب آید یا نه - اگر ایشان از موضع معهود گذشته باشند تاوان واجب آید و اگر نه تاوان واجب نیاید مسئله اجیر خاص کدام ست - آنکه مستحق مزد شود بتسلیم نفس خود چنانکه مردی را مزدور گیرد از برای خدمت کردن را یا چرانیدن گوسفند را هر وقت که نفس را تسلیم کند مستحق اجرت باشد و اما اگر اجیر خاص یعنی مزدور خاص متاع را هلاک کند تاوان واجب آید

واجب نیاید اگرچه بغیر فعل او هلاک شده باشد **مسئله** اجاره را کدام شرط باطل کند - هر شرطیکه بیع را فاسد کند اجاره را نیز فاسد کند **مسئله** اگر مردی بنده را باجارت گیرد از برای خدمت را سفر بردن او را روا باشد یا نه - روا نباشد مگر آنکه شرط کرده باشند که در سفر و حضر با من باشد و خدمت کند **مسئله** اگر مردی شتری را کری گیرد از برای بار کردن محمل را اگر دو تن بر نشینند روا باشد یا نه - روا باشد و بر او واجب آید که محمل را معتاد بار کند و مستحب آنست که محمل را بحمال بنماید **مسئله** اگر مردی شتری را کری گیرد از برای بار کردن توشه را این بعضی توشه در راه بخورد روا باشد که بعوض آنچه که خورده باشد بر او بار کنند یا نه - روا باشد **مسئله** اجرت بنفس عقد اجارت واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر از سه چیز یا شرط تعجیل کرده باشد یا استیفای معقود علیه یا شرط بی تعجیل اما شرط تعجیل چنین باشد که درزی شرط کرد که جامه را اندوزم تا مزد نستانم و استیفای معقود علیه چنین باشد که چون کار تمام شود مستحق اجرت باشد و تعجیل بی شرط چنین باشد که پیش از آنکه کار کند بخواست خویش اجرتش بدهند **مسئله** اگر مردی اجاره ستاند سرائی را مر اجاره دهنده را آید که بگذشتن هر روز اجرت هر روزه طلب کند - آید که طلب کند مگر آنکه وقت استحقاق پیدا کرده باشد بعقد اجارت **مسئله** اگر ستوری کری گرفت تا مکه جمال را آید که اجرت هر مرحله بطلبد یا نه - آید مگر آنکه اینجا نیز وقتی پیدا کرده باشد **مسئله** مزدرزی و گاذر را آید که اجرت طلب کنند پیش از آنکه کار کنند - نیاید مگر آنکه شرط تعجیل کرده باشند **مسئله** اگر مردی مر مردیرا مزدور گرفت از برای نان پختن را مستحق اجرت کی شود چون نان از تنور بر آید **مسئله** اگر مردی طباخی را مزدور گرفت از برای پختن دیگ را مستحق اجرت کی شود - چون از دیگ شوربا و پختنی را بکاسه کند **مسئله** اگر مردی خشت زن را مزدور گیرد تا بجهت او خشت زند مستحق اجرت کی شود - نزدیک امام ابوحنیفه رح چون بایستاند و نزدیک صاحبیه چون خرد کند **مسئله** اگر مردی بر درزی شرط کند که اینجامه را اگر پارسی دوزی درمی اگر رومی دوزی دو درم کدام شرط روا باشد - هر دو شرط روا باشد اگر رومی دوزد دو درم واجب آید و اگر پارسی دوزد یکدرم واجب آید **مسئله** و اگر شرط کند که امروز دوزی درمی و اگر فردا دوزی نیمدرم چه واجب آید - اگر امروز دوزد یکدرم واجب آید و اما اگر فردا دوزد نزدیک ابوحنیفه رح مزد مثل واجب آید اما از مسمای نیمدرم نگذرد و نزدیک صاحبیه مزد مثل واجب آید اگرچه از مسمی بگذرد **مسئله** اگر مردی دکانی را کری ستاند و شرط کند که اگر درین دکان عطاری کنم درمی و اگر آهنگری کنم دو درم چه واجب آید - نزدیک امام ابوحنیفه رح هر دو شرط روا باشد و نزدیک صاحبیه این اجارت فاسد باشد **مسئله** اگر مردی

سرای را باجارت استاد بر آنچه هر ماهی درمی بدهد این درست باشد یا نه - در یکماه درست باشد مگر
که جمله ماهها را پیدا کند و اگر در ماه دوم ساعتی ساکن بود آن ماه تمام بروی واجب آید مگر بنشیند و
باجارت دهنده را نیاید که او را بر کند تا آن ماه تمام بگذرد و حکم هر ماهی همچنین باشد که حکم ماه نخستین
مسئله اگر مرد سرای را باجارت ستاند سالی بده درم روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه حصهٔ هر
ماهی پیدا نکند **مسئله** اجارت گرفتن گرمابه و حجام روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** اجارت ستدن
کسی جهانیدن ستور روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اگر کسی مؤذن را یا نوحه گر را یا سرود گو را
بمزدوری گیرد روا باشد یا نه - بنزدیک علمای ما در طاعت و معصیت درست نباشد و نزدیک شافعی
در طاعت درست باشد و در معصیت روا نباشد **مسئله** اجارت مشاع درست باشد یا نه چنانکه
خانه ایست میان دو تن پس یکی حصهٔ خود را اجاره دهد - روا نباشد بنزدیک ابو حنیفه رح مگر آنکه همان
شریک خود را اجاره دهد و نزدیک صاحبین هر کرا اجاره دهد روا باشد **مسئله** اجاره گرفتن دایه را از
برای شیر دادن مر بچه را روا باشد یا نه - روا باشد چون اجرت معلوم کند یا آنکه نان و جامهٔ دایه بر
خود قبول کند **مسئله** مستاجر را نباید که شوی این دایه را منع کند از دخول کردن اما اگر بار گیرد این دایه
و شیر او کودک را زیان دارد رسد که اجاره را فسخ کند و نگاهداشت طعام واجب آید **مسئله** اگر در
مدت اجاره این دایه مر کودک را شیر گوسفندی دهد مزدوری او باطل شود یا نه - باطل شود
مسئله مر مزدور را آید که کالا را نگاهدارد یعنی باز دارد از برای اجرت یا نه - آید **مسئله** هر مزدوری
که عمل او در عین کالا پیدا باشد آید که باز دارد تا مزد خویش بستاند چون رنگ رزگاذر و امّا آنچه اثر او
در عین کالا پیدا نباشد چون ملاح و حمال نباید که حبس کند **مسئله** اگر مردی بر کاری شرط کند که بنفس خود
کار کند اگر کسی دیگر را فرماید روا باشد یا نه - روا نباشد چون بنفس خود شرط کرده باشد اگر این کار را
مطلق گفته باشد آنگاه اگر کسی دیگر را مزدور گیرد روا باشد **مسئله** اگر درزی و مالک را اختلاف افتد
درزی گوید که مرا قبا فرمودی و مالک جامه گوید پیراهن فرموده ام قول قول که باشد - قول قول
مالک جامه باشد با سوگند بهم و نزدیک امام ابو حنیفه رح چون سوگند بخورد آنگاه درزی را تاوان دار
کند **مسئله** اگر صاحب جامه گوید درزی را که جامه را بی مزد دوخته و درزی گوید که بمزد دوخته ام قول
قول که باشد - نزدیک امام ابو حنیفه رح قول قول مالک باشد با سوگند بهم و نزدیک ابو یوسف اگر
حریف باشد مزد واجب آید و اگر نباشد مزد واجب نیاید و نزدیک محمد اگر این کار معروف باشد بمزد
ستدن مزد واجب آید و اگر نه واجب نیاید **مسئله** واجب در اجارهٔ فاسد چیست - مزد مثلی

که از مسجد نگذرد **مسئله** اگر مردی مستاجر سرای قبض کرد اما ساکن نبود اجرت واجب آید نه
واجب آید اگرچه ساکن نباشد **مسئله** اگر غاصبی از وی این را غصب کند اجارت از وی تمام شود
یا نه - تمام شود **مسئله** اگر درین سرای عیبی یافت که بودن را زیان دارد تواند که اجارت را فسخ کند
یا نه - تواند **مسئله** اگر مستاجر بمرد اجارت فسخ شود یا نه - اگر از برای دیگری اجارت بسته باشد
فسخ نشود **مسئله** شرط خیار در اجارت آید یا نه - درست آید **مسئله** اجارت بعذر فسخ شود
یا نه - فسخ شود و عذر آن باشد که مردی دکانی را در بازار باجارت دهد مر کسی را پس ازان اجارت دهنده
مفلس شود و وام بسیار بر و برآید و برگزاردن و احیا قادر نباشد مگر نهای این دکان قاضی اجارت
را فسخ کند و آن دکان را بفروشد بوام داران تسلیم کند و یا مردی دکانرا باجارت ستاند یا در
بازرگانی کند پس مال آنمرد هلاک شود و هیچ چیزش نماند که بازرگانی کند اینجا نیز اجارت فسخ شود **مسئله**
اگر مردی ستوری را کری گرفت تا بسفر بموضعی برود پس این کری دهنده را رای بدل شد یعنی
امتناع می آرد از رفتن بسفر قاضی جبر کند برو تا سفر رود یا نه - جبر کند قاضی و بسفرش فرستد بانکس
که بکری گرفته است و اما این کری گیرنده را رای بدل شد که بسفر نمیرود اینجا قاضی جبر نتواند کرد والله اعلم

کتاب الشفعة شفعه کرا واجب آید - نخست شریک نفس مبیع پس شریکی که در حق مبیع باشد
پس همسایه را و شریک حق مبیع را نیاید تا شریک در نفس مبیع ست دست باز ندارد چون او دست
باز دارد آنگاه شفعه هریکی که در حق مبیع ست او را باشد و چون شریک حق مبیع نیز تسلیم کند آنگاه
همسایه را باشد بعد ازان **مسئله** شریک نفس مبیع که باشد - آنکه انبازی باشد در خانه چنانکه خانه باشد
میان دو شریک پس یک شریک حصهٔ خود را بفروشد شفیع او آن شریک او باشد این را خلیط فی
نفس المبیع گویند اما شریک در حق مبیع چنان باشد که در خانهٔ باشد که گذر هر دو خانه یکی باشد یا در
هر دو خانه یکی باشد یا گذر آب هر دو خانه یکی باشد پس یکی ازین دو خانه را بفروشد شفیع خصم
آن خانهٔ دوم باشد و این را خلیط فی حق المبیع گویند و اما همسایه آنچنان باشد که خانهٔ این بخانهٔ
همسایه مقابل باشد و دیوار این هر دو خانه پیوسته باشد چون از هر شفیع مقدم که گفتم دست از شفعه
باز دارند آنگاه شفعه مر همسایه را رسد **مسئله** شفعه بچه واجب شود - ببیع کردن خانه **مسئله**
شفعه بچه قرار گیرد - بگواه گرفتن **مسئله** ملک بچه شود - بقبض کردن چون قاضی قضا کند یا مشتری
تسلیم کند **مسئله** در طلبیدن شفعه گواه کی گیرد - چون معلوم شود او را که در جوار خانهٔ فروختند
همدران مجلس در حال گواه گیرد پس بر بائع رود و اگر خانه بدست مشتری باشد آنجا بر مشتری رود و

واینجا نیز در حال گواه گیرد واگر هر دو را نیابد نزدیک خانه نشیند و مرد مانرا گواه گیرد که شفعه این مرا است
و من میطلبم چون مراین جمله بگوید آنگاه شفعهٔ او قرار گیرد مسئله واگر شفیع بطلب شفعه گواه گرفت
و در مجلس قاضی نرفت و دعوی را تاخیر کرد بتاخیر کردن شفعهٔ او باطل شود یانه - نزدیک امام ابو حنیفه
بتاخیر باطل نشود و نزدیک ابو یوسف چون یک مجلس قاضی را تاخیر کرد شفعهٔ او باطل شود و نزدیک
محمد اگر یک ماه تاخیر کند شفعهٔ او باطل شود و در کم از یکماه شفعه باطل نشود مسئله شفعه در چه واجب
آید - در خانه و در زمین اگرچه جمله آن باشد که قسمت بپذیرد چون چاه و گرمابه و آنچه بدین ماند
مسئله شفعه در عروض و کشتی واجب آید یانه - واجب نیاید مسئله مسلمانان و ذمیان در
شفعه خواستن یکسان هستند یانه - یکسانند و بدانکه اصل در وجوب شفعه آنست که اگر مالک شود
عقاری را که از عوض مال باشد شفیع را شفعه واجب آید و اگر مالک شود در زمین بعوضی که این مال نباشد
چون بدل مهر زن باشد یا بدل خلع زن یا صلح کند بر بنده چنانکه زنی را بزنی کند و مهر او را سرائی کند
یا آنکه زنی خلع طلبد از شوی خود و در مقابلهٔ طلاق خانهٔ بدهد که این بستان و مرا طلاق ده و یا
مردی بر مردی دعوی بندگی کند و بعدهٔ دعوی حرّی کند پس گویند مدعی را که بدل این دعوی
خانه بستان و آن صلح کرد در ینهمه شفیع را شفعه واجب نیاید زیرا که اینهمه مال نیست مسئله
اگر صلح کند باقرار چنانکه مردی دعوی بر مردی بر هزار درم کرد و آنمرد که مدعا علیه است اقرار کند که داد
دارم و او را هیچ سیم نباشد مگر که خانهٔ اگر مردمان در میان آیند و آن وام دار او را برانخانه صلح کنند
شفیع این خانه را شفعه واجب آید در انخانه مسئله اگر مردی بر همسایهٔ خود دعوی کند در مجلس قاضی
که زید خانه خریده است مرا در ان خانه شفعه می آید قاضی مدعی علیه را پرسد که او را در جوار تو خانهٔ هست
که بدان شفعه می طلبد اگر او اقرار کند بملک خانه و یا تصدیق کند او را شفعه ثابت شود و اگر مدعا علیه
گوید بینه اقامت کن یعنی گواه بیار بر ملک خانهٔ خود که تو از وی شفعه میطلبی اگر گواه تواند آورد خود
بآن شفعه ثابت شود و اگر نتواند آورد مدعی علیه را سوگند دهد که ترا معلوم نیست ملکیت خانهٔ او که
او شفعه میطلبد اگر سوگند بخورد رفت مگر آنکه مدعی باز بینه اقامت کند و اگر از سوگند نکول آرد یعنی
خاموش باشد تا مدعی بینه را اقامت کند حق جوار ثابت شود آنگاه مدعی علیه را پرسند که تو در
جوار او خانه خریدهٔ یانه اگر اقرار کند شفعه ثابت شود و اگر منکر شود مدعی را تکلیف کنند که بینه اقامت
کن که او آنجا خانه خریده است و اگر بینه را قائم کرد باز شفعه ثابت شود و اگر نتواند کرد مدعا علیه را
سوگند دهد که بخدای که تو آنجا خانه نخریدهٔ و او مستحق آن شفیع نیست از آنوجه که او یاد میکند و اگر او نکول آرد

یا شفیع بینه اقامت کند شفعهٔ او ثابت شود **مسئله** منازعت کردن در شفعه بی آنکه ثمن حاضر نکند در مجلس قاضی روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه ثمن حاضر نکند اما چون قاضی قضا کرد بشفعه لازم آید بر شفیع که ثمن را حاضر کند **مسئله** شفیع را روا باشد که خانه را بخیار عیب یا بخیار رویت رد کند یا نه روا باشد که رد کند **مسئله** اگر شفیع بائع را در مجلس قاضی حاضر کند بجهت طلب شفعه را و مبیع بدست بائع باشد روا باشد که او خصومت کند یا نه - روا باشد اما قاضی حکم نکند تا مشتری حاضر نشود چون مشتری حاضر شود آنگاه در حضور مشتری بیع را فسخ کند و قضا کند بشفعه بر بائع و عهدهٔ آن بر بائع باشد **مسئله** اگر شفیع را معلوم شد در مجمعی نشسته که در جوار وی خانه که او را شفعه رسد فروختند و این شفیع آنجا گواه نگرفت تا آنجا قادر بود بر گواه گرفتن شفعهٔ او باطل شود یا نه - شفعهٔ او باطل شود و همچنین اگر در مجلسی گواه نگیرد یا در خانهٔ او گواه نگیرد یا نزدیک بائع یا مشتری گواه نگیرد شفعه باطل شود **مسئله** اگر مردی صلح کند آن شفعه باطل شود و آن عوض را اگر تسلیم کرده باشد باز ستاند **مسئله** اگر مشتری بمیرد شفعه باطل شود یا نه - باطل نشود و اگر شفیع بمیرد شفعه باطل شود اگر شفیع خانهٔ خود را بفروشد پیش از آنکه قاضی قضا کند بشفعه مر او را شفعهٔ او باطل شود یا نه - شفعهٔ او باطل شود زیرا چه شفعه حق جوار است چون جوار منقطع شد شفعه واجب نیاید **مسئله** اگر بائع مر شفیع را وکیل کند بفروختن خانه و شفیع بوکالت خانه را بفروشد شفعه باطل شود یا نه - شفعه باطل شود و نیاید که شفعه را طلبد **مسئله** اگر مشتری شفیع را وکیل کند بخریدن خانه و شفیع بوکالت او خانه را بخرد شفعه باطل شود یا نه - باطل شود زیرا که مبیع نخست در ملک وکیل در آید پس در ملک موکل مگر وکیل خانه بموکل تسلیم کند آنگاه شفعهٔ او باطل شود **مسئله** اگر مردی بشرط خیار خانه را بفروخت شفیع را شفعه واجب آید یا نه - واجب نیاید زیرا که خانه از ملک بائع بیرون نیامده باشد و اگر خیار مشتری را باشد شفیع را شفعه واجب آید زیرا که اینجا خانه از ملک بائع بیرون آید لاجرم شفعه واجب آید اما اگر بائع خیار را ترک گیرد یعنی بیع را واگذارد آنگاه شفیع را شفعه واجب آید **مسئله** اگر مردی به بیع فاسد خانه را بفروخت شفیع را شفعه واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر که شرط فاسد بیفگند آنگاه واجب آید **مسئله** اگر ذمی خانهٔ بخرید بخمر یا بخوک شفیع بشفعه بر او بنگریم اگر شفیع ذمی باشد مثل خمر و قیمت خوک بستاند و اگر شفیع مسلمان باشد قیمت خمر و خوک بدهد و خانه بشفعه ببرد **مسئله** اگر مردی مر یکی را خانه بخشید شفیع را شفعه واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر آنکه بشرط عوض بخشیده باشد زیرا که شفعه آنگاه واجب آید که بدل مال باشد **مسئله** اگر اختلاف افتد میان شفیع و مشتری در بها و خانه

شفیع گوید که بهزار درم خریده ام و مشتری گوید که بدو هزار درم قول قول مشتری باشد
مگر که شفیع بینه اقامت کند مسئله واگر هر دو بینه را اقامت کردند بینهٔ که اولیتر باشد - نزدیک ابوحنیفه
بینهٔ شفیع اولیتر باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد بینهٔ مشتری اولیتر باشد مسئله اگر مشتری گوید که
بهزار درم خریده ام و بائع گوید که بپانصد فروخته ام قول قول کدام باشد - بنگریم اگر بائع ثمن قبض
کرده باشد قول قول مشتری باشد و بقول بائع التفات نکنند و اگر بائع ثمن قبض نکرده باشد
قول قول بائع باشد و زیادتی از مشتری ساقط شود مسئله اگر بائع مر مشتری را بعضے از ثمن رها کند
از شفیع نیز رها شود یا نه - اگر بعضے را کند در حق شفیع نیز ساقط شود و اگر تمامهٔ بها را کند از شفیع نیز
ساقط نشود مسئله اگر مشتری بعد از بیع مر بائع را بها زیاده میکند بر شفیع آن زیادتی لازم آید یا نه -
لازم نیاید شفیع هم بدان ثمن اصل شفعه ببرد مسئله اگر شفیعان جمع شوند شفعه بعدد رؤس برند یا
باعتبار ملک - بعدد رؤس برند حکم مر ملک را نباشد اگرچه خانهٔ یکے صد گز باشد و خانهٔ دیگری ده گز
مسئله اگر مردی خانهٔ بخرید بعوضی شفیع شفعه بچه برد - بقیمت آن عوض مسئله اگر مردی خانهٔ بفروخت
بمکیل یا بموزون چون گندم یا پنبه یا آهن شفیع شفعه بچه برد - بمثل آنچه فروخته اند مسئله اگر خانه
بخانه فروشد شفعه بچه برد - بقیمت خانه که آنخانه بوجه بها باشد اگر هر دو خانه را شفیعان باشند هر دو
برین نوع بقیمت آن خانهٔ دیگر ببرند اگر شفیع را خبر شد که در جوار او خانهٔ بهزار درم بفروختند پس
شفیع شفعه رها کرد پس بعد ازان معلوم شد که کم از هزار درم فروخته اند یا بگندم یا بجو که قیمت آن
هزار درم ست یا پیش ازان بر آن خریده ست آن تسلیم بر قرار باشد یا نه - تسلیم باطل شود و شفیع را
شفعه برسد اگر بطلبد مسئله اگر بعد ازان معلوم شود که بدینار فروخته اند که قیمت آن دینار هزار درم
اینجا شفعه باطل شود چون بشنید خبر را تسلیم کرده بود یا نه - اینجا باطل شود شفعهٔ او زیرا که دینار نیز
از جنس ثمن است مسئله اگر شفیع را معلوم شد که در جوار او خانهٔ بفروختند و آنخانه را زید خریده ست
شفیع شفعه رها کرد پس معلوم شد که زید نخریده ست عمرو خریده ست تسلیم او باطل شود یا نه - باطل
نشود آید که شفعه را بطلبد مسئله اگر مردی خانه را بوکالت بخرید وکیل خصم باشد در شفعه یا نه خصم باشد
مگر خانه بموکل تسلیم کند آنگاه خصم موکل باشد مسئله اگر مردی خانه را فروخت یک گز از درازی
خانه شفیع رها کرد شفیع را شفعه آید یا نه مسئله اگر نخست یک گز از جانب خانه شفیع بمبلغ بفروخت
پس باقی را بفروخت شفیع از جمیع خانه شفعه برد یا از آن اولین سهم از سهم اوّل نه از جمیع خانه مسئله
اگر مردی خانهٔ بفروخت بسیم نقد پس مشتری بدل سیم خانه داد شفیع شفعه برد بسیم نه بخانه مسئله

مسئلہ حیلت کردن در افکندن شفعہ یعنی در ساقط کردن شفعہ روا باشد یا نہ۔ نزدیک ابو یوسف
روا باشد و نزدیک محمد کرا بیت باشد مسئلہ اگر مردی خانہ بخرید پس در انجا خانہ بنا کرد یا درختی نہال
کرد پس قاضی شفیع را بالشفعہ حکم کرد مشتری را چہ واجب آید۔ شفیع بخیار باشد خواہد قیمت خانہ و
درخت و نہال مقلوعہ بدہد خواہد بر مشتری تکلیف کند بقلع کردن بنا و درخت و نہال مسئلہ اگر قاضی
قضا کرد شفیع را بالشفعہ پس شفیع خانہ را بنا کرد یا درخت نہال کرد پس مستحق بر د بنا و درخت باطل شود
یا از بائع بطلب قیمت بنا و نہال باطل شود بر بائع ثمن باز گردد مسئلہ اگر مردی خانہ را یا باغی را بخرید
پس خانہ فرو افتاد یا باغ خشک شد بے فعل کسے شفیع شفعہ بخیار باشد خواہد بہمچنان بہا بتمامی بستاند
خواہد دست از شفعہ بدارد شفعہ را رہا کند مسئلہ اگر مشتری بفعل خود بنا فرود آرد پس قاضی قضا کرد
بشفعہ شفیع را خیار باشد یا نہ۔ شفیع را خیار باشد خواہ زمین را بحصہ آن بستاند خواہ دست باز
دارد و مر او را نیاید کہ مشتری را تاوان دار کند بقیمت شکستگی مسئلہ اگر مردی زمینی کہ در آن زمین
درخت خرما بود پس مشتری آن درخت خرما را فرود آورد پس قاضی قضا کرد مر شفیع را بالشفعہ مقدار ثمن
درخت خرما بیفتد یا نہ۔ بیفتد بحصہ باقی را برد مسئلہ شفیع را خیار عیب و خیار رویت باشد یا نہ۔
شفیع را خیار عیب و خیار رویت نباشد مشتری بشرط بیزاری عیبہا خریدہ باشد مسئلہ اگر مردی
خانہ خرید بہای مؤجل حال شفیع چہ باشد۔ شفیع بخیار باشد خواہد بہای نقد بستاند خواہد صبر کند
تا مہلت تمام شود مسئلہ اگر شریکان خانہ خود را قسمت کنند شفیع را بقسمت کردن خانہ شفعہ
واجب آید یا نہ۔ شفعہ واجب نیاید مسئلہ اگر مردی خانہ را بخرید پس شفیع آن خانہ شفعہ را رہا
کرد پس مشتری آنخانہ را بخیار عیب یا بخیار رویت رد میکند بقضای قاضی شفعہ واجب آید یا نہ
واجب نیاید و اگر رد کند بے قضای قاضی و یا آن بیع را اقالت کنند شفیع را شفعہ واجب آید

کتاب الشرکۃ

شرکت بر چند وجہ است۔ بر دو وجہ است یکے شرکت املاک دوم شرکت عقود
شرکت املاک آنست کہ دو تن را متاعی بمیراث رسد یا دو تن متاعی خریدند بشرکت یکی روا باشد از
ایشان کہ در رخت دیگرے تصرف کنند یا نہ۔ روا نباشد و ہر یکے از ایشان در حق دیگری ہمچون بیگانہ باشد
مسئلہ شرکت عقود بر چند وجہ است۔ بر چہار وجہ مفاوضہ و عنان و شرکت صنائع و شرکت وجوہ
اما شرکت مفاوضہ آن باشد کہ دو تن شریک شوند در ہر دو در مال و تصرف و در دین یکسان باشند
ہر دو آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان باشند مسئلہ اگر یکے آزاد باشد و یکے بندہ و یکے کودک باشد
و دیگری بالغ و یکے کافر باشد و دیگری مسلمان میان ایشان شرکت درست باشد یا نہ۔ درست نباشد

و وکیل و کفیل یکدیگر نباشند و هرچه بخرند همه بشرکت باشد مگر طعامی و کسوتی که از برای خانه بخرند مسئله
اگر بر یکی دینی لازم آید بر دیگری نیز لازم آید یا نه - اگر مالی باشد که دران شرکت درست آید یعنی بدرم و
دینار بر دیگری واجب آید و اگر ملکی یا میراثی رسد یا هبهٔ یابد اگر مالی باشد که بدان شرکت درست باشد
این شرکت مفاوضه باطل شود و شرکت عنان شود **مسئله** شرکت بچه منعقد شود - بدرم و دینار و
فلوس روان و بزر و نقره نیز روا باشد اگر مردمان در معامله باشند **مسئله** اگر دو کس کالائی دارند
و هیچ درم و دینار ندارند و میخواهند که هر دو شرکت بندند چگونه بندند - هریکی نیمهٔ مال خود به نیمهٔ مال دیگری
بفروشد و شرکت بندند روا باشد چنانکه یکی را ده عدد کرباس باشد و دیگری را ده عدد دستار باشد
صاحب دستار نیمهٔ دستار به نیمهٔ کرباس نامعین بفروشد پس شرکت بندد درست باشد **مسئله** در
شرکت عنان وکیل و کفیل یکدیگر باشند یا نه - وکیل باشند اما کفیل نباشند یعنی اگر یک شریک را
بر کسی از مال شرکت چیزی یافت باشد شریک دوم را رسد که از وی آنمال را بطلبد و این وکیل باشد
اما اگر شریک را مالی دادنی باشد مر کسی را آنمس را نرسد که از شریک دیگر آنمال را بطلبد زیرا که ایشان
وکیل یکدیگر اند و کفیل نیستند که اگر کفیل بودندی روا بودی که از یکدیگر طلب کردندی **مسئله** اگر یکی
ازین شریکان عنان را مالی زیادتی باشد روا باشد یا نه - روا باشد که مال یکی از مال دیگری زیادت باشد
و مال هر دو برابر باشد و اگر سود تفاضل باشد و بهر بهری که حصه نهند بهمه وجهها روا باشد **مسئله** در
شرکت عنان از بعضی مال شرکت بندد و بعضی ذخیره کند روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** شرکت عنان
بکدام مال درست آید - بهر مالی که شرکت مفاوضه درست آید یعنی بدرهم و دینار **مسئله** اگر در شرکت
عنان یک شریک کالائی بخرد بشرط یکدیگر طلبیدن ثمن روا باشد یا نه - روا نباشد هم ازان شریکی
مشتریست بطلبد چون آن شریک بدهد آنگاه نیمهٔ بها بر مشتری رجوع کند بحصه **مسئله** اگر پیش ازانکه
بمال شرکت کالائی خرند تمامی مال هلاک شود یا بعضی مال هلاک شود شرکت باطل شود یا نه - باطل شود
مسئله در شرکت عنان اگر یک شریک کافر باشد و دیگری مسلمان یکی آزاد باشد و دیگری بنده
یا یکی صغیر باشد و دیگری بالغ روا باشد یا نه - روا باشد بخلاف شرکت مفاوضه یعنی در شرکت
مفاوضه روا نباشد و در شرکت عنان روا باشد **مسئله** اگر یک شریک کالائی خرید پس مال دیگری
هلاک شد پیش ازانکه کالا بخرد حکم این چه باشد - آنچه هلاک شده ازان هر دو هلاک شده و آنچه خریده اند
میان هر دو شریک باشد و آن شریک بحصهٔ ثمن باز گردد **مسئله** اگر در شرکت مال بیامیزند روا باشد
یا نه روا باشد هر دو شرکت هم در شرکت مفاوضه و هم در شرکت عنان **مسئله** اگر در شرکت یک شریک

سیم معین کنند روا باشد یا نه - مثلاً اگر سه تن شریک شوند پس هریکے را از شریکان بگویند که هر چه سود شود ترا بیست درم بدهیم باقی ما را باشد این روا نباشد **مسئله** در شرکت مفاوضه و در شرکت عنان اگر مال را بضاعت فرستند یا بمضاربه دهد روا باشد یا نه - روا باشد که بمضاربه دهد یا بضاعت فرستد یا کسی را وکیل کند بجهت تصرف کردن اما دست وکیل درین مال دست امانت باشد **مسئله** شرکت صنائع کدام ست آنکه دو کارگر شریک شوند چون دو درزی یا دو رنگ رز یا دو آهنگر شریک شوند بر آنکه کار ازکسی قبول کنند و کسب میان ایشان باشد و هریکے از ایشان که کاری قبول کند بر دیگری نیز واجب آید که کار کند اما اگر یکے کار کرد دیگرے کار نکرد آن کسب میان هر دو باشد همبران شرکت که حصه نهاده باشند **مسئله** شرکت وجوه کدام ست - آنکه دو مرد شریک شوند که هر دو را مال نباشد بر آنچه یکدیگر چیزے بخرند و بفروشند و هریکے از ایشان وکیل دیگری باشد در آنچه خرید است **مسئله** اگر دو شریک شرط کنند که مال میان ایشان مناصفه باشد سود چگونه باشد - سود نیز مناصفه باشد و تفاضل روا نباشد و اگر شرط کنند که خرید میان ایشان اثلاث باشد سود نیز همچنان اثلاث باشد **مسئله** شرکت در هیزم چیدن و شکار کردن روا باشد یا نه - روا نباشد بشرط که هیزم چیند یا شکار کند او را باشد و دیگری را نباشد **مسئله** اگر دو تن شریک شوند آب دادن نیکے را ستور باشد و دیگری را مشک باشد شرکت میان ایشان روا باشد یا نه - روا نباشد و کسبیکه ایشان را حاصل شود آن کسب مر کسی را باشد که آب دهد و مر صاحب ستور را مزد مثل واجب آید اگر آب دهنده صاحب ستور باشد مر صاحب مشک را مزد مثل ستور واجب آید **مسئله** در شرکت فاسد سود را چگونه قسمت کنند - بر اندازهٔ مال و شرط یکه زیادت کرده باشند باطل شود **مسئله** اگر یکے از دو شریک بمرد یا نعوذ بالله مرتد شود و بدار حرب پیوندد شرکت میان ایشان باطل شود یا نه - باطل شود **مسئله** هریک شریک را روا باشد که بے فرمان شریک دیگر زکوة مال بدهد یا نه - روا نباشد مگر بدستوری شریک دیگر **مسئله** اگر هر دو شریک مر یکدیگر را اجازت کنند بدادن زکوة پس هریکے ازین شریکان زکوة مال خود داد ازان شریک دیگر بداد ضامن باشد یا نه - بنگریم اگر مع مع داده اند یا پس یکدیگر داده اند اگر پس یکدیگر داده اند شریک دوم تاوان دار شود نزدیک امام ابوحنیفه رح و نزدیک ابو یوسف تاوان واجب نیاید و اما اگر مع مع داده اند ضامن شود هریک از ایشان مر صاحب خود را آنچه ادا کرده و اگر ادا کرد یکی از ایشان پیش از دیگری پس دیگر ضامن او ست **کتاب المضاربة** مضاربت چیست - عقد شرکت ست بمال از دو شریک **مسئله** مضاربت بکدام مال درست باشد - بهر مالی که شرکت درست باشد

مسئله شرط صحت مضاربت چیست - آنکه سود میان ایشان مشاع باشد نه سیم سود معین نکنند
و مال بمضارب تسلیم کرده باشد که صاحب مال را دران هیچ دستی نباشد مسئله چون مضارب
درست آید مضارب را روا باشد که بخرد و بفروشد مطلقا یانه - روا باشد که بخرد و بفروشد و سفر رود
و بضاعت بفرستد و وکیل کند اما بکسی دیگر بمضاربه ندهد مگر بدستور رب مال و اگر رب مال بر
مضارب مخصوص کند که فلان شهر تصرف کند یا کالائی را معین کند بخریدن ازان شرط مر مضارب را
گذشتن روا باشد یانه - روا نباشد بهمران شهر که رب مال گفته باشد ازان نگذرد و آن کالا را که معین
کرده باشد بهمانرا بخرد جز آن نخرد و اگر بخلاف این کند تاوان دارنده مسئله در مضاربه اگر وقت را
پیدا کند روا باشد یانه - روا باشد چون آنوقت تمام شود مضاربه باطل شود مسئله مضارب
را روا باشد که پدر صاحب مال را بخرد و یا پسر صاحب مال را بخرد و یا کسی را که بر و آزاد شود یانه - روا نباشد
اما چون بخرد از ترکه خود خریده باشد از مال مضاربه نباشد مسئله و اگر کسی را که بر و آزاد شود بخرد روا
باشد یانه - بنگریم اگر در مال سود حاصل شده باشد روا نباشد که بخرد و اگر بخرد تاوان دارنده باشد و اما اگر
در مال سود حاصل نشده باشد روا باشد و اما اگر بخرید و قیمت او زیادت شد آزاد شود و رب مال
را بر مضارب چیزی واجب نیاید و اما این آزاد شده مقدار قیمت خود کار کند صورت مسئله
چنان بود که مضاربی پدر خود بخرید بهزار درم و در مال سود نبود پس قیمت هزار و پانصد شد و سود منا صفه
شرط کرده بودند دویست و پنجاه درم که حصهٔ مضارب بود از سود آزاد شود و باقی هزار دویست
پنجاه درم رب مال را کار کند بدهد مسئله اگر مضارب مال بمضاربه داد و رب مال دستوری نداده
بود بخرد تا وان دار نشود و مضارب دوم نیز تا وان دار نشود تا سود نکند چون مضارب سود کرد
آنگاه مضارب اول را رب مال تا وان دار کند مسئله اگر رب مال بر مضارب شرط کند که سود میان
ایشان بمناصفه باشد و دستوری داد که مضاربه دهد این مضارب اوّل بکسی دیگر بمضاربه داد
بر آنچه سود میان ایشان اثلاث باشد چگونه قسمت کنند بنگریم اگر رب مال گفته باشد که هر چه
خدای عزوجل روزی کند میان ما مناصفه باشد مثلا شش درم حاصل شد نصفی رب مال را باشد
و ثلثی مضارب دوم را و سدسی مر مضارب اول را اما اگر صاحب مال شرط کرده باشد بر آنچه هر چه
خدای عزوجل تر ا روزی کند میان ما مناصفه باشد اینجا مضارب دوم را ثلثی باشد و آنچه باقی
ماند میان مضارب اوّل و میان صاحب مال مناصفه باشد و اگر صاحب مال شرط کرده باشد که هر چه
خدای عزوجل روزی کند نیمهٔ مرا باشد پس مضارب اول بر مضارب دوم نیمه شرط کرد چون

سود شود نیمه مر رب مال را باشد و نیمه مر مضارب دوم را باشد و مضارب اول را هیچ نباشد و اگر مضارب
اول بر مضارب دوم بثلث شرط کرده باشد اینجا مضارب اول را مضارب ثانی بثلث تاوان دار
کند مسئله اگر رب مال با مضارب بمیرد مضاربه باطل شود یا نه - باطل شود همچنین اگر مرتد شود و
بدار حرب پیوندد مضاربه باطل شود مسئله اگر خداوند مال مضارب را معزول کرد و خبر معزول کردن
بمضارب نرسیده باشد بیع و شرا کردن او را روا باشد یا نه - روا باشد اما چون خبر معزولی بدو رسد
و مال کالا شد فروختن روا باشد یا نه - روا باشد که بفروشد و معزولی مانع نیاید در فروختن عروض
یعنی بفروختن کالا اما چون نقد کرد پس ازان روا نباشد که کالائی دیگر بخرد اما اگر خبر عزل بدو رسید
در بحال درم و دینار داشت تصرف میکند روا باشد یا نه - روا نباشد اگر عقد مضاربه را فسخ کردند
و در مال وامها بود قبض کردن بر که واجب آید بنگریم اگر مضارب سود کرده است قاضی او را جبر
کند تا وامها قبض کند و برب مال بگذارد و اما اگر سود نکرده است بر مضارب لازم نیاید و رب مال را
وکیل کند بر قبض کردن وام مسئله و مالیکه از مضاربه هلاک شود از اصل مال گیرند یا از سود -
از سود گیرند اما اگر سود هزار درم بود و هزار و صد درم هلاک شد نیاید تا مضارب تاوان دار باشد
یا نه - تاوان دار نباشد مسئله اگر سود را قسمت کردند و عقد شرکت مضاربه بر قرار بود پس مال
هلاک شد آن سود را که قسمت کرده باشند باز آرند و بر جای هلاک نهند یا نه - باز آرند تا سرمایه
بر قرار باشد و آن هلاک سود شده باشد اما اگر آنکه سود را با سرمایه ضم میکنند تمام نمیشود بر مضارب
تاوان واجب آید یا نه - تاوان واجب نیاید مثلاً اگر هزار و صد درم سرمایه بود پانصد درم سود شد
و ششصد درم هلاک شد پانصد بپانصد آمد و باقی صد درم بجهت این صد درم مضارب تاوان دار
نشود مسئله اگر سود قسمت کردند و مضاربه را فسخ کردند پس بار دیگر عقد شرکت کردند پس درین
عقد دوم مال هلاک شد آن سود را که در قسمت اول برده بودند باز آرند یا نه - باز نیارند مسئله
مر مضارب را روا باشد که بنقد و نسیه بفروشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مضارب بجهة منزه
زن خواهد یا کنیزک را بشوی دهد از مال مضاربه مر او را باشد یا نه - روا نباشد و الله اعلم کتاب الوکالة
در همه عقدها وکیل کردن روا باشد یا نه - هر عقدی را که خود بتواند بست دیگری را وکیل کند روا باشد و
هر عقدی را که خود نتواند بست دیگری را وکیل کند روا نباشد چون عقد خمر یعنی بیع خمر و خوک و آنچه بدین ماند
اگر کسی دیگری را وکیل کند بخریدن خوک روا نباشد مسئله وکیل کردن بخصومت در همه حقها روا باشد یا
نه - در اقرار روا باشد یعنی در دادن حقها اگر وکیل کند روا باشد و در استیفا نیز روا باشد یعنی در

طلب کردن حقهای موکل از مردمان مگر در حدا و در قصاص چون موکل از مجلس غائب باشد روا نباشد
مسئله وکیل کردن در خصومت بی رضای خصم روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح روا نباشد
مگر که این موکل بیمار باشد یا غائب باشد سه شبانروزه راه نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد بی
رضای خصم **مسئله** شرط صحت وکالت چیست - آنکه موکل مالک تصرف باشد و لازم کنندهٔ احکام
بخلاف صغیر و دیوانه **مسئله** اگر آزاد و یا بالغ یا بندهٔ ماذون مر بندهٔ خود را وکیل کند روا باشد یا نه
روا باشد اما صغیر را و یا بندهٔ مجور را وکیل کند که بیع و شراهی توانند کرد روا باشد یا نه - روا باشد اما حقوق
ایشان راجع بموکل باشد **مسئله** وکیل بر چند و چند یکے آنکه عهده آن راجع بوکیل ست چون بیع و
شراء و اجارت اگر کالائی بفروخته باشد تسلیم آن مبیع بر وکیل واجب آید و ثمن را او قبض کند و اگر
کالائی بخرید باشد ثمن از وی طلبند و مبیع را او قبض کند و در عیبها او خصومت کند و دیگر آنکه عهدهٔ
آن بموکل باشد چون نکاح و طلاق و خلع و صلح از دم عمد حقوق آن راجع بموکل باشد یعنی از وکیل
مهر نطلبند چون از جانب مرد باشد و اگر وکیل از جانب زن باشد بر آن وکیل تسلیم زن واجب
نیاید **مسئله** اگر مردی مر مردیرا وکیل کند بفروختن کالا پس وکیل آن کالا را بفروخت موکل را روا
باشد که از مشتری سیم طلبد یا نه - روا باشد که بطلبد **مسئله** اگر مشتری از دادن سیم امتناع آرد
روا باشد یا نه - روا باشد اما اگر مشتری سیم بر موکل تسلیم کرد وکیل را نرسد که باز دیگر سیم از وی بطلبد
مسئله اگر مردی مر مردی را وکیل کند بخریدن کالا و جنس کالا معلوم نکند و مبلغ ثمن معین نکند روا
باشد یا نه روا نباشد تا مبلغ ثمن و صفت جنس معین نکند مگر آنکه وکیل عام کرده باشد که هر چه بیند بخرد
مسئله اگر وکیل جامه بخرید پس قبض کرد پس مطلع شد بر عیبی روا باشد که جامه را رد کند یا نه - مادام
که بموکل تسلیم نکرده باشد رد نتواند کرد اما اگر بموکل تسلیم کرد پس رد نتواند کرد مگر بدستوری او
مسئله وکیل کردن در عقد صرف و سلم روا باشد یا نه - اگر وکیل از مجلس عقد پیش عقد پراگنده شود
عقد باطل شود و اگر موکل پراگنده شود باکے نباشد **مسئله** اگر مردی مردیرا وکیل کند که از سیم خود
بجهت من کالائی را بخر روا باشد یا نه - روا باشد اما چون کالا بخرد آید که بر موکل بجهت ثمن رجوع کند
اما اگر بدست وکیل پیش از انکه جنس کند هلاک شده آید وکیل را که از موکل بهای آن بطلبد یا نه - آید
که بطلبد اما اگر بجهت بها باز داشت پس هلاک شد وکیل تاوان دار باشد ضمان کرد نزدیک ابو یوسف
و نزدیک محمد ضمان مبیع یعنی ثمن ساقط شود و نزدیک زفر ضمان غصب یعنی جمیع قیمت واجب
آید **مسئله** اگر مردی دو تن را وکیل کرد یکے را بے دیگرے تصرف کردن روا باشد یا نه - نزدیک امام

ابوحنیفہ و محمد روا نباشد مگر کہ وکیل شان کردہ باشد بدادن طلاق بے عوضی و یا آزاد کردن بندہ
بی عوضی یا بتسلیم ودیعت یا بگزاردن وام **مسئلہ** مرد وکیل را روا باشد کہ کسی دیگر را وکیل کند در آنچہ
او را وکیل کردہ باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر بدستوری موکل یا آنکہ موکل گفتہ باشد کہ برای خود کار کن
مسئلہ اگر بے دستوری وکیل تصرف کند روا باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر در حضور وکیل اول یا
باجازت او **مسئلہ** موکل را جائز باشد کہ وکیل را از وکالت معزول کند یا نہ۔ روا باشد **مسئلہ**
اگر وکیل تصرف میکرد پس موکل او را از وکالت معزول کرد تصرف کردن مرد وکیل را بعد ازان روا باشد
یا نہ۔ اگر خبر معزولیے بدو نرسیدہ باشد روا باشد و اما اگر خبر معزولی بدو رسید روا نباشد کہ بعد
ازان تصرف کند **مسئلہ** وکالت بچند چیز باطل شود بہشت چیز یکے آنکہ موکل بمیرد یا دیوانہ
شود یا مرتد شود و بدار حرب پیوندد و یا مکاتب باشد پس عاجز شود و یا بندہ ماذون باشد پس
مجور شود یا دو شریک باشند عقد شرکت را فسخ کنند یا وکیل بمیرد یا مرتد شود یا آنکہ موکل بنفس خود
کار کند در آنچہ وکیل کردہ باشد درین ہمہ وجہا وکالت باطل شود **مسئلہ** وکیل را روا باشد کہ بجہت
موکل بیع برادر و یا پدر و یا برادر و یا جد و یا فرزند و یا برزن و یا با مکاتب خود یا بر بندہ خرید و فروخت
کند روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح روا نباشد و نزدیک صاحبیہ روا باشد مگر برادر و پدر
و مکاتب و بندہ **مسئلہ** اگر وکیل باشد بفروختن چیزی اندک و یا بسیار بتواند فروخت یا نہ
نزدیک امام ابوحنیفہ رح روا باشد و نزدیک صاحبیہ روا نباشد مگر بعیبی کہ درمیان مردمان رود
مسئلہ اگر وکیل شراء باشد باندک و بسیار بخود روا باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر بمثل قیمت و غبنی کہ
بمیان مردمان رود و این غبن را خیار باشد کہ درمیان دو مقوم برود مثل یکے ہزار قیمت کند
و دوم ہزار و پنجاہ درم و یا ہزار و صد درم قیمت کند اینقدر روا باشد **مسئلہ** اگر وکیل بیع میاشد
شود ثمن مر مشتری را روا باشد یا نہ۔ روا نباشد اگر مردے مریکے را وکیل کند بفروختن بندہ پس
وکیل نیمۂ بندہ بفروشد روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح روا باشد و نزدیک صاحبیہ روا
نباشد **مسئلہ** اگر وکیل کند بخریدن بندہ پس نیمۂ بندہ بخرد روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح
روا باشد و نزدیک صاحبیہ روا نباشد یعنی این بیع موقوف باشد اگر نیمۂ دیگر نیز بخرد بر موکل
لازم آید و اگر نہ لازم نیاید **مسئلہ** اگر مردی مریکے را وکیل کرد بخریدن دہ رطل گوشت بدرمی پس
وکیل بیست رطل گوشت خرید بدرم نزدیک امام ابوحنیفہ رح موکل را آید کہ دہ رطل گوشت و نیم درم
از وکیل بستاند و دہ رطل گوشت و نیم درم وکیل را باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد ہر بیست مر موکل

مر موکل را باشد مسئله اگر مردی وکیل کرد مرد یرا بخریدن چیزی معین اگر وکیل از برای نفس خود
بخرید روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که وکیل کرده باشد و معین نکرده باشد آنگاه از برای خود بخرد روا
باشد مگر آنکه از مال موکل خرید باشد و یا بوقت خریدن نیت موکل کرده باشد مسئله وکیل در خصومت
کردن وکیل بقبض حق باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رح هر دو جا وکیل باشد و نزدیک صاحبین
وکیل خصومت وکیل قبض باشد اما وکیل قبض وکیل خصومت نباشد مسئله اما اگر مدعی علیه
وکیل کرد مرد یرا تا خصومت کند و منکر شود پس این وکیل بر این موکل خود اقرار میکند اقرار او معتبر باشد
یا نه - بنگریم اگر این اقرار در مجلس قاضی کرده است یا در غیر اگر در مجلس قاضی اقرار کرده است روا
باشد و اگر در غیر مجلس قاضی اقرار کرده است روا نباشد مسئله اگر مردی دعوی کند بر یکی که وکیل
فلان غائبم از جهت قبض کردن وام را و غریم تصدیق کرد قاضی حکم کند بر ادای دین بر غریم یا نه
قاضی مر این وام دار را فرماید که وام بدین تسلیم کن اگر غائب حاضر شود و تصدیق کند غریم بیزار باشد
و اگر تصدیق نکند غریم تا وان دار باشد وام را بدین مدعی تسلیم کند و بدان وکیل رجوع کند بدانچه
داده باشد و اگر بدست او قائم باشد مسئله اگر مردی دعوی کند بر یکی که من وکیل فلانم بقبض
کردن ودیعت خود این مودع او را تصدیق کند قاضی بفرماید که ودیعت را بدو تسلیم کند یا نه
قاضی جبر نکند و نفرماید بتسلیم کردن ودیعت **کتاب الکفالة** میانجی بر چند وجهست - بر دو
وجهست میانجی نفس و میانجی مال بر میانجی نفس واجب آید که نفس را تسلیم کند چون مکفول بطلبد
و بر میانجی مال واجب آید که مال را جواب گوید چون اجل بسر آید مسئله کفالت بکدام عقد منعقد
شود - بدین لفظها که بگوید که میانجی شدم بنفس فلان یا بگردن او یا بجان او یا بتن او یا بپیکر او
یا بمشت او یا گوید میانجی شدم او را یا گوید بر من ست یا سوی من ست یا گوید که من میانجی و یم
یا پذیرفتار و یم مسئله اما اگر شرط کند بر کفالت بتسلیم مکفول به در وقتی معین چون آن وقت
تمام شود لازم آید بر وی که حاضر کند یا نه - لازم آید مسئله اگر حاضر نکند چه واجب بود - قاضی
او را حبس کند تا حاضر کند مسئله اما چون حاضر کند و تسلیم کند از کفالت بیزار شود یا نه - بنگریم
اگر جائی تسلیم کرد که قادر باشد خصم بر لازم کردن او بیزار شود و اگر جائی تسلیم کند که قادر نباشد
بر لازم کردن او چنانکه در دشتی تسلیم کند آنجا بیزار نشود مسئله و اما اگر کفیل شده است بدانچه
در مجلس قاضی تسلیم کند پس در بازار تسلیم میکند یا در دشت بیزار شود یا نه - اگر در دشت تسلیم کند
بیزار نشود و اگر در بازار تسلیم میکند بیزار شود مسئله اگر مکفول عنه بمیرد یعنی از انکس که میانجی شده

او بمیرد کفیل بیزار شود یا نه - اگر میانجی بنفس شده باشد بیزار شود و اگر بر آن شرط میانجی شده باشد
که اگر نفس او را حاضر نتواند کرد آنچه بر ولیت ضامن باشم اینجا چون او را حاضر نتواند کرد مال
لازم آید و از برای نفس او را بیزار نشود **مسئله** کفالت بنفس در حد و قصاص روا باشد یا نه -
نزدیک امام ابو حنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد بجهت حاضر کردن **مسئله**
کفالت بمال روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه مال معلوم باشد یا مجهول چون دین صحیح باشد اما معلوم
چنانکه گوید کفیل شدم بهزار درم و مجهول چنانکه گوید که میانجی شدم بدانچه مرترا بر ولیت یا آنچه
مرترا واجب خواهد بود بفروختن این کالا بروی **مسئله** مکفول له یعنی برای اینکس که میانجی شده است
او مال را از خصم طلبد یا از کفیل او بیخیار باشد خواهد از خصم طلبد خواهد از کفیل **مسئله** تعلیق کفاله
بشرط روا باشد یا نه - روا باشد چنانکه گوید که هر کالائی که زید از تو بخرد بسیم آن بر من یا هر چه او
از تو غصب کند بر من **مسئله** اگر گوید میانجی شدم بدانچه مرترا ست بردی پس بدی بینه اقامت
کرد بهزار درم چه لازم آید - هزار درم لازم آید اما اگر بینه اقامت نتواند کرد قول قول کفیل باشد
با سوگند بهم اگر مکفول عنه بیش از آن اعتراف کرد که کفیل کرده بود لازم آید یا نه - واجب نیاید
مگر آنکه مقدار کفیل خود اعتراف کرده باشد **مسئله** کفالت بی دستوری مکفول عنه روا باشد یا نه -
روا باشد بدستوری و غیر دستوری اما فرق میان ایشان آن باشد که اگر بدستوری کفیل شده باشد
هر چه این کفیل بسبب کفالت بدهد بر مکفول عنه رجوع کند و اما اگر بی دستوری مکفول عنه میانجی شده
باشد هر چه بدهد نباید که بر مکفول عنه باز گردد زیرا چه این تبرع کرده باشد **مسئله** کفیل را روا باشد که
مال کفالت از مکفول عنه بطلبد یا نه - اگر مال را بگزارده باشد روا باشد که بعد از گزاردن بطلبد و اگر
نگزارده باشد روا نباشد چون بگزارد آنگاه بطلبد **مسئله** اما اگر صاحب مال کفیل را محبوس کرد
کفیل را نیز روا باشد که مکفول عنه را حبس کند تا او را از حبس بیرون آرد **مسئله** اگر کفیل را بیزار
کند تا وام از وام دار قبض کند کفیل بیزار شود یا نه - بیزار شود **مسئله** تعلیق بیزاری از کفالت
بشرط روا باشد یا نه - روا نباشد چنانکه گوید اگر فلان از سفر باز آید تو بیزاری یا فلان بیمار از بیماری
به شود تو بیزاری این روا نباشد **مسئله** اگر ثمن را میانجی شود روا باشد یا نه - روا باشد اما اگر مبیع را
میانجی شود روا نباشد زیرا که ثمن بدل باشد و مبیع بدل نباشد **مسئله** اگر مردی ستوری کری
گیرد از برای بار کردن پس بکاری میانجی شود از برای ستور روا باشد یا نه - اگر ستوری معین
باشد میانجی شود روا نباشد و اگر ستور نامعین باشد روا باشد **مسئله** میانجی بی قبول مکفول له

روا باشد یا نه - روا نباشد مگر در یک جای و آنچه بیماری مرو را رنجانا گوید میانجی شوید بدان مالی که مراد ادنی
مر فلانکس را درین روا باشد اگرچه در غیبت آن فلانکس ست **مسئله** اگر مردی را بر دو تن مال
یا فتنی باشد و هر یکے از ایشان میانجی دیگری باشد اگر یکے از ایشان ازین وام چیزی بگزارد بحصه
بر شریک دیگر باز تواند گشت یا نه - بنگریم اگر نیمهٔ گزارده است هر چه بعد ازین بگزارد بر شریک باز گردد
و اگر نیمهٔ مال نگزارده است بهیچ چیز بر شریک رجوع نتواند کرد و صورت اینسله آنچنان باشد که دو
تن را هزار درم دادنی باشد بر هر یکے پانصد درم باشد پس چون پانصد بحصت یک کس باشد آنرا
بگزارد و هر چه از حصهٔ دیگری بگزارد آنگاه بر و رجوع کند و آن وقتی بود که زیادت از پانصد درم
بگزارد پانصد در نصیب او باشد زیادت در نصیب دیگرے **مسئله** اما اگر دو تن میانجی شدند از
یکے پس این هر دو میانجی بر یکدیگر کفیل شدند اینجا هر که چیزی ازین میانجی بگزارد نیمهٔ دیگری بر
شریک دیگر باز گردد خواه اندک باشد خواه بسیار **مسئله** میانجی شدن بمال کتابت روا
باشد یا نه - روا نباشد اگرچه بندهٔ میانجی شود یا آزاد **مسئله** اگر مردے وفات کرد و بردی مرد مانرا
وامها بود و اینمرد هیچ چیز نگذاشت که وام داران را دهند پس مردی بجهت وامها او را از خلق
میانجی میشود روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد
که میانجی شود بدادن وامها **کتاب الحوالة** حواله در وامها روا باشد یا نه - روا باشد بر حضرت
سه کس محیل و محتال و محتال علیه یعنی حواله کننده و حواله شونده و حواله کرده شده **مسئله**
چون حواله تمام شود محیل بیزار شود یا نه - محیل بیزار شود و محتال بر محیل باز نگردد مگر آنکه حق وی
باطل شود **مسئله** حق وی بچه باطل شود - نزدیک امام ابو حنیفه رح بدو چیز یا آنکس که بدو حواله
کرده اند او منکر شود از حواله و سوگند بخورد و این حواله شونده را گواه نباشد و یا آنکه مفلس شود
و نزدیک صاحبین سه چیز دیگر و آن آنست که قاضی حکم کند بافلاس او حال حیوة
مسئله و اگر محتال علیه مال را از محیل بطلبد بگوید مالیکه بحواله کردن تو بداده ام آن مال بده پس
محیل که حواله کننده است گوید که مرا بر تو وامی بود و آن را حواله کرده ام قول قول که باشد - قول قول
محتال علیه باشد و بر محیل واجب آید که همچند آن مال که حواله کرده باشد او را بدهد **مسئله** اما اگر محیل از
محتال مال حواله بطلبد یعنی اگر حواله کننده از حواله شونده مالیکه حواله کرده باشد بطلبد و محتال یعنی
این حواله شونده از حواله کرده شده گوید که مرا بر تو وامی بود آن وام را حواله کرده بودے قول قول که باشد
قول قول محیل باشد چون سوگند خورد واجب آید که از محتال باز طلبد و بستاند **مسئله** سفاتج ستدن روا

باشد یا نه - کراهیت باشد و سفته آن باشد که تقریر مردی بود در شهری و شخصی سود اگر در آن شهر برسد
پس آن شخص مال از بیم راه بدیگر دهد و اینمرد گوید که در شهر تو مرا مالی هست بدست فلانکس از و بستان
اگر اینچنین کند روا باشد بکراهیت **کتاب الصلح** صلح بر چند وجهست - بر سه وجه صلح ست باقرار
و صلح ست بسکوت که نه اقرار کند و نه منکر شود و صلح با انکار از ین هر سه صلح کردن روا باشد
مسئله صلحیکه از اقرار باشد حکم او چه باشد - حکم او از بیع باشد اگر مالی بمالی باشد و اگر مالی
بمنافعی باشد حکم او چون اجارت باشد **مسئله** صلحیکه از سکوت و انکار باشد حکم او چه باشد
در حق مدعی علیه فدای سوگند باشد و قطع خصومت و در حق مدعی بمعنی عوض باشد **مسئله**
اما اگر صلح کند از سرائی شفیع را شفعه واجب آید یا نه - واجب نیاید و اما اگر برای صلح کند شفعه واجب
آید **مسئله** اما اگر از اقرار صلح کردند پس در مصالح علیه یعنی در آنچیز که صلح کرده اند مستحق
پیدا آمد مدعی را آید که رجوع کند یا نه - آید که رجوع کند عوض دیگر بجمله آن بستاند **مسئله** اما اگر از سکوت
یا انکار صلح کردند پس در متنازع فیه مستحق پیدا آمد بر مدعی واجب آید که عوض باز دهد و خصومت
باز گردد یا نه - آید **مسئله** اما اگر مردی دعوی کند در سرائی که مرا در مین سرای حقی ست و هیچ پیدا
نکند این دعوی او درست باشد یا نه - درست باشد **مسئله** اما اگر بر این صلح کردند بر عوضی پس
در بعضی از سرای مستحق پیدا آمد آید مر این صلح کننده را که ازین عوض چیزی باز طلبد یا نه - نیاید
که عوض را باز طلبد زیرا که روا باشد که آن حق که او دعوی میکند در باقی این سرای باشد **مسئله**
صلح از دعوی مال و منفعت و جنایت عمدا و خطا روا باشد یا نه - روا باشد اما از دعوی حد و
قصاص روا نباشد **مسئله** اگر مردی دعوی کند بر زنی که این زن من ست و زن منکر شود پس اگر
این دعوی را بر مالی صلح کند روا باشد یا نه - روا باشد و این در حق زن معین خلع باشد اما اگر
زنی بر مردی دعوی کند که این شوی من ست پس این شوی منکر شود اگر صلح کند بر ین دعوی روا
نباشد **مسئله** اما اگر مردی دعوی کند بر یکی که این بنده من ست و مدعی علیه منکر شود بر ین دعوی
صلح کردن روا باشد یا نه - روا باشد و این صلح در معنی آزادی شود بر مالی **مسئله** صلح که از وام کنند
آنرا بر چه حمل کنند بر عوض حمل کنند یا نه - بر عوض حمل نکنند بر آن حمل کنند که بعضی حق خود بستد
و بعضی را رها کرد چنانکه مردی را بر مردی هزار درم سره باشد پس بر پانصد قلب صلح کنند چنانستی
که بعضی حق را کرد **مسئله** اما اگر مردی بر یکی هزار درم حال یافتنی باشد پس بر سالی مهلت کردند
روا باشد یا نه - روا باشد چنانستی که نفس حق را اجل داده باشد یعنی مهلت داده باشد اما اگر هزار

درم حال یافتنی باشد پس بر صد دینار صلح کرد مهلت آن بر ماهی روا باشد **مسئله** اگر هزار درم
قلب بر یکی داشت پس بر پانصد درم صلح کرد مدر روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اگر مردی وکیل
کرد مر یکی را بر صلح کردن پس اینو کیل صلح کرد مالی بر که لازم آید - بر مؤکل نه بر وکیل **مسئله**
اما اگر مردی بی دستوری مدعا علیه صلح کرد درست باشد یا نه - این بر چهار وجه است سه وجه
آنست که درست باشد چهارم آنست که موقوف باشد اما آن سه وجه که درست باشد آنست که صلح کند
و میانجی شود و یا صلح کند بر مال معین و یا صلح کننده مال را بخودی خود تسلیم کند اما اگر گوید صلح
کردم بهزار درم و میانجی نشود معین نشود **مسئله** و تسلیم نکنند این موقوف باشد اگر مدعی علیه
قبول کند لازم آید که مال را بگزارد و اگر اجازت نکند روا نباشد **مسئله** و اگر دو تن را بر مردی وای
باشد پس یکی صلح کند از نصیب خویش بر جامهٔ شریک دوم را چه واجب آید - شریک دوم بخیار
باشد خواهد رجوع کند از غریم و حصهٔ خود بستاند خواهد نیمهٔ جامه از شریک بستاند و باقی میان
هر دو تن باشد مگر آنکه شریک ربع دام بدود هد **مسئله** اما اگر یک شریک نصیب خود نقد بستد
شریک دوم را آید که حصهٔ خود را از و بستاند یا نه - آید که نیمهٔ آنچه ستده شده است از و بستاند
پس هر دو تن آن باقی را نیز بستاند **مسئله** اگر یکی شریک نصیب خویش را کالائی خریده شریک دوم
را آید که بر و رجوع کند یا نه - آید که آن شریک بحصهٔ ربعی تا وان بستاند **مسئله** اما اگر دو تن بشرکت
بیع سلم بسته باشند پس یکی بحصهٔ خود را بر اس مال صلح کند روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رح
روا نباشد و نزدیک ابو یوسف رح روا باشد **مسئله** اگر ترکه ایست میان وارثان و پس یکی وارث
صلح میکند بر دیگران بر چیزی که او را بدهند روا باشد یا نه - اگر ترکه عقار باشد یا عروض باشد
و یا زر یا نقره بهر چه صلح کند از اندک و بسیار روا باشد و اگر ترکه هم زر باشد و هم نقره پس صلح
میکند بر زر و یا نقره روا نباشد تا آنگاهی که از جنس چندانی بدهند که از هر دو جنس نصیب کامل باشد
مثلاً اگر زر باشد و نقره باشد پس صلح کند بر زر آن قدر که در حصت او زر بیابدی آنقدر بدهند
و زیادتی نیز بدهند تا در مقابل زر باشد و زیادتی مقابل نقره باشد که اگر زر کم از نصیب او دهند
روا نباشد **مسئله** اگر ترکه یافتنی باشد بر مردمان پس یکی وارث بر دیگران صلح کند بر مالی بدانچه دین
مر ایشانرا باشد روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که غرما را بیزار کند و نصیب مر وارثان دیگر را باشد

کتاب الهبة هبه بچه منعقد شود - بایجاب و قبول و تمام بچه شود بقبض کردن و هبه بخشش را گویند
اگر موهوب له یعنی انکه که او را بخشیده اند بدستوری واهب یعنی بدستوری بخشنده قبض

کند روا باشد یا نه - اگر همدران مجلس که بخشیده اند همانجا قبض کند روا باشد و اگر در مجلس دیگر ست روا نباشد
مگر بدستوری واهب **مسئله** هبه بکدام لفظ باشد بدین لفظ که بگوید وَهَبْتُ وَنَحَلْتُ وَاَعْطَیْتُ
وَاَطْعَمْتُکَ هٰذَا الطَّعَامَ وَجَعَلْتُ هٰذَا الثَّوْبَ لَکَ وَاَعْمَرْتُکَ هٰذَا الَّتِیْ دَرْ هَمَه لفظها هبه باشد اگر در لفظ
حَمَلْتُکَ عَلٰی هٰذِهِ الدَّابَّةِ اینجا اگر نیت هبه باشد هبه شود و اگر نه عاریت باشد **مسئله** بخشش مشاع روا
باشد یا نه - در آنچیز که قسمت پذیر باشد روا نباشد مگر آنکه مخوز باشد و مقسوم باشد و در آنچه قسمت
پذیر نباشد و مشاع باشد روا باشد **مسئله** اگر بعضے از خانه را قسمت نا کرده باشد بخشند روا باشد یا
فاسد باشد اگر قسمت کنند و تسلیم کنند روا باشد **مسئله** اگر آرد را در گندم بخشید یا روغن را در
کنجد بخشید روا باشد یا نه - این نیز فاسد باشد و اگر گندم را آش کند و بعد از و تسلیم کند روا باشد و
کنجد را نیز همچنین بود **مسئله** اگر عین بخشیده در دست موهوب له باشد بمجرد بخشیدن ملک شود یا
مثلا اگر کالای زید بدست عمرو باشد پس زید کالا را هم در حالیکه بدست عمرو ست بخشید اینجا بمجرد بخشیدن
عمرو مالک میشود و بتجدید قبض حاجت نباشد همچنین اگر پدر مر پسر صغیر را کالایی بخشید هم بخشیدن
این پسر بعقد هبه مالک شود و بتجدید قبض حاجت نباشد **مسئله** اگر اجنبی یعنی بیگانه را کالایی بخشد
که او صغیر باشد پس پدر این صغیر قبض کند روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** اگر مرد مر یتیمی را چیزی
بخشید که او صغیر باشد آن هبه را که قبض کند اگر این یتیم در کنار مادر باشد یعنی در پرورش مادر باشد
مادر قبض کند و اگر همین یتیم خود قبض کند نیز روا باشد **مسئله** اگر دو تن مر یک تن را خانه بخشند مشاع
روا باشد یا نه - روا باشد اما اگر یک تن مرد و تن را بخشد نزد یک ابو حنیفه رح روا نباشد و نزد یک ابو یوسف
روا باشد **مسئله** اگر مر اجنبی را یعنی بیگانه را کالایی بخشد رجوع تواند کرد تا مادام که این بدست موهوب له
باشد و اگر از دست موهوب له بشده باشد یا آنکه در و چیزی زیادتی پیوسته شده باشد چنانکه ستوری
بخشیده باشد پس این ستور بدست موهوب له فربه شده باشد یا هبه از ملک موهوب له بیرون آید چنانکه
بفروشد یا او نیز دیگر را ببخشید و یا هلاک شود اینجا رجوع نتواند کرد اما اگر در و رحم محرم خویش را چیزی
بخشیده باشد یا شوی مر زن را و یا زن مر شوی را چیزی بخشیده باشد بهیچ نوع رجوع نتواند کرد **مسئله**
اگر یکے مر بیگانه را چیزی بخشید پس این موهوب له مر واهب را بمقابله آن چیزی عوض بدهد یا گوید بستان
این از عوض هبهٔ خویش یا گوید بستان این از بدل هبهٔ خویش یا گوید بستان در مقابلهٔ هبهٔ خویش پس
واهب آنرا قبض کند رجوع ساقط شود یا نه - ساقط شود نتواند که بخشیده را باز ستاند **مسئله** اگر در نیمهٔ
هبه مستحقے پیدا آید نیمهٔ عوض رجوع تواند کرد یا نه - تواند کرد و اگر در نیمهٔ عوض مستحقے پیدا آید رجوع

هم رجوع تواند کرد یا نه

تواند کرد در هبه یا نه - نتواند کرد مگر باقی عوض را رد کند آنگاه از هبه رجوع کند **مسئله** رجوع از هبه درست آید یا نه - بدو چیز درست آید یکی بقضای قاضی دوم برضای موهوب له **مسئله** اما اگر عین هبه از موهوب له هلاک شد پس در آن هبه مستحق پیدا آید و این موهوب له را تاوان دارد این موهوب له مر واهب را نیز تاوان دار تواند کردن یا نه - نه **مسئله** اگر یکی بشرط عوض کالا بخشید قبض عوضین شرط باشد یا نه - قبض هر دو عوض شرط باشد چون قبض کنند عقد هبه درست آید و حکم او چون حکم بیع باشد بخیار عیب و بخیار رویت رد تواند کرد و شفیع را شفعه واجب آید **مسئله** عُمری روا باشد یا نه - روا باشد معمر را تا در حیوة باشد و پس از حیوة او مر فرزندان او را باشد **مسئله** رقبی روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه و محمد باطل باشد و نزدیک ابو یوسف روا باشد **مسئله** عمری و رقبی چه باشد - عمری آن باشد که مردی مر یکی را بگوید که تا تو زنده ای این چیز تراست و رقبی آن باشد که مردی مر دو تن را بگوید که هر که از شما در از عمر ترست این چیز مر او را باشد **مسئله** صدقه همچون هبه باشد یا نه - همچون هبه باشد و درست نیاید مگر بقبض و در مشاع که قسمت پذیر باشد اگر نامقسوم صدقه کند روا نباشد **مسئله** اما اگر یکی چیزی معین را بر درویش صدقه کند روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** رجوع در صدقه درست آید یا نه - درست نیاید **مسئله** اگر مردی نذر کرد که مال خود را صدقه کند چه واجب آید - مالی صدقه کردن واجب آید که در آن مال زکوة واجب آید **مسئله** اما اگر نذر کند که ملک خود را صدقه کند چه لازم آید - واجب آید که جمیع مال خود را صدقه کند مگر چیزی را نگاهدارد که نفقه کند بر خود و بر عیال خود تا آنگاه که کسبی کند و چون از کسب مال دیگر حاصل شد آنگاه بقدر آنوجه که نفقه نکرده باشد از مال کسب بدهند مر درویشان را

کتاب الوقف

مسئله وقف از ملک واقف بچه منقطع شود - نزدیک امام ابوحنیفه رح بدو چیز منقطع میشود یکی بقضای قاضی یعنی چون قاضی حکم کند بر وقفیت آن دوم بتعلیق وفات چنانکه گوید چون من بمیرم وقف کردم سرای خود را بر فلان وقف آنچیز شود که نقلی نباشد چون پل و رباط و مسجد و چاه و آنچه بدین ماند و نزدیک ابو یوسف ملک واقف از وقف بمجرد گفتار او زائل شود یعنی هر وقتی که بگوید که وقف کردم ملک او زائل شود و نزدیک محمد ملک واقف از وقف زائل نشود تا آنگاه که بر وقف متولی نکند و تسلیم نکند چون بدین اختلاف علما وقف درست آید از ملک واقف بیرون آید و در ملک موقوف علیه در نیاید یعنی بر آنکس

که وقف کرده اند و این وقف را فروختن نتواند و بخشیدن و گرو کردن نیز نتواند **مسئله** وقف مشاع یعنی مشترک روا باشد یانه - نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد و نزدیک محمد روا نباشد **مسئله** وقف کی تمام شود - نزدیک امام ابوحنیفه و محمد چون از هم جهتی عینی پیدا کند که آن جهت هرگز منقطع نشود چنانکه گوید وقف کردم بر درویشان کالا این جهتی غیر منقطع ست که درویشان هرگز کم نشوند و اگر بجهتی کند که منقطع شود وقف کند چون ایشان نمانند بر درویشان باشد نزدیک ابو یوسف چون یک جهت پیدا کند روا باشد و چون آن جهت نماند بعد ازان بر فقرا باشد اگرچه پیدا نکند **مسئله** اگر وقف کند زمین را بر گاو و بندگان خویش روا باشد یانه - روا باشد نزدیک امام ابوحنیفه و نزدیک ابو یوسف **مسئله** وقف کردن ستور و سلاح روا باشد یانه - نزدیک محمد رح روا باشد اما چون وقف درست آمد بعد ازان فروختن روا نباشد مگر مشاع باشد و نزدیک ابو یوسف روا باشد که قسمت کند **مسئله** واجب در ارتفاع وقف چیست - واجب آنست که نخست در عمارتستن وقف آغاز کند اگرچه واقف شرط کرده باشد یا نکرده باشد **مسئله** اگر وقف کند سرائی را بر ساکن بودن یکن از فرزندان روا باشد یانه - روا باشد **مسئله** عمارت آن سرای بر که واجب آید - هر آنکس که ساکن شدند در وقت اگر او امتناع آرد و یا درویش شود که قدرت با آوردنش نباشد قاضی آنرا باجارت دهد و از غله وقف عمارت کند چون عمارت کردند بآن بساکنان تسلیم کند **مسئله** اگر از بنای وقف یا از آلتهای آن چیزی بشکند بچه کار بندند - اگر بعمارت حاجت باشد در وجه عمارت صرف کنند و اگر بعمارت محتاج نباشد را نگاه دارند تا بعمارت محتاج شود و روا نباشد که بمستحقان قسمت کنند **مسئله** اگر واقف بر نفس خویش وقف کند یا ولایت آن نفس خود را کند روا باشد یانه - نزدیک امام ابوحنیفه و محمد روا نباشد و نزدیک ابو یوسف روا باشد **مسئله** اگر مردی مسجد بیرا بنا کند از ملک او کی بیرون آید - نزدیک امام ابوحنیفه رح تا وقتیکه گذر عام کند و دستوری دهد مردمانرا به نماز کردن و بانگ نماز گفتن و نزدیک ابو یوسف و محمد نیز بمجرد قول او از ملک او بیرون آید بدین لفظ که گوید مسجد کردم این زمین را **مسئله** اگر مردی سقایه بنا کند یا رباطی یا سرائی از برای رهگذریان را یا زمینی را وقف کند از جهت مقبره را ملک او کی زائل شود - نزدیک امام ابوحنیفه رح بقضای قاضی و نزدیک ابو یوسف بمجرد گفتن و نزدیک محمد چون ازین سقایه آب خورند و در رباط ابنای سبیل ساکن شوند و در مقبره کسی را دفن کنند آنگاه ملک او ازان زائل شود **کتاب الغصب** اگر مردی کالائی را غصب کرد پس بدست او هلاک شد چه واجب آید - اگر این

کالا مثلی باشد مثل واجب آید یعنی مثل آنکه همچون او دیگر باشد چنانکه غله باشد قیمت واجب آید مسئله
بر غاصب چون غصب کند چه واجب آید۔ اگر عین مغصوب یعنی آنچیز که غصب کرده است برقرار باشد
رد عین واجب آید اما اگر غاصب منکر شود و گوید که هلاک شده است قاضی او را حبس کند چندانی که
معلوم شود که اگر بدست وی بودی پیدا کردی پس بدل آن بروی واجب آید مسئله غصب در کدام کالا
درست آید۔ در کالایی که آنرا از جایی بجایی نقل توان کرد و بتوان گردانید چون اسپ و کنیزک
و جامه و آنچه بدین ماند مسئله اگر خانه غصب کند پس هلاک شود تاوان واجب آید یا نه۔ نزدیک
امام ابوحنیفه و ابو یوسف رح تاوان واجب نیاید و نزدیک محمد تاوان واجب آید مسئله اگر مردی
کالایی نقلی را غصب کرد پس بدست او هلاک شد بفعل او یا بی فعل او باتفاق تاوان واجب آید و
اگر نقصان شود ضمان نقصان نیز واجب آید مسئله اگر مردی گوسفندی یکی را بسمل کرد بی اجازت
مالک ضمان واجب آید یا نه۔ مالک بخیار باشد خواهد قیمت گوسفند زنده از وی بستاند و آن گوسفند
بسمل کرده پس او را کند و خواهد همان گوسفند بسمل کرده را بستاند و نقصان او از و بطلبد و نقصان
آن باشد که گوسفند زنده را قیمت کنند و بسمل کرده را قیمت کنند آنچه بهای بسمل کرده باشد آن
ساقط شود زیادتی را بطلبد مسئله اگر مردی جامه یکی را پاره کند چه واجب آید۔ اگر چنان پاره کند
که منفعت توان گرفت ضمان نقصان واجب آید اما اگر چنان پاره کند که بدان منفعت نتوان گرفت
یعنی بیشترین از انجامه پاره کرده باشد تمامه قیمت واجب آید مسئله اگر عین مغصوب بدست
غاصب متغیر باشد چنانکه حیوانی را غصب کرده باشد پس آنرا بکشت و بریان کرد یا پخت یا گندم را
غصب کرده بود پس آنرا آرد کرد یا روغن غصب کرده بود از آن آوندی ساخت اینها همه از ملک
مالک منقطع شود و از ملک مالک بیرون آید یعنی مالک را نرسد که عین این کالا را بستاند بل قیمت
آن بر غاصب واجب آید اما غاصب را روا نباشد ازان خوردن تا بدل آن ندهد و اینقول ابوحنیفه
و ابو یوسف رح است مسئله اگر مردی زریکی غصب کرد و دینار ساخت و یا نقره را غصب کرد و
ازان درم ساخت یا روغن غصب کرد و ازان آوندی ساخت حکم این چه باشد۔ نزدیک ابوحنیفه رح
ملک مالک منقطع نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد ملک مالک ازان منقطع شود یعنی نزدیک ابوحنیفه
مالک تواند که همین دینار را که از زر ساخته است بستاند و نزدیک صاحبیه نتواند که عین دینار و عین
درم و عین آوند بستاند بلکه بدل آن مثل او بستاند مسئله امانتی اگر ازان خانه یکی غصب کرده
و بدان تیر پوشش انداخت و بنا کرد ملک مالک ازان تیر منقطع شود یا نه۔ منقطع شود و بر غاصب قیمت آن

واجب آید **مسئله** اما اگر یکی زمین یکی را غصب کرد و درآنزمین نهال و بنا کرد بر غاصب چه واجب آید
بر غاصب واجب آید که درخت و بنا را برکند و زمین فارغ کرده بمالک تسلیم کند **مسئله** اما اگر از بریدن
درخت و خراب کردن بنا نقصان بیشود و مالک را رسد که قیمت درخت و قیمت بنا مقلوعاً مر غاصب را
دهد یا نه - رسد و آن درخت و بنا ملک او شود **مسئله** اگر مردی جامهٔ یکی را غصب کرد و آنجامه را رنگ سرخ کرد
و یا پنبهٔ یکی را غصب کرد و در روغن آمیخت چه واجب آید - مالک بخیار باشد خواهد قیمت جامه بستاند
بستاند و آن جامهٔ سرخ بدو دهد و خواهد پنبه بستاند و بهای پنبه که زیادت شده است باند اخته
روغن از بهای روغن بدو دهد و پنبه آمیخته بستاند **مسئله** اگر کالائی را غصب کرد و آن کالا
از دست وی غائب شد در قیمت کالا قول قول که باشد - قول قول غاصب باشد با سوگند بهم مگر آنکه
مالک بینه اقامت کند پیش از آن **مسئله** اما اگر عین آن کالا غائب شده بود و غاصب باز یافت
و قیمت آن بیشتر از آنست که مالک بستده است حکم این چه باشد - اگر تاوان بر قول مالک یا بر حکم بینهٔ
مالک یا بنکول غاصب از سوگند داده باشد کالا مر غاصب را باشد و مالک را هیچ خیار نباشد و اما
اگر غاصب تاوان بقول خود داده باشد اینجا مالک بخیار باشد خواهد هم بدان بگذارد و خواهد عوضی
که بسنده باشد رد کند و عین کالای خود را باز ستاند **مسئله** اما اگر مردی باغی را غصب کرد پس ازان
باغ نا حاصل شد یعنی میوه حاصل شد یا گاوی را غصب کرد و ازان گوساله حاصل شد یا کنیزکی را
غصب کرد و آن کنیزک بچه آورد این را نا گویند اکنون این نما کرا باشد - این نما امانت باشد در دست
غاصب که اگر هلاک شود تاوان واجب نیاید مگر آنکه غاصب بستم آنرا هلاک کند یا آنکه مالک آنرا خواسته
باشد غاصب آنرا نداده باشد آنگاه اگر هلاک شود غاصب تاوان دار باشد **مسئله** اگر مردی کنیزکی را
غصب کرد پس این کنیزک بچه آورد بسبب بچه قیمت او کم شد ضمان نقصان بر غاصب واجب آید
یا نه - اگر در فرزند وفا باشد که بدان نقصان جبر شود هیچ ضمان نباشد یعنی مثلاً قیمت او هزار درم بود
چون بچه آورد پانصد شد و این بچه که آورده است پانصد می ارزد هیچ واجب نیاید و اگر در فرزند وفا
نباشد که نقصان مادر جبر نتواند کرد یعنی پانصد نیرزد بدانمقدار ضمان باشد **مسئله** اگر مسلمانی خمر ذمی را
هلاک کند یا خوک او را یا کشد ضمان واجب آید یا نه - واجب آید اما اگر ذمی ازان مسلمان هلاک کند یا
مسلمان از آن مسلمان هلاک کند ضمان واجب نیاید نه بر ذمی و نه بر مسلمان **کتاب الودیعة** حکم ودیعت
چیست - بدانکه ودیعت امانتست اگر ودیعت بدست مودع یعنی بدست آنکس که ودیعت ست هلاک
شود ضمان واجب نیاید چون بی فعل او هلاک شده باشد **مسئله** ودیعت را نگاه دارد - او امودع

وبعد ازان کسانی که در عیال او باشند **مسئله** اما اگر بجز عیال بدست کسی دیگر دهد تا نگهدارد پس هلاک
شود تاوان واجب آید یا نه - تاوان واجب آید مگر که مودع را عذری باشد چنانکه در خانهٔ مودع آتش
گرفته باشد پس در خانهٔ همسایه اندازد و یا آنکه مودع در کشتی باشد و آن کشتی غرق شدن گیرد
پس در کشتی دیگر اندازد اگر در آن کشتی هلاک شود هیچ ضامن نباشد **مسئله** اگر مردی مال ودیعت را
در مال خود آمیخت چنانکه جدا نتواند کرد تاوان دار باشد یا نه - تاوان دار باشد اما اگر مودع را مالک
ودیعت بطلبد و مودع امتناع آورد و او قادر شود بر تسلیم کردن پس ازان ودیعت هلاک شد
مودع ضامن باشد یا نه - ضامن باشد مگر آنکه قادر نبوده باشد بر تسلیم کردن آن اگر هلاک شود
ضامن نباشد **مسئله** اگر مال ودیعت بی فعل مودع در مال مودع آمیخته شد حکم این چه باشد - صاحب
ودیعت و مودع هر دو شریک شوند فائدهٔ آن باشد هر سیمی که قلب برون آید بر اندازهٔ مال حصه کنند
اگر مودع بعضی از مال ودیعت را نفقه کرد پس آنمقدار که نفقه کرده بود بآن رد کرد پس مال ودیعت
هلاک شد چه واجب آید - ضمان واجب آید **مسئله** اگر مودع در ودیعت تعدی کند یعنی ظلم کند
چنانکه ستوری باشد بر و بر نشیند و یا جامه باشد بپوشد و یا بنده باشد خدمت فرماید یا آن ودیعت را
بردست دیگری امانت نهاد پس باز بموضع خود نهاد پس هلاک شد ضامن باشد یا نه - ضامن نباشد
اگر صاحب ودیعت ودیعت را بطلبد و مودع منکر شود پس اعتراف کند که ودیعت بود هلاک شد
تصدیق کند او را یا نه - استوار ندارند ضامن باشد **مسئله** مر امانت دار را رواباشد که امانت را
با خود بسفر برد یا نه - این مسئله بر سه وجهست یکوجه رواباشد و یکوجه رو انباشد و یکوجه خلاف آما
آن یکوجه که رواباشد آنست که این ودیعت را هیچ باری و گرانی نباشد و راه نیز ایمن باشد باتفاق
رواباشد که بسفر برد اما آن وجه که روانباشد آنست که این ودیعت را باری و گرانی باشد چنانکه
بی از ستوری نتواند بردن و راه نیز ایمن نباشد رواباشد که برد اما آن وجه که خلافست آنست که این
ودیعت را باری گرانی باشد اما راه ایمن باشد نزدیک امام ابوحنیفه رح رواباشد که بسفر برد و
نزدیک ابو یوسف و محمد رواباشد که بسفر برد **مسئله** اگر دو تن ودیعت نهادند بدست مردی
پس یکی ازین دو مرد آمد و ودیعت را میطلبد رسد او را که حصهٔ خود بستاند یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه
نرسد تا آنگاه که هر دو تن حاضر نشوند و نزدیک ابو یوسف و محمد رسد که حصهٔ خود بستاند **مسئله** اگر
مردی بدست دو تن ودیعتی نهاد اگر یکی بستوری دیگری نگاهدار رواباشد یا نه - رواباشد اما اگر
ودیعت جزلست که قسمت تواند کرد رواباشد قسمت کنند و نگاه دارند اما اگر جزلست که

قسمت نتوانند کرد اینجا روا باشد که یکے بدستوری دیگری نگاهدارد **مسئله** اگر ودیعت دهنده مر
ودیعت ستاننده را گوید که این ودیعت را بدست زن خود بده پس او آنرا بدست زن خود نهاد
پس هلاک شد ضامن باشد یا نه - ضامن نباشد **مسئله** اما اگر گوید که درین سرا نگاهدار یا در خانه
نگاهدار پس در سرای دیگر برد ضامن باشد یا نه - اگر از حجره بحجرهٔ دیگر نهاده باشد که این هر دو حجره در یک
خانه باشند ضامن نباشد و اگر در سرای دیگر یا در خانهٔ دیگر برد اگر هلاک شود ضامن باشد **کتاب العاریة**
عاریت چیست - مذهب علمای مالک منفعت ست بی عوضی **مسئله** عاریت بکدام لفظ درست
آید بلفظ ماضی چنانکه گوید بخشیدم و عطا دادم و یا گوید بدین ستور بر نشاندم چون مراد ازین لفظها
بخشش نباشد عاریت باشد و یا آنکه گوید دارِی لَکَ عُمری سکنی و اخدمک هذا العبد معنی آن باشد
که سرای من ترا ساکن باشی و این بنده را در خدمت تو کردم **مسئله** عاریت دهنده را روا باشد
که از عاریت رجوع کند یا نه - روا باشد هر وقت که خواهد رجوع کند **مسئله** اما اگر عاریت بدست مستعیر
یعنی بدست عاریت دار هلاک شود ضمان واجب آید یا نه - اگر بے تعدی او هلاک شد ضمان واجب
نیاید و اما اگر بتعدی او هلاک شد ضمان واجب آید **مسئله** مستعیر را روا باشد که مر عاریت را به
اجارت دهد یا نه - اجارت دادن روا نباشد اما عاریت دادن روا باشد چون در نگاهداشتن و
پوشیدن آن مستعیر دوم با مستعیر اول یکسان باشد و تفاوت نباشد **مسئله** عاریت درم و
دینار و کیل و موزون درست باشد یا نه - درست نباشد یعنی او را عاریت نگویند آنرا قرض گویند
یعنی وام باشد **مسئله** اگر مردی زمینی را عاریت ستد پس در آن زمین درخت نهال کرد یا بنائی بر آورد
مر معیر را یعنی این زمین اجارت دهنده را روا باشد که ازان عاریت خود رجوع کند یا نه - روا باشد که
زمین خود را باز ستاند و مر مستعیر را گوید که درخت و بنای خود را از زمین برگیر و اما این وقتی بود که وقت
عاریت پیدا نکرده باشد اما اگر وقت عاریت پیدا کرده باشد اگر پیش از وقت رجوع کند ضمان نقصان
واجب آید **مسئله** اجرت رد عاریت بر که واجب آید یعنی اگر عاریتی باشد که آنرا باری باشد اکنون
آنرا حمالی باید که بخانه خصم رساند اکنون مزد حمال بر که واجب آید - بر مستعیر یعنی بر عایت ستاننده
واجب آید **مسئله** و همچنین اجرت عین اجارت نیز بر آجر یعنی بر کرای ستاننده واجب آید و
همچنین اجرت رد عین مغصوب بر غاصب واجب آید یعنی اگر مردی کالای یکی غصب کرد و بست تند
و این کالا باری و گرانی دارد چون این کالا را بمالک باز دهند مزد حمال بر غاصب واجب آید **مسئله**
اگر مردی ستوری را بعاریت بستد پس در ستور گاه عاریت دهنده بست از عاریت بیزار شود

یا نه- بیزار شود یعنی اگر از ان ستور گاه بلاک شود بر عایت ستاننده هیچ واجب نیاید **مسئله** و همچنین اگر عین کالا عاریت برده باشد چنانکه طشت و آفتابه و کاسه و آنچه بدین ماند پس بسر ای مالک نهد و بمالک تسلیم کند نیز از عهده فارغ آید **مسئله** اما اگر ودیعت را در سرای مالک برساند و بمالک تسلیم نکند اگر بلاک شود ضامن باشد بمقدار قیمت آن ودیعت **کتاب اللقطه** حکم لقیط چه باشد لقیط آزاد باشد و نفقهٔ او بر بیت المال باشد **مسئله** لقیط کرا گویند- کودکی را گویند که مادر و پدر وجد پیدا نباشد و این کودک صغیر باشد **مسئله** اگر یکی لقیطی را از کوچه بر گرفته باشد دیگر بر آید که از دست او بستاند یا نه- کسی را نیاید که از دست او بستاند **مسئله** اما اگر یکی دعوی کند که این لقیط پسر منست قول قول او باشد یا نه- قول قول او باشد و نسب ثابت شود **مسئله** اما اگر دو کس دعوی کنند قول قول که باشد- قول آنکس معتبر باشد که بعلامتی بر تن او نشانی دهد **مسئله** اگر لقیطی را از شهر مسلمانان یا از دیه مسلمانان یافتند پس ذمی دعوی میکند که پسر منست حکم این چه باشد نسب ثابت شود یا نه- نسب ثابت شود اما این لقیط مسلمان باشد **مسئله** اگر لقیطی را در دار حرب یافتند یا در دیهی از دیهای حربیان یا در کنشت گاه گبران یا در کلیسا حکم او چه باشد- او ذمی باشد حاصل این مسئله آنست که اگر مسلمانزاده در دار الاسلام یابند باتفاق مسلمان باشد و اگر حربی را در دار حرب یابند یا حربی را در دار اسلام یابند حکم این چه باشد- روایت کتاب لقیط آنست که عبرت مر مکان را باشد اگر در دار حرب یابند حربی باشد اگرچه یابنده مسلمان باشد یا حربی و اگر در دار الاسلام یابند مسلمان باشد اگرچه یابنده حربی باشد یا مسلمان و بر روایت محمد ساعت آنست که عبرت مر یابنده را باشد اگر مسلمان یابد مسلمان باشد اگرچه در دار حرب باشد یا در دار اسلام و اگر حربی یابد حربی باشد اگرچه در دار الاسلام باشد و در روایت کتاب الدعوی آنست که عبرت مر اسلام را باشد هر کدام که باشد یا دار یا واحد یعنی یابنده **مسئله** اگر مردی دعوی کند که این لقیط پسر منست نسب ثابت شود یا نه- نسب ثابت شود **مسئله** و اگر بنده دعوی کند که این لقیط پسر منست نسب ثابت شود یا نه- ثابت شود و لقیط آزاد شد **مسئله** اگر مردی دعوی کند که این لقیط بندهٔ من ست استوارش دارند یا نه- استوارش ندارند و گفت وی قبول نکنند **مسئله** اگر لقیط بهم مالی یابند آنمال مر کرا باشد- مر لقیط را باشد و ملتقط را یعنی یابندهٔ این لقیط را روا نباشد که در آنمال تصرف کند **مسئله** ملتقط را روا نباشد که مر لقیط را بزنی دهد یا بجهت لقیط زنی بخواهد یا نه روا نباشد و تصرف کردن در مال لقیط نیز روا نباشد **مسئله** اگر کسی لقیطی را کالائی بخشد ملتقط را قبض کردن روا باشد یا نه-

روا باشد که آن هبهٔ او را از جهت او قبض کنند و نیز روا باشد که لقیط را پیش پیشه وری اندازند تا پیشه آموزد و یا اجارتش دهند یا نزد مے ستانند بجهت خویشتن **کتاب اللقطة** لقطه چیست لقطه امانتست و لقطه چیزیست که از کسی افتاده یابد اکنون اینچنین چیزی چون کسی بیابد امانت است چون **ملتقط** گواه گیرد یعنے یا بندهٔ اینچیز گواه گیرد که از برای آن بر میگیرم که تا نگاه دارم و بخصمش تسلیم کنم **مسئله** از برای تعریف لقطه را چند روز ندا کند - اگر کم از ده درم بود سه روز بگرداند و بگوید که این از آن کیست تا مگر خصمی پیدا آید و اگر ده درم باشد تا سالی بگرداند و ندا میکند اگر مالک پیدا آید بمالک تسلیم کند و اگر مالک پیدا نیاید صدقه کند **مسئله** اما اگر صدقه کرد پس مالک پیدا آمد حکم آن چه باشد - مالک بخیار باشد خواهد بدان صدقه که او داده است رضا دهد خواهد آن صدقه را قبول نکند مر **ملتقط** را تاوان دارکند **مسئله** اگر **ملتقط** بے اجازت قاضی لقطه را نفقه کند چون صاحب لقطه پیدا آید رسد او را که از صاحب لقطه بستاند یانه - واجب نیاید اما اگر باجازت قاضی نفقه کند هر چیه نفقه کرده باشد در ذمهٔ صاحب لقطه دین باشد و ازوی بستاند **مسئله** لقطه را باجارت دادن روا باشد یانه - این را بقاضی باز گویند اگر قاضی مصلحت بیند باجارت دهد و اگر نه داند که قیمت او در نفقه مستغرق خواهد شد بفروشد و بهای آنرا بفرماید تا نگاه دارند و اگر در نفقه دادن مصلحت بیند بفرماید تا نفقه میکنند و آن بر صاحب او دین باشد **مسئله** **ملتقط** را روا باشد یعنی مر بنده را روا باشد که لقطه را از برای نفقه حبس کند یعنی باز دارد یانه - روا باشد که بخصم ندهد تا نفقه نستاند چون نفقه بستاند آنگاه روا نباشد که باز دارد از خصم **مسئله** در زمین حل و در زمین حرم لقطه یکسان باشد یانه - یکسان باشد هر جا که باشد **مسئله** اما اگر مر کسے دعوی کند که این لقطه ملک من است بدو دهند یانه - بدو ندهند تا بینه اقامت نکند که ملک اوست **مسئله** و اگر بینه ندارد اما علامتے میگوید که در نفس او هست **ملتقط** را جبر کند بتسلیم آن یانه - حلال باشد که بخصم دهد اما جبر نکند بتسلیم کردن **مسئله** مر **ملتقط** را منفعت گرفتن از لقطه روا باشد یانه - اگر توانگر باشد روا نباشد و اگر درویش باشد روا باشد اما اگر **ملتقط** لقطه را بر پدر یا بر پسر یا بر زن صدقه کند روا باشد یانه - نیز همچنین اگر توانگر باشند روا نباشد و اگر درویش باشند روا باشد **کتاب الخنثی** خنثی که باشد آنکس باشد که او را هم فرج باشد و هم ذکر او را خنثی گویند **مسئله** حکم خنثی چه باشد یعنی از مردان گیرند یا از زنان اگر بول از جانب مبال مردان کند یعنی از جانب ذکر کند مرد باشد و اگر از جانب مبال زنان کند زن باشد **مسئله** اما اگر بول او از هر دو جانب بیرون می آید حکم او چه باشد - به بینیم که از کدام جانب بیشتر بیرون می آید اگر از جانب ذکر

بیشتر باشد حکم او حکم مرد گیرند و اگر از جانب فرج بیشتر میباشد حکم او حکم زن گیرند **مسئله** اگر از هر دو
جانب برابر میباشد امام اعظم ابو حنیفه رح میگوید لا علم لی بذلک یعنی مرا علم نیست درین و بیشتر را عبرت
نیست و ابو یوسف و محمد میگویند معتبر درین بسیاریست یعنی از هر کدام جانب که بسیارتر بیرون می
آید حکم آنرا گیرند **مسئله** اگر خنثی بالغ شد و محاسن پیدا کرد و دخول میتواند کرد حکم او چه باشد حکم او
چون حکم مردان باشد و اگر ثدی یعنی پستان پیدا آمد چون پستان زنان یا شیر از پستان او فرود آمد
یا حائض شد یا بار گرفت یا مرد بر و دخول میتواند کرد حکم او همچون حکم زنان باشد **مسئله** اما اگر ازین علامتها
هیچ پیدا نیامد حکم او چه باشد حکم او حکم خنثی باشد چون در صف نماز بایستد پس از مردان و پیش از
زنان بایستد و کنیزکی از جهت وی نخرند تا او را ختنه کند اگر مالش باشد و اگر مالش نباشد سلطان از
جهت او از بیت المال کنیزکی بخرد تا ختنه کند چون ختنه بکند باز بفروشد و به بیت المال تسلیم کند **مسئله**
اما اگر مردی وفات یافت و ازوی یک پسر ماند و یک خنثی ماند میراث میان ایشان چگونه قسمت شود
نزدیک امام ابو حنیفه رح حکم خنثی همچون دخترست در میراث دو سهم مر پسر را دهند و یک سهم مر خنثی را و نزد
ابو یوسف و محمد نصف میراث پسر را دهند و نصف میراث دختر را و این قول شعبی ست و اختلاف کرده اند
و در قیاس قول ابو یوسف میگویند که مال میان ایشان هفت سهم شود چهار سهم مر پسر را و سه سهم مر خنثی را و
محمد میگوید که مال میان ایشان دوازده سهم شود هفت سهم مر پسر را و پنج سهم مر خنثی را حجت ابو یوسف آنست
که ترکه میان ایشان بسبب آن هفت سهم میشود که خنثی بوجهی پسرست و بوجهی دختر و از هیچ طرفی درست نیست
پس نیمهٔ میراث به پسر باید داد و نیمهٔ میراث بدختر و آن حساب درکم از هفت نیاید چون هفت تیر باشد جائی
که چهار تیر پسر برد خنثی نیز اگر پسر بودی چهار بردی و اگر دختر بودی جائیکه پسر چهار تیر برد دختر دو تیر برد
اکنون چهار پسر برد و نصف چهار که میراث پسرست دو باشد و این میراث دختر که دو تیرست نصف
آن یکی باشد دو آن و یکی این ۳ باشد هر سه ۳ مر خنثی را باشد و چهار مر پسر را و حجت محمد آنست که ترکه میان
ایشان دوازده سهم شود از ان هفت مر پسر را و پنج مر خنثی را زیرا که اگر خنثی پسر بودی از دوازده شش بردی
و اگر دختر بودی از دوازده چهار بردی اکنون خنثی بوجهی چهار تیر میبرد و بوجهی شش تیر اکنون این جیز
معین ست و در دو مشکلست وجهی میبرد و وجهی نمیبرد مناصفه باید کرد چهار آن و یکی این مر خنثی را
دهند و این پنج باشد و پسر نیز همچنین هشت تیر میبرد و وجهی شش و او نیز در شش متیقن ست و در دو مشکل
این دو مشکل را نیز مناصفه کنند و شش آن و یکی این هفت باشد این هفت مر پسر را باشد **کتاب المفقود**
اگر مردی غائب ست و نمیدانند که مرده ست یا زنده حکم مال او چه باشد قاضی را باید که امینی را نصب کند تا مال او

نگاه دارد و دواهای که ستدنی باشد قبض کند و برزن و اولاد صغار او نفقه کند از ان مال الا میان او
و میان زن او فرقت نیندازد تا صد و بیست سال تمام شود و چون صد و بیست سال تمام شد
از روز ولادت او آنگاه بوفات او حکم کند مر زن او را بفرماید تا عدت دارد و مالی که باشد میان وارثان
که موجود باشند قسمت کنند و هر که پیش از و مرده باشد میراث نبرد از مال این غائب **کتاب الاباق**
اما اگر مردی بندهٔ گریخته را بمولی رساند مستحق جعل باشد یا نه - یعنی حلالی باشد اما به بینیم اگر شبانروز
راه باشد چهلدرم واجب آید و اگر از سه شبانروز راه باشد بحساب آن او مستحق شود **مسئله**
اما اگر قیمت این بنده همین چهلدرم بیش نباشد و یا کم از چهلدرم باشد چه واجب آید - تمامهٔ قیمت
بنده واجب آید مگر یکدرم یعنی یکدرم از قیمت این بنده بمالک باز دهند باقی مر آرندهٔ بنده را باشد
مسئله و آخذ را یعنی یابنده مستحب چیست - آنکه چون بخواهد گرفت گواه گیرد که این بنده را
از برای آن میگیرم تا بخصم تسلیم کنم **مسئله** اما اگر بندهٔ مرهون بگریزد یعنی اگر بنده را گرو کرده اند و
این بنده بگریخت و مردی بگرفت و بیاورد جعل بر که واجب آید بر راهن یا بر مرتهن - بر مرتهن واجب
آید که بدهد بنده را بستاند و بر خود نگاهدارد و مرتهن کسی را گوید که این بنده را گرو بسته باشد
باب احیاء الموات این بابیست که کسی زمین مرده را زنده کند چنانکه از زنده کردن این زمین ملک او
شود **مسئله** زمین مرده کدام ست - هر زمینی که از آن زمین منفعت نتوان گرفت بسبب آنکه در آن
زمین آب نباشد از کمی آب و یا آب بر آن زمین غالب شده باشد چنانکه از بسیاری آب از آن منفعت
نتوان گرفت یعنی کشت نتوان کرد در آن زمین بسبب مانعی اینچنین زمین را مرده گویند و بلفظ تازی
موات گویند **مسئله** زمین موات بر چند وجهست بر دو وجه یکی عادی دوم مملوک عادی زمینی را
گویند که مالک از عادیان بوده باشد و مملوک آنست که مالک باشد آن زمین را الا آنکه پیدا نباشد که کیست
و این زمین را از آبادانی بدان دوری باشد که اگر کسی بر بلندترجایی بایستد و بآواز بلند فریاد کند
بدان شنیده نشود **مسئله** اگر زمینی مرده را خواهد زنده کند دستوری سلطان وقت حاجت باشد یا
نزدیک ابوحنیفه رح حاجت باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد حاجت نباشد فائدهٔ این مسئله اینجا پیدا
شود که مردی زمین مرده را بی دستوری سلطان زنده کند اکنون نزدیک ابوحنیفه رح این زمین
ملک او نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد ملک او شود **مسئله** مسلمان و ذمی در زنده کردن زمین موات
یکسان هستند یا نه - یکسان هستند هر دو **مسئله** اگر مردی زمین موات را در تحجر خود آورد یعنی در
قبض خود آورد و سه سال یا بیشتر آن زمین را عمارت نکرد سلطان را رسد که آن زمین از وی بستاند

وبکسی دیگر بدهد یا نه - روا باشد که از وی بستاند و بکسی دیگر دهد **مسئله** اما اگر زمینی باشد نزدیک دیه
زنده کردن آنرا زمین روا باشد یا نه - روا نباشد از برای چرا زیرا که آنقدر حق چراگاه ستوران باشد
واز جهت درودن مر اهل دیه را **مسئله** اگر مردمان چاهی بکنند در دشتی آنجاه را حریم باشد یا نه -
باشد و چه مقدار باشد حریم آنچاه به بینیم اگر از برای آب دادن شتر بارکش را باشد شصت گز حریم
او باشد و اگر از برای گاو و گوسفند باشد چهل گز حریم او باشد و اما اگر چشمه باشد سصد گز حریم
او باشد و حریم زمینی را گویند که گرد بر گرد چاه باشد و یا بر کناره جوی باشد **مسئله** اگر کسی خواهد که
در حریم چیزی یا چاهی کند تواند یا نه - نتواند منعش باید کرد و نباید گذاشت **مسئله** اما اگر فرات
یا دجله از موضع خود نقل کند زنده کردن آنموضع روا باشد یا نه - اگر چنان نقل کرده است که هر سال آب
باز نمی آید روا باشد که زنده کند چون آب منقطع شده باشد و اگر آب بموضع خود باز می آید روا نباشد
که زنده کند **مسئله** اما اگر جوئیست در زمین کسی حریم باشد مر این جوی را یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه
نباشد مگر آنکه مدعی بینه اقامت کند بر آن و نزدیک ابو یوسف و محمد آب جوی مر خداوند جوی را باشد
تا اگر وقتی جوی کنده شود گل جوی را بر آن آب جوی افکند و طریق باشد او را تا بر سر جوی بگذرد

کتاب الماذون

ماذون کدام ست و که باشد - ماذون بنده باشد که خواجه او را دستوری
داده باشد بخرید و فروخت هر چه خواهد از سودا بکند و گرو بدهد و گرو بستاند و این دستوری عام ست
مسئله اگر دستوری عام ندهد یعنی در یک نوع دستوری دهد چنانکه بر بزازی یا بقالی و آنچه بدین ماند
ماذون باشد یا نه - ماذون باشد در کل الا در نفس کالای که فلان چیز بخرد ماذون باشد یا نه - ماذون
نباشد **مسئله** اقرار ماذون در وامها و غصبها روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اما اگر بندهٔ
ماذون زنی بزنی کند و یا بجهت بنده زنی خواهد یا کنیزکی را بزنی دهد یا بنده را مکاتب کند یا آزاد
کند بر مالی یا هبه کند بعوض یا بغیر عوض روا باشد یا نه - در همه روا نباشد مگر آنکه کسی را مهمان دارد
که او را مهمان داشته باشد و یا اندکی طعام مر کسی را بر وجهی هدیه بدهد آنگاه روا باشد **مسئله**
وامهای ماذون بر که واجب آید - بر قیمهٔ او متعلق باشد یعنی بفروشند او را اگر آنکه مولی فدا
دهد از برای او و اگر مولی فدا ندهد بغریمان او را بفروشند و بهای او را بحصه بردارند و اگر چیزی
باقی ماند از وام پس از آنکه آزاد شود از وی بستانند **مسئله** اگر مردی بندهٔ ماذون را بفروشد روا
باشد یا نه - روا باشد **مسئله** اگر مردی بندهٔ ماذون را مجور کند مجور نشود تا آنکه اهل بازار او آن
بندهٔ ماذون را خبر نشود **مسئله** اگر مولی بمیرد یا مرتد شود و بدار حرب بپیوندد ماذون مجور شود یا نه -

محجور شود **مسئلہ** اگر مولی بندۂ ماذون را محجور کرد پس این بندہ اقرار میکند بدامی اقرار او درست باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح آنچہ در دست او باشد از مال بدان درست باشد **مسئلہ** اگر بندۂ ماذون را دامها لازم شدہ بہت چنانکہ مال او را و رقبۂ او را محیط شدہ بہت یعنی این دامها مالی را کہ بدست این بندہ بہت و بہای این بندہ را در گرفتہ است این بندہ ملک مولی باشد یا نہ۔ ملک مولی نباشد **مسئلہ** اگر مولے بندۂ ماذون را آزاد میکند آزاد میشود یا نہ۔ آزاد شود و آنچہ در دست او باشد ملک مولی باشد **مسئلہ** اما اگر بندۂ ماذون بدست مولی چیزی بفروشد روا باشد یا نہ۔ اگر بمثل قیمت فروشد و یا زیادت از آن بفروشد روا باشد و اگر بنقصان بفروشد روا نباشد **مسئلہ** اگر مولی بدست ماذون خود چیزی بفروشد روا باشد یا نہ۔ روا باشد اگرچہ بمثل قیمت فروشد یا بنقصان قیمت **مسئلہ** اگر مولے بدست ماذون خود چیزے بفروشد از متاع و پیش از آنکہ ثمن قبض کند متاع بماذون تسلیم کرد حکم این چہ باشد۔ این بیع روا باشد و ثمن باطل باشد مولی را **مسئلہ** اما اگر بدست ماذون کالا بفروخت و این کالا نگاہ دارد از جہت ثمن روا باشد یا نہ۔ روا باشد **مسئلہ** اگر مولی بندۂ ماذون خود را آزاد کرد و بروی دامی بود آزادی او روا باشد یا نہ۔ روا باشد اما مولی ضامن باشد بقیمت این بندہ مر غرمایان را و آنچہ فاضل آید از وام بر قیمت او پس از عتق از بندہ بطلبد **مسئلہ** اما اگر کنیزکے ماذونہ از مولی فرزند آرد با ورون فرزند محجور شود یا نہ محجور شود **مسئلہ** اما اگر ولی صبی مر صبی را دستوری دہد بتجارت کردن حکم او چہ باشد حکم او چون حکم بندۂ ماذون باشد در بیع و شراکتاب المزارعۃ یعنی در کشت کردن عقد مزارعت بستن روا باشد یا نہ۔ نزدیک امام ابوحنیفہ رح روا نباشد اگرچہ شرط کردہ باشد در بیع و این بر چہار وجہت۔ و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد و ازین چہار وجہ سہ وجہ آنست کہ روا باشد و یکوجہ آنست کہ روا نباشد اما آن سہ وجہ کہ روا باشد آنست کہ عقد شرکت مزارعہ ببستند کہ تخم و زمین از آن یک شریک و گاو و کار از طرف شریک دیگر باشد و یا زمین از آن یکی باشد و گاو و تخم و کار از آن دیگرے باشد این ہر سہ وجہ روا باشد اما آن وجہ کہ روا نباشد آنست کہ زمین و گاو از آن یکے باشد و تخم و کار از آن دیگری باشد اینچنین روا نباشد باطل باشد و نزدیک ابوحنیفہ رح گفتیم کہ ہیچ وجہی روا نباشد **مسئلہ** مزارعت بمدت روا باشد یا نہ۔ روا نباشد مدتی معلوم باید و غلہ کہ حاصل آید قسمت کردہ باشد میان ایشان اما اگر شرط کنند کہ یکی از ایشان بمقداء معلوم صد من گندم یا ہزار من جو بر دروا باشد یا نہ۔ روا نباشد **مسئلہ** اما چون مزارعۃ درست آید

۲ و یا زمین و گاو و تخم از یکی باشد و کار از دیگری و یا تخم

حاصل برآن شرط باشد یا نه ـــــ حاصل برآن شرط که در عقد مزارعة معین کرده باشد **مسئله** اما اگر چیزی بیرون نیاید عامل را چیزی واجب آید یا نه ـ عامل را هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر مزارعة فاسد گشت مزرعه را باشد ـ کشت مر خداوند تخم را باشد اگر تخم از جانب صاحب زمین باشد عامل را مزد مثل واجب آید که آنمزد مثل از مقدار مشروط نگذرد و نزدیک محمد بالغ مبلغ بدهند یعنی تا آنچه که اجر مثل او باشد تمامه بدهند و اگر تخم از جانب عامل باشد مر صاحب زمین را مزد مثل زمین واجب آید **مسئله** اگر عقد مزارعة بستند پس صاحب تخم امتناع می آرد از دادن تخم بروی جبر کنند یا نه ـ جبر نکنند **مسئله** اگر صاحب عمل از عمل امتناع می آرد جبر کنند یا نه ـ جبر کنند **مسئله** اما اگر یکی از متعاقدان بمیرد مزارعة باطل شود یا نه ـ باطل شود **مسئله** اما اگر مدت مزارعة بگذشت و کشت هنوز نرسیده بود بر مزارعة چه واجب آید ـ مزد مثل زمین واجب آید تا بدروند **مسئله** نفقه کردن در عوارض کشت چنانکه خره کردن و پاک کردن غله و آب دادن در کشت بر که واجب آید ـ بر هر دو مزارع بمقدار حصه هر کسی **مسئله** اما اگر این نفقهٔ عوارض شرط کرده باشد بر عامل روا باشد یا نه ـ روا نباشد این مزارعه باطل باشد **کتاب المساقاة** اگر مردی مر یکی را شریک بآب دادن بجزوی از میوه روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رح باطل باشد همچون مزارعة و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد چون پیدا بمدتی معلوم کند و نام نهد جزوی از خرما مشاع **مسئله** مساقاة در درخت خرما و طب و انگور و بیخ بادنگان روا باشد یا نه ـ هر میوه که بآب دادن زیادت شود در آن روا باشد و اما اگر میوه بنهایت رسیده باشد روا نباشد **مسئله** اگر مساقات فاسد افتد عامل را چه واجب آید ـ مزد مثل واجب آید **مسئله** مساقاة بموت باطل شود یا نه ـ بموت باطل شود و بعذرها فسخ کنند چنانکه اجارت را بعذری حادث شده فسخ کنند والله اعلم **کتاب النکاح** نکاح بچه منعقد شود ـ بایجاب و قبول چون هر دو لفظ ماضی باشد و دیگری مستقبل روا باشد یا نه ـ اگر این لفظ مستقبل از جانب مرد باشد و لفظ ماضی از جانب زن روا نباشد چنانکه زن گوید که نفس خود را بتو بزنی دادم و مرد گوید قبول خواهم کرد و اما اگر مرد گوید که نفس خود بمن ده زن گوید دادم روا باشد **مسئله** نکاح بی گواه منعقد شود یا نه ـ منعقد نشود مگر بحضور دو گواه آزاد و مسلمان و هر دو مرد و یا آنکه یک مرد و دو زن باشد آنگاه بحضور ایشان درست باشد **مسئله** اگر گواهان فاسق باشند بحضور ایشان عقد نکاح منعقد شود یا نه ـ بمذهب علماء ما رح منعقد شود و نزدیک شافعی منعقد نشود **مسئله** اگر مسلمانی ذمیه را بزنی کند که او از اهل کتاب باشد

۳ پشت

۴ مسئله اما اگر یک لفظ ماضی باشد

بگواهی دو ذمی روا باشد یانه - نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد و شافعی روا نباشد **مسئله** چند زن ست که مرد را بزنی کردن روا نباشد چهارده زن هفت نسبی و هفت سببی اما هفت نسبی آنند چنانکه مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و خواهرزاده و برادرزاده و هفت سببی آنند مادرزن و دخترزن و زن پدر و زن پسر و جمع کردن دو خواهر بنکاح و بملک یمین و مادر رضاعی و خواهر رضاعی **مسئله** جمع کردن میان زن و عمهٔ زن و میان زن و میان خالهٔ زن روا باشد یانه - روا نباشد و جمع کردن میان زن و خواهرزادهٔ زن و برادرزادهٔ زن نیز بدینخلاف ست اصل درین آنست که جمع کردن میان آن دو زن روا نباشد که ازین دو زن اگر یکے مرد بودی دیگر را خواستن بنکاح روا نبودی میان اینچنین دو زن جمع کردن در نکاح روا نباشد **مسئله** جمع کردن میان زن و میان دختر شوهر زن روا باشد یانه - نزدیک علمای ثلثه روا باشد و نزدیک زفر و ابن ابی لیلے روا نباشد **مسئله** اگر مردی بزنی زنا کند مادر این زن و دختر این زن بروی حرام شوند **مسئله** اگر مردی مرزن خود را طلاق داد خواهر این زن را در عدت این زن خواستن روا باشد یانه - روا نباشد تا عدت او نگذرد و همچنین هر دو زنی که میان ایشان جمع کردن در نکاح روا نباشد در عدت یکدیگر نیز خواستن روا نباشد **مسئله** چند جائیست که مرد را زن بزنی کردن در عدت زنی دیگر روا نباشد - چهار جائیست یکے آنکه مرد پیرا چهار زن باشد پس یکے را ازین چهار زن طلاق دهد خواهد که زنی دیگر در عدت او بخواهد روا نباشد تا عدت این زن مطلقه نگذرد دوم جائی که مرد مرزن خود را طلاق دهد پس خواهد که خواهر آن زن را بخواهد نیز روا نباشد تا عدت زن او نگذرد سیوم جائیکه مرد مرزن حرهٔ خود را طلاق دهد پس اگر امة بزنی کند نیز روا نباشد تا عدت حره نگذرد چهارم جائی که مردی مر اُمّ ولد خود را آزاد کند خواهر او را نیز خواستن در عدت او روا نباشد **مسئله** اهل کتاب را بزنی کردن روا باشد یانه - باتفاق روا باشد **مسئله** صابیه را بزنی کردن روا باشد یانه - نزدیک ابوحنیفه رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد حاصل درین آنست که ابوحنیفه رح میگوید صابیان قومی اند که از کیشی بکیشی شوند یعنی ایشان را کتابی باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد صابیان گروهی اند ستاره پرست یعنی اهل کتاب نیستند و اهل کتاب کسی باشد که بر ایشان کتابی ازین سه کتاب باشد یا توریت یا انجیل یا زبور چنانکه جهودان و ترسا را باشد **مسئله** صابیه کدام زن را گویند - نزدیک ابوحنیفه رح آنکه از دینی بدینی گردد اما چون بدینی گردیده باشد و یا بکتابی اقرار کرده باشد او را بزنی کردن روا باشد و اما اگر ستاره پرست باشد و مر ایشان را کتابی نباشد

ازایشان بزنی کردن روا نباشد **مسئله** نکاح بت پرستان و مغان روا باشد یانه - روا نباشد
مسئله اگر مردی محرم بازن محرمه یعنی کسانیکه ایشان بجهت حج احرام بسته باشند در حال احرام نکاح
کنند روا باشد یانه - روا باشد اما نزدیکی نشاید کرد در حلال احرام ایشانرا و بقولی خلافست **مسئله**
نکاح بے ولی روا باشد یانه - اگر این زن عاقله و بالغه باشد نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف رح
روا باشد و نزدیک محمد و شافعی روا نباشد **مسئله** جبر کردن بکر بالغه را بر نکاح روا باشد یانه
نزدیک علمای ما روا نباشد و نزدیک شافعی روا باشد **مسئله** دستوری بکر در نکاح کردن در
چه باشد - بخاموشی یعنی اگر دختر بکر را بزنی دهند چون خبر نکاح بدو رسد چگونه دانند که او راضی است
به بینند اگر خاموش میباشد یا میخندد حمل کنند که خاموشی او و خندهٔ او رضاست و اگر نه بدانند که
راضی نیست بنکاح کردن درست نبود **مسئله** دستوری زن کالمچه باشد - بگفتار زبان
که اگر کالمه در وقت نکاح خاموش میباشد دستوری نباشد تا بزبان دستوری ندهد **مسئله**
اگر بکارت بکری بجستن یا بجراحت یا بدرازی روز زائل شود او را چون بکران بزنی دهند یا چون
کالمان - باتفاق علما چون بکران **مسئله** اما اگر بکارت بکری بزنا زائل شود او را چون بکران
بزنی دهند یا چون کالمان - نزدیک ابوحنیفه رح همچون بکران و نزدیک ابو یوسف و محمد چون
کالمان **مسئله** اگر مردی بر زنی دعوی کند که چون خبر نکاح من بتو رسید تو خاموش بوده
و زن گفت رد کرده ام اینجا قول قول کرا باشد - باتفاق قول قول زن باشد نزدیک ابو یوسف
و محمد باسوگند و نزدیک ابوحنیفه سوگند واجب نیاید **مسئله** نکاح بچند لفظ درست می آید
به پنج لفظ یکی بنکاح دوم بتزویج سیوم بتملیک چهارم بهبه پنجم بصدقه و بلفظ اجارت و احلال
و اباحت منعقد نشود **مسئله** اگر مردی دختر صغیرهٔ خود را بزنی دهد یا از برای پسر صغیر خود زنی
خواهد روا باشد یانه - روا باشد اگر بکر باشد یا کالم **مسئله** اما اگر پدر و جد بزنی دهد صغیره را و یا زنے
خواهند از جهت صغیر چون بالغ شوند ایشانرا خیار باشد یانه - نباشد **مسئله** اما اگر عم یا برادر بزنی
دهد چون بالغ شوند خیار باشد یانه - نزدیک ابوحنیفه و محمد خیار باشد و نزدیک ابو یوسف دو قول
دو قولست یکیش آنست که چون بالغ شوند خیارشان باشد یعنی اگر خواهند هم بر آن نکاح بنا شد
و اگر خواهند نکاح را فسخ کنند و قول دیگر آنست که خیارشان نباشد یعنی چون بزرگ و بالغ شوند
نتوانند که نکاح را فسخ کنند **مسئله** صغیر را و بنده را و دیوانه را ولایت باشد یانه - ولایت نباشد
و همچنین کافر را بر مسلمان ولایت نباشد **مسئله** اگر زنی را ولی نباشد مادر و جده او را بزنی میدهند

روا باشد یا نه - نزدیک امام اعظم رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد **مسئله** اگر زنی را
ولی نباشد مولی او را بزنی میدهد روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** اما اگر زنی را دو ولی باشد
یکی اقرب دوم ابعد چنانکه یکی برادر مادر پدری و یکی پدری اکنون از دو ولی کدام او را بزنی بدهد برادر یکی
مادری و پدری باشد مگر آنکه این برادر مادر و پدری غائب باشد که این غیبت منقطعه باشد آنگاه این
ولی دیگر بزنی دهد روا باشد **مسئله** غیبت منقطعه کدام ست - آنست که ازان موضع کاروان در
سالی یکبار بیش نتواند رسید **مسئله** کفویت در نکاح معتبر هست یا نه - معتبر ست **مسئله** اگر
زنی خود را بزنی دهد بغیر کفو اولیای او را حق فرقت باشد یا نه - اولیای او را رسد که میان ایشان تفرقت
افگنند **مسئله** کفویت در نکاح از چه روی نگرند - بنسب و دین و مال و دیگر آنکه مرد مالک مهر و نفقه باشد
و حرفت هر دو یکی باشد **مسئله** اما اگر زنی خود را بزنی دهد کفو... واز مهر خود کم کند روا باشد یا نه -
نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف نکاح درست باشد و روا باشد و اولیای او را حق اعتراض نباشد
و نزدیک محمد نکاح روا نباشد **مسئله** اما اگر مردی صغیره را بزنی دهد و در مهر او کم کند و یا بجهت صغیر
زن خواهد و در مهر او زیادت کند روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رح روا باشد و اگرچه اندک باشد
یا بسیار و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر آنکه غبنی باشد که میان مردمان بر وی **مسئله** اما اگر
عم و برادر زنی خود را بزنی دهد و در مهر کم کند و یا برادری مر خواهر را بزنی دهد جز پدر و جد روا باشد
یا نه - باتفاق روا نباشد مگر آنکه غبنی باشد که میان مردمان بر وی **مسئله** نکاح بی مهر مسمی روا باشد
یا نه - روا باشد اگرچه مهر مسمی کنند یا نکنند **مسئله** کمترین مهر چند ست - ده درم شرعی اگر کم ازده
درم شرعی مسمی کند روا باشد یا نه - نزدیک علمای ثلثه ده درم برسانند و نزدیک شافعی همان
مسمی باشد و نزدیک زفر بمهر مثل او برسانند **مسئله** مهر بچه ثابت شود - بطلاق یا بمرگ شوی
مسئله اما اگر قبل الدخول و قبل الخلوة طلاق دهد چه واجب آید - نیمه مهر واجب آید **مسئله** اگر
مردی مسلمان زنی را بزنی کند بر خمر یا بر خوک نکاح او روا باشد یا نه - نکاح او روا باشد و مهر مثل
واجب آید **مسئله** اگر مردی زنی را بزنی کرد و مهر مسمی نکرد پس بر ضا دادند بر مهر معین نکاح درست
باشد یا نه - نکاح درست باشد و مر زن را همان مسمی واجب آید چون مرد با او دخول کند یا بمیرد
مسئله اگر پیش از دخول طلاق دهد چه واجب آید - متعه واجب آید متعه چه باشد - سه جامه
واجب آید ازار و پیراهن و دامنی اما این سه جامه از جامهائی که پوشیدن آن زن را شاید
مسئله اگر مردی زنی را بزنی کرد بهزار درم پس با نصد درم دیگر در مهر او زیادت کرد پس شوی

پیش از دخول او را طلاق داد چه واجب آید - نزدیک ابو حنیفه رح نیمهٔ مهر اصل نه نیمهٔ مهر فرع یعنی در
اصل مهر او هزار درم بود پانصد واجب آید و نزدیک ابو یوسف نیمهٔ مهری که در حالت یعنی که در
حال هزار و پانصد درم ست نیمهٔ آن هزار و پانصد واجب آید و آن هفصد و پنجاه چیتل باشد **مسئله**
اگر زنی چیزے از مهر خود بشوی بخشد روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** خلوت صحیحه کدام ست
آنکه مرد و زن هر دو تن درست باشند و در حجرهٔ تنها نشسته باشند چنانکه هیچ مانعی نباشد از
دخول مر ایشانرا چنانکه بیمار نباشند و روزه دار نباشند و محرم بحج نباشند و محرم بعمره نباشند
و زن حائض نباشد اگر یک چیز این موجود باشد خلوت صحیحه نباشد **مسئله** و اگر مجبوب
یا خادمی که او را بسنت بریده باشند خلوت کند که دران خلوت هیچ مانعی زینهار نباشد خلوت
او صحیحه باشد یا نه - خلوت او درست باشد نزدیک امام ابو حنیفه رح و تمامهٔ مهر واجب آید و امانزد
ابو یوسف و محمد آن خلوت مجبوب صحیح نباشد و نیمهٔ مهر بیش واجب نباشد **مسئله** متعه چیست
یعنی واجب ست یا سنت یا مستحب - مستحب ست در حق هر زنی که شوی او را طلاق دهد مگر در حق یکزن
که مردی زنی را بزنی کند و هیچ مهر مسمے نکند پس پیش از دخول شوی او را طلاق دهد او را متعه واجب آید
و گفته شده است که متعه سه جامه باشد از کسوت مثل این را **مسئله** اگر مردی دختر خود را بیک
بزنی دهد بدان شرط که مادر او را ایمرد بخواهد مهر هریکے از ایشان بضع یکدیگر باشد روا باشد یا نه - نکاح
درست باشد نزدیک علمای ما اما هریکے را مهر مثل واجب آید **مسئله** اگر مردی آزاد زنی حره را
بزنی خواست بر خدمت سالی یا بر تعلیم قرآن یعنی که شوی مر این زن را یکسال خدمت کند یا قرآن
بیاموزد مهر این زن همین باشد این نکاح روا باشد یا نه - نکاح روا باشد اما مهر مثل واجب آید
مسئله اگر بندهٔ حره را بزنی کند بر خدمت سالی باذن مولی روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله**
اگر زنیست دیوانه و پدری دارد و پسری اولیتر بزنی دادن او که باشد - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف
پسر او اولیتر باشد و نزدیک محمد پدر او اولیتر باشد **مسئله** نکاح بنده و پرستار بی دستوری
روا باشد یا نه - روا نباشد مگر بدستوری مولے **مسئله** مهر زنیکه بندهٔ بزنی کرده باشد بر که باشد
در گردن بنده و از برای مهر او را بفروشد **مسئله** اگر مردی زنی را بزنی کند بهزار درم بر آن شرط که
ایمرد زنی دیگر بر سر او بزنی نکند و یا بر آنکه از این شهر او را بیرون نبرد و اگر از شهر بیرون برد مهر او دو هزار
باشد و یا اگر زنی بر سر او بزنی کند مهر او دو هزار باشد این شرط درست باشد یا نه - اگر بشرط اول وفا کند
هزار درم واجب آید و اگر بشرط دوم وفا کند یعنی از شهرش بیرون برد یا زنی دیگر بر سر او بزنی کند نزدیک

ابو حنیفه رح مهر مثل واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد دو هزار واجب آید حاصل اینکه نزدیک ابو حنیفه رح شرط اول جائزست و شرط دوم فاسد و نزدیک ابو یوسف و محمد هر دو شرط جائز **مسئله** اگر مولی کنیزک خود را بمردی بزنی دهد بر مولی واجب آید که در خانهٔ شوهی تسلیم کند یانه - واجب باید خدمت کند مولی را و شوی و برا بگویند بهر جاکه تا در شوی دخول کن **مسئله** اگر مردی زنی را بزنی کند بر جانوری موصوف چون گاو و گوسفند درست باشد یانه - درست باشد اما جانور میانه واجب آید و شوی بجبار باشد خواهد جانور وسط دهد خواهد قیمت جانور وسط **مسئله** اگر مردی زنی بزنی کند بر جامهٔ غیر موصوف نکاح درست باشد یانه - درست باشد اما مهر مثل مر این زن را واجب آید **مسئله** نکاح متعه و موقت روا باشد یانه - نزدیک علمای ثلثه باطل باشد و نزدیک حسن زیاد اگر مدتی پیدا کنند که در آنمدت صورت نه بندد که از بین برند نکاح روا باشد چون صد و پنجاه سال و یا بیشتر و آنچه بدین ماند و صورت متعه و موقت آنست که مردی زنی را گوید که خود را بمن بزنی ده یکماه و یکسال و یا آنچه بدین ماند چون پیدا کنند **مسئله** نکاح غلام و کنیزک بی دستوری مولی روا باشد یانه - روا نباشد اما اگر بی دستوری مولی نکاح کردند نکاح ایشان موقوف باشد باجازت مولی اگر مولی اجازت دهد روا باشد و اگر نه روا نباشد **مسئله** اگر مردی زنی بزنی کند بی رضای آنزن یا زنی شوی کند بی رضای شوی حکم این چه باشد - حکم این نکاح این ست که موقوف باشد بر رضای دیگری اگر اجازت نکاح دهد منعقد شود والا باطل شود **مسئله** اگر مردی میخواهد که دختر عم خود را بخود بزنی دهد بحکم ولایت روا باشد یانه - روا باشد **مسئله** اگر زنی اجازت کند مردی را که مرا بزنی ده پس اینمرد بحضور دو گواه آنزن را بزنی میکند روا باشد یانه - روا باشد **مسئله** اگر ولی زن میانجی شود بهر چنانکه مردی دختر خود را بزنی دهد و از برای مهر میانجی شود روا باشد یانه - روا باشد و آنزن بجبار باشد خواهد از آن طلبد خواهد از ولی بطلبد **مسئله** اما اگر قاضی فرقت افگند میان زن و شوی در نکاح فاسد پیش از دخول مهر واجب آید یانه - مهر واجب نیاید مگر که دخول کند آنگاه مهر مثل واجب آید اما از آنچه مسمی کرده باشد نگذرد **مسئله** مهر مثل را بکه نگرند بخواهر و عمه خواهر و مادر و خاله نگرند مگر که از یک قبیله باشند **مسئله** اعتبار مهر مثل بچه باشد - بدانچه هر دو زن برابر باشند در ستر و مال و جمال و عقل و دین و شهر و روزگار **مسئله** ترسا را بزنی کردن روا باشد یانه - روا باشد اگرچه مسلمان باشد یا کتابیه **مسئله** مرد آزاد را چند زن بزنی کردن روا باشد - چهار زن روا باشد و زیاده از چهار زن روا نباشد و پرستار را بملک یمین چند انکه

خواهد و بنده را بیش از دو زن روا نباشد و پرستار چندانکه خواهد مسئله اگر مردی چهار زن داشت
پس یکی را طلاق داد پس میخواهد که دیگر را بزنی کند در عدت این زن مطلقه روا باشد یا نه - روا
نباشد تا عدت او نگذرد مسئله اما اگر کنیزک خود را بزنی داد پس آزادش کرد این کنیزک را خیار باشد
خواهد نکاح را اجازت کند و خواهد رد کند اگرچه شوی او آزاد باشد و یا بنده و حکم مکاتب همین چنین
است مسئله اما اگر کنیزک بی اجازت مولی شوی کرد پس آزاد شد او را خیار باشد یا نه - خیار
نباشد مسئله اگر مردی دو زن را بزنی کند بیک عقد که نکاح یکی از ایشان درست نباشد چنانکه یکی
از ان در نکاح شوی دیگر باشد یا در عدت شوی دیگر باشد و مهر مسمی کند هزار درم میان ایشان چگونه
باشد - نزدیک ابو حنیفه رح تمامی مهر مر این زن را باشد که نکاح او درست و نزدیک ابو یوسف و
محمد میان هر دو زن قسمت کنند براندازهٔ مهر مثل ایشان پس آنچه حصهٔ آن زن باشد که در نکاح او
درست شود از شوی و آنچه حصهٔ آن زن که نکاح او درست نیست ساقط میشود مسئله اگر مردی زنی بزنی کند
پس درین زن عیب یابد عیب دیوانگی بخیار باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف خیارش نباشد
نزدیک محمد و شافعی خیار باشد مسئله اگر شوی را عنینی پیدا آید زن چه کند - بر قاضی مرافعت کند و
قاضی مر شوی او را یکسال مهلت دهد اگر در یکسال این شوی دخول توانست کردن فبها و اگر نه میان
ایشان فرقت افگند و این فرقت طلاق بائن باشد و مر این زن را مهر کامل واجب آید چون خلوت کرده
باشد زن خود را تسلیم کرده باشد مسئله اما اگر مجبوب پیدا آید او را مهلت دهند یا نه - مهلت ندهند
و در حال فرقت افگنند اگر زن خصی طلب اما اگر خصی پیدا آید مهلت دهند بچون عنینان مسئله اگر
زنی اسلام آورد و شوی کافر است چه کنند - قاضی بر شوی او اسلام عرضه کند اگر اسلام آورد زن
زن او ست و اگر اسلام نیاورد فرقت افگنند میان ایشان و این فرقت طلاق بائن باشد نزدیک
ابو حنیفه و محمد رح و نزدیک ابو یوسف فسخ باشد مسئله اگر مردی اسلام آورد و زن او مجوسیه باشد
قاضی نیز بر او اسلام عرضه کند اگر اسلام آورد زن زن او باشد و اگر ابا آرد قاضی فرقت افگند میان
ایشان و این فرقت فسخ باشد باتفاق و اگر دخول کرده باشد مهر تمامی واجب آید و اگر دخول نکرده
باشد هیچ واجب نیاید مسئله اگر زنی اسلام آرد در دار حرب فرقت افتد میان ایشان یا نه - فرقت افتد
مسئله اگر شوی کتابیه اسلام آرد نکاح میان ایشان قائم باشد یا نه - قائم باشد مسئله اگر شوی یا زن
از دار حرب بدار اسلام آیند فرقت افتد میان ایشان یا نه - فرقت افتد مسئله اما اگر زنی را شوی
را برده کنند و از دار حرب بدار اسلام آرند میان ایشان فرقت افتد یا نه - فرقت افتد اما اگر هر دو را

برده کنند فرقت نیفتد **مسئله** اگر زنی از دار حرب بهجرت کرد و بدار اسلام آمد این زن را شوی کردن
روا باشد یا نه - روا باشد و عدت واجب نیاید نزدیک ابو حنیفه رح و نزدیک امام ابو یوسف و محمد رح واجب
آید اما اگر باردار باشد شوی کردن روا نباشد تا آنگاه که بار بنهد **مسئله** اما اگر شوی با زن از دار اسلام
ردت آرند میان ایشان فرقت افتد یا نه - فرقت افتد اما این فرقت فسخ باشد و طلاق نباشد
مسئله اگر شوی ردت آرد مهر واجب آید یا نه - اگر دخول کرده باشد تمامه مهر واجب آید و اگر نه نیمه
مهر واجب آید اگر زن ردت آرد مهر او ساقط شود یا نه - اگر مدخوله باشد مهر واجب آید و اگر مدخوله نباشد
هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر زن و شوی هر دو ردت آورده اند باز هر دو اسلام آورده نکاح ایشان
هر دو کس باطل شود یا نه - باطل نشود نکاح برقرار باشد **مسئله** مرتد را زن مسلمان کردن روا باشد
یا نه - روا نباشد نه کافره و نه مسلمان و نه مرتده و زن مرتده را نیز روا نباشد که شوی کند نه مسلمان
و نه کافر و نه مرتد **مسئله** اگر مردی مسلمان باشد و زن کافره و یا زن مسلمان باشد و مرد کافر فرزند
تبع که باشد - تبع مسلمان باشد اگر پدر مسلمان باشد تبع پدر و اگر مادر مسلمان باشد تبع مادر باشد
و اگر زن و شوی کافر باشند پس یکی اسلام آرد حکم فرزندان صغیر ایشان چه باشد - بچنین تبع
مسلمان باشند **مسئله** اما اگر یکی از ایشان کتابی باشد و دیگری مجوسی فرزند تبع که باشد - فرزند تبع
کتابی باشد **مسئله** اما اگر کافری زنی را بزنی کند بی گواه و یا این زن در عدت دیگری باشد نکاح
روا باشد یا نه - بنگریم اگر در دین ایشان روا میدارند روا باشد و اگر روا نمیدارند روا نباشد
مسئله اگر مجوسی مغی مادر خود یا دختر خود را بزنی کند پس اسلام آرند میان ایشان فرقت افگنند یا نه
میان ایشان فرقت افگنند **مسئله** اگر مردی دو زن حره بزنی دارد مرد را واجب هست که میان این
هر دو زن عدل کند در قسمت یا نه - بر مرد عدل کردن میان هر دو زن واجب است یک شب بیک زن
و یک شب زن دوم را این عدل باشد **مسئله** بکر و کالمه یکسان هستند یا نه - یکسان هستند اگر چه هر دو
بکر باشند یا یکی بکر باشد و دیگری کالمه **مسئله** اما اگر یکی بنده باشد و دیگری آزاد قسمت میان ایشان
چگونه باشد - آزاد را دو شب و بنده را یک شب **مسئله** در حال سفر هیچکس را ازین زنان حق نباشد
یا نه - حق نباشد هر کدام زن را که خواهد بسفر برد و مستحب آنست که میان ایشان قرعه زند بنام
هر که قرعه بیرون آید او را ببرد مگر آنکه این زن قسمت خود بزن دیگر ببخشد **مسئله** اما این زن که

قسمت بخشیده است رجوع کند تواند یا نه - تواند که رجوع کند و خود بسفر رود کتاب الرضاع
چه مقدار است مدت شیر خوارگی که حرمت رضاع بدان ثابت شود - اندک یا بسیار آنچه بخورد
حرمت رضاع ثابت شود چون بمدت رضاع شیر خورده باشد اگرچه یک مکیدن بمکد و نزد یک شافعی
پنج مکیدن متفرقه بمکد حرمت رضاع ثابت شود **مسئله** مدت رضاع چند ست - نزد یک ابو حنیفه
سی ماه یعنی دو نیم سال و نزد یک ابو یوسف و محمد دو سال ست و قول شافعی همین ست و نزد یک
زفر سه سال و بقول عائشه رضی پانزده سال و بعضی گفته اند مدت عمر و بعضی گفته اند چهل سال
مسئله برضاع چند کس حرام شوند - چندانکه بنسب حرام شوند مگر مادر برادر رضاعی که مادر برادر
رضاعی را بزنی کردن روا باشد و مادر نسبی را بزنی کردن روا نباشد صورت اینمسئله چنین
باشد که دو بچه بیگانه از شیر یکزن اجنبیه بخورند هر یک از ایشان که از ان شیر خورده باشند نتوانند
که مادر دو خواهر یکدیگر را بخواهند **مسئله** زن پدر رضاعی را روا باشد که بزنی کند یا نه - روا نباشد
همچنانکه زن پدر نسبی **مسئله** اگر زنی مر بچه را شیر داد این بچه بر شوی زن و پدر زن و بر پسر زن
و بر پدر شوی و بر پسر شوی حرام شود و این شوی مر این بچه را پدر رضاعی باشد یا نه - باشد
مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و عدت بگذشت و این زن شوی دیگر کرد و این بچه را شیر
داد حرمت رضاع از شوی اول ثابت شود یا از شوی دوم - اینمسئله بر سه وجهست یکوجه باتفاق
از شوی اول ثابت شود و وجه دیگر آنست که باتفاق از شوی دوم ثابت شود و وجه سیوم خلافست
اگر بار گرفت از شوی دوم و بچه آورد باتفاق از شوی دویم ست و اگر بار نگرفته و بچه نیاورده است
باتفاق از شوی اول باشد و اگر بار گرفت و بچه بیاورد نزد یک امام اعظم رح از شوی اول باشد
و نزد یک محمد از هر دو باشد و نزد یک ابو یوسف زیاده شده است از شوی حال و اگر بر حال
یا کم شده است از شوی اول **مسئله** خواهر برادر رضاعی را بزنی کردن روا باشد یا نه - روا باشد
چنانکه خواهر برادر نسبی را و آن چنان باشد که زنی مر پسر بیگانه را شیر داد و این را پسری باشد
روا باشد مر پسر این زن را که خواهر آن برادر رضاعی را بخواهد **مسئله** اگر دو بچه شیر یکزن بخورند
روا باشد که یکدیگر را بزنی کنند یا نه - روا نباشد زیرا چه هر دو برادر و خواهر رضاعی شده اند مر یکدیگر را
مسئله اگر زنی مر بچه را شیر داد پس میخواهد که این بچه را بشوهری قبول کند تواند یا نه - روا نباشد
زیرا چه پسر رضاعی باشد مر او را همچنین که این پسر را خواستن روا نباشد پسر پسر را نیز خواستن
روا نباشد **مسئله** اگر شیر زنی را در آب بیامیختند و بچه بخورد حرمت رضاع ثابت شود یا نه -

بنگریم که شیر غالب است بر آب یا نه - اگر شیر غالب است حرمت رضاع ثابت شود و اگر آب غالب است
حرمت رضاع ثابت نشود **مسئله** اگر زنی در طعام شیر بیامیخت پس بچه بخورد حرمت رضاع
ثابت شود یا نه - اگر این طعام و شیر با آتش پخته باشند باتفاق حرمت رضاع ثابت نشود
و اما اگر این شیر با آتش پخته نباشند بنگریم اگر ثرید کرده باشند و شیر غالب است نزدیک ابو یوسف
و محمد حرمت رضاع ثابت شود و نزدیک امام اعظم رح حرمت رضاع ثابت نشود اگرچه شیر
غالب باشد **مسئله** اما اگر زنی وفات یافت و بعد از وفات شیر او را بدوشیدند و بچه را
بدادند و او بخورد حرمت رضاع ثابت شود یا نه - ثابت شود **مسئله** اما اگر شیر زنی با شیر
گوسفندی بیامیختند و کودکی را دادند تا بخورد حرمت رضاع ثابت شود یا نه - اگر شیر گوسفند غالب
باشد بر شیر زن حرمت رضاع ثابت نشود و اگر شیر زن غالب باشد بر شیر گوسفند حرمت رضاع ثابت
شود **مسئله** اگر شیر زنی را با شیر زنی دیگر بیامیختند و از آن یکزن بیش از آنست که از آن دیگری
حرمت رضاع چگونه ثابت شود - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح آنزن که شیر او بیشتر است
حرمت رضاع او ثابت شود و نزدیک محمد رح هر دو زن حرمت رضاع از هر دو زن ثابت شود **مسئله**
اگر دختر بکر را شیر فرود آید و بچه آنرا بخورد حرمت رضاع ثابت شود **مسئله** اما اگر مرد را
شیر فرود آید و بچه آنرا بخورد حرمت رضاع ثابت نشود **مسئله** اگر دو بچه شیر گوسفندی را
بخوردند حرمت رضاع میان ایشان ثابت نشود **مسئله** اگر مردی دو زن دارد یکی صغیره و یکی
کبیره پس این کبیره مر این صغیره را شیر داد این زنان هر دو بر شوی حرام شوند مهر واجب آید
یا نه - اگر دخول کرده باشد کبیره را تمامی مهر واجب آید و اگر دخول نکرده باشد هیچ واجب نیاید
اما صغیره را نیمه مهر بر شوی واجب آید **مسئله** مر شوی را رسد که آنچه صغیره را داده باشد بر کبیره
رجوع کند یا نه - اگر این کبیره مر صغیره را بعد شیر داده است یعنی میدانست که بآن شیر دادن من
بر شوی حرام خواهم گردید و با دانش بداد آنید که نیمه مهر بر کبیره رجوع کند و اگر این کبیره بنادانست
داده است و ندانست که بدادن شیر من بر شوی حرام خواهد شد هیچ واجب نیاید **مسئله** در
رضاع گواهان که شوند مردان یا زنان - باید که دو مرد گواه باشند و یا یکی مرد باشد و دو زن و هم
زنان روا باشد **کتاب الطلاق** طلاق بر چند وجه است - بر سه وجه احسن و بدعی
و سنت طلاق احسن آنست که مردی زنی را یک طلاق دهد در پاکی که در و مجامعت نکرده باشد
پس بگذارد که عدت او بگذرد **مسئله** طلاق سنت کدام است سنت آنست که مردی زن خویش را

سه طلاق بگوید در سه پاکی مدخوله را **مسئله** طلاق بدعت کدام است - طلاق بدعت آنست که مردی مرزن خویش را سه طلاق دهد بیک لفظ و یا سه طلاق در یک پاکی بدهد چون برین جمله بدهد طلاق واقع شود و مرد بزه مند شود **مسئله** طلاق سنت برچند وجه است - بر دو وجه است سنت عدد و سنت وقت است و سنت وقت مخصوص در حق مدخوله باشد یعنی در پاکی دهد که با او دخول نکرده باشد و سنت عدد هم در حق مدخوله باشد و هم در حق غیر مدخوله یعنی سه طلاق بیک لفظ ندهد و اگر سه طلاق بیک لفظ بدهد بدعت باشد خواه مدخوله باشد و خواه غیر مدخوله **مسئله** اما اگر زنی آنست که حیض نمی بیند و یا آنکه صغیره است او را میخواهد که طلاق بسنت دهد چگونه دهد - هر ماهی یک طلاق و اگر دخول میکند در هر ماهی و طلاق میدهد روا باشد اگرچه میان دخول و طلاق جدائی نکند **مسئله** اگر زنی باردار در شوی او میخواهد که سه طلاق دهد بسنت روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا باشد که هر ماهی یک طلاق بدهد تا سه طلاق شود و نزدیک محمد رح طلاق سنت بر حاملہ را یکی بیش نباشد **مسئله** اگر مردی زنی را در حال حیض طلاق گوید واقع شود یا نه - واقع شود اما بزه مند باشد مستحب باشد که مراجعت کند پس چون از حیض پاک شود خواهد طلاق دهد خواهد نگاهدارد **مسئله** هر شوی که مرزن خود را طلاق دهد طلاق واقع شود چون این شوی عاقل و بالغ باشد آزاد باشد یا بنده **مسئله** طلاق دیوانه و کودک و خفته واقع شود یا نه - واقع نشود **مسئله** طلاق برچند وجه است - بر دو وجه صریح و کنایت صریح آن باشد که گوید انت طلاق و مطلقة و طلقتک برین لفظ طلاق واقع شود و رجعی باشد و یکی باشد اگرچه نیت طلاق نکند و این لفظ به نیت محتاج نباشد اگرچه گوید نیت طلاق نداشته ام طلاق واقع شود **مسئله** اگر مردی زنی را گوید انت الطلاق او انت طالق الطلاق طلاقاً چند طلاق واقع شود - اگر نیت یک طلاق دارد یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت سه طلاق کند سه طلاق واقع شود و وجه دوم کنایت است و از آنجمله سه آنست که بدان نیز طلاق رجعی واقع شود و آن این الفاظ است اعتدی و استبری رحمک و انت واحدة و باقی کنایتها چون نیت طلاق کند یک طلاق بائن واقع شود و اگر سه طلاق نیت کند هر سه واقع شود و اگر دو طلاق نیت کند نزدیک علمای ثلثه یکی باشد و نزدیک شافعی چندانکه کند هم چندان باشد **مسئله** الفاظ بائن کدام است - آنست که مردی مرزنی را گوید تو طلاق بائنی یا گوید

انت بائن وبتة وبتلة وحرام وحبلك على غاربك والحقي بأهلك وخلية وبرية ووهبتك لأهلك وسرحتك وفارقتك وانت حرة وتقنعي وتستتري واعتدي وابتغي الازواج اعزبی

معنی آن باشد که بگوید تو از من بریدی و جدائی و رسن تو در گردن تست و بأهل خود پیوند و تو پای کشادهٔ و ترا بیزاریست و ترا بأهل تو بخشیدم و ترا از خود جدا کردم و تو آزادی و دامنی بر سر پوش و یا گوید خود را بپوش و یا گوید غربت کن و شوی طلب کن اگر نیت طلاق ندارد بدین الفاظ طلاق واقع نشود مگر در حال مذاکرهٔ طلاق که آنگاه در قضای قاضی طلاق واقع شود اما میان او و میان خدای طلاق واقع نشود مگر که نیت باشد **مسئله** اما اگر در یاد کردن طلاق نباشد و در حال خشم و خصومت باشد طلاق واقع شود دیانه - بهر لفظیکه مراد او دشنام باشد طلاق واقع نشود مگر به نیت **مسئله** اما اگر بر طلاق ضربی زیاده کند یا لفظ شدت یاد کند طلاق باشد دیانه نزد ابو حنیفه و محمد طلاق باشد چنانکه گوید تو طلاقی همچون سپندانه یا همچون کوه و نزد یک ابو یوسف اگر لفظ شدت یاد کند بائن باشد چنانکه گوید تو طلاقی همچون کوه یا همچون آهن و نزد یک زفر اگر لفظ بزرگی یاد کند یا خردی بائن واقع شود چنانکه گوید تو طلاقی همچون بزرگی سر سوزن طلاق بائن باشد **مسئله** اگر مردی طلاق را اضافت کرد بجملهٔ آنچه حکم جملهٔ آن شمرند چنانکه گوید تو طلاقی یا گوید سر تو طلاق یا جان تو طلاق یا فرج تو طلاق یا روی تو طلاق طلاق واقع شود دیانه - واقع شود **مسئله** اگر مردی زنی را گوید تو نیم طلاقی یا ثلثی درین هر دو مسئله یک طلاق واقع شود زیرا که طلاق متجزی نیست **مسئله** طلاق مکره یعنی کسیکه بشوار دهند طلاق سکران یعنی مردمست واقع شود دیانه چنانکه مرد را جبر کنند و گویند که زن خود را طلاق ده و اگر نه ترا بخواهیم کشت و یا دست ترا خواهیم برید و انیمرا از بیم آن طلاق بدهد - نزد یک علمای ما طلاق واقع شود و نزد یک شافعی واقع نشود **مسئله** اگر مردی زن را بگوید که دست تو طلاق و یا پای تو طلاق طلاق واقع شود دیانه - نزد یک علمای ثلثه واقع نشود و نزد یک زفر و شافعی واقع شود **مسئله** اگر گنگ طلاق دهد واقع شود دیانه - واقع شود و طلاق دادن آن گنگ به اشارت باشد **مسئله** اگر مردی اضافت کند طلاق را بنکاح چنانکه گوید مر زنی را چون ترا بزنی کنم تو طلاق و یا گوید هر زنی را که بزنی کنم طلاق چون این زنرا بزنی کند طلاق واقع شود دیانه - نزد یک علمای ما هم در عقب نکاح طلاق واقع شود و نزد یک شافعی هیچ واقع نشود اما اگر اضافت کند طلاق را بشرط

چنانکه گوید مرزن خود را که اگر در این سرای در روی تو طلاق چون آن زن در سرای در رود طلاق واقعشود یانه - واقعشود طلاق **مسئله** اضافت طلاق کی درست آید - چون سوگند خورنده مالک باشد یا اضافت ملکی چنانکه بیان کرده شد و نزدیک شافعی اگر مالک باشد اضافت درست آید واگر بملک اضافت کند درست نیاید **مسئله** اگر مردی مرزن اجنبیه را یعنی مرزن بیگانه را بگوید که اگر تو درین سرای در روی تو طلاق پس آن زن را بزنی کند بعد ازان آن زن در آن سرای در رود طلاق واقعشود یانه - نشود **مسئله** لفظهای شرط چند اند - هفت اند چنانکه اِن و اِذا و اِذا ما و متیٰ و مَتیما و کُلّ و کُلّما چنانکه گوید اگر در بن سرای در روی یا گوید چون در بن سرای در روی یا گوید هرگاه که درین سرای در روی تو طلاقی چون یکبار طلاق واقعشود بر فتن در آن سرای اگر بار دیگر در رود طلاق واقع نشود مگر که کُلّما شرط کرده باشد چنانکه گوید که هر باری که درین سرای در روی طلاق هر باریکه در رود طلاق شود تا سه طلاق شود پس ازان چون عدت بگذرد شوی دیگر کند و با شوی اول را بخواهد باز در سرای در رود طلاق واقع نشود زیرا که ملک تمام زائل گشته بود **مسئله** اگر مردی زنی را گوید که اگر در بن سرای در روی طلاقی پس پیش ازان که زن در سرای در رود شوی او را طلاق داد پس عدت او بگذشت پس در سرای در رفت سوگند فرود آید و طلاق واقعشود یا سوگند فرود آید و طلاق واقع نشود زیرا که محل وقوع طلاق نیست از عدت فارغ شده بود اما فائده آنچه یک سوگند فرود آید و طلاق واقع نشود آنست که اگر او را بزنی کند پس در سرای در آید طلاق واقع نشود زیرا که سوگند فرود آمده بود اما اگر هم در عدت باشد که در سرای در رود طلاق واقعشود **مسئله** اگر زن و شوی اختلاف کنند بر وجود شرط چنانکه مردی زن خود را گفته باشد که اگر امروز در بن سرای در روی تو طلاق پس زن گوید در رفتم و طلاق شدم و مرد گوید در نرفته قول قول که باشد - قول قول مرد باشد مگر که زن بیّنه اقامت کند **مسئله** اما اگر شرط چیزی باشد که مرد را بدان اطلاع نباشد قول قول که باشد قول قول زن باشد در حق نفس خود چنانکه مردی مرزن خود را گوید که اگر حائض شوی طلاق پس زن گوید که حائض شدم قول قول زن باشد زیرا که این شرطیست که مرد را بر آن اطلاع نیست **مسئله** اگر مردی مرزنی را گوید که چون حائض شوی تو طلاق و فلانه نیز با تو بهم طلاق پس این زن گوید که حائض شدم اگر آن فلانه را تصدیق کند هر دو زن طلاق شوند و اگر تصدیق نکند زنی که حیض دیده است او طلاق شود و آن فلانه نشود **مسئله** اگر مردی مرزنی را گوید که چون تو حائض شوی پس تو طلاق پس آن زن خون بدید اکنون بدیدن این خون طلاق

واقعشود یا نه - طلاق واقع نشود تا سه روز نگذرد چون سه روز بگذرد آنگاه از دوردیدن خون باز طلاق واقعشود فائدهٔ آن این باشد که این حیض از عدت محسوب باشد **مسئله** اما اگر مردی مر زن خود را گوید که چون حائض شوی حیضی طلاقی اکنون برین زن بدیدن خون طلاق واقع شود یا نه - از تمام شدن حیض طلاق واقع نشود تا از حیض پاک نشود **مسئله** طلاق کنیزک چندست دو طلاق خواهد شوی او آزاد باشد خواهد بنده **مسئله** طلاق حرّه چندست - سه طلاق خواه شوی او آزاد باشد خواه بنده **مسئله** اگر مردی زنی غیر مدخول را سه طلاق دهد هر سه طلاق واقع شود یا نه - اگر بیک لفظ هر سه گوید هر سه واقعشود و اگر پراگنده گوید یکی پیش واقع نشود **مسئله** اما اگر مردی زن خود را گوید که یکی پیش از یکی چند واقعشود - یکی واقع شود **مسئله** اما اگر گوید تو طلاقی یکی پس ازان یکی چند واقع شود - دو واقع شود طلاق **مسئله** اما اگر مردی زنی را گوید چون درین سرای در روی تو طلاقی یکی و یکی و پس آنزن در وقت در سرای رود چند واقع شود - نزدیک امام اعظم رحمه یک طلاق واقعشود و نزدیک ابو یوسف و محمد دو طلاق **مسئله** اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی در هر طلاق کی واقع شود هر جا که باشد طلاق واقع شود در هر شهر یکه او باشد **مسئله** اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی کی واقع شود در حال **مسئله** اما اگر مردی زن را گوید که چون در سرای روی تو طلاقی طلاق کی واقع شود هر وقتیکه در سرای در رود تا مادام که در نرفته است واقع نشود **مسئله** اما اگر مردی زن را گوید تو طلاقی فردا طلاق کی واقع شود - چون صبح صادق بدمد طلاق واقعشود **مسئله** اما اگر مردی زن را گوید که اختیار کن خود را و نیت طلاق باشد یا گوید طلاق ده خود را اکنون این زن در مجلس و غیر مجلس طلاق تواند داد یا نه - در مجلس تواند داد و در غیر مجلس نتواند داد **مسئله** اگر این زن در مجلس خود را طلاق نداد بعمل دیگر مشغول شد و یا از آن مجلس برخاست امر او از دست او بیرون شود یا نه - بیرون شود اما اگر در مجلس گوید اختیار کردم خود را طلاق بائن واقع شود و یک طلاق باشد اگرچه شوی را نیت سه طلاق باشد **مسئله** اما آنچه گفته بود که طلاق ده خود را این طلاق رجعی باشد **مسئله** اگر سه طلاق داد چند واقعشود - اگر شوی سه طلاق نیت کرده باشد هر سه واقعشود **مسئله** اما اگر مردی مردیرا گوید که طلاق ده زن مرا و این لفظ مطلق گفته است و نگفت که اگر خواهی طلاق ده اکنون طلاق کی تواند داد - در مجلس و در غیر مجلس طلاق تواند داد **مسئله** اما اگر مردی زنی را گوید که طلاق ده نفس خود را هر گاه که خواهی کی طلاق تواند داد - در مجلس تواند داد و در غیر مجلس نتواند داد **مسئله** اگر مردی مر زنی را گفت که تو اگر مراد دوست داری

یا دشمن داری تو طلاقی پس گوید دوست یا دشمنت دارم طلاق واقع شود یا نه - واقع شود مسئله
اگر مردی مرزن را گوید در مرض موت خویش که تو طلاقی بائن پس هم در عدت زن این شوی ببرد زن میراث
برد یا نه - میراث برد چون در عدت باشد و اگر گذشته باشد پس شوی نبیرد میراث نبرد مسئله اگر مرد
مرزنی را گوید تو طلاقی انشاء الله یعنی پیوسته طلاق انشاء الله میگوید طلاق شود یا نه - اگر انشاء الله
پیوسته بلفظ طلاق گفته باشد طلاق واقع نشود و اگر او لفظ انشاء الله جدا گفته باشد طلاق واقع شود
مسئله اگر مردی مرزن را گوید تو سه طلاقی مگر یکی چند طلاق شود و طلاق واقع شود مسئله دا اگر گوید
تو سه طلاقی مگر دو چند واقع شود یکی واقع شود مسئله اگر شوی مرزن را مالک شود و یا زن مر شوی را
مالکه شود یا بعضی را مالک شود میان ایشان فرقت افتد یا نه - فرقت افتد و صورت این مسئله آنچنان
باشد که مردی کنیزک خود را به پسر خود بزنی دهد و یا دختر خود را بغلام خود بزنی دهد پس این هر دو وفات یابد و
آن کنیزک بحصهٔ پسر آید و یا این غلام بحصهٔ دختر آید میان ایشان فرقت افتد و همه دیگر نیز هست
چنانکه مردی کنیزک خود را بمردی بزنی داد پس این کنیزک را نیز بدو بخشید اینجا نیز میان ایشان فرقت افتد
زیرا چه شوی مالک شود بر زن خویش پس باید که بینهما تفریق افتد و همچنین اگر نیمهٔ کنیزک بدو بخشید
یا عشری بدو بخشید نیز بهمین حکم باشد نکاح برخیزد و مالک یمین شود و الله اعلم **کتاب الرجعة**
اما اگر مرد زن خود را طلاق رجعی دهد مراجعت تواند کرد یا نه - تواند کرد یعنی تواند که بر زن خود باز
گردد اگر رضا دهد زن بباز گشتن او یا نه دهد **مسئله** مراجعت چه باشد - مراجعت آن باشد که شوی
بگوید مرزن خویش را که باز گردانیدم ترا و یا با زن مجامعت کند و یا زن را قبله زند و یا اندام زن را بشهوت
بمالد و یا در فرج زن بشهوت بنگرد امام شوی را مستحب آن باشد که گواه گیرد بر جعت و اگر نگیرد نیز روا باشد
مسئله اگر مردی دعوی کند پس از گذشتن عدت که در حال عدت با تو مراجعت کرده ام و زن گوید که
نکرده قول قول که باشد قول قول زن باشد **مسئله** اما چون قول قول زن باشد بر زن سوگند واجب
آید یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رح سوگند واجب نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد سوگند واجب آید
مسئله اگر مرزن مطلقه را گوید که با تو رجعت کردم و زن گوید که عدت من بگذشت این مراجعت درست
آید یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه مراجعت درست نیاید و قول قول زن باشد و نزدیک ابو یوسف و
محمد درست باشد **مسئله** اما اگر شوی کنیزک پس از گذشتن عدت گوید که من در حال عدت مراجعت کردم

وکنیزک تکذیب وی کند و مولی کنیزک تصدیق میکند که راست میگوید مراجعت کرده است قول
قول که باشد - نزدیک امام ابو حنیفه رح قول قول کنیزک باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد قول قول
شوی و مولی باشد یعنی مراجعت درست باشد **مسئله** اگر زن معتده از حیض سیم پاک شود کم از
ده روز مراجعت بریده شود یا نه - بریده نشود تا غسل نکند و یا وقت نمازی بروی نگذرد و اما اگر ده
روز تمام باشد که حیض او بریده شده باشد مراجعت درحال بریده شود پیش از انکه غسل کند یا وقت نمازی
بر وبگذرد **مسئله** اما اگر زنی را یکم از ده روز خون بریده شود و این زن آب نیافت تیمم کرد اکنون
بنفس تیمم مراجعت بریده شود یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح بریده نشود تا نماز نکند و
نزدیک محمد و زفر بنفس تیمم بریده شود **مسئله** اما اگر معتده غسل کند و عضوی را فراموش کرده
بدان عضو آب نرسانید مراجعت بریده شود یا نه - اگر عضوی کامل باشد یا زیاده آن مراجعت
بریده نشود اما اگر کم از عضوی باشد مراجعت بریده شود **مسئله** مطلقهٔ رجعیه را روا باشد
که خود را پیرایه بندد و بیاراید یا نه - روا باشد **مسئله** شوی معتده را روا باشد که در آید بی دستوری
او یا نه - روا باشد اما مستحب آن باشد که در نیاید تا او دستوری ندهد و اما آواز نعلین خود
او را بشنواند آنگاه اندر آید **مسئله** اما اگر مردی مرزن خود را طلاق رجعی داده باشد دخول کردن
با این زن روا باشد یا نه - بمذهب علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد **مسئله** و اگر
مردی مرزن خود را طلاق بائن داده باشد کم از سه طلاق هم در عدت یا پس از گذشتن عدت او را
بزنی تواند کرد یا نه - بزنی تواند کرد **مسئله** اگر مردی مرزن خود را که حره است سه طلاق داده باشد
او را بزنی کردن روا باشد یا نه - روا نباشد تا شوی دیگر بخواهد پس آن شوی با وی دخول کند
بنکاح صحیح پس از آن شوی نیز طلاق دهد و یا بمیرد آنگاه شوی اول را روا باشد که آن زن را بخواهد
مسئله کودکی مراهق یعنی کودکی که ببلاغت نزدیک رسیده بود در حلاله کردن همچون بالغ هست
یا نه - همچون بالغ ست **مسئله** اگر کنیزک مطلقه باشد بدو طلاق بدخول مولی بر شوی حلال شود
یا نه - حلال نشود **مسئله** اما اگر مردی زنی را بزنی کند بشرط حلاله روا باشد یا نه - نزدیک امام
ابو حنیفه و زفر روا باشد با کراهت و نزدیک محمد نکاح درست باشد اما بر شوی حلال نشود و نزدیک
ابو یوسف نه نکاح درست باشد و نه بر شوی حلال شود **مسئله** اگر مردی زن خود را یک طلاق
داد و عدت او بگذشت و این زن شوی دیگر کرد پس آن شوی طلاق داد بشوی اول باز گشت
اکنون شوی اول بچند طلاق مالک باشد - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف بسه طلاق مالک باشد

و نزد محمد آنچه باقی باشد بر آن مالک باشد یعنی اوّل اگر یک طلاق گفته بود مالک دو باشد و اگر دو طلاق گفته باشد مالک یک طلاق و اگر سه طلاق گفته باشد مالک سه طلاق باشد **مسئله** اگر زن مطلقه ثلثه شوی خود را بگوید که عدت من بگذشت و شوی دیگر کردم و آن شوی نیز طلاق داد عدت او نیز بگذشت مرا بزنی کن او را استوار دارند یا نه - اگر این زن نزد یک این شوی راستگوی بوده است و مدت احتمال آن دارد که این چندین چیز در ینمدت حاصل بتواند شد استوارش دارند و قول قول زن باشد و اگر مدت احتمال این ندارد استوار ندارند **کتاب الایلاء** اگر مردی مر زن خود را بگوید که بخدای که با تو نزدیکی نکنم و یا گوید که نزدیکی نکنم چهار ماه حکم این چه باشد - حکم این ایلاء باشد اگر در ینمدت ایلاء که چهار ماه ست دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند یک طلاق بر زن بیفتد و ایلاء ساقط شود **مسئله** اما اگر سوگند مر آبدر اخورد چنانکه بگوید که بخدای که هرگز با تو نزدیکی نکنم حکم این چه باشد اگر دخول نکرد تا چهار ماه بگذشت یک طلاق واقع شود و پس اگر او را بزنی کند همین حکم باشد و اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند تا چهار ماه دیگر بگذرد طلاق دیگر واقع شود **مسئله** پس اگر بار دیگر بزنی کند همین حکم باشد یا نه - اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر نکند تا چهار ماه دیگر بگذرد طلاق سوم واقع شود و مطلقه ثلثه شود **مسئله** اما اگر مطلقه ثلثه شد و عدت او بگذشت و شوی دیگر کرد پس آن شوی دیگر با او دخول کرد پس طلاق کرد و یا بمرد و بشوی اول باز گشت اگر شوی با او دخول کند چه شود کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند تا چهار ماه بگذرد طلاق شود **مسئله** اما اگر سوگند کم از چهار ماه خورده باشد ایلاء باشد یا نه - نباشد اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند طلاق نشود **مسئله** اگر سوگند خورد بحج یا بروزه یا بصدقه یا بعتق یا بطلاق ایلاء باشد یا نه ایلاء باشد **مسئله** اما اگر مردی زنی را طلاق بائن داده باشد پس بروی ایلاء بندد درست باشد یا نه - درست نباشد **مسئله** اما اگر طلاق رجعی داده باشد پس ایلاء بندد درست باشد یا نه - درست باشد **مسئله** اما اگر بیماری ایلا بست و قادر نیست بر مجامعت کردن و یا آنکه این زن بیمار ست که ممکن نیست دخول کردن بروی یا مسافتی باشد میان ایشان که در مدت ایلاء نتواند رسید رجعت این مرد بیمار را نیچه باشد رجعت او بزبان بگوید که فئت الیها معنی این آن باشد که بازگشتم بدان زن چون چنین بگوید ایلا برافتد **مسئله** اما اگر هم در مدت ایلاء این مرد نیکو شد هم بدان سخن که فئت الیها بگفته است راجع باشد یا نه - نی بازگشتن او بجماع باشد چون قادر ست بر جماع کردن **مسئله**

اما اگر مردی مر زنی را گوید که تو بر من حرامی حکم این چه شود - از نیت اینم در پرسند اگر گفت دروغ
خوسته ام استوارش ندارند و اگر گوید که طلاق خوسته ام طلاق باشد بائن و اگر گوید ظهار خوسته ام
ظهار باشد و اگر گوید حرام خوسته ام و یا گوید هیچ نخوسته ام سوگند باشد ایلاء نباشد والله اعلم

کتاب الخلع مرد را روا باشد که با زن خود خلع کند بر مالی یا نه - اگر ایشان را دشوار باشد داشتن
نکح و حدود خدای عز وجل پاک نباشد که فداد هد در هجر نفس خود را مالی تا خلع کند او را چنان بدهد خلع
باشد و این خلع طلاق بائن باشد و مال بر زن واجب آید **مسئله** اگر این ناسازواری از جانب مرد
باشد کراهیت باشد که زیاده از آن بستاند که او را داده باشد **مسئله** اما اگر زیادت ازان می ستاند
کراهه باشد روا باشد یا نه - در قضای قاضی باشد که بستاند **مسئله** اگر مردی زنی را گوید که
تو طلاقی بر هزار درم طلاق واقع شود یا نه - اگر مال قبول کند طلاق واقع شود و مال لازم آید و این
طلاق بائن باشد **مسئله** اگر مردی زنی را خلع کند بر خمر یا خوک حکم این چه باشد - طلاق واقع
شود و بر زن خمر و خوک واجب لازم نیاید **مسئله** اگر مردی زنی را گوید تو طلاقی بر هزار من خمر
طلاق واقع شود یا نه - رجعی واقع شود و بر زن مال لازم نیاید **مسئله** در عوض خلع کدام مال روا باشد
هیچ در عوض مهر روا باشد **مسئله** اگر زنی گوید مر شوی خود را که مرا خلع کن بآنچه در دست منست
پس او را خلع کرد و در دست او هیچ نبود چیزی بر زن واجب آید یا نه - هیچ چیزی بر زن واجب نیاید
و طلاق واقع شود **مسئله** اگر زنی شوی خود را گوید که خلع کن بر آنچه در دست منست از مال پس
شوی او را خلع کرد و در دست او هیچ چیز نبود چه واجب آید - هر یکه از شوی استده باشد باز دهد
اما اگر گوید که خلع کن بر آنچه در دست منست از سیم و شوی در را خلع کرد و بر دست وی چیزی نبود
درم واجب آید **مسئله** اما اگر زنی مردی را گوید که مرا سه طلاق ده بهزار درم پس شوی یک طلاق داد
خود واجب آید - ثلث هزار درم واجب آید باتفاق و طلاق بائن واقع شود **مسئله** اما اگر گوید سه
طلاق ده مرا بهزار درم شوی سه طلاق پراگنده داد در یک مجلس چند واقع شود - نزدیک امام ابو حنیفه
سه طلاق واقع شود و هزار درم واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد و قیاس آنست که یک طلاق
واقع شود ثلث هزار درم بی چیزی و استحسان آنست که هر سه واقع شود بهزار درم **مسئله** اما اگر
مردی زن خود را گوید که خود را سه طلاق ده بهزار درم یا بر هزار درم پس این زن یک طلاق میدهد
طلاق واقع شود یا نه - طلاق واقع شود و مال لازم نیاید **مسئله** مبارات بچون خلع باشد یا نه -
نزدیک امام ابو حنیفه مبارات و خلع هر دو برابرست در حق حکم و باطل شود حق زن از شوی و شوی از زن

مسئله صورت مبارات چیست - صورت مبارات آنست چنانکه گوید بیزار کردم ترا و خلع
چنان که گوید خلعتک خلع کردم ترا نزدیک محمد هر دو جای باطل نشود و نزدیک ابو یوسف در خلع چنانکه
امام ابو حنیفه گفت و در مبارات چنانکه محمد گفت **کتاب الظهار** اگر مردی زن را گوید که تو
بر من چنانی همچنانکه پشت مادر من حکم این چه باشد - این زن بر وی حرام شود یا نه - حرام شود و
وطی و لمس و قبله روا نباشد تا کفارت ندهد **مسئله** و اما اگر پیش از کفارت دخول کند بروی
چیزی واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر استغفار **مسئله** دخول که کفاره بدو واجب آید کدام است
آنست که عزم کند بوطی اول بار پیش از دخول کردن **مسئله** اگر مردی مر زنی را گوید که تو بر من
همچون شکم مادر منی و یا چون ران مادر منی و یا چون فرج ظهار باشد یا نه - ظهار باشد و اصل درین
آنست که هر عضوی که حکم کل دارد چون سر و روی و فرج و گردن و نیمه و ثلث و مانند کند بعضو زنی
از ذوات محارم خویش که آن عضو را دیدن روا نباشد چون مادر و خواهر و خاله و مادر رضاعی **مسئله**
اما اگر مردی مر زن خود را گوید که تو بر من همچو مادر منی حکم این چه باشد - رجوع کنند به نیت اگر نیت او
گذاشتن زن باشد گذاشته شود و اگر نیت ظهار باشد ظهار باشد و اگر هیچ نیت نباشد هیچ واقع
نشود و اگر گوید هیچ نخواسته ام ستوارش دارند **مسئله** اگر مولی بر کنیزک خود ظهار میکند ظهار باشد
یا نه - نباشد جز بر زن حره **مسئله** اگر مردی چهار زن دارد و ایشان را گوید شما بر من همچون پشت مادر
منید از همه ظهار باشد یا نه - از همه ظهار باشد و از برای هر یکی کفارهٔ علیحده واجب آید **مسئله**
کفارهٔ ظهار چیست - بردهٔ آزاد کند و اگر بردهٔ ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر دو ماه نیز
پیوسته روزه نتواند داشت شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را دو من گندم یا چهار من جو
و یا چهار من خرما بدهد و اینهمه پیش از دخول و پیش از لمس و قبله باید داد **مسئله** در کفارهٔ ظهار بندهٔ
کافر و مسلمان دادن یکسان باشد یا نه - روا باشد هر دو یکسان باشند مسلمان و کافر و صغیره
و پیره زنینه و مادینه **مسئله** نابینا را در کفارت ظهار آزاد کردن روا باشد یا نه - روا نباشد اما
اگر یکپای و یکدست بریده باشد روا باشد و دیوانه روا نباشد **مسئله** اگر مکاتب را آزاد کند روا
باشد یا نه - روا نباشد و همچنین در کفاره مدبر یا ام ولد را آزاد کردن روا نباشد اما اگر مکاتبی باشد
که از مال کتابت هیچ نگذارده باشد اگر او را از جهت کفارت ظهار آزاد کند روا باشد **مسئله** اما اگر
مردی بر نیت کفاره پدر را و یا پسر را بخرد از ظهار محسوب باشد و همچنین هر ذی رحم محرم و اگر
آزاد کرد علامی مشترک را و ضامن شد باقی او را پس آزاد کرد او را جائز نیست نزدیک ابو حنیفه رح و

صورت ظهار از بعض از امثال کتب مذهب کرده شد

نزد صاحبیه جائزست و اگر آزاد کرد نیمهٔ غلام خود را از کفارت ظهار پس آزاد کرد باقی او را ازان
جائزست و اگر آزاد کرد نصف غلام خود از کفارت ظهار پس مجامعت کرد با آن زن مظاهره پس آزاد
کرد باقی آنرا جائز نیست و اگر نیابد مظاهر غلامی را یعنی از آزاد کردن غلام عاجزست پس کفارت او
اینست که دو ماه روزه دارد پیاپی که در آن دو ماه ماه رمضان و روز عید فطر و روز نحر یعنی عید اضحی
و ایام تشریق نباید مسئله اگر مظاهر بر زنی که ظهار بسته است مجامعت میکند روا باشد یا نه
اینمسئله بر سه وجهست یکوجه آنست که باتفاق روا باشد و روزه از سر نگیرد دیگوجه آنست که باتفاق
روا نباشد و روزه از سر گیرد دیگوجه خلاف اما آنموجه که باتفاق روا نباشد آنست که مظاهر بر زن خود
که مظاهره است در روز بعد مجامعت کرد باتفاق روزه را از سر گیرد و آنوجه که خلافست آن چنان است
که مظاهر در شب بعد یا در روز بنسیان مجامعت کرد نزد ابوحنیفه و محمد رح آنهمه روز را از سر گیرد و نزد یک
ابو یوسف از سر نگیرد مسئله اما اگر در روزه بعذر یا بغیر عذر بخورد روزهای گذشته را باز گرداند یا نه
باز گرداند مسئله اگر بندهٔ ظهار بندد کفارهٔ او بچه باشد - کفارت نباشد بهیچ چیز نگیرد بر روزه مسئله
اما اگر مظاهر روزه نتواند داشت چه کند - طعام دهد شصت مسکین را هر مسکین را دو من گندم یا
چهار من جو یا چهار من خرما اما اگر در چاشت و شام نان دهد نیز روا باشد اگرچه اندک خوار باشند و یا
بسیار خوار باشند مسئله اما اگر شصت مسکین را یکروز دهد روا باشد یا نه - روا باشد مسئله
اما اگر یک تن را بیکروز طعام دهد روا باشد یا نه - از یک روزه محسوب باشد باقی پنجاه و نه روز
بباید شش داد مسئله اگر در میان طعام دادن مجامعت کند نان را از سر گیرد یا نه - از سر گیرد مسئله
اما اگر مردی را دو کفارهٔ ظهار واجب آید پس دو بنده را آزاد میکند و هیچ نیت معین نمیکند
که این بنده بجهت فلان ظهار و این بندهٔ دیگر بجهت ظهار دیگر روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه نیت
نمیکند و همچنین اگر چهار ماه روزه میدارد و یا صد و بیست مسکین را طعام میدهد نیز روا باشد
مسئله اگر یک بنده آزاد میکند و دو ماه پیوسته روزه میدارد روا باشد یا نه - روا باشد هر کدام
نیت که میکند محسوب باشد کتاب اللعان اگر مردی زنی را قذف کند و مرد و زن از اهل گواهی
باشند و زن از انجمله باشد که قاذف او را حد زنند و یا این زن فرزندی دارد پس مرد فرزند را
نفی میکند یعنی میگوید که این فرزند از آن من نیست و زن حد قذف بطلبد درینچنین صورت
لعان واجب آید اما اگر مرد امتناع آرد قاضی آنرا حبس کند تا لعان کند و یا نفس خود را دروغ کند
مسئله و اگر مرد رجوع کرد یعنی بگوید که دروغ گفته ام چه واجب آید - حد واجب آید مسئله اما اگر مرد

لعان کند بر زن نیز واجب آید که لعان کند یا نه - واجب آید که یا لعان کند یا شوی خود را تصدیق
کند مسئله اما اگر شوی بنده باشد یا کافر یا محدود قذف پس قذف کند مر زن خود را حد واجب
آید یا نه - حد واجب آید مسئله اما اگر مرد از اهل شهادت باشد و زن بنده باشد یا کافر یا محدود
بقذف باشد پس شوی او را قذف کند بر مرد حد واجب آید یا نه - حد واجب نیاید مسئله صفت
لعان چیست - آنکه نخست مرد چهار بار بگوید که گواهی دهم بخدا که من از جملهٔ راستگویانم در آنچه
میگویم که تو زنا کرده و بار پنجم بگوید که لعنت خدای بر آنمرد باد اگر از جملهٔ دروغگویانست در آنچه
میگوید که تو زنا کرده و هر بار اشارت بزن میکند و میگوید پس آنگاه زن چهار بار بگوید که گواهی دهم بخدا
که تو از جملهٔ دروغ زنانی در آنچه مرا گفتی که زنا کرده ام پس پنجم بار نیز بگوید که خشم خدای بر آنزن
باد که اگر تو از جملهٔ راستگویانی در آنچه مرا گفتی که زنا کرده ام پس چون هر دو تن لعان کردند قاضی فرقت افگند
میان ایشان مسئله فرقت لعان چیست - نزدیک ابوحنیفه و محمد رح بطلاق بائن و نزدیک ابویوسف
حرام ابد که نکاح نپیوندد مسئله اما اگر مردی زن را قذف کند که این فرزند من نیست حکم این فرزند
چه باشد - قاضی این فرزند نفی کند و مادر پیوندد مسئله اگر شوی بار دیگر رجوع کند گوید که من
دروغ گفتم حدش زنند یا نه - حد زنند و اگر این زن بار دیگر زنا کند نزدیک ابوحنیفه و محمد روا باشد
نزدیک ابویوسف روا نباشد مسئله همچنین اگر زنی زنا کند بر مردی این زن را حد زنند یا نه -
حد زنند اگر بعد از حد همان مرد را شوی کند روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مردی زنی صغیره را
قذف کند و یا دیوانه را لعان واجب آید یا نه - لعان واجب نیاید و اگر مردی زن خود را گوید که
بار تو از من نیست لعان واجب آید یا نه - لعان واجب نیاید مسئله اگر مردی زن خود را گوید
که زنا کردی و یا گوید که بار تو از زنا ست و یا از من نیست حکم این چه باشد - لعان کند مسئله
قاضی حمل را نفی کند و مادر پیوندد یا نه - نفی نکند و مادر پیوندد مسئله اگر مردی نفی کند فرزند را
پس از زائیدن نفی او درست باشد یا نه - اگر در مدت نفی نفی میکند نفی او درست باشد و اگر بعد از
مدت نفی نفی میکند درست نباشد مسئله مدت نفی تا کی ست - نزدیک ابوحنیفه رح تا وقتیکه آلات
ولادت بخزند و تهنیت بکنند بر ولادت و اگر پس ازان نفی کند درست نیاید و فرزند از و نفی نشود و
نزدیک ابویوسف و محمد تا مدت نفاس نگذشت نفی او درست باشد و چون مدت نفاس بگذشت
نفی نتواند کرد مسئله اگر پس از نفاس فرزند را نفی کند لعان واجب آید یا نه و میان زن و شوی فرقت
افگنند یا نه - فرقت افگنند و نسب ثابت شود مسئله زنی دو بچه آرد بیک شکم پس شوی اولین را

نفی کرد و دوم را اقرار کرد نسب ثابت شود یا نه - نسب از هر دو ثابت شود و شوی را حد نزنند مسئله
اگر اولین را اقرار کرد و دوم را نفی کرد نسب از کدام ثابت شود - نسب از هر دو ثابت شود و لعان
واجب آید میان هر دو کس یعنی زن و شوی مسئله اگر مردی زن را طلاق دهد یا فرقت افتد میان
ایشان بی طلاق عدت این زن چند واجب آید - اگر این زن حره باشد و از اهل حیض باشد عدت او
سه حیض باشد و اگر از اهل حیض نباشد عدت او سه ماه باشد و اگر این زن حامل باشد عدت او
تا آنوقت باشد که حمل را بنهد مسئله اگر کنیزک مطلقه باشد عدت او چند باشد - نیز اگر این کنیزک از
اهل حیض باشد عدت او دو حیض باشد و اگر از اهل حیض نباشد عدت او یکماه و نیم باشد مسئله
اگر زنی را شوی مرده باشد عدت وفات او چند باشد اگر حره باشد چهار ماه و ده روز و اگر امة باشد
دو ماه و پنجروز باشد مسئله اگر مطلقه وارث شود یعنی زنی را شوی او در حال مرض طلاق داد و در
حال مرد اکنون بر این زن کدام عدت واجب آید - عدتی که دورتر باشد یعنی اگر چهار ماه و ده روز
دورتر باشد همان چهار ماه و ده روز واجب آید و اگر مدت سه حیض دورتر باشد این دوم واجب آید
مسئله اگر چنانستی که امة آزاد شد در عدت طلاق رجعی اکنون عدت او بعدت حرائر نقل شود
یا نه - عدت او بعدت زنان حره نقل شود مسئله اما اگر در طلاق بائن بود عدت او بعدت حرائر
نقل نشود مسئله اگر زنی آئسه عدت بماه میداشت پس پیش از آنکه عدت او تمام شود خونی دید
بر آن عدت خود بگذارد یا نه - عدت از سر گیرد بحیض و آنچه از ماه داشته باطل شود مسئله اگر مردی
زنی را بنکاح فاسد بزنی کرد و دخول آورد یا بزنی بشبهت دخول کرد پس قاضی میان ایشان فرقت
افگند عدت ایشان بچه باشد - عدت ایشان بحیض باشد یا قاضی میان ایشان فرقت افگند یا
بمهر مسئله اگر مردی ام ولد خود را آزاد کرد یا بمرد عدت او بچه باشد - عدت او بسه حیض باشد یا در
عتق یا در وفات مولی مسئله اگر صغیری وفات یافت و او را زنی ماند بارد دار عدت او بچه باشد -
عدت او بوضع حمل باشد مسئله اما اگر حمل او پس صبی ظاهر شده است عدت او بچه باشد - بچهار ماه
و ده روز مسئله اگر مردی زنی را طلاق داد در حال حیض آن حیض از عدت او محسوب باشد یا نه -
محسوب نباشد مسئله اما اگر مردی بر معتدهٔ بشبهت دخول کرد عدت دیگر واجب آید یا نه -
عدت دیگر واجب آید مسئله اولین در دومین تداخل شود یا نه چنانکه زنی را یک حیض از عدت او
گذشته باشد پس مردی بروی دخول کرد بشبهت - بسه حیض دیگر واجب آید یکی حیضی که گذشته است
مخصوص از عدت اوّل و دو حیض دیگر از عدت اول و همان دوم و چهارم حیض مخصوص از عدت

دوم باشد مسئله واگر دو حیض گذشته بود پس مدخوله شد نیز سه حیض واجب آید دو حیض که گذشته است مخصوص از عدت اول بود و سیوم هم از عدت دوم باشد چهارم و پنجم از عدت دوم باشد مسئله اگر عدت اول تمام شده باشد و دوم تمام نشده باشد که مجامعت کرد عدت با دیگر واجب آید یا نه - از عدت دوم تمام کند و عدت دیگر بروی واجب آید مسئله اگر مردی زن خود را در سفر طلاق داد یا بمرد این زن عدت از کی گیرد - در طلاق پس از طلاق و در وفات پس از وفات مسئله و اگر این زن را هیچ معلوم نشد از طلاق و یا از وفات تا آنکه عدت این زن گذشت پس از گذشتن عدت معلوم شد که شوی او را طلاق داده است و یا بمرده است اکنون عدت بروی واجب آید یا نه - اگر بخواهد در حال شوی دیگر بتواند کرد مسئله در نکاح فاسد عدت از کی باز گیرند از آنوقت باز که شوی او وطی او ترک گیرد مسئله بر معتده سوگ کی واجب شود - چون از شوی مبانه شود بطلاق بائن و سوگ واجب ست که برآرد چون بالغه باشد و مسلمان باشد مسئله سوگ چه باشد - آنکه زن بوی خوش نکند و پیرایه نه بندد و بروغن سر را چرب نکند و در چشم سرمه نکند مگر بعذر و رنگ حنا نکند و جامهٔ رنگین نپوشد نه بمعصفر و نه بزعفران مسئله بر کافره و صغیره و کنیزک سوگ واجب آید یا نه - سوگ واجب نیاید مگر کنیزکی چون در نکاح دیگری باشد آنگاه در عدت سوگ واجب آید مسئله معتده را خطبه کردن روا باشد یا نه - روا نباشد تعرضی بر خطبه کردن روا باشد مسئله اگر معتده ایست بطلاق بائن یا بطلاق رجعی اگر در مدت عدت از خانه بیرون می آید روا باشد یا نه - روا نباشد و اما در عدت وفات تمامی روز بیرون باشد و یا بعضی از شب اما شب بیرون بودن روا نباشد مگر در خانهٔ خویش مسئله معتده عدت کجا دارد - در خانهٔ پدر یا در خانهٔ شوی آنجا دارد که در وقت طلاق در آن بوده باشد مسئله اگر در خانهٔ شوی او را حصه چندان نمیرسد که او ساکن تواند بود و وارثان بیرون میکنند از آن خانه نقل کند یا نه - نقل کند و در خانهٔ دیگر عدت دارد روا باشد مسئله اگر مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد روا باشد که بسفرش برد یا نه - نزدیک علمای ما روا نباشد تا مراجعت نکند و نزدیک شافعی روا باشد مسئله اگر مردی زنی را طلاق بائن داد پس هم در عدت او را بزنی کرد پس پیش از دخول طلاق داد بروی حد واجب آید - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح مهر کامل و عدت از سر گیرد و نزدیک محمد نیمهٔ مهر و عدت باقی و نزدیک زفر نیمهٔ مهر و عدت هیچ نه مسئله اگر مردی زنی را طلاق رجعی داد پس این زن بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت طلاق پیش از دو سال بچه آورد نسب ثابت شود و زن زن او

باشد واگر کم از دو سال بچه آورد نسب ثابت شود و زن زن او نباشد **مسئله** اگر مردی طلاق بائن داد پس این زن بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت طلاق کم از دو سال بچه آورده است نسب ثابت شود واگر دو سال تمام آرد یا زیاده نسب ثابت نشود مگر که شوی دعوی کند **مسئله** اما اگر زنی در عدت وفات بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت وفات تا دو سال بچه آرد نسب ثابت شود **مسئله** اگر معتدهٔ اقرار میکند بگذشتن عدت پس بچه می آرد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت اقرار کم از ششماه بچه آرد نسب ثابت نشود واگر ششماه و یا بیشتر باشد نسب ثابت شود **مسئله** اگر معتدهٔ بچه آرد و دایه گواهی دهد بمجرد گواهی دایه نسب ثابت شود یا نه - نسب ثابت شود و نزدیک امام ابوحنیفه رح نسب ثابت نشود مگر سه چیز بوده باشد یا حمل ظاهر بوده باشد و یا شوی بحمل اعتراف نموده یا دو مرد و یا یک مرد و دو زن گواهی دهند که این فرزند را این زن زاده است آنگاه نسب ثابت شود و نزدیک صاحبین بمجرد قول دایه ثابت شود **مسئله** اگر مردی زنی را بزنی کرد پس این زن بچه آورد از وقت نکاح کم از ششماه نسب ثابت شود یا نه - نسب ثابت نشود اما اگر در مدت ششماه آرد نسب ثابت شود اگر شوی اعتراف کند **مسئله** اگر شوی ولادت را منکر شود نسب ثابت شود یا نه - اگر دایه گواهی دهد نسب ثابت شود **مسئله** مدت حمل چند ست - بیشتر مدت حمل دو سال ست و کمتر ششماه و نزدیک شافعی مدت حمل چهار سال **مسئله** اگر ذمی مرزن خویش را بعد از عقد بار دار یافت و بار او از زنا ست روا باشد بر آن زن دخول کردن یا نه - نزدیک ابوحنیفه و محمد رح روا نباشد و نزدیک ابو یوسف روا باشد و شکل دیگر این مسئله چنانست که اگر ذمی مرزنی را که حمل او از زنا بزنی میکند روا باشد یا نه - جواب همانست که نکاح روا باشد و دخول روا نباشد خلاف محمد ست که نزدیک محمد دخول هم روا نباشد **کتاب النفقات** نفقهٔ زن بر که واجب آید - بر شوی اگر چه این زن مسلمان باشد یا کتابیه **مسئله** نفقه کسے واجب آید - چون نفس خود بشوی تسلیم کند و در خانهٔ شوی بود نفقه و جامه و خانه واجب شود بر شوی برای زن **مسئله** اگر زنی بے فرمان شوے از خانه بیرون رود نفقه واجب آید یا نه - نفقه واجب نیاید تا در خانهٔ شوی باز نیاید چون باز آید نفقه واجب آید **مسئله** اگر این زن صغیر باشد نفقه واجب آید یا نه - اگر این صغیر چنان باشد که خدمت تواند کرد مر شوی را و بروی مجامعت تواند کرد نفقه واجب آید و اگر خدمت نتواند کرد و دخول بروی ممکن نباشد نفقه واجب نیاید **مسئله** اما اگر زن کبیره است و مرد صغیر که بر زن

مجامعت نمیتواند کرد و زن نفس خود را بشوی تسلیم کرده است و در خانهٔ شوی ست نفقه واجب
آید یا نه - واجب آید **مسئله** اگر مردی مرزنی را طلاق دهد نفقه و عدت و سکنی و خانه بر مرد واجب آید
یا نه - واجب آید اگرچه این طلاق بائن باشد یا رجعی **مسئله** اگر سبب فرقت که از طرف زن باشد
بمعصیتی و یا بغیر آن چنانکه فالعیاذ بالله مرتده شود و یا مر فرزند را قبله دهد بروی شهوت و میان
ایشان فرقت افتد نفقه عدت بر شوی واجب نیاید و هر زنی که شوی او وفات یافته باشد نفقهٔ
عدت بر این زن واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر زنی را حبس کنند از برای وامی و یا
غاصبی او را غصب کند و یا حج رود بی محرمی نفقه واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اما اگر در خانهٔ
شوی بیمار شود نفقه واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** اما اگر بیمار شود در غیر خانهٔ شوی نفقه واجب
آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** نفقهٔ خدمتکاران زن بر شوی واجب آید یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه
نفقهٔ خدمتکاران زن واجب آید و نزدیک ابو یوسف از آن دو خدمتکار واجب آید و زیاده
ازین واجب نیاید **مسئله** زن را روا باشد که از شوی خانه جداگانه طلبد تا تنها در آنجا نه باشد
و در وهیچ از قرابتیان شوی نباشد یا نه - روا باشد که بطلبد مگر که این زن راضی باشد بودن میان
قرابتیان شوی باختیار خود **مسئله** مر شوی را روا باشد که اقربای زن را منع کند بآمدن در خانه
که زن او باشد یا نه - روا باشد اما از نظر و سخن کردن منع نتواند کرد هر وقت که خواهند بیایند و نظر
بیندازند و سخنی که باشد بگویند و بروند **مسئله** اگر مردی نفقه نتواند داد چنانکه درویش باشد
میان ایشان فرقت افگنند یا نه - فرقت نیفگنند اما مر زن را گویند که وام کن و بخور تا آنگاه
که شوی تو قادر شود بر نفقه دادن چون قادر شود وام بگزارد **مسئله** اگر مردی غائب ست
و مال ودیعت بدست مردی که حاضر ست پس این مرد اقرار میکند برین زن که این زن مودع من ست
که مال بدست من ودیعت نهاده ست اکنون قاضی قضا کند بنفقه برین مرد از مال شوی این زن
که مودع اینمرد ست یا نه - حکم کند بنفقه برین مرد و از وی کفیل بستاند **مسئله** در مال غائب نفقه
مر چند کس را واجب ست که بدهند بر پنجکس واجب آید یکی زن را دوم فرزندانی که صغیر باشند سیوم
مادر را چهارم پدر را پنجم ذوالارحام را یعنی برادران و خواهران را **مسئله** اگر قاضی مر مرد درویش را
حکم کرد باداء نفقه باندازهٔ درویشی او پس اینمرد توانگر شد بروی کدام نفقه واجب آید نفقه
توانگران واجب آید **مسئله** و اگر مدتی برآمد که شوی مر زن را نفقه نداد نفقه گذشته از شوی
بطلبد یا نه - نباید که بطلبد مگر که قاضی قضا کرده باشد بنفقه یا صلح کرده باشد بر معین **مسئله**

ص آید یا نه - واجب

اگر قاضی قضا کرد بنفقه مر زن را پس مدتی برآمد که شوی هیچ نداد و وفات کرد اکنون در مال او واجب
آید یا نه - واجب نیاید و ساقط شود **مسئله** اگر نفقهٔ یکساله پیش از آنکه سال بگذرد شوی بمرد پس
بعضی از سال گذشت که شوی وفات یافت اکنون ورثه بر نفقهٔ باقی بر زن رجوع کنند یا نه -
نزدیک ابوحنیفه و ابو یوسف رح نیاید که رجوع کنند و نزدیک محمد رح رسد که بنفقهٔ باقی رجوع کنند و بستانند
مسئله اگر بندهٔ حره را بزنی کرد حکم نفقه چه شود و برکه واجب آید - بر بنده اما دین باشد بر گردن او که اگر
ندهد و نتواند داد آید که او را بفروشند و نفقه بستاند از بهای او **مسئله** اگر زردنی کنیزکے را بزنی کند آید
مر شوی را که بخانهٔ خود برد یا نه - نباید که در خانهٔ خود برد و هر وقتی که ظفر یابد بر آن کنیزک وطی کند **مسئله**
مر مولای کنیزک را رسد که از شوی کنیزک نفقهٔ کنیزک مطلبد یا نه - اگر در خانهٔ شوی رها کند آید که بطلبد
و اگر در خدمت خود دارد نیاید که بطلبد **مسئله** نفقهٔ اولاد صغار یعنی فرزندان خرد بر پدر ایشان
واجب آید یا نه - واجب آید و هیچکس را در نفقهٔ ایشان شرکت نباشد چنانکه در نفقهٔ زن هیچکس
شریک نتواند شد **مسئله** شیر دادن بچهٔ صغیر بر مادر واجب آید یا بر پدر یعنی اگر میان زن و
شوی تفریقی افتاد و ایشانرا بچهٔ باشد شیر خوار و مادر امتناع آرد از شیر دادن - بر پدر واجب آید
که از برای این بچه دایه گیرد مزدور تا او را شیر میدهد تا آنوقت که از شیر مستغنی شود **مسئله** اما اگر زن
خود را یا معتدهٔ خود را مزدور میگیرد تا شیر دهد روا باشد یا نه - روا نباشد تا مادام که در عدت او
باشد چون از عدت بیرون آید روا باشد که مزدور گیرد **مسئله** اما اگر مادر این فرزند را میدهد
پس از گذشتن عدت بمقدار اجرتے که مر اجنبیه را میدهد بمادر اولیتر که با جنبیه **مسئله** اما اگر مادر
چیزے بیشتر میطلبد که مر اجنبیه را میدهد رسد او را که از شوی بستاند یا نه - نرسد مگر که شوی
برضای خود دهد **مسئله** نفقهٔ صغیره بر پدر واجب آید یا نه - واجب آید اگرچه بخلاف دین باشد

باب الحضانة اگر میان زن و شوی فرقت افتد بچه بکدام از ایشان اولیتر باشد بمادر
یا بپدر - بمادر تا او تعهد فرزند بواجبی بکند **مسئله** اما اگر مادر نباشد بکدام کس اولیتر باشد
بجدهٔ مادری پس بپدری و اگر جدهٔ مادری و پدری نباشد آنکه مر خواهران را اولیتر از عمات و خالات
اما اول بخواهر مادر پدری اولیتر پس بخواهر مادری اولیتر از پدری **مسئله** اگر جدهٔ نباشد و خواهر باشد
نخست اولیتر کدام باشد - نخست خواهر مادر پدر پس خواهر مادری ——— پس خواهر پدری
و اگر خالات و عمات باشد خالات اولیتر باشد از عمات و همچنین نخست خالهٔ مادر پدری پس خالهٔ
مادری پس خالهٔ پدری **مسئله** اما هر که از این زنان شوی دیگر کنند حق حضانت ساقط شود مگر جدهٔ

که جداورا بشوهری قبول کند که حق حضانت باطل نشود و اگر از اقربای این بچه هیچ زنی نباشد همه مرد باشند اولیتر بدو که باشد - آنکه بعصبه نزدیک باشد یعنی آنکه از قرابتیان پدر از همه نزدیکتر باشد او اولیتر باشد **مسئله** مادر و جده در حضانت تا کی اولیتر باشند - اگر این فرزند نرینه باشد تا آنمدت که تنها نخورد یا نباشد و یا جامه پوشد و اگر دختر تنها نکند و اگر مادینه باشد تا آنگاه که بحدی نرسد که مشتهی شود **مسئله** امه را و ام ولد را حق حضانت باشد یا نه - ببینیم که آزاد شده اند یا نه ——— اگر آزاد نشده اند نباشد و اگر آزاد شده اند ایشانرا نیز چون حرائر دیگر حق حضانت باشد **مسئله** ذمیه را بر فرزند خود حق حضانت تا کی باشد تا آنگاه که این فرزند چنان شود که اینها را نشناسد و فرق نتواند کرد و نترسد که کفر را دوست دارد آنگاه حق حضانت وی ساقط شود **مسئله** اگر مطلقه خواهد که فرزند را از شهر بیرون برد روا باشد که برد یا نه - روا نباشد مگر که جای برد که خانهٔ او آنجا بوده باشد **مسئله** نفقهٔ کسی که او از اقربا باشد و بخلاف دین باشد بر کسیکه راست دین ست واجب آید یا نه چنانکه مادر و پدر و زن و فرزند و فرزند فرزند و جده و جد - واجب آید چون درویش باشند و نفقهٔ بخلاف دین بجز اینها را نیاید **مسئله** اگر فرزند را در نفقهٔ مادر و پدر شریک کند روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** نفقه مر کرا واجب آید مرد و رحم محرم را که صغیر باشد و فقیر باشد و یا زنی بالغه چون درویش باشد و یا بس زمن و یا نابینا درویش اینها را نفقه واجب آید **مسئله** نفقهٔ ایشان بچه مقدار واجب آید - بمقدار میراث دو حصه بر پدر و یک حصه بر مادر **مسئله** و اما اگر اینها بخلاف دین باشند نفقه واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر کسانی که ایشان بالا ذکر کرده شده اند **مسئله** اگر کسی درویش باشد بروی بنفقه دادن حکم کنند یا نه - نه **مسئله** اگر مردی غائبست و او را مالیست و دیعت بدست کسی که او حاضرست و مادر پدر آن غائب محتاج اند بنفقه قاضی را روا باشد که آن مال و دیعت بر ایشان نفقه کند یا نه - روا باشد **مسئله** اما اگر آنمال عروض باشد قاضی را روا باشد که بفروشد - نزدیک ابو حنیفه رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد رح روا نباشد که بفروشد **مسئله** و اگر عقار باشد یعنی زمینی باشد و یا خانه و یا باغی و آنچه مانند این باشد فروشد و بنفقهٔ ایشان حکم کند یا نه - اتفاق است که اینها را نفروشد و اگر بفروشد روا نباشد **مسئله** اگر قاضی قضا کند در حق مادر و پدر و فرزند و الارحام بنفقه پس مدتی بر آید که بر ایشان هیچ نرسید رسد ایشانرا که نفقه گذشته بطلبند یا نه - نه ساقط شود مگر آنکه قاضی فرموده باشد مر ایشانرا بوام کردن آنگاه چون ایشان وام کرده باشند

وبخورد رسد که بطلبد از انکس که نفقه ایشان بدو باشد **مسئله** اگر پسری غائبست ومراین پسر غائب را مالی ست بدست مادر وپدر وی واز آن مال نفقه کردند ضامن باشند یا نه- نباشند **مسئله** اگر بدست اجنبی باشد پس از وبستدند ونفقه کردند این اجنبی ضامن باشد یا نه- اگر بے قضائی قاضی نفقه کرده باشند اجنبی ضامن باشد واگر بقضای قاضی نفقه کرده باشند او ضامن نباشد **مسئله** مرغلام وکنیزک را برمولی یعنی برخواجه نفقه واجب آید یا نه- واجب آید **مسئله** اما اگر خواجه از دادن نفقه امتناع آرد جبر کنند بر دادن نفقه یا نه- اگر ایشان کسبی بدانند باید که کسب کنند وبرخود نفقه کنند واگر ندانند قاضی را رسد که مولے را جبر کند بدادن نفقه یا بفروختن تا ایشانرا بفروشد یا نفقه ایشان بدهد واللہ اعلم **کتاب العتاق** آزادی ازکه درست باشد- از آزاد وبالغ وعاقل درست بود چون غلام وکنیزک خود را بگوید که تو آزادی یا گوید که تو آزاد کرده شدی ویا گوید که ترا آزاد کردم بدین لفظ آزاد شود اگرچه نیت آزادیش باشد یا نباشد **مسئله** واما اگر گوید که تو آزاد ویا روی تو آزاد ویا گردن تو آزاد ویا تن تو آزاد وهمچنین اگر کنیزک خود را گوید که فرج تو آزاد آزاد شود یا نه- آزاد شود ودرینهمه بنیت محتاج نگردد **مسئله** اما اگر گوید که مرا بر تو ملکی نیست این بنده آزاد شود یا نه- آزاد شود اگر درین نیت آزادی دارد واگر نیت آزادی ندارد آزاد نشود وحکم تمامی کنایات این ست یعنی هر لفظیکه بکنایت گوید اگر نیت آزادیش باشد آزاد شود وگرنه نشود **مسئله** اما اگر گوید که مرا بر تو هیچ حجتی نیست آزاد شود یا نه- آزاد نشود اگرچه نیت آزادیش باشد **مسئله** اما اگر مردی غلام را گوید که این غلام پسر من ست نسب ثابت شود یا نه- اگر رجوع نکند نسب ثابت شود واگر گوید که ای پسر وای مادر آزاد شود یا نه- آزاد نشود **مسئله** واما اگر گوید که مولی منست بر مولی آزاد شود یا نه- آزاد شود **مسئله** اگر مردی مر بندهٔ خود را گوید که این پسر منست آزاد شود ونسب ثابت شود یا نه- این مسئله بر سه وجهست وآن چنانست که بیکوجه آزاد شود ونسب ثابت شود باتفاق دو وجه دیگر آنکه نه نسب ثابت شود ونه آزاد شود باتفاق دو وجه سیوم خلاف اما وجه اول آنست که تواند بود که اینچنین فرزندی از دو تواند بود واین بنده نیز صغیر باشد ومجهول النسب باشد اینجا باتفاق آزاد شود ونسب ثابت شود واما وجه دوم آنست که بنده از و بزرگتر باشد ومعلوم النسب باشد وصورت نبندد که اینچنین فرزندی از دو تواند بود باتفاق آزاد نشود ونسب ثابت نشود واما اینوجه که خلافست آنست که این بنده مجهول النسب باشد وصورت بندد که اینچنین کس از دو نتواند زاد نزدیک ابوحنیفه رح آزاد شود و

نزدیک ابو یوسف و محمد رح آزاد نشود اما باتفاق نسب ثابت نشود **مسئله** اگر مردی کنیزک خود را گوید که تو همچون آزادی آزاد نشود و اگر گوید تو نیستی مگر آزاد اینجا آزاد شود یا نه - آزاد شود **مسئله** و اگر مردی مالک شود بر ذو رحم محرم وی آزاد شود یا نه - آنچه میان ایشان ولاد باشد باتفاق آزاد شود و هر چه جز ولاد باشد چون برادر و عم نزدیک امام ابو حنیفه رح آزاد نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد آزاد شود **مسئله** اگر مردی بعضی از بنده آزاد کند چون ثلثی و یا ربعی و یا سدسی کل آزاد شود یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رح آزاد نشود همان بعضی آزاد شود و نزدیک ابو یوسف و محمد کل آزاد شود یعنی نزدیک ابو حنیفه رح همانچه آزاد کرده باشد همان آزاد شود و نزدیک صاحبین رح کل آزاد شود **مسئله** اگر بنده باشد میان دو شریک پس یک شریک حصهٔ خود را آزاد کند حکم شریک دوم چه باشد - بنگریم اگر این آزاد کننده توانگر باشد نزدیک ابو حنیفه رح این شریک را حصهٔ خیار باشد یا آزاد کند یا بنده را کار فرماید و یا شریک دیگر را تاوان دار کند و اگر درویش باشد او را دو خیار باشد یا کارش فرماید یا آزاد کند و نزدیک ابو یوسف و محمد دو خیار باشد اگر توانگر باشد شریک را تاوان دار کند و اگر درویش باشد سعایتش فرماید و بنده را کار نتواند فرمود **مسئله** اگر دو تن بنده را بخرند پسر یکی را ازین شریکان این بنده پسر بیرون آمد حکم این بنده چه شود - بنده آزاد شود و شریک دیگر ضامن نتواند کرد مر این شریک را که پسر او پیدا آمده است اما سعایتش فرمایند بمقدار نیمهٔ قیمت مسئله و اما اگر دو کس را بنده بمیراث رسد پس بر یکی پسر پیدا آید حکم این چیست - نیز همان که در مسئلهٔ اول گفته شده است و صورت این مسئله چنانست که زنی مرد و بنده را بخرید که ایشان یکدیگر را پسر و پدر باشند پس این پدر را آزاد کرد و بشوهری قبول کرد و این زن را پیش ازین فرزندی بوده باشد پس از وفات یافت همان یک بنده بماند پسر شوی او ست و این پسر میان دو وارث باشد یکی پسر زن و یکی شوی زن اکنون حصهٔ پدر آزاد شود و بحصهٔ وارث دیگر که پسر این میته بوده است این بنده را سعایت فرماید و مر این پسر زن را رسد که پدر او را تاوان دار کند مسئله اما اگر این بنده الست میان دو شریک پس این شریکان بیکدیگر میگویند که تو مر این بنده را آزاد کردهٔ و دیگری میگوید که تو آزاد کردهٔ حکم این چه باشد - بنده آزاد شود **مسئله** اما چون بنده آزاد شود سعایت کند در مقدار قیمت خویش یا نه - بنگریم که این هر دو شریک توانگر اند یا درویش اگر هر دو توانگر باشند هیچکس را نرسد که او را سعایت فرماید یعنی هیچکس را نرسد که او را کار فرماید و اگر هر دو درویش باشند هر دو را کار کند اما اگر یکی درویش و دیگری توانگر تر بود توانگر را

سعایت کند و مرد درویش را سعایت نکند و اینقول امام ابو یوسف و محمد است و نزد یک امام ابو حنیفه رح
هر دو را سعایت کند خواه هر دو درویش باشند خواه هر دو توانگر خواه یکی درویش و دیگر توانگر **مسئله**
اگر مردی بندهٔ را آزاد کند از برای خدایا از برای دیو و بت نیت کند بنده آزاد شود دیانه - بنده آزاد شود
و این نیت دیو و بت لغو باشد **مسئله** آزادی از کره و سکران ثابت شود دیانه یعنی اگر مردی را بستم
گوید که این بنده را آزاد کن پس او بنا خوشی بنده را آزاد کند و یا مستی در حالت مستی بنده را آزاد
کند آزاد شود دیانه - نزد یک علمای ما آزاد شود و نزد یک امام شافعی آزاد نشود **مسئله** اگر مردی
اضافت کند آزادی را بملک مثلاً گوید مر بندهٔ بیگانه را که اگر ترا مالک شوم تو آزاد و یا مانند این چون
آن شرط در وجود آید آزاد شود دیانه - آزاد شود همچنانکه در طلاق شرط درست باشد در عتاق نیز
درست باشد **مسئله** اگر بندهٔ از دار حرب روی بدار اسلام آرد و با سلام در آید آزاد شود دیانه - آزاد
شود **مسئله** اگر کنیزک باردار را آزاد کنند حمل او بهم آزاد شود دیانه - آزاد شود اما اگر حمل را آزاد کند
و مادر را نه اینجا کنیزک آزاد نشود **مسئله** اگر مردی بندهٔ را آزاد کند بمالی و بنده نیز آن مال را قبول
کند آزاد شود دیانه - هر گاه که قبول کرد بنده آزاد شود و مال بر وی واجب آید که بدهد **مسئله**
اگر مردی بندهٔ خود را بگوید که چون هزار درم بگزاری تو آزادی اینچنین لفظی درست باشد دیانه -
درست باشد و این بنده ماذون شود هر وقت که مال حاضر کند قاضی مولای او را جبر کند تا مال قبول
کند و بنده را آزاد کند **مسئله** حکم ام ولد چیست یعنی ام ولد مر کرا گویند و کی آزاد شود - ام ولد
کسی را گویند که او کنیزک باشد و از خواجهٔ خود فرزند آرد و خواجه مقر باشد بدان فرزند اینچنین
کنیزک را ام ولد گویند بیع او روا نباشد و اگر از شوی دیگر خر مولی باشد فرزند آرد آن فرزند بنده
باشد **مسئله** اما اگر حرهٔ از بندهٔ فرزند آرد آن فرزند آزاد باشد **کتاب التدبیر** مدبر کرا گویند
مدبر بندهٔ را گویند که مولای او او را گفته باشد که هر گه بمیرم تو آزاد و یا گفته باشد تو آزادی پس
از من و یا گوید تو مدبری و یا گوید ترا مدبر کردم اینچنین بنده را مدبر گویند فروختن او روا نباشد
و بخشیدن بکسی نیز روا نباشد اما مولی را روا باشد که او را خدمت فرماید و یا باجارتش دهد و
اگر این مدبره کنیزک باشد وطی او مر مولی را حلال باشد و بزنی دادن روا باشد بشخصی دیگر و هر وقت
که مولی بمیرد او آزاد شود از ثلث مال مولی اگر از ثلث بیرون آید صورت این مسئله آنست که مردی
بندهٔ خود را مدبر کرده باشد پس بمیرد و مال گذارد دو هزار درم و قیمت این مدبر هزار درم باشد اکنون
قیمت این بنده از جملهٔ سه هزار درم که ترکه ست ثلث باشد زیرا که دو هزار درم نقد ست و هزار همین

چون چنین باشد آزاد شود و اگر ترکهٔ آن شخص همین بنده ماند فقط اینجا باندازهٔ دو ثلث قیمت خود
سعایت کند یعنی یک حصه از و آزاد شود و دو حصه را کار فرماید مروارثان را اما اگر بر مولی وام باشد
و غرماء وام بطلبند اینجا جملهٔ قیمت را کار کند **مسئله** اگر مدبره فرزند آرد از شوی که حر و مولی ست
حکم آن فرزند چه باشد - همچون حکم مادر یعنی او هم مدبر باشد بعد از موت مولی آزاد شود همبران
طریقی که مادر را گفته شد **مسئله** اما اگر مردی بنده را تدبیر مقید کند حکم او چه باشد - مدبر مطلق باشد
و تدبیر مقید چنان باشد که بردی مر بنده را گوید که اگر آنمرد در فلان بیماری بمیرد تو آزاد و یا گوید
اگر من درین سفر بمیرم تو آزاد این بنده را مدبر مقید گویند **مسئله** بیع مدبر مقید روا باشد یا نه
روا باشد اما پیش از آن که شرط در وجود آید و اگر آن شرط در وجود آید روا نباشد و آزاد شود همچنانکه
مدبر مطلق آزاد شود کتاب الاستیلاد کنیزک ام ولد کی شود - چون از مولی فرزند آرد اما چون ام ولد
شود بیع او روا نباشد و عتق کردن بکسی نیز روا نباشد اما اگر مولی را وطی او و خدمت فرمودن او
و اجارت دادن او و مزوج کردن او روا باشد اما نسب فرزند ام ولد ثابت نشود مگر باعتراف مولی
هرگاه که یکبار اعتراف کند نسب ثابت شود و اگر نفی کند در حال ولادت نفی او درست باشد **مسئله**
و اگر مردی مرام ولد خود را بمردی بزنی داد پس این ام ولد از و فرزند آورد حکم فرزند چه باشد - حکم او
همچون حکم مادر باشد یعنی بعد از موت مولی او نیز آزاد شود و هر فرمودی که ام ولد از شوی بیارد
حکم او همین باشد که بعد از موت مولی آزاد شود و بر ایشان کار کردن بمقدار قیمت خود واجب نیاید
همچنانکه مدبر را واجب می آید **مسئله** اگر مردی کنیزک یکی بزنی کرد پس از وی فرزندی آورد
پس آن کنیزک را بخرید ام ولد وی شود یا نه - شود بمجرد خریدن **مسئله** اگر مردی بر کنیزک پسر خود
مجامعت کرد و از وی فرزند آورد و دعوی میکند که این فرزند از آن منست حکم این چه باشد -
نسب ثابت شود و کنیزک ام ولد او شود و قیمت کنیزک بروی واجب آید اما قیمت فرزند بروی واجب
نیاید و عقر نیز واجب نیاید و عقر سوای کابین را گویند **مسئله** اگر جد بر کنیزک پسر پسر یعنی بر کنیزک
نواسه مجامعت کند حکم آن چه باشد یعنی همچون حکم پدر باشد یا نه - نباشد بوجود یعنی اگر پدر زنده
باشد از جد ثابت نشود و اما اگر پدر مرده باشد حکم او همچون حکم پدر باشد یعنی نسب ثابت شود
چون دعوی کند و قیمت آن کنیزک بر جد واجب آید همچنانکه در فصل پدر **مسئله** اگر کنیزکی باشد
میان دو شریک پس آن کنیزک فرزندی آرد و یکی ازین شریکان دعوی کند که این فرزند از من ست
نسب ثابت شود یا نه - نسب از وی ثابت شود و نیمهٔ قیمت و نیمهٔ عقد مر شریک دیگر را واجب آید

وقیمت فرزند واجب نیاید مسئلہ اگر ہر دو شریک بر یکدیگر دعوی میکنند یکے گوید کہ فرزند من ست
و دیگری گوید کہ فرزند من ست حکم این چہ باشد و نسب از ہر دو ثابت شود یا نہ۔ ثابت شود و کنیز ک
ام ولد ہر دو گردد و بر ہر یکے نصف عقر واجب آید و قصاصی شود و این فرزند از ہر دو پدر میراث
یک پسر کامل برد و ہمچنین اگر این فرزند بمیرد این ہر دو پدر را میراث کامل یک پسر بندہ مسئلہ اگر مردی
بر کنیز ک مکاتب خود مجامعت کرد و از وی فرزندے آورد و دعوی کند کہ این فرزند من ست
نسب ثابت شود یا نہ۔ اگر مکاتب تصدیق کند درست باشد و نسب ثابت شود
و بر وی عقر واجب آید و قیمت فرزند واجب آید اما کنیز ک ام ولد وی نشود و اما اگر اصلاً
تکذیب میکند نسب ثابت نشود کتابت الکتابت اگر مولی مر بندہ خود را چنانکہ غلامی و یا کنیز کے را
مکاتب میکند بر مالی کتابت درست باشد یا نہ۔ اگر بندہ قبول کند درست باشد و اگر رد
کند درست نباشد مسئلہ اگر مولی مال را در حال شرط میکند یعنی میگوید کہ اینقدر مال در حال ادا
کن و یا منجم میکند چنانکہ میگوید کہ ہر مہی یا ہر سالی چندین مال کتابت چون آن مال تمام شود
مال کتابت گزارده باشی و یا خود مؤجل میکند و میگوید کہ این مال کتابت در یکدست بدہی
این روا باشد یا نہ۔ اینہمہ روا باشد کہ بکند مسئلہ اگر مردی مر بندہ صغیر را مکاتب میکند
بر مالی روا باشد و این کتابت درست باشد یا نہ۔ اگر این صغیر عاقل باشد کہ بیع و شراء بداند
درست باشد مسئلہ اما ہر وقت کہ کتابت درست آید این مکاتب از ملک مولی بیرون رود
یا نہ۔ نرود مسئلہ اما چون از ملک وی بیرون نرود از دست بیرون رود یعنی مر مکاتب را
روا باشد کہ خرید و فروخت کند اما زن بزنی کردن روا نباشد مگر باجازت مولی مسئلہ اگر
مکاتب مر کسے را بخشش کند و یا صدقہ دہد روا باشد یا نہ۔ روا نباشد مگر کہ چیزی اندک باشد
آنگاہ روا باشد مسئلہ اگر مکاتب مر کسی را میانجی میشود روا باشد یا نہ۔ روا نباشد مسئلہ
اگر مکاتب در حال کتابت کنیز کے بخرید و از آن کنیز ک فرزندی آورد حکم این چہ باشد و آن کنیز ک
در کتابت در آید یا نہ۔ حکم فرزند ہمچون حکم پدر باشد و کسب فرزند مر پدر را باشد مسئلہ اگر
مردی مر کنیز ک خود را بغلام خود بزنے داد پس ہر دو را مکاتب کرد پس ایشان فرزند آوردند
این فرزند در کتابت ہر دو در آید یا نہ۔ در آید و کسب وی نیز مر ایشانرا باشد مسئلہ اگر مولے
بر کنیز ک کہ مکاتبہ کردہ بہت برود و وطی کرد عقر لازم آید یا نہ۔ لازم آید و ہمچنین اگر مولی بر مکاتب
یا بر مکاتبۂ خود جنایت کند ضمان جنایت بروے واجب آید مسئلہ اگر مولی مال ایشانرا تلف کند

تاوان بروی واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** اگر مکاتبی مر پسر خود را و یا مر پدر خود را بخرد در
کتابت وی در آیند یا نه - در آیند و فروختن ایشان روا نباشد **مسئله** اگر مکاتبی ام ولد خود را
بخرد فرزند او در کتابت او در آید یا نه - در آید و او نیز در آید و بیع هر دو روا نباشد **مسئله** اما اگر
ذو رحم محرم را محرم خود بخرد که میان ایشان ولاد نبوده باشد در کتابت او در آید یا نه - نزدیک
امام اعظم رحمه در کتابت او در نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد در کتابت او در آید **مسئله** اگر
مکاتبی عاجز آید در نجمی ولی عجز او طلبد مر قاضی را روا باشد که مر مکاتب را عجز کند یا نه - اگر این
مکاتب را وامی باشد بر کسی و یا مالی مقدم دارد تعجیل نکند بعجز کردن او تا آنزمان که آنمال را قبض
کند در مدت سه روز و یا کم ازین اگر حاصل نتواند کرد حکم کند بعجز او نزدیک ابو یوسف عجز
نتواند کرد تا آنگاه که یک نجم نگذرد **مسئله** اگر مکاتبی عاجز آید در دادن مال کتابت بیند که باز گردد
یا نه - باز گردد و آنچه در دست او باشد از مال کسب آن همه مر مولی را باشد **مسئله** اگر مکاتبی بمیرد در
حال کتابت و مر او را مالی باشد مولی را رسد که کتابت را فسخ کند یا نه - فسخ نشود و از کسب وی مال
کتابت او بگزارد و حکم کنند بآزادی وی در آخرین جزء او از اجزای حیات او **مسئله** اگر
مالی از وی نماند اما فرزندی مانده بود این فرزند باز گردد یا نه - باز نگردد و مر او را بگویند که مال بگزار
بر نجوم پدر خود و این در حق فرزندی باشد و برادر حال زاده باشد **مسئله** اما اگر فرزندی گذاشته
است که او را در حال کتابت بخریده باشد حکم این چه باشد - و یا گویند که مال کتابت بگزارد حال
اگر بگزارد آزاد شود و اگر نه ببندگی باز گردد **مسئله** اگر مسلمانی بندهٔ خود را مکاتب کند بر خمر یا خوک
یا بر قیمت نفس این کتابت روا باشد یا نه - کتابت فاسد گردد **مسئله** اما اگر این مکاتب خمر یا خوک
را بگزارد آزاد شود یا نه - آزاد شود اما بروی واجب آید که بمقدار قیمت نفس خود و مر را سعایت کند
قیمت که از مسمی کم نشود یعنی که از قیمت خمر و خوک کم نشود و اگر زیادت باشد زیادت کند **مسئله**
اگر بندهٔ را مکاتب کند بر جانوری نعت موصوف این کتابت روا باشد یا نه - روا باشد و جانوری
میانه واجب آید بر مکاتب **مسئله** اگر مردی دو بنده را مکاتب کرد بر کتابت بهزار درم بر آنچه
بر یکی از ایشان میانجی دیگری باشند این کتابت روا باشد یا نه - روا باشد و هر دو برابر
باشند و اگر هر دو بگزارند آزاد شوند و اگر عاجز شوند ببندگی باز آیند اما اگر یکی از ایشان تمامهٔ
مال را بگزارد هر دو آزاد شوند و این شریک که بگزارده است نیمهٔ آنچه بگزارده است بر شریک دیگر
باز گردد **مسئله** اگر مولی بندهٔ مکاتب را آزاد کند آزاد شود یا نه - آزاد شود و مال کتابت از

گردن او ساقط شود مسئله اگر مولی مکاتب بمیرد کتابت فسخ شود یا نه - نشود و مال کتابت را
بوارثان مولی باز گزارد بچنانکه بر مولے میگزارد بنجوم خود بروارثان بگزارد مسئله اگر یکے از
وارثان او او را آزاد کند آزادی او نافذ شود یا نه - نافذ نشود مگر جمله آزاد کنند آنگاه آزاد شود و مال
از گردن وی بیفتد مسئله اگر مولی ام ولد خود را مکاتب کند درست باشد یا نه - درست باشد
مسئله اگر مولی بمیرد مال کتابت از گردن وی بیفتد یا نه - برافتد اما اگر مکاتبه از مولے فرزند
دارد او بخیار باشد خواهد خود را بر مکاتبت بگزارد خواه خود را عاجز کند و ام ولد شود مسئله
اما اگر مدبر را مکاتب کند درست باشد یا نه - درست باشد مسئله اگر مولی بمیرد و مال نماند جز بمیرد
مکاتبه این را چه حکم باشد - او بخیار باشد خواهد ثلثی قیمت را سعایت کند خواهد جمیع مال کتابت
بگزارد مسئله اما اگر مکاتبه را مدبر کند روا باشد یا نه - روا باشد و او بخیار باشد خواهد کتابت اختیار
کند خواهد خود را عاجز کند و مدبره شود مسئله اگر آن مکاتبه بگذشت پس مولی بمرد و مال دیگر نماند
حکم چه باشد - خواهد جمیع قیمت را سعایت کند خواهد ثلثی مال کتابت را سعایت کند مسئله اگر
مکاتبی بندهٔ خود را آزاد کند روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر کالائی بخشد کسی را بعوض یا
بغیر عوض روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اما اگر مکاتبی بندهٔ خود را مکاتب کند روا باشد
یا نه - روا باشد اما نخست مکاتب گزارد و پس مکاتب مکاتب و ولاء مکاتب را باشد نه مر مولای
مکاتب را و اگر اول مکاتب نگزارد و ولاء مر مولی مکاتب اولین را باشد **کتاب الولاء** اگر مردے
بندهٔ را آزاد کند و یا زنی بندهٔ را آزاد کند ولاء آن بنده مر کرا باشد - مر آزاد کننده را خواه زن
خواه مرد مسئله اگر مردی بنده را آزاد کند و شرط کند که این بنده سائبه باشد و سائبه آن باشد
که مر وے بندهٔ آزاد کند که من ترا آزاد کردم بران شرط که ولای تو مرا نباشد این شرط درست باشد
یا نه - درست نباشد و ولاء مر آزاد کننده را باشد مسئله اگر مکاتبی مال بگزارد آزاد شود یا نه -
آزاد شود اگرچه این مال را پس از مرگ مولی میگزارد بمدت مسئله بمردن مولی چند کس آزاد شوند
هر چند که بر آن باشد که امهات اولاد او باشند همه آزاد شوند و ولای ایشان مر مولے را باشد
یعنی چون مولی مرده باشد مر وارثان مولی را باشد مسئله اگر بندهٔ مر کنیزک مردی را بزنی کرد
پس مولے کنیزک را آزاد کرد و این کنیزک بار دار بود اکنون ولاء بار مر کرا باشد مسئله ولاء بار مر
مولی مادر را باشد ولی از و نقل نشود اگر پس از عقد یکم از شش ماه بچه آرد مسئله و اگر شش ماه آرد
ولاء مر مولی مادر را باشد یا نه - باشد اما چون بندگی شوی آن کنیزک سست آزاد شود و ولاء نقل

شود بمولی پدر مسئله اگر معتق عجمی زنی را بزنی کند که این زن آزاد کرده باشد از عرب پس ایشانرا فرزندی آید ولای فرزند کرا باشد - نزد یک امام ابو حنیفه و محمد مر مولای مادر را باشد از برای شرف عرف و نزدیک ابو یوسف مر مولای پدر را باشد مسئله ولای آزاد مرکرا باشد مر عصبه راکه از نسب باشد و اگر عصبهٔ نسبی نباشد آنگاه مر معتق را باشد یعنی مر آزاد کننده را مسئله اگر نخست مولی بمیرد پس معتق میراث معتق مرکرا باشد - مر پسر آن مولی را مسئله مر دختر مولی را از ولا چیزی باشد یا نه - نباشد زیرا چه اصلا ولا مر زنانرا نیست مگر آنکه ایشان بنده را آزاد کنند یا آزاد کردهٔ ایشان بنده را آزاد کند و یا مر بنده را مکاتب کند و یا مکاتب ایشان مر بنده را مکاتب کند آنگاه در نیصورت ولا اینها مر آنزنانرا باشد مسئله اگر مولی وفات یابد و از وی پسری ماند و پسر پسر میراث این مکاتب مرکرا باشد - مر پسر را نه مر پسر پسر را مسئله اگر مردی اسلام آورد از دست مردی و ولا بروی بست بر آنچه اگر این اسلام آرنده جنایت کند تاوان جنایت وی او دهد و اگر بمیرد میراث وی او برد و یا اسلام بر یکی آورد و ولا بر دیگری بست درست باشد یا نه - هر دو وجه درست باشد و ولای او مر مولی را باشد مسئله ولا را نقل کردن روا باشد یا نه - بنگریم اگر ولی را تاوان جنایت وی داده است روا باشد و اگر نداده است روا نباشد که از وی نقل کند و بر دیگری ولا بندد مسئله اگر مردی بنده را آزاد کرد پس این بنده عقد ولی بر دیگری مے بندد روا باشد یا نه - روا نباشد و ولا را او مر آزاد کننده را باشد و الله اعلم کتاب الجنایات قتل بر چند وجهست - بر پنج وجه یکے عمد دوم شبه سیوم خطا چهارم قائم مقام خطا پنجم قتل بسبب اما عمد آنست که یکے مر یکے را کشد عمدا بسلاحی و آنچه ماند بسلاح چنانکه بزدن او اندام بریده شود چنانکه به نیزه و تیر و یا آتش اندازد و یا بسنگ تیز روی مسئله در عمد چه واجب آید - آن کشنده بزه مند باشد و کفارت واجب نیاید مسئله اما از قتل عمد هیچ نوعی قصاص ساقط شود یا نه - نشود مگر که اولیای مقتول عفو کنند آنگاه قصاص ساقط شود مسئله شبه عمد کدامست نزدیک ابو حنیفه رح آنست که مردی مر شخصے را بعمد بزند بچیزے که آنچیز نه سلاح باشد و نه قائم مقام سلاح باشد چنانکه چوبی باشد بزرگ یا سنگے باشد اینچنین چیز شبه عمد باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد این از جمله عمد باشد و شبه عمد آن باشد که بچیزے زند که غالب ظن مردم آن باشد که از زدن آنچیز مردم نمیرد چون طپانچه و یا مشتی و یا لگدی بزند و از زدن این بمیرد این را شبه عمد گویند مسئله در شبه عمد چه واجب آید - باتفاق همه

علما دیت مغلظه واجب آید و بر عاقلهٔ او و برکشندهٔ او کفارت و بزه مند واجب آید و قصاص
واجب نیاید **مسئله** قتل خطا بر چند وجهست - بر دو وجه یکی خطا بقصدست دوم خطا بفعل
اما خطا بقصد آنست که مردی تیری بر شخصی اندازد و گمان او این باشد که او شکاریست پس
چون بر و رسد پیدا شود که آدمی بود و خطا بفعل آنست که مردی بر نشانه تیر اندازد و آن کسی
بر سد این را قتل خطا گویند **مسئله** در قتل خطا چه واجب آید - دیت بر عاقلهٔ کشنده واجب آید
و کفارت بر کشنده اما بزه مند نباشد **مسئله** قائم مقام خطا کدام ست - آنکه مردی خفته باشد
در خواب باشد که بیفتد بر مردی و بر آنکس که بیفتد او بمیرد او قائم مقام خطا باشد و درین همان واجب
آید که در قتل خطا واجب آید **مسئله** قتل بشبه کدامست - آنکه مردی چاهی بزمین غیری بکاود
و شخصی در و بیفتد و بمیرد این را قتل بسبب گویند و یا آنکه سنگی در زمین غیری بنهد و شخصی
ازان بلغشد و بمیرد **مسئله** در قتل بسبب چه واجب آید - دیت بر عاقلهٔ کاینده چاه و بجز این
هیچ چیز دیگر واجب نیاید نه اثم و نه قصاص **مسئله** قصاص بکشتن که واجب آید - بکشتن هر محفوظ
دمی یعنی بکشتن هر که او در نگاهداشت سلطان باشد اگر کسی مرا در ابکشد بر کشندهٔ اینچنین کس را
نیز بکشند چون بعمد کشته باشد **مسئله** بکشتن کسی که محفوظ دم نباشد یعنی که مباح دم باشد
چنانکه مسلمانی العیاذ بالله مرتد شود و یا کافری که حربی باشد قصاص واجب آید یا نه - واجب نیاید
و بر کسی که قصاص واجب شده باشد بکشتن کسی او را نیز همین حکمست **مسئله** اگر آزادی
بندهٔ را بکشد و یا بندهٔ آزادی را بکشد آزاد را بجهت بنده و بنده را بجهت آزاد کشند یا نه کشند
و همچنین آزاد را با آزاد کشند و آزاد را به بنده و بنده را به بنده و مسلمان را بذمی و ذمی را بمسلمان **مسئله**
اگر مسلمانی را بکشند از برای مستامنی روا باشد یا نه - از جهت مستامن مسلمان را نشاید کشت
و هر که بکشد او را از جهت این مسلمان باز کشند **مسئله** مرد را از برای زن و کبیر را از جهت صغیر
کشند یا نه - کشند و همچنین صحیح را از برای بیمار بکشند چون بعمد کشته باشند اگر مردی پسر خود را
یا بندهٔ خود را یا مدبر خود را یا مکاتب خود را و یا بندهٔ فرزند خود را بکشد در بنهمه مر کشنده را قصاص
کنند یا نه - قصاص بر افتد و واجب نیاید **مسئله** اگر مردی قصاص را بر پدر وارث شد قصاص
بر افتد یا نه - بر افتد **مسئله** قصاص را بچه استیفا کنند یعنی بچه کشند بشمشیر استیفا کنند **مسئله**
اگر مردی مکاتب کی را بکشد و این مکاتب هیچ وارث ندارد از طرف عصبه مگر مولی رسد مر مولی را
که از کشنده قصاص مکاتب بطلبد یا نه - رسد که بطلبد اگر این مکاتب را وارثان باشند از طرف عصبه

اما بیم مولی نباشد درین قصاص برافتد یانه - برافتد دیت واجب آید ویراچون ورثه نباشد
بجز مولی مر مولی را ولایت قصاص نباشد مگر که ولایت مال کتابت پس ازینوجه دیت واجب آید
مسئله اما اگر این مکاتب را هم مال ماند و هم وارثان بمانند بجز مولی قصاص واجب آید یانه —
نیاید اگرچه مولی و وارثان جمعشوند و قصاص طلبند زیراکه مولی را حق در مال ست و وارث را
حق در قصاص **مسئله** اگر مردی بندهٔ مرهون یکی را بکشد قصاص بروی واجب آید یانه - قصاص
واجب نیاید تا راهن و مرتهن یعنی گرو کننده و گروستاننده یکجا جمع نشوند بطلب قصاص **مسئله**
اگر مردی مرد یرا جراحت کرد عمداً پس از گذشتن روزها هم ازان جراحت مرده باشد قصاص واجب آید
اما اگر بعد از روزها رنجور شد و همان زخم سرایتش کرد نیز قصاص واجب آید اما اگر به باشد و بعد ازان
بمیرد واجب نیاید **مسئله** اگر مردی دست مردی را از بند دست بریدچه واجب آید - دست او را نیز
برند و همچنین اگر پای یکی برند و یا نرمهٔ بینی ببرند و یا گوش یکی را ببرند نیز همان حکم باشد مر بریده
را نیز آنچه بریده باشد بریند **مسئله** اما اگر مردی بر چشم یکی زخمی زد پس آن چشم او ازان بیرون آمد چه
واجب آید - دیت واجب آید و اما اگر چشم قائم باشد و بینائی چشم او بشده باشد اینجا قصاص
واجب آید چشم او را بکنند **مسئله** قصاص چشم چگونه کنند - برجمله روی جنایت کننده پنبه را تر
کنند و بنهند و جای چشم او را خالی دارند و آینه را گرم کنند چنانکه همچون آتش شود و برابر چشم او
بدارند تا روشنائی چشم او بشود **مسئله** اگر کسی دندان کسی را بشکند قصاص واجب آید که
دندان او را نیز بشکنند یانه - واجب آید که در هر شجتی که مماثلت صورت بندد یعنی در شکستگی که مماثلت
صورت بندد که همچنین شکستگی توان کرد قصاص واجب آید و در هر صورتیکه مماثلت صورت نه بندد
درآن قصاص واجب نیاید **مسئله** در شکستن استخوان قصاص واجب آید یانه - واجب نیاید مگر
بشکستن دندان **مسئله** در دون نفس یعنی همچون نفس قصاص باشد یانه - نباشد و دیت واجب
آید **مسئله** اما اگر میان زن و مرد و میان آزاد و بنده در دون نفس قصاص باشد یانه - نباشد
و دیت باشد **مسئله** اما در میان مسلمان و کافر در اطراف چنانکه دست و پای و یا چشم و یا گوش قصاص
باشد یانه - قصاص باشد زیراکه دیت هر دو کس هم مسلمان و هم کافر برابر ست **مسئله** اگر مردی دست
مردی را از بیخ بازو ببرید و یا جراحتی کرد و آن جراحت در درون شکم رسید پس ازان به شد قصاص
واجب آید یانه - واجب نیاید **مسئله** اگر مردی دست دست مرد یرا ببرید و دست این برنده شکسته ست
و یا انگشتی کم است اکنون از برای دست شل و یا دستی که در آن انگشتی کم ست برند یانه - این

مقطوع بیخار باشد خواهد بمقابلهٔ دست صحیح خود دست شل برد خواهد یک دست کامل بستاند مسئله
اگر مردی سر مردی را بشکست و این شکستگی میان هر دو قرین او پیوست و میان قرین سر شکسته
در نمیگیرد حکم این چه باشد - مشجوج یعنی سر شکسته بیخار باشد خواهد مقدار شکستگی خویش سر او را
نیز بشکند خواهد ارش کامل بستاند مسئله قصاص در بریدن زبان و در بریدن ذکر واجب آید یا نه -
واجب نیاید مگر که از بند ذکر بریده باشد مسئله اگر قاتل یعنی کشنده صلح کند با اولیای این مقتول
یعنی کشته قصاص برافتد یا نه - برافتد و مال واجب آید اگرچه این بال اندک باشد یا بسیار مسئله
اما اگر صلح کنند از دیگران ساقط شود یا نه - ساقط شود و دیت واجب آید و قصاص واجب نیاید
مسئله اگر جماعتی یک کس را بعمد بکشند اینها همه را بکشند یا نه - همه را بکشند مسئله و اگر یکتن مر
جماعتی را بکشد بعمد چه واجب آید - قصاص واجب آید که همان یک تن را بآن کشند و بجز این
چیزی دیگر واجب نیاید که بکشتن او حق هر همه ساقط شود مسئله اگر یکی از جملهٔ اولیای این مقتولان
یعنی این کشتگان حاضر شود همه از برای کشتهٔ او این قاتل را بکشند حق دیگران ساقط شود یا نه -
ساقط شود و بر این کشنده هیچ واجب نیاید مسئله اگر دو مرد دست یکمرد را ببرند قصاص بر ایشان
واجب آید یا نه - نیاید زیرا که هر دو جنایت کرده اند و اگر دست یکی را ببرید بروی حرج باشد زیرا که
او نیمهٔ جنایت بیش نکرده است پس ازین سبب قصاص واجب نیاید بر هر دو کس نیمهٔ دیت
واجب آید مسئله اما اگر یک کس دست دو کس را ببرید چه واجب آید - رسد هر دو تن را که دست
او را ببرند و نیمهٔ دیت از و بستانند و این میان هر دو کس مناصفه باشد مسئله اما اگر یک کس از بن
هر دو کس حاضر آمد و دست او را ببرید دیگر بر آید که نصف دیت از و بستاند یا نه - آید که بستاند مسئله
اگر بندهٔ اقرار کند بقتل عمد بر و قصاص واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر مردی مردی را تیری
بزد و این تیر از ین مرد گذاره شد و بدیگری رسید پس هر دو کس بمردند حکم این چه باشد - از برای
کشتهٔ اولین را قصاص واجب آید و از برای دومی را دیت بر عاقلهٔ او واجب آید کتاب الدیات
اگر مردی مرمردی را بشبه عمد بکشت یعنی بعمد مشتی بزد و آنمرد بمرد درین چه واجب آید - دیت مغلظ
بر عاقلهٔ او واجب آید و کفارت بروی واجب آید مسئله دیت شبه عمد که از مغلظه است چند
است - نزدیک ابو یوسف صد شتر را ارباع کنند بیست و پنج بنت مخاض یعنی بیست و پنج شتر
بچهٔ یکساله که پای در دوم نهاده باشد و بیست و پنج بنت لبون یعنی دوساله که پای در سیوم
نهاده باشد و بیست و پنج حقه یعنی شتر بچه سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد و بیست و پنج

جذعه یعنی اشتر بچه چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشند دیت مغلظه این بود که گفته آمد و بجز اشتر
دیت مغلظه نباشد و اگر بجزی دیگر ادا کند دیت مغلظه نبود **مسئله** اگر مردی مردی را بخطا بکشت
چه واجب آید - صد اشتر واجب آید به پنج بخش بیست بنت مخاض و بیست ابن مخاض و بیست
بنت لبون و بیست حقه و بیست جذعه و اما اگر زر و نقره دهد از زر بهزار دینار و از نقره ده هزار درم
سنگ نقره و حکم بنت مخاض و بنت لبون و حقه و جذعه بالا گفته آمده است **مسئله** دیت
از چند چیز محسوب باشد - نزدیک امام اعظم رح از سه چیز از اشتر و زر و نقره و نزدیک ابو یوسف
و محمد از شش چیز سه همین و سه چیز دیگر یکی گاو دوم گوسفند سیوم حله اما اگر گاو دهد دویست باید
و اگر گوسفند دهد یکهزار باید و اگر حله دهد دویست حله باید هر حله دو جامه **مسئله** دیت مسلمان و ذمی
یکسانست یا نه - یکسانست بخلاف آزاد و بنده هر چه آزاد را یک حکم ست در شریعت بنده را
نیمه ازانست **مسئله** دیت در چه واجب آید - در نفس و دست و نرمه بینی و در زبان و در ذکر و
در رفتن عقل و در محاسن چون بعد از سترگی بر نیاید و در موی سر نیز همچنین و در چشم و در دست
و در پای و در گوش و در دو لب و در خصیه و در شیردان زن در نیمه دیت واجب آید در یکی
ازین دو چیز نیمه دیت باشد و در دو مژه نیز دیت ست و در هر یکی ازین چهار مژه ربعی دیت ست
و در هر یکی از انگشتان دست و پای عشر دیت واجب آید **مسئله** انگشتان همه یکسان هستند
یا نه - همه یکسانند در هر انگشتی که در سه بندست اگر یکی ازان سه بند بردثلثی از دیت یک
انگشت تمام واجب آید و در هر انگشتی که در دو بندست اگر یکی ازان بند برد نصف دیت یک
انگشت واجب آید **مسئله** دیت دندان چیست - در هر دندانی پنج شتر واجب آید دندانهای
پیش و دندانهای پس یکسانند در دیت **مسئله** اگر مردی بر عضو مردی بزند چنانکه منفعت آن
عضو بشد چه واجب آید - دیتی کامل واجب آید و آنچنانکه بر دست یکی بزند شل شود بسبب آن
ضربت و یا چشم یکی را بزند پس روشنائی از چشم بشود بسبب آن زخم درین نیز دیت کامل
ازان چشم واجب آید **مسئله** همه شکستگیها بر چند وجه ست بر یازده وجه یکی حارصه دوم دامیه
سیوم دامیه چهارم باضعه پنجم ملاحمه ششم سمحاق هفتم موضحه هشتم هاشمه نهم جائفه دهم منقله
یازدهم لامه اما حارصه جراحتی را گویند که پوست اندام را باز کند دوم دامیه جراحتی را گویند که مثل آب چشم
از و بدود و دامیه جراحتی را گویند که از و خون روان شود و باضعه جراحتی را گویند که گوشت اندام را
برد و ملاحمه آن جراحتی را گویند که گوشت بیش از جراحت باضعه برد و سمحاق جراحتی را گویند

مسلم اگر جاعی تنها را کشند یا جاعت را کشند یا گروهی تنها را کشند یا گروهی را کشند یا گروهی

که پوست تنکی که بر استخوان باشد برسد و موضحه جراحتی را گویند که گوشت را روشن کند و هاشمه جراحتی
را گویند که استخوان را بشکند و جائفه جراحتی را گویند که بدرون شکم برسد و منقله جراحتی را
گویند که پاره‌ای استخوان ازوی بیرون آید و لامه جراحتی را گویند که پوست دماغ برسد مسئله
در موضحه چه واجب آید - اگر عمدًا باشد قصاص واجب آید و اگر خطأً باشد نصف عشر دیت
واجب آید و هر حجتی که از موضحه باشد در وی قصاص واجب نیاید در وی حکومت عدل واجب آید
یعنی هر چه حاکمی بگوید آن واجب آید و در هاشمه عشر دیت واجب آید و در منقله عشر دیت و
نصف عشر دیت واجب آید و در لامه ثلث دیت واجب آید و در جائفه ثلث دیت واجب آید
اما اگر جائفه گذاره شود چنانکه دو جائفه گردد ثلث دیت واجب آید و در انگشتان دست
نیمهٔ دیت واجب آید مسئله اگر مردی دست یکی را با کفدست بهم ببرد چه واجب آید - نیمهٔ دیت
واجب آید و اگر از نیمهٔ بازو ببرد در کف نیمهٔ دیت و در بازو حکومت عدل واجب آید مسئله
اگر کسی چشم کودک نارسیده را بکشید و یا ذکر کودک نارسیده را ببرید چه واجب آید اگر صحت آن
معلوم نگردد حکومت عدل واجب آید مسئله اگر مردی مریکی را زخمی زد بر سر چنانکه عقل از و بشد
یا مردی او بشد چه واجب آید - دیت واجب آید و ضمان موضحه درین تداخل شود مسئله
اما اگر شنوائی و یا بینائی و یا گویائی او بشود چه واجب آید - هم ارش موضحه واجب آید و هم دیت
واجب آید مسئله اگر مردی انگشت یکی بریدپس انگشت دیگر که پهلوی او بود شل شد درین چه
واجب آید - نزدیک امام اعظم رح در هر دو دیت واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد در انگشت بریده
قصاص و در شل شده دیت مسئله اگر مردی دندان یکی را بکند پس دندان دیگر بجای آن دندان
برآید چیزی واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی سر یکی را بشکست پس ملحم کرد و به شد
و نشان زخم ازوی بشد و موی برآمد موضع برآمد درین چیزی واجب آید یا نه - نزدیک ابو حنیفه رح
هیچ چیز واجب نیاید و ارش ساقط شود و نزدیک ابو یوسف ارش الم یعنی که ارش درد واجب آید و
نزدیک محمد اجرت طبیب واجب آید مسئله اگر مردی مریکی را جراحتی کرد در حال قصاص کنند
یا آنوقت که مجروح به شود - در حال نشاید کرد تا آنگه مجروح به نشود مسئله اگر مردی دست مردی را
بخطا ببرید پس پیش از آنکه این دست نیکو شود این مرد را نیز بکشت چه واجب آید - برکشنده دیت
واجب آید و ارش دست ساقط شود مسئله چند جایست که دیت بر عاقله واجب نیاید و در مال
قاتل واجب آید - چهار جایگه در مسئله که قصاص بشبهت ساقط گردد چنانکه پدر مر پسر را بکشد

دیت در مال قاتل واجب آید و بر عاقله واجب نیاید و دوم جائی که جنایت کننده اعتراف کند
آن دیت نیز در مال جنایت کننده واجب آید و در مال عاقله واجب نیاید و سیوم مالیکه بصلح واجب آید
و آن نیز در مال قاتله واجب آید چهارم جائیکه بعمد باشد آن نیز بر عاقله واجب نیاید در مال قاتله واجب
آید **مسئله** اگر کودک یا دیوانه بعمد مرکسی را بکشد قصاص واجب آید یا نه - قصاص واجب نیاید اگرچه
بعمد کشته باشد و دیت واجب آید زیراچه عمد و خطا او یکسانست و دیت بر عاقله او واجب
آید **مسئله** اگر مردی چاهی در شارع مسلمانان بکاوید و یا سنگی را بر گذر مسلمانان افگند پس کسی
هلاک شد دیت واجب آید یا نه - بر عاقله او واجب آید **مسئله** اما اگر بهیمه هلاک شد یعنی در چاه
روانی افتاد تاوان دار باشد یا نه - باشد همانکس که چاه کنده باشد **مسئله** اگر مردی در ملک
خویش چاهی بکاود و پس کسی در وی بیفتد و هلاک شود تاوان واجب آید یا نه - واجب نیاید
مسئله اما در صورتیکه در غیر ملک چاهی بکاویده باشد یا سنگی نهاده آنجا تاوان واجب می آید
کفارت واجب آید یا نه - در اینصورت کفارت واجب نیاید **مسئله** اگر مردی ناودانی را بطرف
کوچه بنهد که آن کوچه گذر مسلمانان باشد و یا مستراحی را بطرف کوچه کند در شارع اگر از آن کسی
هلاک شود یعنی بر کسی بیفتد و بمیرد چه واجب آید - دیت واجب آید **مسئله** اگر ستور کسی بزیر
دست اسپ یا پای اسپ بمالد و یا اسپ او کسی را بدندان بگزد و هلاک شود ضامن باشد یا نه -
ضامن باشد **مسئله** اگر ستوری در میان راه بول افگند یا سرگین افگند و خر کسی بلغشد هلاک
شود ضامن باشد یا نه - ضامن نباشد **مسئله** اگر سابق باشد یعنی بر ستوری میراند پس کسی زیر
پای ستور یا زیر دست ستور هلاک شود ضامن باشد یا نه - ضامن باشد **مسئله** اگر قائد باشد
یعنی بدست گرفته قطار میکشد پس ستور مردی را هلاک کند ضامن باشد یا نه - هرچه بدست
هلاک کند تاوان دار باشد و هرچه بپای هلاک کند تاوان دار نباشد اما اگر قطار را دو کس میرانند
یکی سابق دوم لاحق یعنی یکی پیش دوم پس پس این قطار یکی را بکشت ضمان بر هر دو واجب آید
و اگر بندهٔ جنایت بخطا بکرد بر مولی چیزی واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** چه واجب آید -
مر مولی را بگویند بنده ده و یا فدای جنایت ده اگر بندهٔ دهد بنده ملک ولی صاحب جنایت شود و اگر
فداء دهد فدای کامل واجب آید و بنده مرخصم را باشد **مسئله** اما اگر فدای کامل داد پس جنایت دیگر
کرد حکم این چه باشد - حکم جنایت دوم چون حکم جنایت اول باشد **مسئله** اگر بنده دو جنایت
کرد حکم این چه باشد - نیز همان که مولی بخبر باشد خواهد این بنده را بهر دو ولی جنایت بدهد

تا ملک هر دو شود هر یکے نیمهٔ بنده اگر جنایت هر دو متساوی باشد و اگر نه بحصهٔ دیت جنایت هر یکے
مملوک شود و اگر خواهد هر دو کس را فدای کامل بدهد **مسئله** اگر جنایت کند چنانکه دست و پاے
و یا گوش کسے را ببرد پس مولی آن بنده را آزاد کند ضمان جنایت بر که واجب آید - اگر معلومش بود
که جنایت کرده است و با علم بهم آزاد کرده است ضمان جنایت واجب آید و اگر معلومش نبود و بی علم
آزاد کرده است هر چه کمتر باشد آن واجب آید یعنی اگر قیمت بنده کمتر باشد قیمت واجب آید و اگر
ارش از قیمت کمتر باشد و قیمت بیش ارش واجب آید و اگر بعد از جنایت بفروخته است نیز همین
حکم باشد **مسئله** اگر مدبری یا ام ولدی جنایت کند مولی ایشان تاوان دار باشد یا نه - تاوان دار
باشد بدانچه کمتر باشد از قیمت ایشان و از ارش جنایت مثلا دست یکی و یا پاے یکے را ببرید اکنون
بنگرند که ارش دست کمتر است و یا قیمت بنده هر کدام که کمتر باشد واجب آید **مسئله** اما اگر جنایتی را
بار دیگر بکنند مولی نیز بار دیگر تاوان دار باشد یا نه - اگر تاوان جنایت اولی بقضای قاضی داده باشد
مولی تاوان دار نباشد و اگر بقضای قاضی نداده باشد تاوان دار باشد و این ولی دوم بیچاره باشد
خواهد بر مولی اول رجوع کند خواهد بر مولی دوم رجوع کند **مسئله** اما اگر دیوار خانه میل کرد بشارع
مسلمانان حق طلب آن کرا باشد مر مسلمان و ذمی را یعنی مر صاحب دیوار را بگویند که دیوار را نقل
کن تا کسی را هلاک نکند اگر صاحب دیوار امتناع آرد از نقل کردن دیوار و دیوار بیفتد و کسی را هلاک
کند صاحب دیوار تاوان دار باشد **مسئله** اما اگر از صاحب دیوار نقل دیوار طلب کردند و گواه کردند
و صاحب دیوار دیوار خود را فرو نیاورد و یا آنکه قادر بود بر فرود آوردن مدتی شد که این دیوار را
بگذاشت و این دیوار بیفتاد و مردے را هلاک کرد تاوان بر صاحب دیوار واجب آید یا نه - واجب آید
مسئله اما اگر دیواری میل کند بسوے خانهٔ همسایه حق طلب نقل مر کرا باشد یعنی مر مسلمان دیگر را باشد
و یا هم مر این همسایه را حق طلب جز این همسایه نباشد زیرا که حق او ست نه حق همسایگان دیگر و همچنین
اگر همسایه نقل آن بطلبد و صاحب دیوار امتناع آرد و یا فرو گذاشت یا آنکه قادر بود بر نقل کردن
و این دیوار بیفتاد و کسے را هلاک کرد تاوان دار باشد **مسئله** اگر دو سوار بایکدیگر بتاختند و هر دو
بیفتادند و هلاک شدند حکم اینها چه باشد - دیت هر دو بر یکدیگر واجب آید از آن این بر عاقلهٔ
آن و از آن بر عاقلهٔ این **مسئله** اگر مردی بندهٔ شهریکے را بخطا بکشت چه واجب آید - قیمت بنده
واجب آید اما از ده هزار درم نگذرند اگر چه قیمت بنده بیش از ده هزار باشد **مسئله** و اگر قیمت بنده
ده هزار باشد و بیش چند دهند - ده هزار درم بدهند مگر ده درم یعنی از هزار که قیمت اوست ده درم

کم کنند و باقی بدهند **مسئله** اگر کسی کنیزک یکی را بخطا کشت چه واجب آید - نیز همین حکم ست که قیمت او بدهند و از پنج هزار بگیرند و اگر قیمت کنیزک نیز پنجهزار باشد یا بیش ازان همان پنجهزار کم از پنجدرم واجب آید **مسئله** اگر مردی دست بنده را بخطا برد چه واجب آید - نیمهٔ قیمت از آن دیت خود واجب آید اصل درین مسئله آنست که در هر چه حر را یکدرم ست بنده را نیم ازانست و هر چه حر را یک درست در دیت کنیزک نیم ازانست **مسئله** اگر مردی مریکی زن را ضربتی بر شکم بزد و آن جراحت او جائفه شد و از آن جراحت بچه از شکم او بیفتاد بروی چه واجب آید - نصف عشر دیت واجب آید **مسئله** اگر زندهٔ بیفتد و بمیرد اینجا چه واجب آید - دیت کامل واجب آید **مسئله** اگر اول زن مرد پس فرزندی مرده افتاد اینجا چه واجب آید - از برای زن دیت کامل واجب آید و از برای بچهٔ مرده هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر فرزند مرده بیفکند و پس ازان مادر بمرد دیت کامل واجب آید و عزه مسئله مالیکه از جهت کودک واجب شود مرکرا باشد - مر وارثان کودک را **مسئله** در کودک کنیزک چه واجب آید اگر نر نبنه باشد نصف عشر قیمت واجب آید و اگر مادینه باشد عشر قیمت **مسئله** در افتادن کودک در افکنده کفارت باشد یا نه - نباشد **مسئله** کفارت در شبه عمد و خطا چیست - آنکه بنده را آزاد کند که مومن باشد و اگر بنده ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر روزه نتواند داشت شصت مسکین را طعام دهد طعامیکه مقدار کرده شده است و اگر شصت روز یک کس را طعام میدهد هم روا باشد والله اعلم

کتاب القسامة اگر کشته را در محلتی بیابند و کشندهٔ او را ندانند که کشته است حکم این چه باشد - ولی امیر در رسد که پنجاه کس را از مردان این محلت اختیار کند و هریکی را سوگندی بدهد چنانکه ایشان بگویند که بالله که این را نا کشته ایم و کشندهٔ این را خبر نداریم و نمیدانیم که کشته است چون سوگند بخورند قصاص از ایشان ساقط شود قاضی دیت بر ایشان حکم کند **مسئله** مر ولی قتیل را سوگند دهند یا نه - ندهند و قاضی قضا نکند مر ولی قتیل دیت را **مسئله** اگر اهل محلت پنجاه تن نباشند چنانکه بیست کس باشند یا سی کس حکم این چه باشد - اول یکان یکان بار هر کس سوگند بخورند پس بار دیگر بجهت احتیاط مکرر کنند و هم ایشان را سوگند دهند تا پنجاه شود سوگند تمام شود **مسئله** در قسامت کودکان و دیوانگان و زنان و بندگان در آیند یا نه - در نیایند کس ازینها بجز مردان **مسئله** اگر در محلتی مرده یابند که اثر جراحت بر و نباشد در ینصورت قسامت واجب آید یا نه - هیچ چیز واجب نیاید نه قسامت و نه دیت **مسئله** اگر از بینی دیا از دهان دیا از در خونی روان بیند حکم چه باشد - هیچ چیز واجب نیاید و همچنین اگر از گوش خونی روان شده باشد نیز هیچ چیز واجب نیاید نه قسامت و نه دیت **مسئله** اگر مردی کشتهٔ بر ستور انداخته

می آرد دیت بر که واجب آید - بر عاقلهٔ راننده و بر اهل آن محلت واجب نیاید مسئله اگر کشته را
در خانهٔ خود یافتند حکم این چه باشد - قسامة بر خداوند خانه واجب آید و دیت بر عاقلهٔ صاحب خانه
مسئله واگر کشته را در محلتی در خانهٔ یکے بیابند قسامة و دیت بر که واجب آید - قسامة بر اهل خطهٔ
آنخانه واجب آید و بر مشتریان و ساکنان خانه که بوجه اجارت و یا عاریت باشند واجب نیاید
نزدیک ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد ساکنان خانه نیز با مالک بهم در قسامة شریک باشند
و دیت بر عاقلهٔ خداوند خانه واجب آید مسئله اگر یکے را کشته در کشتی بیابند قسامة بر که واجب
آید - بر نشینندگان کشتی و ملاحان مسئله اگر کشتهٔ را در مسجد محلتی یا بند قسامة بر اهل آن محلت
واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر در مسجد جامع بیابند یا در شارع اعظم کشته یابند قسامة
بر که واجب آید - بر هیچکس واجب نیاید اما دیت بر بیت المال واجب آید مسئله واگر در دیهی یابند
که خراب باشد و بنزدیک آبادانی نباشد چیزے بر کسی واجب آید یا نه - هیچ چیز بر هیچکس واجب نیاید
مسئله واگر کشته را در میان دو دیه یابند دیت بر کدام دیه واجب آید - بر اهل دیهی که نزدیکتر باشد
از اهل دیه دیگر مسئله واگر میان فرات باشد که آب آن میرود و کشته را میبرد اینجا چیزے واجب آید
یا نه - واجب نیاید نیز هدر باشد مسئله واگر بکرانهٔ رود یابند بسته دیت بر که واجب آید - بنزدیکترین
آبادانی از آنموضع مسئله واگر ولی قتیل دعوی بر یک کس معین کرد از اهل محلت که دیگر اند ساقط
شود یا نه - ساقط شود مسئله اگر مدعی علیه گوید که زید را فلان کشته است چه کنند - مدعی علیه را
سوگند دهند که بالله که تو نکشته و بجز فلان کشندهٔ دیگر نمیدانی مسئله اگر دو کس گواهی دهند از
محلت بر مردی که آنمرد از محلت ایشان نباشد که فلانکس کشته است گواهی ایشان شنوند یا نه
نشنوند کتاب المعاقلة اگر مردی مردی را بشبه عمد یا بخطا بکشت بر دی چه واجب آید
دیت واجب آید و بر هر دیتی که بنفس کشتن باشد نه باعتراف و صلح بر عاقله واجب آید اما اگر
قاتل از اهل دیوان باشد و عاقلهٔ او نیز از اهل دیوان باشند آن عطا که سلطان مر ایشان را بدهد
در سه سال از ایشان بستاند مسئله اگر در سه سال تمام نشود زیاده و نقصان از سه سال روا
باشد یا نه - از محصول عطایای ایشان بستانند اما اگر اینمرد از اهل دیوان نباشد عاقلهٔ او که با
عاقلهٔ او قبیلهٔ او باشد در سه سال بر ایشان قسمت کنند در هر سالی از هر کسی بحساب راست
بستانند و زیاده از چهار درم نستانند بلکه نقصان کنند مسئله اگر در سه سال بر اهل قبیله قسمت
کردند دیت کامل نشد قبیلهٔ که نزدیک او بود با او یار کنند و قاتل را از قسمت بمثل یک کس باشد

قبیلهٔ مولی و مولی مولی در قسمت دیت درآیند و قبیلهٔ او نیز درآید **مسئله** ارش جنایتی که جانی بکند بر عاقلهٔ جانی واجب آید یا نه - هرچه نصف عشر باشد یا زیادت ازان بر عاقلهٔ او واجب آید و هرچه کم از نصف عشر باشد بر عاقله واجب نیاید و بر جنایت کننده واجب آید **مسئله** جنایت بنده بر عاقلهٔ بنده واجب آید یا نه - بر مال مولی واجب آید و بر عاقلهٔ او واجب نیاید **مسئله** اگر جانی بجنایت اعتراف کند بر عاقلهٔ او واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر که تصدیق کند حاملِ اینمسئله آنست که صلح و عهد اعتراف بر عاقله واجب نیاید هم بر جانی واجب آید **مسئله** اگر حر بر بنده جنایت کند بخطا بر عاقله واجب آید یا نه - واجب آید

کتاب الحدود

حد زنا بچند چیز ثابت شود بدو چیز یا بینه یا باقرار و صفت آن چنانست که چهار مرد گواهی دهند بر مردی و زنی بزنا قاضی ایشانرا بپرسد از حال و شرح زنا آیا زن صغیره بود یا کبیره صحیح بود یا مجبوب محصن بود یا غیر محصن و چگونه بود زنا در قبل بود یا در اندام دیگر جز این موضع و متی زنی که زنا کی کرد احتراز و مراد ازین لفظ آنست که اگر گواهی بحد متقادم باشد حد واجب نیاید چون تاخیر کنند پس از روز گواهی دهند و این زنا کجا کرده است در دار حرب یا در دار اسلام و بمن زنی بکه زنا کرد این زن مسلمه بود یا مستامنه و یا حربیه بود یا حره بود یا امة بود یا محصنه بود یا غیر محصنه بود چون همه بیان کند و شرح بگوید چنانکه موجب بود گویند بدیدیم چنانکه سرمه چوب در سرمه دان آنگاه قاضی گواهانرا عدل فرماید در سرّ و علانیه چون بعدالت ایشان معدّلان گواهی دهند قضا کند قاضی باقامت حد این صفت بینه است **مسئله** اما ثبوت حد زنا باقرار چنانست که مردی عاقل و بالغ اقرار کند بر نفس خویش بزنا چهار بار در چهار مجلس از مجالس مقرر در یک مجلس قاضی هر بار بر نفس خویش گواهی دهد بزنا پس از مجلس قاضی غائب شود باز بمجلس قاضی حاضر گردد و در هر کرّتی گواهی دهد قاضی رجوع کند بتلقین کردن او گوید شاید که لمس کرده یا قبله زده بر تو پوشیده شده است و زنا در تلقین برابر دارند چون رجوع نکنند و گواهی دهند چون باز اقرار تمام شود همبر آن صفت که از گواهان کیفیت و ماهیت او پرسیده باشد از و نیز پرسد چون بیان کند آنگاه حد بر وی واجب آید **مسئله** اما اگر محصن باشد حد رجم فرماید در زین هامون اما اگر این حد باقرار شده باشد نخست سنگ انداختن ابتدا از قاضی باشد باید که قاضی سنگ انداز و پس مردمان و سنگ چندان بیندازند که بمیرد پس از آن که بمیرد بشویند و تکفینش کنند و نماز کنند اما اگر این حد به بینه ثابت شده باشد نخست باندا ختن سنگ گواهان ابتدا کنند پس قاضی پس مردمان **مسئله** اما اگر گواهان امتناع آرند بیفگندن

حد ساقط شود اما اگر محصن نباشد یعنی سه دار نباشد حد او صد تازیانه باشد بتازیانه که از درخت
بی برگ باشد بزدن میانه چنانکه نه نیک محکم زنند و نه نیک آهسته و جاهها از زانی بیرون کنند و بر
اعضای پراگنده زنند مگر بر سر و روی و فرج و نزدیک ابو یوسف بر سر نیز بزنند و مرد ایستاده
حد قائم کنند و زن را نشسته اما زنا نزا برهنه نکنند و جامه از وی نستانند اما پنبه آگنده و پوستین
از وی بیرون کنند پس حد قائم کنند و در حال رجم او را بزمین فرو برند تا کمرگاه و اگر زانیه بنده باشد
پنجاه تازیانه بزنند **مسئله** و اگر مقر بی از اقرار خود رجوع کند رجوع او را قبول کنند یا نه - اگر این رجوع
او پیش از اقامت حد باشد و یا میانه رجوع او را قبول کنند و او را بگذارند و اگر نه بگذارند **مسئله**
اگر یکی از چهار گواه رجوع کند حد ساقط شود یا نه - ساقط شود بر گواهان حد واجب آید **مسئله**
اگر بعد الرجم رجوع کند این گواه راجع را حکم چه باشد حکم او آن باشد که حد قذف بزنند و ربعی
دیت را ضامن باشد **مسئله** اگر در گواهی زنا دو تن گواهی دادند یا سه تن گواهی ایشان مسموع
باشد یا نه - مسموع نباشد و بر ایشان حد قذف واجب آید **مسئله** اگر این زن محصن باشد
چه واجب آید - رجم واجب آید و احصان آن باشد که مرد و زن هر دو محصن باشند یعنی که مرد را هم
زن باشد و زن را هم شوی باشد و این هر دو با یکدیگر بیگانه باشند و این هر دو آزاد باشند و
بالغ باشند و مسلمان باشند و این بزن خود دخول کرده باشد و آن زن که زنا کرده هست شوی
با او نزدیکی کرده باشد این صفت احصان باشد **مسئله** اگر کافر را نکاح کرده باشد و یا مجنون و یا صغیر را
محصن باشد یا نه - محصن نباشد اما نزدیک ابو یوسف بجماع کافر محصن باشد اما بخلوت و بجماع
فاسد محصن نباشد **مسئله** اگر چهار مرد گواهی دادند بزنا پس بمردند و یا غائب شدند و یا ردت آورد
پیش از قضای قاضی حد واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما حد واجب نیاید **مسئله** در حق محصن جلد
و رجم جمع نشود یا نه - نزدیک علمای ما جمع نشود و بکر را جلد و نفی نباشد مگر زنی که فتنه باشد که بسبب او
خلق در فتنه افتند و قاضی مصلحت بیند سنه غربت فرماید **مسئله** اگر بیماری زنا کند بر حال بیماری
حد بروی اقامت کنند یا نه - بنگریم اگر حد رجم باشد اقامت کنند و تاخیر نکنند و اگر حد جلد باشد اقامت
نکنند تا از بیماری بیرون آید **مسئله** اگر زنی حامله در حال حمل زنا کند حد بروی اقامت کنند یا نه
و اگر حد رجم باشد تاخیر کنند تا از نفاس پاک شود و فارغ گردد **مسئله** اگر گواهان تاخیر کنند
در گواهی زنا و پس از گذشتن روزها گواهی دهند گواهی ایشان بشنوند یا نه - اگر در شهر حاضر باشند
که بعد از ایشان قاضی اقامت بینه را مانع نباشد مسموع نباشد گواهی ایشان مگر در حد قذف

که بتاریخ باطل نگردد که ازان جمله حقوق عباد است **مسئله** اگر مردی بر زنی اجنبیه وطی آرد بدون فرج چه واجب آید - تعزیر واجب آید **مسئله** اگر مردی بر کنیزک فرزند وطی آرد حد واجب آید یا نه - واجب نیاید اگرچه مقر باشد که میدانست که بروی حرام ست **مسئله** اگر مردی مر کنیزک پدر و یا کنیزک مادر و یا کنیزک زن و یا بنده بر کنیزک مولی وطی آرد حد واجب آید یا نه - اگر اینچنین گمان برده باشد که بروی حلالست حد واجب نیاید واگر یقین میدانست که بروی حرام ست حد بروی در اینچنین صورت واجب آید **مسئله** اگر مردی بر کنیزک برادر وعم وطی کرد حد بروی واجب آید اگرچه دعوی کند چنان دانستم که برمن حلالست **مسئله** اگر مردی در حال خلوت زنا شوئی زنی اجنبیه را بروی عرضه کردند و گفتند که این زن تست بروی نیز وطی آورد و ندانست که زن بیگانه است حد بروی واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر مردی زنی را در بستر خود خفته یافت وندانست که زن اجنبیه است بروی وطی آرد حد واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** اگر مردی زنی را بزنی کرد بر آنکه نکاح این زن بروی جائز نبود چنانکه ذو رحم محرم او بود و یا در عدت شوهر دیگر بوده باشد و بر وی وطی آرد حد واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در غیر محل حلال در موضع مکروه جماع کند و یا عمل قوم لوط کند حد واجب آید یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رح حد واجب نیاید تعزیرش کنند و نزدیک ابو یوسف و محمد حد واجب آید **مسئله** اگر مردی زنا کند در حرب و یا در دار بغی یعنی که از سلطان وقت عاصی باشند پس بدار اسلام آید حد بروی اقامت کنند یا نه - نکنند زیرا که یکی از آن شرائط که بدان حد واجب آید دار اسلامست جز دار حرب و دار بغی زیرا چه حکم حربیان دیگرست **باب حد الشرب** اگر از مردی بوی خمر موجود باشد بمجرد بوی خمر بروی گواهی ندهند و یا او اقرار کند بطوع و رغبت خود که آنمرد خمر خورده است یقین گردد اگر او را مراجعت افتد حد واجب نیاید زیرا که شاید که مکره بود و یا در حال خواب کسی در حلق او ریخته باشد چون آن بوی باقی باشد حد بروی اقامت نکنند **مسئله** در حال مستی حد بروی اقامت کنند یا نه - تا مستی ازوی زائل نگردد و معلوم شود که نبیذ را بطوع و رغبت خورده است **مسئله** حد خمر و سکر در حق حر چندست و در حق بنده چند - در حق حر هشتاد تازیانه و در حق بنده چهل تازیانه حد سکر و خمر همچنان زنند که حد زنا یعنی بر اعضای او نیز متفرق زنند **مسئله** اگر مردی اقرار میکند بشرب خمر و یا بسکر پس رجوع میکند حد واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** حد شرب خمر بچند چیز ثابت شود - بدو چیز یکی بگواه چنانکه دو مرد گواهی دهند که این مرد خمر خورده است و یا باقرار این

شارب خمر اقرار یکبار بخلاف زنا یعنی در زنا چهار بار اقرار مے باید و اینجا یکبار مسئلہ گواہی زن
در خمر و سکر مسموع باشد یا نہ - نباشد اگرچہ یکمرد بر ایشان یار باشد باب حد القذف
اگر مردی محصن و یا زنی محصنہ را یکے قذف بگفت حد واجب آید یا نہ - اگر مقذوف بطلبد و قذف تصریح
زنا باشد حد واجب آید مسئلہ حد قذف چندست - آزاد را هشتاد تازیانہ زنند و بندہ را چہل
تازیانہ همچنانکہ در مسئلہ شرب خمر گفتہ شدہ ست و بر اعضای این قاذف نیز پراگندہ زنند
و جامہ از وی بیرون نکنند و اما پوستین و پنبہ آگندہ از وی جدا کنند اگر بندہ باشد نیز همین
باید کرد مسئلہ احصان در قذف چیست - آنکہ مقذوف آزاد و عاقل و بالغ باشد و عفیف از
فعل زنا باشد مسئلہ اگر مردی مردیرا گوید کہ لست لابیک نیستی تو از پدر خود و یا گوید کہ ای پسر
زانیہ و مادر او محصنہ مرده باشد حد قذف واجب آید یا نہ - چون پسر بطلبد واجب آید مسئلہ
از برای مرده قذف طلب کنند روا باشد یا نہ - روا نباشد مگر کہ اثر قذف سرایت کند در جملہ نسبت
ایشان چنانکہ قذف در حق مادر و پدر ایشان باشد مسئلہ اگر مقذوف محصن باشد و او را پسر
کافر و یا بندہ باشد ایشان را حق طلب حر باشد یا نہ - حق طلب باشد مگر آنکہ قاذف مولی بندہ باشد
و او را نباید کہ از مولی حق قذف مادر بطلبد اگرچہ مادر او محصنہ باشد مسئلہ اگر مردی عربی را گوید
کہ ای نبطی حد واجب آید یا نہ - این بمنزلت آن باشد کہ مردی مر شهری را گوید کہ ای روستائی هیچ
واجب نیاید مسئلہ اگر مردی بقذفی اقرار کند پس رجوع کند رجوع او مقبول باشد یا نہ - نباشد
مسئلہ اگر مردی مردیرا گوید کہ ای پسر آب آسمان حد واجب آید یا نہ - واجب نیاید مسئلہ اگر مردی
مر مردیرا بخال او یا بعم او نسبت کند یا بسوی شوہر مادر قاذف باشد یا نہ - نباشد مسئلہ اگر مردی قذف
کند پرستاری یا بندہ کافری را بزنا و یا مسلمانی را قذف کند بغیر زنا چنانکہ گوید کہ ای فاسق و یا
ای کافر و یا گوید ای خبیث حد واجب آید یا نہ - نیاید تعزیر واجب آید مسئلہ و اگر گوید ای حمار و یا
گوید ای خوک و یا گوید کہ ای گاو تعزیر واجب آید یا نہ - واجب نیاید مسئلہ اکثر تعزیر چندست
و اقل تعزیر چند - اقل تعزیر باتفاق سہ تازیانہ و اکثرش نزد ابو حنیفہ و محمد سی و نہ تازیانہ و نزد
ابو یوسف هفتاد و پنج تازیانہ مسئلہ اگر قاضی حبس فرماید بعد از تعزیر روا باشد یا نہ - چون مصلحت
بیند روا باشد مسئلہ از حدود اشد ضرب کدامست - نخست او تعزیر پس حد زنا پس حد شرب پس
حد قذف مسئلہ اگر مردی در حال اقامت حدی یا تعزیر بمیرد حکم خون او چہ باشد - هدر باشد یعنی
هیچ واجب نیاید مسئلہ گواہی محدود قذف در شرع شنوند یا نہ - نشنوند اگرچہ او توبہ کردہ باشد

کتاب تعزیرات

مسئله اگر کافر پیر احد قذف زد ند پس این کافر در دار الاسلام آمد و اسلام آورد گواهی او را قبول کنند یا نه - قبول کنند **باب السرقة و قطاع الطریق** اگر مردی کالای اجنبی را بدزد قطع واجب آید یا نه - یعنی بریدن دست او واجب آید یا نه - اگر این دزد عاقل و بالغ باشد و ده درم شرعی بدزدیده باشد و یا کالائی بدزدیده باشد که آن کالا ده درم شرعی می ارزد و از موضع حرز می دزدد که در وی هیچ شبهت نباشد قطع واجب آید و بنده و آزاد در قطع برابر باشند **مسئله** حد سرقه یعنی حد دزدی ثابت شود باقرار یا بدو گواه ثابت شود و یا باقرار دزد بیکی ازین دو یا بگواهی دو گواه و یا باقرار دزد بدیگر بار بخلاف زنا **مسئله** اگر جماعتی در دزدی شریک باشند قطع بر همه واجب آید یا نه - اگر هر کسی را ده درم شرعی رسیده باشد قطع واجب آید **مسئله** اگر مردی گیاه دزدد و یا لی و یا ماهی و یا شکاری و یا چوبی و یا میوهٔ تر و یا شیر و یا خربزه و یا گوشت و یا میوه از سر درخت و یا کشت غیر درده قطع واجب آید یا نه - در همه قطع واجب نیاید **مسئله** اگر شرابها دزدد که طرب نباشد که از وی مستی آید قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** در سرقهٔ طنبور یعنی نای مطربان قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر مصحف را بدزدد قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید و اگر چه پیرایه بسته باشد **مسئله** اگر چلیپای زرین دزدد و یا نرد و یا شطرنج قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر صغیری حُرّی را بدزدد قطع واجب آید یا نه - نیاید اگر چه بروی از پیرایه باشد **مسئله** اگر بنده را بدزدد قطع واجب آید یا نه - اگر این بنده صغیر باشد قطع واجب آید و اگر کبیر باشد قطع واجب نیاید **مسئله** در سرقهٔ دفتر قطع واجب آید یا نه - نیاید مگر که دفتر حساب را بدزدد که بسبب دزدیدن آن مال مالک تلف شود **مسئله** اگر سگ و یا یوز و یا دف و یا مزمار را بدزدد و یا طبل را قطع در ینها واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اما اگر چوب ساج و یا نی نیزه و یا چوب آبنوس و یا چوب صندل بدزدد و یا چوبی که بروی زری یا آوندی ساخته باشد که قیمت آن بده درم شرعی میرسد درین چیزی واجب آید یا نه - قطع واجب آید **مسئله** اگر مردی از مال زن خود بدزدد و یا خیانت کند و یا زنی از مال شوهر خود بدزدد و یا خیانت کند قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** بر کفن دزد و بر غارت کن جامه و ریسمان و دستار چه واجب آید - قطع واجب نیاید **مسئله** اگر مردی از بیت المال کالائی بدزدد و یا از مال شریک و یا از مال پدر و یا از مال پسر بدزدد قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر بندهٔ از مال خواجه و یا از مال زن خواجه و یا از مالی که شوی با نو بدزدد و یا مولی از مال مکاتب و یا مردی از مال غنیمت بدزدد در ینها همه قطع واجب نیاید **مسئله** حرز بر چند وجهست - بر دو وجه یکی حرز معینی چون خانه و سرای

ودیگر حافظ تا اگر کالائی دزدد از خانه ویا از سرائی ویا از حرز حافظ درین هر دو جا قطع واجب آید
مسئله اگر مردی از گرما به کالائی بدزدد ویا از خانه که مردمانرا دستوری داده باشند بدر رفتن
آنجا نه قطع واجب آید یانه - واجب نیاید مسئله اگر از مسجدی متاعی بدزدد قطع واجب
آید یانه - اگر مالک حاضر باشد قطع واجب آید مسئله اگر مهمان از خانهٔ میزبان چیزی بدزدد
قطع واجب آید یانه - آید مسئله اگر دزدی خانه را سوراخ کند وحفر زند ودست در افگند ومتاع
خانه بیرون آرد قطع واجب آید یانه - واجب نیاید تا در خانه در نرود ومتاع بیرون نیارد
مسئله اگر در خانهٔ رفت ومتاع خانه بیرون نیاورد اما کسی دیگر که از خانه بیرون بود او را دادتا
بینداخت پس بیرون آمد وبرداشت برد قطع واجب آید یانه - درینمسئله که کسی را داد قطع واجب
نیاید واما آنجا که بیرون انداخت در کوچه پس برداشت قطع واجب آید مسئله اگر جماعتی در حرز
خانه یا در سرائی روند پس متاعی جمع کردند وبر سر یکی نهادند پس آنحامل بیرون آمد پس طائفهٔ دیگر برآمدند
یا اینطائفهٔ پیشین بیرون آمدند پس حامل قطع برکه واجب آید - استحسان آنست که بر حامل واجب
نیاید اما مخصوص بر حامل باشد وفتوی بر استحسانست یعنی بر همه واجب آید مسئله اگر دست در صندوق
صرافی کرد ومالی برگرفت وبیرون آورد ویا دست در جیب وآستین کسی کرد ومالی بیرون آورد
قطع واجب آید یانه - واجب آید زیرا که از حرز حافظ دزدی کرده باشد مسئله دزد را کدام دست
برند - دست راست را از بند دست بیرون کنند وداغ کنند مسئله اگر بار دیگر دزدی کند چه برند
پای چپش برند واگر بار دیگر دزدی قطع کند قطع نکنند اما محبوس کنند تا توبه کند مسئله اگر دست راست
سارق باشد ویا دست چپ نباشد ویا پای راست نباشد قطع واجب آید یانه - نیاید مسئله حد سرقت
کی اقامت کنند چون مسروق منه که صاحب متاع ست حاضر باشد وبقطع دعوی کند اما اگر
این مسروق منه مر سارق را ببخشد ویا صلح کند بمالی ویا قیمت آن دزدیده که از ده در ده باشد قطع
واجب آید یانه - قطع واجب نیاید مسئله اگر مردی کالائی بدزدید ودستش را قطع کردند وکالا حاضر
بود باز ستدند پس بعد ازان قطع باز همان کالا را بدزدد قطع بار دیگر واجب آید یانه - ببینیم که
این کالا هم بدانحال خود هست یا ازان حال بگشته است اگر همچنان حال خود است مثلا ریسمان بوده
است بار دیگر دزدیده ست همان ریسمانست دستش ببرند واگر از حال بگشته است مثلا آرد اگر با آب
بافته اند جامه شده است اگر بدزدد دستش را ببرند بار دیگر زیرا چه آنساعت قطع بر آن ریسمان بوده است
واین ساعت از برای کرباس مسئله اگر دزدی را دست برند متاعی که دزدیده باشد باز ستانند بار دیگر

آن کالارا هلاک نکرده باشد وقائم باشد بازستانند واما اگر هلاک شده باشد ویا او هلاک کرده باشد بمذهب علمای ما ضمان واجب نیاید ونزد یک شافعی ضمان واجب آید حاصل آنکه بمذهب ما قطع وضمان جمع نشوند وبمذهب شافعی قطع وضمان جمع شوند **مسئله** اگر دزدی دعوی کند که ملک خود دزدیده است قطع ید ساقط شود یا نه - ساقط شود اگرچه بینه نتواند کرد **مسئله** اگر جماعتی راه زنان ویک کس که او تنها قادر بوده باشد بر راه زدن پس ایشانرا بگیرند بر ایشان چه واجب آید اینمسئله بر دو وجهست اگر پیش از آن که راه زنند ایشانرا بگیرند سلطان ایشانرا حبس فرماید تا توبه کنند واگر مال مسلمانان ومال ذمی استند وهر کس را حصه ده درم شرعی رسد ویا هریکی را متاعی رسید که قیمت آن ده درمست بعد ازان گرفته شدند بر ایشان قطع واجب آید دست راست وپای ایشان ببرند اما اگر مسلمانی را بکشند ومال نستدند از بهر قصاص همه را بکشند اما اگر اولیای مقتولان عفو کنند قصاص ساقط شود یا نه - ساقط نشود ایشانرا بکشند وبعفو ایشان التفات نکنند **مسئله** اگر هم در راه زدند وهم مردمانرا بکشتند وهم بستدند اینجا چه حکم باشد در اینحال سلطان بخیار باشد خواه اول دست ایشان ببرد وبعد ازان ایشانرا بکشد ویا بر آویزد واگر خواهد بکشد وبر نیاویزد ودست وپای نیز نبرد وخواهد زنده بر آویزد وشکمهای ایشانرا بنیزه پاره کند تا بمیرند وپس از سه روز نگذارند آویخته **مسئله** اگر یکی در میان سارقان کودک باشد یا دیوانه یا ذو رحم محرم باشد مقطوع علیه را حد بر افتد یا نه - حد همه ساقط شود وقتل در حکم اولیا باشد خواهند بکشند وخواهند عفو کنند اگر یک کسی از میان ایشان کار کرده باشد حد بر که واجب آید - برجمله واجب آید **کتاب الاشربه** شربهای حرام چندست سه یکی شیرهٔ انگور چون بجوشد وسخت شود وتیزگی اندازد دوم شیرهٔ که کم از دو بهر جوشیده باشد وسیم آغشته خرما ومویز چون سخت شود **مسئله** آب مویز وخرما پختن حلال شود اگرچه اندک پخته باشد **مسئله** خوردن او روا باشد یا نه - اگر غالب گمان او آن باشد که مست خواهد کرد ویا بلهو وطرب خود روا نباشد **مسئله** واگر آب خرما وانگور آمیخته باشد خوردن روا باشد یا نه - چون مست کن نباشد روا باشد واگر مست کن باشد روا نباشد **مسئله** نبیذ انگبین وشیرهٔ حنظه وشیرهٔ انجیر وشیرهٔ ارزن وجو خوردن اینها روا باشد یا نه - اگر بپختی نیامیخته باشد که مست کن گردد حلال باشد اگرچه پخته باشد **مسئله** شیرهٔ انگور بپختن حلال باشد یا نه - اگر دو بهر او بجوشد تمام ویک بهر باقی ماند حلال گردد **مسئله** در کدو وکاسینه وفیروزه اگر طعام دیگر ویا شربتی حلال بخورد روا باشد یا نه - دوشسته باشند روا باشد واگر پیش ازان در وغمر کرده باشند نیز روا باشد

مسئله اگر غالب گمان او آن باشد که مست خواهد کرد ویا بلهو وطرب خود روا نباشد

مسئله خمر را سرکه کردن روا باشد یا نه - در مذهب علمای ما روا باشد و بنزدیک شافعی روا نباشد اما اگر این خمر خود سرکه گردد باتفاق خوردن روا باشد **کتاب الصید والذبائح** شکار کردن سگ و یا یوز و یا باز روا باشد یا نه - اگر آنها معلم باشند خوردن شکار ایشان روا باشد و اگر معلم نباشند روا نباشد و همچنین هر دده که معلم ست شکار کردن او و شکار خوردن او روا باشد **مسئله** حکم سگ معلم بچه باشد - بدانکه سه بار صید بگیرد و نگاه دارد چون چهارکبار بگیرد خوردن او روا باشد و تعلیم باز آن باشد که چون بخوانی باز آید **مسئله** اگر مردی سگ معلم را و یا یوز و یا باز و یا چرغ را بر شکاری فرستد و نام خدای تعالی بگوید یعنی تکبیر گوید نزدیک فرستادن او پس این سگ او را بگیرد و جراحت کند و این صید بمیرد خوردن او حلال باشد یا نه - حلال باشد **مسئله** اگر سگ معلم فراموش کند و آن شکار را تباه کند خوردن آن روا باشد یا نه - اگر سگ خورد روا نباشد خوردن آن و اگر باز یا چرغ خورد روا باشد زیرا که تعلیم او بآمدن ست بخوردن تباه نشود **مسئله** اگر این فرستندهٔ سگ شکاری را زنده دریابد بسمله کردن واجب آید یا نه - واجب آید که ذبح کند و اگر ذبح نکرد تا آنگاه که بمیرد خوردن آن حلال نباشد اما اگر سگی شکار را بگرفت و خسته کرد و جراحت نکرد خوردن او روا نباشد **مسئله** اما اگر سگی غیر معلم و یا سگی مجوسی و یا سگی متروک تسمیه بر سگ معلم شریک شود در کشتن شکار خوردن آن شکار روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اما اگر مردی تسمیه بگفت و تیری بینداخت بر صید و آن صید را بزد خوردن آن صید روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه آن شکار را مرده دریابد از زخم تیر **مسئله** و اگر تیر بشکاری انداخت و بر سید پس تحملی کرد چنانکه شکار از پیش چشم او ناپیدا شد اگر پی او طلب کرد و مرده یافت خوردن او روا باشد و اگر بر پی او نطلبید و درنگ کرد پس یافت خوردن او روا نباشد **مسئله** و اگر تیری بر شکاری انداخت و بزد پس آن شکار در آب افتاد و یا از کوهی فرو افتاد و یا از بام خانه بیفتاد و مرد خوردن او حلال باشد یا نه - حلال نباشد اگر تا زنده بر زمین افتد خوردن او روا باشد **مسئله** اگر تیری بی پیکان و در پهنائی شکار افتاد و جراحت نکند و آن شکار بمیرد خوردن او روا باشد یا نه - روا نباشد اما اگر جراحت کند خوردن او روا باشد **مسئله** اگر بسنگی بکشد خوردن او روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اگر مردی تیری بشکاری انداخت و یا زخمی بزد و عضوی از اعضای آن شکار جدا شد پس آن شکار را زخم کرد خوردن او روا باشد یا نه - خوردن شکار روا باشد اما خوردن عضوی که جدا شده ست روا نباشد اما اگر زخمی بزد و پاره پاره کرد خوردن او روا باشد یا نه - اگر بیشتر جانب دم باشد روا باشد

خوردن آن مسئله شکار کردن مغ و یا مرتد و بت پرست و مسلمان محرم روا باشد یا نه - روا نباشد
مسئله اگر مردی بشکاری تیری بزد و از حرکت دویدن شکار را باز نداشت پس دیگری تیری بزد و کشت
شکار مر کرا باشد مر اولی را باشد یا مر دومین را - مر دومین را خوردن او حلال باشد زیرا که بزخم اوّل
هلاک نشده بود مسئله اما اگر اولین چنان بزد که از دویدن و حرکت باز داشت پس دویم بزد و
بکشت خوردن او روا باشد یا نه - خوردن او روا نباشد و دوم تاوان دار گردد بقیمت و شکار
مر اولین را باشد زیرا که اوّل چون اهلی شده بود و اهلی چون گاو و گوسپند باشد تا ذبح نکند حلال نگردد
و بر وی ذبح واجب بود و چون بجراحت کشت مردار گشت و چون مردار گشت خوردن او حرام است
از برای این علت را ضمان بر وی که مردار کرده است یعنی بر دومین ضمان واجب آید مسئله
شکار کردن چیزیکه خوردن او حلال نیست روا باشد یا نه - بمذهب علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی
روا نباشد مسئله ذبح کرده اهلی کتابی خوردن او روا باشد یا نه - روا باشد زیرا که او اهلیت تسمیه گفتن
دارد مسئله متروک تسمیه را خوردن روا باشد یا نه - بمذهب علمای ما اگر تسمیه را بعمد گذاشته است
حلال نباشد و اگر تسمیه را بنسیان گذاشته است حلال باشد مسئله رگهاکه در ذبح بریدن واجبست
چندست - چهارست حلقوم و مره که گذرگاه طعام و شرابست و دو رگ جان اگر تمام ببرد و یا
اکثر ببرد خوردن روا باشد بنزدیک امام ابو حنیفه رح و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد تا حلقوم و
مره که گذرگاه طعام و شرابست و یکی از دو رگ جان نبرد مسئله ذبح کردن ببوست یا نی یا بسنگ
تیز روا باشد یا نه - هر چه به بریدن او خون روان گردد خوردن او روا باشد مگر بدندان ببرد و یا ناخن
که از انگشت جدا نکرده باشد مسئله مستحب مر ذبح را چیست - آنکه مر آنچیز که ذبح خواهد کرد چنانکه
کارد وغیر آن مسئله و اگر رگهای گردن را ببرد و یا تمامی سر را از تن جدا کند خوردن او حلال باشد یا نه
اگر چندانی زنده بماند که آن چهار رگ و یا اکثر که یاد کردیم بریده شود خوردن او حلال باشد اما باکراهت
و اگر پیش از قطع عروق بمیرد خوردن او حلال نباشد مسئله اگر شکاری اهلی کشته باشد زکات او بچه باشد
بذبح کردن مسئله زکوة وحوش چگونه باشد - پی کردن و جراحت کردن مسئله اگر اشتر بانجر سینه شکافتن
و اگر ذبح کند روا باشد باکراهیت مسئله و اگر گاو و گوسفند باشد بذبح کردن و اگر نحر کند روا باشد باکراهیت
مسئله اگر مردی اشتری را ذبح کرد و یا گاو و یا گوسفندی را ذبح کرد و از شکم او بچه مرده یافت خوردن او
حلال باشد یا نه - حلال نباشد اگرچه موی برآورده باشد مسئله از جمله وحوش کدام خوردن را روا باشد
و حشیان و دد گان هر چه شکار باشد نشاید خورد و هر چه جز آن باشد روا باشد خوردن آن و از پرندگان

نیز هرچه چنگال دارباشد نشاید خورد باقی آنرا خوردن روا باشد **مسئله** زاغ را خوردن روا باشد یا نه - روا باشد اما کلاغ بیشه و آنچه مردار خورد نشاید خورد **مسئله** حشرات خوردن چون کفتار و سوسمار روا باشد یا نه - کراهت باشد نشاید خورد **مسئله** گوشت خرما لی را گوشت استر اهلی را خوردن روا باشد یا نه - روا نباشد اما گورخر را خوردن روا باشد **مسئله** گوشت اسپ را خوردن روا باشد یا نه نزدیک امام ابوحنیفه رح روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد **مسئله** گوشت خرگوش خوردن روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** حیوانیکه گوشت خوردن او روا نباشد پوست او بدباغت پاک شود یا نه - جمله پوستهای حیوانان که خوردن گوشتهای ایشان روا نیست بدباغت دادن پاک شود مگر دو پوست و آن پوست خوکست و پوست آدمی و اینمسئله در بالا گفته شده است **مسئله** حیوان آبی را خوردن روا باشد یا نه - بمذهب علمای ما روا نباشد مگر ماهی را و نزدیک شافعی هرچه ساکن در آبست خوردن ایشان روا باشد **مسئله** ماهی که مرده باشد و بر سر آب آمده خوردن او روا باشد یا نه - مکروه باشد **مسئله** مار ماهی را خوردن روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** خوردن ملخ روا باشد یا نه - روا باشد و او را زکات نیست مثل ماهی هر حکمی که ماهی را باشد او را نیز همان باشد

کتاب الاضحیة

اضحیه چیست - واجبست **مسئله** اضحیه بر که واجب آید - بر آزاد و بر مسلمان مقیم چون توانگر باشد و این در روز اضحی ست **مسئله** بر مرد اضحیهٔ اولاد صغار واجب آید یا نه - واجب آید باید که از آن خود و از آن اولاد صغار خود بدهد اما از آن اولاد کبار و از آن زن واجب نیاید اگرچه در عیال و نفقهٔ او باشد اضحیه اشتر و گاو و گوسفند از چند کس محسوب باشد - گوسفند از یک کس و اشتر و گاو از هفت کس و بر درویشان و مسافران اضحیه واجب نیاید **مسئله** وقت اضحیه کی در آید چند روز باشد - چون صبح صادق بدمد روز دهم وقت اضحیه در آید اما اهل شهر را روا نباشد ذبح کردن تا امام از نماز عید فارغ نشود چون امام از نماز عید فارغ گشت ذبح کردن روا باشد اما اهل سواد ذبح کنند پس از سپیده دم و آن جائزست چنانکه حدیث بر بیخبله وارد ست یوم النحر و یومان بعد یعنی نحر سه روزست که یک روز نحرست و دو بعد از نحر **مسئله** در اضحیه بزغاله گور یا لاغر یا لنگ دادن روا باشد یا نه - روا نباشد لنگی که بموضع قربانی کردن نتواند رسید روا باشد **مسئله** اگر خصی دهد و یا بی سرون و یا دیوانه روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** بریده دم و یا بی گوش روا باشد یا نه - اگر بیشتری مانده باشد روا باشد و اگر بیشتر رفته باشد روا نباشد **مسئله** در اضحیه اشتر و گاو و گوسفند چند ساله روا باشد گوسفند یکساله که پای در دوم نهاده باشد و گاو دوساله که پای در سیوم نهاده باشد و اشتر چهارساله که پای

در پنجم نهاده باشد روا باشد و میش ششماهه روا باشد **مسئله** از گوشت اضحیه تواند گرد درویش را دادن روا باشد یا نه - روا باشد و همچنین ذخیره کردن نیز روا باشد و اما مستحب آنست که کم از ثلثی صدقه نکند و پوست او را صدقه کند و یا آلتی سازد در خانه چون دلو و سفره و آنچه بدین ماند و فاضلهٔ آنست که خود قربان کند **مسئله** اگر اضحیه را کتابی ذبح کند چون جهود و نرسا روا باشد یا نه - روا باشد اما باکراهیت **مسئله** اگر دو تن اضحیه غلط کردند هر یکی از ایشان اضحیهٔ دیگر قربان کردند روا باشد یا نه - اگر اجازت کند مر یکدیگر را محسوب باشد و ضامن نگردد **کتاب الایمان** سوگند بر چند وجه است - بر سه وجه است غموس و منعقد و لغو اما غموس سوگندی باشد بر کاری گذشته سوگند خورد و عمدا داند که سوگند دروغی خورد و این سوگندیست که ماخوذ و بزه مند باشد و کفارت در وی نیست جز استغفار بمذهب علمای ما و نزدیک شافعی کفارت واجب آید و اما منعقد سوگندی باشد که بر کاری مستقبل چنانکه سوگند خورد که روزه دارد و نماز کند و صدقه دهد و یا بقصد اینکه روزه ندارد و یا مسلمانی را بزند و آنچه بدین ماند و این مستقبل بر سه وجهست مرسل ست و موقت و فردست مرسل چنانکه گوید والله هر آبی که درین کوزه است بخورد حکم او آنست که مادام که حالف و محلوف قائم باشند سوگند واقع نشود چنانکه حالف زنده باشد و در کوزه آب باقی باشد چون فوت شود سوگند واقع شود و موقت آنست که سوگند خورد چنانکه گوید والله که آبی که درین کوزه هست امروز بخورم حکم این آنست که حالف و محلوف قائم باشند و وقت نگذشته باشد سوگند واقع نشود **مسئله** اگر حالف و محلوف قائم اند اما وقت گذشت باجماع سوگند واقع شود **مسئله** و اگر وقت برحال ست اما حالف و محلوف فوت شده هست باجماع سوگند واقع نشود **مسئله** اگر محلوف علیه قائم است فوت شد حالف و وقت برحال ست نزدیک امام ابو حنیفه و محمد یمین باطل شود و بفوت شدن سوگند واقع نشود و نزدیک ابو یوسف باقی باشد بگذشتن سوگند واقع نگردد زیرا که اصل ابو حنیفه و محمد آنست که قیام معقود علیه در یمین شرطست بفوت یمین مرفوع نگردد و نزدیک ابو یوسف شرط نیست چنانکه سوگند خورد که والله که آبی که درین کوزه است بخورد و در کوزه آب نبود نزدیک ابو حنیفه و محمد سوگند واقع نشود و نزدیک ابو یوسف سوگند او واقع شود و اگر بر علم او سوگند خورد که در کوزه آب نیست باتفاق سوگند واقع شود و یمین لغو آنست که مردی مر زنی را بگوید که اگر بیرون ریزی آب طلاق پس آن زن ساعتی نشست و تاخیر کرد و خود را مهیا کرده از برای بیرون آمدن از سوگند طالق شود و یا مردی مر بندهٔ کسی را میخواست که بزند پس مالک بنده گفت که اگر تو این بنده را بزنی آزاد پس آن مرد ساعتی تاخیر

کرد پس بزد آزاد نشود مسـ ین لغو آنست که سوگند خورد بر کاری گذشته و او چنان گمان
برد که راست گفته و نه چنـ شد چنانکه شخصی گوید که فلان کار کرده ام و کرده باشد و یا چنانکه
شخصی را از دور بیند سوگند خورد که زید است پس معلوم شد که زید نبود و یا پرنده دید سوگند خورد که
زاغست پس معلوم شد که کبوتر سیاه ست این یمین لغوست بمذهب علمای ما و امید آنست که بدین
سوگند گرفتاری نباشد و نزدیک شافعی یمین لغو آنست که در اثنای سخنی بی قصد از زبان او برآید
واللہ بالله و اگر سوگند خورد بقصد و نسیان و یا از اکراه یکسان باشد یانه - یکسانست - هر سه وجه
سوگند منعقد شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که فلان کار نکند چنانکه سوگند خورد که در سرای در
نرود پس باکراه در رود یا بنسیان سوگند واقع شود یانه - چون بپای خود در رود سوگند واقع شود
و اگر کسی بردارد او را و در سرای برد واقع نشود مسئله یمین بکدام لفظ منعقد شود بنامی از نامهای
خدای چون رحمن و رحیم و یا بصفتی از صفتهای ذات او چون عز و جلال و کبریا و قدرت و عظمت
یا لفظیکه در عرف عادت عرب آنرا یمین دارند و شرع آن لفظ را منع نکرده باشد مسئله اگر سوگند خورد
بصفتی از صفات فعل چنانکه بصفة خدای یا برضای خدای یا بعذاب خدای یا برحمت خدای و
یا بغضب خدای و یا بعلم خدای و یا گوید که اگر فلان کار کند زانی و یا شارب خمر و یا آکل ربوا این یمین
منعقد نگردد زیرا که در عرب و در عادت عرب این را یمین ندارند مسئله اگر گوید حق الله یا وجه الله
نزدیک امام ابوحنیفه هر دو لفظ سوگند نباشد و نزدیک ابو یوسف هر دو لفظ سوگند باشد و نزدیک محمد
حق الله یمین نباشد و اگر سلطان الله گوید باجماع یمین باشد مسئله اگر بعبادت سوگند خورد چون
صوم و صلوة و زکوة و حج اگر بجز خدای خورد این یمین نباشد چون بر رسول و مسجد حرام و خانه
کعبه و قرآن سوگند خورد و یا بمکان و زمان یمین منعقد نگردد زیرا که در عادت عرب این را یمین
نگویند مسئله اگر سوگند خورد که فلان کار بکند فلان مرد جهود یا ترسا و یا کافرست و یا بیزارست از
قرآن و از اسلام سوگند باشد یانه - بمذهب علمای ما سوگند باشد و نزدیک شافعی سوگند نباشد
مسئله اگر اقسم یا اقسم بالله گوید و یا احلف و یا احلف بالله گوید و یا اشهد و اشهد بالله گوید و
یا عهد خدای و یا میثاق خدای و یا نذر خدای و یا گوید بر من یمین خدای و یا گوید اگر فلان کار بکند او
جهود و یا ترسا و یا کافرست بدین لفظ یمین منعقد شود یانه - بجمله این لفظ منعقد شود مسئله
کفارت یمین سوگند خورنده چیست - اگر تو انگر باشد و جد تو انگری در کفارت یمین آنست که
زیادت از کفارت او را باشد که بنده آزاد کند و یا ده تن را جامه تواند کرد و یا ده تن را طعام سیر

نتواند داد از این سه چیز هر کدام که خواهد بدهد و اگر از این سه چیز یک چیز در ملک موجود باشد در بسیار و عسر بنگرد همان منصوص واجب آید و اگر نباشد آنگاه اینفرق باشد که بیان کردیم و اگر درویش باشد که ازین هر سه چیز هیچ ندارد سه روز پیوسته روزه دارد **مسئله** اگر توانگر باشد کفارت واجب آید بروی که بنده آزاد کند که از و منفعت بتواند گرفت و در وقت آزاد کردن تمامی بنده در ملک وی باشد و نیت کفارت بجای آرد **مسئله** اگر خواهد جامه دهد ده مسکین را هر مسکینی را دو جامه دهد چنانکه نماز بتواند کرد چون پیراهن و ازار و ردا و نزدیک محمد آنست که جامه که بآن نماز روا باشد چنانکه ازاری بدهد و نزدیک ابو یوسف روا نباشد و در روایت حسن بن زیاد آنست که ازار دهد و یا پیراهن و ردا و یا دستاری چون چندان باشد که نماز بدان روا باشد محسوب باشد اینهمه که مرد را جامه سازد **مسئله** اگر خواهد که زنی را دو ازار و پیراهن دهد دامنی زیاده کند زیرا که سر او عورت است اگر سر برهنه نماز کند روا نباشد **مسئله** اگر خواهد که طعام دهد مسکین را هر مسکینی را دو من گندم چنانکه در کفارت ظهار یاد کردیم **مسئله** اگر کفارت بدهد پیش از آنکه سوگند بشکند روا باشد یا نه - روا نباشد اگر بدهد بار دیگر واجب آید **مسئله** اگر مردی بمعصیتی سوگند خورد چنانکه نماز نکنم و یا گوید روزه ندارم و یا بر مادر و پدر سخن نگویم و یا مسلمانی را بکشم حکم اینها چه باشد - باید که سوگند را بشکند و کفارت سوگند بدهد **مسئله** اگر کافری سوگند خورد پس هم در حال کفران سوگند را بشکست و یا آنکه اسلام آورد پس سوگند بشکست کفارت بروی واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر مردی از ملک خود بر نفس خود چیزی حرام کند حرام نشود اما از برای مال بکفارت سوگند بر خود باید که مباح گرداند **مسئله** اگر مردی سوگند خورد هر حلالی که هست بروی حرام این سوگند بر کدام حلال واقع شود بر طعام و شراب مگر آنکه در حال سوگند در دل نیتی کرده باشد آنگاه آن نیت معتبر باشد **مسئله** اگر مردی نذری مطلق کرد بروی واجب آید که آنرا بوفا برساند اما اگر این نذر معلق کرد بوجود شرطی واجب نشود تا آن شرط در وجود نیاید و چون شرط در وجود آمد وفای نذر بروی واجب شد و روایت کرده اند از امام ابو حنیفه که او ازین رجوع کرده است و گفته است که اگر همچنین گوید که من چنین کاری بکنم بر من خدایرا حجی یا صوم سنتی یعنی روزه سالی یا صدقه کنم آنچه من مالک شوم از اینچنین چیزی روا باشد کفارت سوگند و واجب آید و اینقول محمد است **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که در خانه در نروم پس در کعبه و یا در مسجد و یا در کلیسا و یا در کنشت در میرود سوگند واقع شود یا نه - واقع نشود **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید پس قرآن میخواند سوگند واقع شود یا نه - اگر این مرد عجمی باشد

ام از ابو یوسف

وعربی زبان نباشد سوگند واقع نشود خواه خواندن او در نماز باشد خواه بیرون نماز باشد اما اگر
عربی زبان باشد به بینیم که این قرآن خواندن او در نماز ست یا بیرون از نماز اگر در نماز ست
سوگند واقع نشود و اگر بیرون از نماز سوگند واقع شود زیرا که چون زبان او عربیست او را بشکل گویند
مسئله اگر مردی سوگند خورد که بر این ستور بر نشیند و در آن حالت بر نشسته باشد سوگند واقع شود
یا نه - اگر بر فور فرود آید سوگند واقع نشود اما اگر زمانی درنگ کند پس فرود آید سوگند واقع شود و همچنین
اگر سوگند خورد که من جامه نپوشم و او در آن حالت با جامه ست نیز بهمین حکمت که گفته شد
ستور را اگر بکشد حانث نشود و اگر درنگ کند حانث شود و نزدیک زفر آنست که در هر صورت
هر دو مسئله حانث شود اگرچه از ستور بر فور فرود آید و یا جامه را بر فور بکند **مسئله** اگر سوگند خورد که
درین سرای در نیایم و او در آن سرای بوده باشد حانث شود یا نه - حانث نشود تا بیرون آید و یا نه
در رود اما تا مادام که تاخیر میکند باکی نباشد **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که در سرای در نرود پس در سرای
در میرود که خرابست سوگند و اقعشود یا نه - واقع نشود **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که درین سرای
در نرود پس آن سرای خراب گشت پس بعد ازان در رفت سوگند و اقعشود یا نه - و اقعشود **مسئله**
اگر مردی گوید که من در خانه در نروم و برین سوگند خورد پس آن خانه خراب گشت بعد ازان در رفت
سوگند و اقعشود یا نه - واقع نشود زیرا چه اگر خانه خراب شود چنانکه هیچ دیواری باقی نماند او را در عرف
مردمان خانه نگویند اما اگر سرائی خراب شود در عرف او را سرا گویند **مسئله** اگر سوگند خورد که بر زن
فلان سخن نگوید پس فلان زن را طلاق داد بعد ازان او سخن گفت با آن زن سوگند و اقعشود یا نه -
نزدیک امام اعظم رح و ابو یوسف رح نشود و نزدیک محمد و اقع شود و اصل این مسئله بر دو وجهست اضافت
بلکست و اضافت تعریف و تشمیر اما اضافت ملک چنانست که بندهٔ فلان یا جامهٔ فلان و یا سرای فلان
اما اضافت تعریف چنانکه دوست فلان و یا زن فلان و بیان این اصل آنست که اگر سوگند خورد که
سخن نگوید بر بندهٔ فلان و یا در نرود در سرای زید و یا بر نشیند بر ستور عمرو و یا سخن نگوید بر زن
پس بکر زن را طلاق داد و بنده را بفروخت و زید سرای ملک دیگری کرد و عمرو ستور را بفروخت و
بعد ازان این هر دو بر بنده سخن گفت و در سرای زید در رفت و بر ستور عمرو بر نشست و بر آن زن بکر
سخن گفت نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف سوگند و اقع نشود زیرا که اصل ابو حنیفه و ابو یوسف رح درین
مسئله آنست که چون سوگند او بر اشارت و اضافت ملک هر دو باشد چون یکی فوت شود و اقع نشود
زیرا که سوگند معلق بدو شرط بوده است و هر دو شرط فوت نشده است و نزدیک محمد سوگند و اقع شود زیرا که

اصل او در ینمسئله آنست که اشارت قویتر ست از اضافت ملک پس چون اشارت قویتر ست همان
معتبر باشد واینجا این اشارت او قائم ست پس سوگند واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورد
که سخن نگوید با این زن زید پس این زید زن را طلاق داد پس بعد ازان سخن میگوید سوگند واقع شود
یا نه - باتفاق واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که با خداوند طیلسان سخن نگوید پس آن
خصم این طیلسان را بفروخت پس سوگند خورنده سخن میگوید سوگند واقع شود یا نه - واقع شود مسئله
اگر مردی سوگند خورد که برین مرد جوان سخن نگوید پس آنجوان پیر شد پس سخن میگوید یا سوگند خورد
که گوشت این بره نخورد پس بخورد سوگند واقع شود یا نه - واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورد
که از ینددرخت چیزی نخورد سوگند او برچه واقع شود - بر میوه نه بر پوست و برگ اگر میوهٔ آنرا نخورد
خانث شود واگر برگش یا پوستش خورد حانث نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که ازین شیر
نخورم پس ازان شیر جغرات یا پنیر میخورد سوگند واقع شود یا نه - واقع نشود زیرا که اسم بدل شود
مسئله اگر مردی سوگند خورد که ازین پس خرما نخورم پس رطب گشت میخورد سوگند او واقع شود
یا نه - واقع نشود مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورد پس نیم پخته بخورد سوگند واقع شود یا نه -
نزدیک امام اعظم و محمد رح واقع شود و نزدیک ابو یوسف واقع نشود مگر آنکه بطلب غالب باشد مسئله
اگر سوگند خورد که گوشت نخورد پس ماهی بخورد سوگند واقع شود یا نه - واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند
خورد که از دجله آب نخورم پس آب دجله را در آوندی بخورد سوگند واقع شود یا نه - واقع نشود مگر
آنکه دهن برد بهمچون ستوران چون بدهنی بخورد باتفاق واقع شود و اینقول ابو حنیفه رح راست
اما اگر سوگند خورد که من آب دجله را نخورم پس آن آب بآوندی یا کوزه بخورد - اینجا سوگند او واقع شود
مسئله اگر مردی سوگند خورد که ازین گندم نخورم پس نان پزد و بخورد سوگند واقع شود یا نه - نزدیک
امام ابو حنیفه رح سوگند واقع نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد واقع شود اما اگر حنطه را درست در
آب بجوشاند و بخورد باتفاق سوگند واقع شود مسئله اگر سوگند خورد که ازین آرد نخورد پس
ازان آرد نان پخت و بخورد سوگند واقع شود واگر بعینه آرد بخورد سوگند واقع نشود مگر که
این سوگند خورنده طحان باشد آنگاه چون عین آرد بخورد سوگند واقع شود مسئله اگر مردی
سوگند خورد که باز ید سخن نگوید پس زید بخفت و او سخن گفت چنانکه زید او را بشنیدی اگر در خواب نبودی
سوگند واقع شود یا نه - واقع شود واگر چنان آهسته گفته است که اگر زید بیدار بودی نشنیدی واقع
نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که در سرای فلان نروم و یا با فلان کلام نکنم مگر بدستوری او پس فلان

پس این بره پیش گشت

دستوری داد اما او را ازان دستوری خبر نیست و او در سرائی دیگر رفت سوگند واقع شود
واقع شود نزدیک ابوحنیفه و محمد و نزدیک ابو یوسف واقع نشود مسئله اگر والی سوگند دهد مردی را که
هر روزی که در شهر در آید مرا خبر کن این سوگند باز باقیماند تا زمانی که این والی را آن ولایت باشد عه
اگر مردی سوگند خورد که بر ستور فلان ننشیند پس بر ستور بنده فلان می نشیند سوگند واقع شود
یا نه - واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که در سرای در نروم پس بر بام آن سرای بایستاد
یا در دهلیز سرای در آمد سوگند واقع شود یا نه - واقع شود مسئله اگر در طاق آنخانه بایستد که او
سوگند چه باشد - بهتر آنست که اگر چنان ایستاده است که اگر در طاق آن در را پیش کنند او بیرون ماند سوگند
واقع نشود و اگر چنانست که طاق آن در را پیش کنند او در ون ماند اینجا واقع شود مسئله اگر مردی سوگند
خورد که سر بریان کرده نخورد این سوگند بر کدام سر بریان افتد - نزدیک ابوحنیفه رح بر سر گوسفندهای
غیر آن هر سری که در تنور بریان کنند و نزدیک ابو یوسف و محمد بر سر گوسفند نخست مسئله اگر مردی
سوگند خورد که بریان نخورد این سوگند او بر کدام بریان افتد - سوگند او بر بریان گوشت افتد
بر بادنگان یا گزر بریان کرده مسئله اگر مردی سوگند خورد که طبیخ نخورم سوگند او بر چه افتد - هر چه
از گوشت پخته شود سوگند او بر آن افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم بین بر کدام
طعام منعقد شود بر هر چه آنرا در عرف و عادت مردمان شهر نان خوانند چنانکه اگر اینمرد طائف عراقی
خورد یا نان برنج عراقی خورد حانث نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بیع و شرا نکند و یا اجارت
ندهد پس کسی را وکیل کرد بخریدن و یا بفروختن و یا باجارت دادن سوگند واقع شود یا نه - نشود
مسئله و اگر مردی سوگند خورد که زن بزنی نکند و یا زن را طلاق ندهد و یا بنده را آزاد نکند پس
کسی را وکیل کرد بکردن اینچیزها سوگند واقع شود یا نه - واقع شود زیرا که حقوق این عقد بموکل
راجع ست نه بوکیل مسئله اگر سوگند خورد مردی که بر زمین ننشیند پس بر بور یا بر بساط می نشیند سوگند
واقع شود یا نه - واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بر تخت ننشیند پس بر تخت بساطی یا
بوریائی مے اندازد و بر می نشیند حانث شود یا نه - حانث شود اما اگر بر بن تخت تخته دیگر
نهاده و بر سر این تخت دیگر بساطی یا بوریائی ست اگر چنین مے نشیند حانث نشود مسئله
اگر مردی سوگند خورد که بر فراش نخسپد پس بر فراش بستر مے افگند و می خسپد سوگند واقع شود
یا نه - واقع نشود اما اگر این بستر باریکست چنانکه چادر بستر پوش سوگند واقع شود مسئله اگر مردی
سوگندی خورد و با آنسوگند پیوسته انشاء الله میگوید این سوگند باشد یا نه - نباشد مسئله

اگر مردی سوگند خورد که بیایم اگر توانم حکم این چه باشد - این موقوف باشد بر توانائی صحت نه بر توانائی مال بسیار مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید حین وزمان بر چندگاه واقع شود اگر منکر میگوید چنانکه لا یتکلم حینا اولا یتکلم زمانا یا آنکه معرف میگوید بالف ولام چنانکه لا یتکلم الحین والزمان این بر شش ماه افتد وحکم لفظ همین ست نزدیک ابو یوسف ومحمد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نگوید روزها بر چند روز افتد - به بینیم که منکر گفته یا معرف اگر منکر گفته ست چنانکه لا یتکلم ایاما بر سه روز افتد واگر معرف گفته ست چنانکه لا یتکلم الایام بر ده روز افتد این نزدیک ابو حنیفه ست ونزدیک ابو یوسف ومحمد بر یک هفته مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید ماهها بر چندگاه افتد اگر بمعرفه گوید چنین که الشهور نزدیک ابو حنیفه رح بر ده ماه افتد ونزدیک ابو یوسف ومحمد بر دوازده افتد واگر گوید نکنم چنین ترک گیرد تا ابد مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید تا حقبه بر چندگاه واقع شود - بر هشتاد سال واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که تا دوری سخن نگوید ویا وام نگزارد بر چند روز واقع گردد - بر یکماه اگر پس از یکماه سخن گوید سوگند او واقع نگردد واگر پیش از یکماه سخن گوید واقع گردد مسئله اگر سوگند خورد که سالها سخن نگوید بر چند ماه افتد - اگر بمعرفه یاد کند چنانکه السنین نزدیک امام ابو حنیفه بر ده سال افتد ونزدیک ابو یوسف ومحمد بر جمیع عمر بفتد واگر نکره گوید چنانکه سنینا بر سه سال واقع شود مسئله اگر سوگند خورد که فلان کار نکند هر اینه چون یکبار کرد سوگند او بر افتد چیزے واقع نگردد مسئله اگر مردی سوگند خورد که زن او بیرون نیاید از خانه مگر بفرمان پس یکبار دستوری داد بیرون آمد دیگر بفرمان محتاج شود یا نه - باشد هر باری که بیرون آید دستوری باید ش خواست اما حیلتش آنست که گوید هر بیرون آمدن ترا دستوری دادم مسئله اگر سوگند خورد که بیرون نیائی مگر آنکه من ترا دستوری دهم چون یکبار آنزن را دستوری داد بار دیگر این نزا حاجت باشد بدستوری یا نه - نباشد هم بدان دستوری اول چندانکه خواهد برود وبیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که چاشت نخورد حد چاشت تا کی باشد از صبح صادق تا نماز پیشین مسئله اگر مردی سوگند خورد که شام نخورد حد شام تا کی باشد - از نماز پیشین تا نیمشب مسئله اگر مردی سوگند خورد که سحر نخورد حد سحر تا کی باشد - از نیمشب تا صبح صادق مسئله اگر سوگند خورد که در خانه ساکن نباشم پس خود بیرون آمد واهل را ومتاع را بخانه بگذاشت سوگند واقع شود یا نه - واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر اینه بر آسمان بر روم واین سنگ را زر گرداند حکم این همین چه باشد - این همین در حال واقع گردد وکفارت واجب آید مسئله اگر مردی

سوگند خورد که فلانرا امروز وام او بگزارم پس بگزارد اما این فلان بعضی ازین سیم زیوف یافت و یا بعضی بنهرجه یافت و یا بعضی مستحقه یافت سوگند واقع نشود یا نه - واقع نشود اما اگر زیوف یافت و سیم ستوقه یافت سوگند واقع شود زیرا چه در سیم اول نقره باید اما غلبه مس را بود اما در سیم ستوقه نقره نباشد خذف باشد **مسئله** اگر مردی سوگندی خورد که دینی که مرا بر فلانست جمله قبض کنم و متفرق قبض نکنم مثلاً هزار درم یا فتنی داشت پانصد درم قبض کرد حانث نشود تا آنگاه که همه متفرق قبض نکند و همچنین اگر بعضی قبض کند و باقی بخشد و یا ابراء کند سوگند واقع نشود اما اگر قبض کرد این دین را بدو وزن چنانکه مشغول نشد میان این دو وزن مگر بوزن کردن نیز حانث نشود و این قبض متفرق نباشد **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که هرا اینه بیایم ببصره پس نیامد تا آنروز که بمرد از کی باز حانث شود - از آخرین جزوی از اجزای حیوة **کتاب الدعوی** مدعی کرا گویند و مدعی علیه کرا - مدعی دعوی کننده را گویند و مشروع بروی آنست که او را جبر کنند بر خصومت کردن تا دست از خصومت باز دارد و مدعی علیه کسی را گویند که بروی دعوی باشد و مشروع بروی آنست که او را جبر کنند بر خصومت کردن **مسئله** دعوی کی درست آید - دعوی وقتی درست آید که جنس و قدر کالا را معین کند و دعوی کند اگر کالا بدست مدعی علیه قائم باشد تکلیفش کنند تا حاضر کند تا در حال دعوی کردن مدعی اشارت بکالا کردن کند اما اگر قائم نباشد قیمت کالا را یاد کنند **مسئله** اگر دعوی در خانه یا در زمینی میکند آنرا چگونه وصف کند حدهایش بیان باید کرد و باید گفت که این بدست مدعی علیه بغیر حقست و من آنرا میطلبم **مسئله** اما اگر حق دیگری را دعوی کند باید که در حال دعوی بگوید که حقی از آن فلان در دست ویست و من از بهت او را میطلبم چون دعوی برینگونه درست گشت قاضی مر مدعی علیه را از حال دعوی وی پرسد اگر مدعی علیه اعتراف کند قاضی بر اعتراف وی حکم کند و اگر مدعی علیه منکر شود آنگاه از مدعی بینه طلبد اگر مدعی بینه را حاضر آورد بر حکم بینه قضا کند و اگر مدعی را بینه نباشد از مدعی علیه سوگند طلبد قاضی مدعی علیه را سوگند دهد اگر سوگند نخورد و نکول آرد قاضی بر حکم نکول قضا کند و مدعی علیه را لازم کند **مسئله** اگر مدعی گوید که بینه حاضر دارم و یمین میطلبم سوگند بر مدعی علیه واجب آید یا نه - واجب نیاید و بر مدعی سوگند را باز نگردانند نزد یک ابو حنیفه رح اما چون از احضار بینه عاجز آید طلب یمین باطل نگردد اما چون مدعی علیه نکول آورد یعنی از سوگند خوردن خاموش گشت قاضی سه کرت یمین را بروی عرضه کند اگر درین سه بار عرضه کردن سوگند نخورد و خاموش می بود آنگاه قضای سوگند بنکول و آنچه مدعی بروی دعوی کرده باشد لازم گردد و بینه صاحب ید در

ملک مطلق قبول کنند یا نه - قبول نکنند چنانچه مردی دعوی میکند در خانه و اینجا نه در قبض مردی باشد
پس هر دو تن بینه اقامت کنند بینه خارجی روا بود و از آن صاحب ید قبول نکنند مسئله چند مسئله
که بر منکر سوگند نیاید و چند مسئله هست که بر منکر سوگند واجب آید - بدانکه در حدود باتفاق واجب نیاید
و در هفت مسئله خلافست یکی در دعوی نکاح بر منکر دوم در دعوی مراجعت از طلاق رجعی سیوم
در دعوی مراجعت در ایلاء چهارم در دعوی بندگی پنجم در دعوی ولا ششم در دعوی استیلاد یعنی
ام ولد هفتم در دعوی نسب درین هر هفت موضع بر منکر سوگند نیاید بنزدیک ابوحنیفه رح و نزدیک
ابو یوسف و محمد واجب آید مسئله اگر دو تن دعوی کنند در کالائی و آن کالا بدست ثالثی باشد و هر دو
تن اقامت بینه کنند بینه کدام کس معتبر باشد - کالا میان ایشان بمناصفه قسمت کنند مسئله
اگر دو تن در نکاح زنی دعوی کنند و هر دو تن بینه را اقامت کنند زن زن که باشد - بینه هر دو کس
مسموع نباشد بتصدیق زن رجوع کنند هر کرا ازین دو تن زن تصدیق کند زن زن او باشد
مسئله اگر دو تن بر بنده دعوی کنند بخریدی یکی گوید که خریده منست و دیگری گوید خریده من ست
بنده مر کرا باشد - میان هر دو تن بمناصفه باشد هریکی از ایشان را خیار باشد خواهد نیمه ثمن مر شریک را
بدهد و بنده تمام قبض کند و خواهد از شریک نیمه بها بستاند و بنده بدو باز گذارد مسئله اگر قاضی میان
هر دو تن به بنده قضا کرد پس یکی گوید که من بنده را قبول نکنم شریک دیگر را روا باشد که کل بنده
قبض کند یا نه - روا نباشد مسئله اگر دو کس تاریخ را بیان میکنند بنده بکدام کس اولیتر باشد بکسی که او اقدم
تاریخ باشد اما اگر تاریخ یاد نمیکنند و لیکن یکی از ایشان صاحب قبض باشد او اولیتر باشد مسئله اگر یکی
از ایشان دعوی خریدن کند و دیگری هبه و قبض و هر دو بینه اقامت کنند و هر دو را تاریخ نباشد صاحب
شراء اولیتر باشد مسئله اگر یکی از شراء دعوی کند و زنی دعوی کند که شوهری این بنده را بعوض مهر
او را داده ست نزدیک ابوحنیفه و ابی یوسف رح بنده میان هر دو تن بمناصفه باشد و نزدیک محمد بنده
تمامی مر مرد را باشد که دعوی خریدن کند و این را قاضی بر شوهری بقیمت بنده قضا کند مسئله
اگر یکی رهن و قبض دعوی میکند و دیگر هبه و قبض بنده کرا باشد - صاحب رهن را اولیتر باشد و ایشان
هر دو خارجا باشند کرا ازمیان ایشان بنده مر کسی را باشد که اقدم تاریخ باشد و این آن باشد که یکی
سالی دعوی کند و دیگری دو سال دعوی کند اینکس که دو سال دعوی میکند او را اقدم تاریخ گویند بنده
بدو اولیتر باشد مسئله اگر دو تن دعوی میکنند در بنده و این بنده بدست ثالثی ست و هر دو بینه را
قائم کردند هریکی بر تاریخ دیگر بنده بکه اولیتر باشد - بکسیکه تاریخ او پیشتر باشد مسئله اگر دو تن در بنده

دعوی کنند یکے صاحب قبض باشد و دیگری خارجی باشد و هر دو تاریخ یاد میکنند فاما صاحب ید
اقدم تاریخ ست او اولیتر باشد **مسئله** واگر دو تن در ستوری دعوی کنند و هر دو بینه اقامت
میکنند که خانه زاد منست و یکی صاحب ید باشد او اولیتر باشد و در جامه که خانه یافت دعوی کنند
نیز همین حکم باشد و هر سببی که در ملک مکرر نشود و پس همچنانست **مسئله** اگر دو تن در بندهٔ دعوی
کنند و یکے از ایشان صاحب ید باشد و او دعوی میکند بر خارجی که من ازین خریده ام و خارجی
ملک مطلق دعوی میکند دعوی که اولیتر باشد - دعوی صاحب ید **مسئله** اگر هر یکے از ایشان
صاحب ید باشد و خارجی دعوی کند بشراء از دیگری و هر دو را تاریخ نباشد حکم این چه باشد
نزدیک امام ابو حنیفه رح و ابو یوسف رح بینه هر دو باطل باشد اما بنده میان ایشان بنصفه باشد
و نزدیک محمد رح بینهٔ هر دو تن باطل باشد اما بنده بتاریخ اولیتر باشد **مسئله** اگر دو مدعی در کالائی
دعوی کنند و یکی ازیشان دو گواه دارد و دیگری چهار گواه هر دو یکسان باشند یا نه - هر دو متساقط
باشند **مسئله** اگر مردی بر مردی دعوی کند بقصاص پس مدعا علیه منکر شود و از سوگند نکول
آرد یمروی واجب آید یا نه - و اگر این قصاص را دعوی دون نفس باشد چنانکه مثلاً در دست
و یا پای قصاص واجب آید و اگر دعوی در نفس باشد حبس کنند تا اقرار کند و یا سوگند خورد اما
نزدیک ابو حنیفه رح و نزدیک صاحبین در هر جادیت واجب آید **مسئله** اگر مدعی مر خصم را در مجلس قاضی
حاضر کند و دعوی کند که بینه بدارم و آن از مدعی علیه میانجی بطلبد بر مدعی علیه واجب آید که کفیل
دهد یا نه - بنگریم اگر این مدعی علیه مقیم باشد بر وی واجب شود که کفیل بدهد بنفس خویش تا سه روز و اگر
غربت باشد مقدار مجلس قاضی او را ملازمت کند تا مدعی بینه را حاضر آرد و بیش ازین ملازمت نکند
بدیرا که آن از صحبت باز مانده این حرج باشد و حرج در شرع روا نیست **مسئله** اگر یک تن دعوی
کند بملک و دیگری گوید که بدست من ودیعت ست از فلان غائب و یا گوید فلان غائب گرو
کرده است بدست من و یا گوید که من از وی غصب کرده ام بینه اقامت کند بر اسم و نسب مودع
و بنهادن ودیعت اکنون این خصومت از ایشان رفع گردد یا نه - رفع گردد مگر در یک مسئله که از
غائب خریدن دعوی کند آنگاه که حاضر گردد **مسئله** اگر مدعی دعوی کند که از من این کالا را بخرید
اند و مدعی علیه گوید که با من ودیعت نهاده است فلان غائب و برین بینه اقامت کند خصومت
ایشان بر افتد یا نه - خصومت باقی ماند و بر نیفتد و اگر مدعی گوید که من این را بخریده ام از فلان غائب
و صاحب ید گوید همان فلان غائب بدست من ودیعت نهاده است خصومت ساقط شود یا نه -

ساقط شود اما سوگند بباید خورد بنام خدا تعالی و موکد کند باوصافه یعنی بگوید واللہ باللہ اما سوگند
بطلاق و عتاق نشاید خورد اما جهود را بر بنوجه سوگند دهند که باللہ الذی انزل التوریۃ علی موسی
یعنی بگوید بخدائیکه فرو فرستاد توریۃ را بر موسیٰ و نصرانی را یعنی ترسا را بر بنگونه سوگند باید داد که
باللہ الذی انزل الانجیل علی عیسیٰ و مجوسی یعنی مغ را بر این سوگند دهند که بدانخدائیکه آتش آفریده است
و بخانهای بت پرستیدن ایشان دهند چنانکه کلیسا و کنشتهای ایشان مسئلہ سوگند مغلظه
بر مسلمان واجب آید یا نه - واجب نیاید و سوگند مغلظه آن باشد که بمسجدی یا بخانه کعبه و یا به
بیت المقدس سوگند دهند این را سوگند مغلظه گویند و همچنین بزمان نیز سوگند نشاید داد چنانکه
بماه رمضان یا بجمعه یا بشب قدر و یا بشب بدر و آنچه بدان ماند مسئلہ اگر مردی دعوی کند بر شرای
بندهٔ و بائع مبیع را منکر شود آن بائع را چگونه سوگند دهند - بر بنوجه سوگند باید داد که باللہ که میان
شما بیع قائم نیست درین بندهٔ فروخته و نگوید که این بنده را تو نفروخته مسئلہ اگر مردی کالای یکی
غصب کرد و منکر شد سوگند باید داد بدینوجه که اباکند که این مدعی را استحقاق نیست برین کالا
که دعوی میکند و نگوید که تو این کالا را غصب نکرده مسئلہ اگر مدعی بنکاح باشد مدعی علیه را چگونه
سوگند دهند - بر بنگونه که باللہ که میان شما نکاح پیوسته نیست در بنحال که دعوی میکند مسلم
اگر زنی دعوی کند بر شوهری که تو مرا طلاق داده و شوهر منکر شود او را چگونه سوگند دهند - بر بنوجه
که باللہ که این از تو پای کشاده نیست برین طلاق که دعوی میکند و بدین لفظ سوگند دهند که تو
او را طلاق نداده مسئلہ اگر دو تن بسرائی دعوی میکنند یکی بجمیع سرای و دیگر بنصف سرای و هر دو تن
بینه اقامت کنند و آن سرای در دست ثالثی باشد سرای مر کرا باشد - نزد یک ابو حنیفه سرای را
چهار تیر کنند چهار تیر صاحب دعوی جمیع را باشد و یک تیر مر صاحب نصف را و قول ابو یوسف و
محمد بر طریق سرای را سه تیر کنند دو تیر مر صاحب جمیع را و یک تیر مر صاحب نصف را مسئلہ اگر
سرای را نصفی در قبض یکی باشد و نصفی در قبض یکی چنانکه هر دو صاحب قبض باشد حکم این سرای
چگونه باشد - جمیع سرای مر صاحب جمیع را باشد نیمهٔ آن که در قبض اوست بی دعوی و نیمهٔ دیگر
بر حکم دعوی که مدعی صاحب نصف در نیمهٔ سرای صاحب یدست و مدعی جمیع ازان نیمه خارجی و
هر جا که دو تن دعوی کنند یکی صاحب ید باشد و دیگری خارجی بینهٔ خارجی قبول کنند و بینهٔ صاحب ید
قبول نکنند زیرا که بینه را در ملک مطلق یاد کرده ایم مسئلہ اگر دو تن خصومت در سنوری کردند
هر یکی از ایشان بینه اقامت کند که این تنور خانه زاد من است و هر دو تن تاریخ یاد کنند

ستور مرکرا باشد- آنکس را باشد که سال ستور موافق تاریخ او باشد مسئله اگر سال ستور هر دو یکی باشد
حکم این چه باشد- میان هر دو تن مناصفه باشد مسئله اگر دو تن در ستوری منازعت کنند
یکے از ایشان بر نشسته باشد و یکے پیاده باشد و بیچ را بینه نباشد ستور مرکرا باشد- مرکسی را
که او راکب باشد مسئله اگر در بائع و مشتری خلاف افتد در ثمن مبیع چنانکه بائع گوید بصد درم
فروخته ام و مشتری گوید که به پنجاه درم خریده ام و یا در مبیع اختلاف رود چنانکه گوید که صد من را
بصد درم فروخته ام و مشتری گوید که دو لیت من را بصد درم خریده ام قول کرا معتبر باشد- هر که
از ایشان بینه را اقامت کند و اگر هر دو تن بینه را اقامت کنند آنکس معتبر تر باشد که زیادتی را
ثابت میکند مسئله اگر دو تن بینه ندارند قاضی مر مشتری را گوید که رضا ده بدان ثمنی که بائع دعوی
کند والا فسخ کنم و بائع را گوید رضا ده بر آن مبیع که مشتری دعوی میکند والا بیع را فسخ کنم اگر
ایشان رضا دهند فحسب و بیع قائم باشد میان ایشان و اگر رضا ندهند قاضی هر یکے را از ایشان
سوگند دهد بر دعوی دیگری مسئله اول سوگند مر کرا دهد- مر مشتری را بعد ازان مر بائع را چون هر دو
کس سوگند خوردند آنگاه قاضی بیع را میان ایشان فسخ کند و اگر یکے از ایشان نکول آرد در دعوی
دیگرے لازم شود مسئله اگر خلاف افتاد میان بائع و مشتری در اجل یعنے در مهلت چنانکه
مشتری گوید که من کالا بمهلت خریده ام و بائع گوید که من بنقد فروخته ام و یا همچنین اختلاف افتد
بشرط خیار یکے از ایشان گوید که من بخیار خریده ام و دیگری منکر شود که من بی خیار فروخته ام
و یا نیز اختلاف افتد در استیفای ثمن چنانکه مشتری گوید که بعضے ثمن تسلیم کرده ام و بائع منکر شود
قول کرا معتبر باشد- در همه قول کسے باشد که او منکر باشد اما باسوگند مسئله اگر مبیع هلاک شود
پس اختلاف افتد هر دو را سوگند دهند قول قول مشتری باشد باسوگند بهم و نزدیک محمد هر دو را
سوگند دهند یعنی مشتری را سوگند دهند که صد من بصد درم خریده و بائع را سوگند دهند که صد
من به پنجاه درم نفروخته چون هر دو تن سوگند خوردند آنگاه بیع را فسخ کنند بر قیمت هلاک شده
مسئله اگر مردی دو بنده را بخرید پس یکے هلاک شد پس اختلاف افتاد در ثمن تحالف رود میان
ایشان یانه- یعنی هر دو را سوگند دهند و بیع را فسخ کنند بر زنده و قیمت هلاک شده قاضی قضا
کند مر بائع را بر مشتری بنده زنده و قیمت کند هلاک شده را مسئله اگر اختلاف میان زن و شوی
در مهر افتاد شوهر گوید مهر تو هزار درم ست و زن گوید که دو هزار درم ست قول کرا معتبر باشد- هر که از
ایشان بینه اقامت کند و اگر هر دو بینه اقامت کنند قول زن معتبر باشد و اگر هر دو از اقامت

بینه عاجز شوند نزد یک امام ابوحنیفه رح هر دو را سوگند دهد و حکم کند بر مهر مثل او اگرچندان باشد که
دعوی میکند و یا بیش از آن و نکاح را فسخ نکنند و نزد یک ابو یوسف قول قول شوهر باشد مگر آنکه
چیزی محال دعوی کند یعنی چیزی گوید که مرد مانرا ازان محال آید اما اگر چنانستی که مهر مثل این زن چندان
باشد که اعتراف میکند شوهر و یا کم ازان باشد قضا کرده شود بر آنچه اعتراف میکند شوهر و اگر
مهر مثل او بمقداری باشد که زن دعوی میکند و یا بیش ازآن قضا کرده شود بدانچه زن دعوی میکند
اما اگر میانه باشد قول قول زن باشد بتمامی مهر مثل او مسئله اگر اختلاف افتد میان آجر و
مستاجر مثلاً مردی درزی میکند که یکدرم مزد و رگرفته و صاحب جامه گوید که به نیدرم قول که
معتبر باشد - بنگریم که پیش ازانکه دوخته شود این اختلاف میرود یا بعد ازان اگر هنوز ندوخته
است هر دو تن را سوگند دهند و اجارت را فسخ کنند و اگر بعضی دوخته باشد در آنچه دوخته است
قول قول درزی باشد با سوگند بهم و از آنچه ندوخته هر دو تن را سوگند دهند و اجارت را فسخ
کنند و اگر تمام دوخته باشد قول قول درزی باشد با سوگند بهم مسئله اگر اختلاف افتد میان
مولی و مکاتب در مال کتابت مکاتب گوید هزار درم است و مولی گوید که دو هزار درم است قول قول
که باشد - قول قول کسی باشد که منکر باشد با سوگند بهم و نزد یک ابو یوسف هر دو تن را سوگند
دهند و کتابت را فسخ کنند مسئله اگر اختلاف افتد اندر میان زن و شوی در متاع خانه هر یکی از
ایشان دعوی تمامی متاع میکند قول قول که باشد - نزد یک ابوحنیفه رح از جمله متاع آنچه صلاحیت
مردان دارد مرد را دهند و هر چه صلاحیت زنان دارد زن را دهند و آنچه مشکل باشد موقوف
دارند اگر نخست مرد بمیرد زن را دهند و اگر نخست زن میرد مرد را دهند و اگر پیش از وفات
مرد زن را طلاق دهد مشکل مر شوهر را باشد و نزد یک محمد آنچه مشکل باشد در همه احوال مر شوهر را دهند
و نزد یک ابو یوسف جهاز مثل مر زن را دهند و باقی مر شوهر را و نزد یک زفر و شافعی رح میان مناصفه
باشد و نزد یک مالک تمامی متاع مشکل و جز مشکل میان ایشان مناصفه کنند و بدهند و نزد یک ابن
ابی لیلی تمامی مر شوهر را باشد مگر جامهٔ پوشیدنی مر زن را و نزد یک حسن بصری تمامی مر شوهر را دهند
مگر جامهٔ پوشیدنی مر زن را مسئله اگر مردی کنیزکی بفروخت پس این کنیزک فرزند آورد
در قبض پس بائع گفت که این فرزند از آن منست نسب ثابت شود یا نه - اگر از شش ماه فرزند آورده
باشد از روز بیع نسب ثابت شود و بیع فسخ شود کنیزک ام ولد گردد و بائع رسد و مشتری ثمن خود
رجوع کند اما اگر مشتری نیز دعوی کند گوید فرزند از آن منست دعوی مشتری مسموع نباشد و همچنین

خواهد مشتری همراه بائع دعوی کند و خواه بعد از بائع در همه احوال دعوی بائع اولیتر باشد و اگر این فرزند پیش از ششماه زاده باشد دعوی بائع باطل باشد مگر آنکه مشتری تصدیق کند مسئله اگر فرزند را کم از ششماه آورد و بمرد پس بائع دعوی میکند دعوی بائع درست باشد یانه - اگر فرزند بمیرد بعد ازان دعوی کند کنیز ام ولد نشود و دعوی بائع مسموع نباشد مسئله اگر کنیزک بمیرد و فرزند بر حال است نسب ثابت شود یانه - اگر کم از ششماه آورده باشد نسب ثابت شود و فرزند مر بائع را باشد نزدیک ابو حنیفه و مر بائع را لازم شود که تمامی ثمن مشتری را باز دهد و نزدیک ابو یوسف و محمد حصه فرزند را دهد و حصهٔ کنیزک واجب نگردد مسئله اگر زنی دو بچه بیک شکم بیارد پس شوهر یکی را دعوی کند یعنی یکی را اعتراف کند نسب از یکی ثابت شود یا از هر دو - از هر دو ثابت شود **کتاب الشهادات** گواهی چیست - فریضه هست مسئله اگر مردی گواهی را بپوشد و پیدا نکند روا باشد یانه - اگر این گواهی در واقع حدود باشد گواه مخیر باشد خواه گواهی بدهد و خواه بپوشد اما فاضلتر آنست که بپوشد اما در سرقت چنان گواهی باید داد که مال مسلمان ثابت شود و قطع واجب نیاید و در حال گواهی دادن لفظ سرقت یاد نکنند و نگویند که بدزدیده هست و گویند که فلانرا دیدم که مال فلانرا بستد و در باقی واقعات چون بیع و شراء و اجارت و نکاح و عتاق و طلاق و آنچه بدین ماند فریضه باشد بر گواهی دادن و اگر بپوشد ماخوذ باشد و بزه مند باشد مسئله گواه چند کس باید تا گواهی را بشنوند و اگر این گواه در واقعه زنا نظر کرده باشد فالعیاذ بالله تعالی چهار مرد آزاد و مسلمان و عدول باید تا گواهی دهند چنانکه شرائط آن ست تا آنحکم ثابت شود و در باقی حدود و قصاص دو مرد عدول بباید تا گواهی دهند اما گواهی زنان در حدود و قصاص مسموع نباشد و هر واقعه که بجز حدود و قصاص باشد گواهی دو مرد یا یکمرد و دو زن مقبول باشد خواه دعوی بر مال باشد خواه دعوی بر غیر مال چنانکه نکاح و طلاق و خلع و وکالت و وصیت اما در وکالت و ولادت گواهی زنان تنها بی مرد بشنوند و همچنین هر واقعه که مرد از در آن واقعه اطلاع نتواند بود روا باشد که زن تنها گواهی دهد مسئله در گواهی عدالت فریضه هست یانه - در حدود و قصاص باجماع فریضه است و هر چه بجز از حدود و قصاص باشد نزدیک امام ابو حنیفه رح بر ظاهر عدالت مسلمان اختصار کنند و نزدیک صاحبین در کل واقعات عدالت شرطست در سر و علانیه مسئله اگر گواه را لفظ گواهی یاد نباشد و گوید مرا معلوم ست و یقین میدانم که بر یقین گواهی میدهد گواهی او را قبول کنند یانه - قبول نکنند مگر آنکه لفظ گواهی را یاد دارد مسئله گواهی بر چند وجه هست - بر دو وجه یکوجه آنست

که حکم او بنفس خود ثابت شود چون بیع و شراء و اقرار و غصب و قتل و گواهی دادن بر حکم حاکم درین واقعات گواهی دادن حلال باشد و قبول کنند اگرچه او را آنکس گواهی دادن نگفته باشد اما در حال گواهی دادن نگوید که مرا گواه گرفته است و وجه دوم آنست که حکم او بنفس ثابت نشود چنانکه گواهی دهد بر گواهی دیگر مسئله اگر مردی بشنود که فلان مرفلانرا گواه گرفت او را روا باشد که در آن واقعه گواهی دهد یانه - حلال نباشد او را که گواهی دهد مسئله اگر مردی خط خود ببیند و آن گواهی او را یاد نباشد حلال باشد او را اگر در آن واقعه یادش باشد مسئله گواهی نابینا و بنده و محدود و قذف که توبه کرد مسموع باشد یانه - نشنوند مسئله اگر مردی گواهی دهد از برای فرزندرا و یا فرزند فرزندرا و مادر و پدررا و یا شوهر گواهی دهد برای زن و یا زن گواهی دهد برای شوهر و یا مولی از برای بنده و یا از برای مکاتب این گواهی را شنوند یانه - نشنوند اما اگر اجنبی دعوی کند بر مادر یکی از این پسر گواهی دهد مادر از برای اجنبی این گواهی را شنوند حاصل آنست اگر قرابتی بر یکدیگر گواهی دهد شنوند اما اگر بر قرابت از برای اجنبی گواهی دهد این را شنوند مسئله گواهی شریک از برای شریک را شنوند در آنچه ایشانرا شرکت باشد یانه - نشنوند مسئله اگر از برای برادر را یا از برای عمی را گواهی دهند آن گواهی مسموع باشد یانه - مسموع نباشد مسئله گواهی مخنث و نوحه گر و سرود گوی و مدمن بر کبوتر باز شنوند یانه - نشنوند مسئله گواهی مردی که او مرتکب کبائر باشد شنوند یانه - اگر مرتکب کبیره باشد که موجب آن حد ست نشنوند مسئله گواهی مردی که غسل کند بی چادر و بی میزر و در گرمابه رود و یا کسی که ربا خورد روا باشد یانه - روا نباشد و همچنین گواهی مقامر نرد باز و شطرنج باز نیز نشنوند مسئله گواهی مردی که در شارع بول کند و یا نان خورد و کسی که اسلاف خود را دشنام دهد شنوند یانه - نشنوند اگرچه حسنات او بیش از سیئات باشند مسئله گواهی اهل اهواء و مبتدع شنوند یانه - در اخبار دیانات نشنوند و در معاملات بشنوند مگر گواهی خطابیان که ایشان گروهی اند که گواهی را قرض کنند و قرض ستانند و ایشان چنانند که چون مدعی پیش ایشان سوگند خورد بر صدق دعوی خویش ایشان گواهی دهند بی آنکه ایشانرا علم باشد مسئله گواهی ذمی در حق ذمی شنوند یانه - بشنوند اگرچه مختلف ملت باشند مسئله اگر مردی بصغائر مبتلا باشد و اما از کبائر مجتنب باشد گواهی او بشنوند یانه - بشنوند مسئله گواهی ختنه ناکرده و خصی و خنثی بشنوند یانه - بشنوند و هر گواهی که موافق دعوی باشد قبولش کنند و هر چه مخالف دعوی باشد نشنوند و شرط گواهی آنست که در معنی و لفظ برابر باشد نزد یک امام ابوحنیفه رح تا اگر یکی گواهی دهد بهزار درم و دیگری بدو هزار درم

گواہی ہیچکدام مسموع نباشد اما اگر یکے گواہی دہد بہزار درم و دوم گواہی دہد بر ہزار و پانصد درم و مدعی دعوی میکند ہزار و پانصد درم در ہزار درم باتفاق بشنوند **مسئلہ** اگر دو تن گواہی دادند بر ہزار درم پس یکے ازین گواہان گواہی میدہد کہ از جملۂ این ہزار درم پانصد درم گزاردہ است گواہی او درست باشد یا نہ۔ درست نباشد و حکم این دعوی آن باشد کہ حکم کنند بر ہزار درم و گواہی اینکس موقوف باشد تا آنکہ دیگر بیارد و آن گواہ دیگر را باید کہ گواہی ندہد تا وقتیکہ مدعی اقرار نکردہ باشد پیش او کہ من پانصد درم قبض کردہ ام **مسئلہ** اگر دو کس گواہی دادند بکشتن زیدی گفت کہ زید روز عید بمکہ کشتہ شد و دیگر گواہ گفت کہ روز عید بکوفہ کشتہ شد گواہی کدام طائفہ قبول کنند۔ بنگریم اگر ہر دو طائفہ برابر گواہی میدہند ہر دو گواہی را رد کنند و اگر نخست یک طائفہ گواہی داد قاضی بر آن حکم کرد پس طائفۂ دیگر گواہی میدہند گواہی ایشان مقبول نباشد **مسئلہ** قاضی را روا باشد کہ بر جرح گواہی بشنود و حکم کند یا نہ۔ روا نباشد **مسئلہ** اگر گواہی دہد بر نسب مثلاً کہ فلانکس فرزند آورد یا فلانکس بمرد یا فلان زن بزنی کرد یا فلان بازن خود دخول کرد یا بولایت قاضی یا بر وقف گواہی ایشان مسموع باشد بی آنکہ این حالہا را مشاہدہ کردہ باشند یا نہ۔ مسموع باشد چون این خبر بدیشان از مخبر صادق و ثقہ رسیدہ باشد و ایشانرا احتمال باشد کہ در یقین رہا بشنیدہ گواہی دہند **مسئلہ** اگر گواہی بر گواہی دہد روا باشد یا نہ۔ روا باشد در ہر حقوقی کہ بے شبہت ساقط نشود مگر در حد و قصاص درین ہر دو نشنوند گواہی یک تن بر یک تن مسموع باشد یا نہ۔ نباشد **مسئلہ** گواہی دو تن بر یک تن بشنوند یا نہ۔ بشنوند **مسئلہ** صفت گواہ گرفتن کہ گواہان بر گواہی خویش گواہ گیرند چگونہ باشد۔ آنکہ گواہان اصل مر گواہان فرع را بگویند کہ گواہ دہید بر گواہی ما کہ گواہی میدہیم کہ فلان پسر فلان اقرار کردہ است نزدیک ما بچندین مال و ما را گواہ گرفتہ است بر نفس خویش و اگر این لفظ آخرین بگوید نیز روا باشد **مسئلہ** گواہ فرع چگونہ گواہی دہد۔ آنکہ در وقت گواہی دادن بگوید کہ گواہی میدہم کہ فلان گواہ گرفت مرا بر گواہ خویش کہ فلان اقرار کرد نزد او بچندین مال و گفت گواہی دہ بر گواہی من **مسئلہ** گواہی گواہان فرع کی قبول کنند چون گواہان اصل بمیرند و یا غائب باشند سہ روزہ راہ و یا بیمار باشند چنانکہ در مجلس قاضی حاضر نتواند آمد **مسئلہ** اگر گواہان اصل مر گواہان فرع را عدالت کنند روا باشد یا نہ۔ یکسانست عمل کنند یا نکنند بر دو حال روا باشد اما قاضی از حال ایشان تفحص کند **مسئلہ** اگر گواہان اصل مر گواہان فرع را گواہ نگرفتہ ایم گواہی گواہان فرع مسموع باشد یا نہ۔ نباشد **مسئلہ**

اگر مردی گواهی دروغ دهد بر وی چه واجب آید - نزدیک امام ابوحنیفه رح در بازار احال ایشان معلوم کنند و ایشانرا بگردانند اما تعزیر نکنند و نزدیک ابو یوسف و محمد تعزیر واجب آید بزنند و حبس کنند **کتاب الرجوع عن الشهادة** اگر گواهان از گواهی خویش رجوع کنند درست باشد یا نه - درست نباشد مگر آنکه بمجلس قاضی رجوع کنند و این نیز بنگریم اگر پیش از قضای قاضی رجوع میکنند حکم ساقط میشود و بر گواهان چیزی واجب نشود و اگر بعد از قضای قاضی رجوع میکنند حکم قاضی ساقط نگردد و نسخ نشود و گواهان تاوان دار گردند بر آنچه بگواهی ایشان تلف شده باشد **مسئله** اگر دو تن گواهی دادند بمالی و قاضی قضا کرد پس رجوع کردند مشهود علیه را آید که ایشانرا تاوان دار کند یا نه - آید که تاوان دار کند و اگر یکی رجوع کند به نیمه تاوان دار گردد **مسئله** اگر سه تن گواهی دادند و قاضی قضا کرد پس یکتن ازین سه تن رجوع کرد بر وی هیچ واجب آید یا نه - هیچ واجب نیاید اما اگر دو تن رجوع کردند به نیمه مال تاوان دار گردند **مسئله** اگر یکمرد و دو زن گواهی دادند و قاضی قضا کرد پس یکزن رجوع کرد حکم این چه باشد - ربعی مال را تاوان دار گردد و اگر دو زن رجوع کنند نیمه مال را تاوان دار گردند **مسئله** اگر یکمرد و ده زن گواهی دادند و قاضی قضا کرد پس شش زن رجوع کردند ضمان بر ایشان واجب آید یا نه - واجب نیاید و اگر نهم زن نیز رجوع کرد آنگاه بر هر زنی ربعی مال واجب آید **مسئله** اگر جمله رجوع کنند قسمت میان ایشان چگونه باشد - نزدیک ابوحنیفه رح سدسی بر مرد واجب آید و پنج سدس بر زنان واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد نیمه بر زنان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بر زنی بنکاح مقدار مهر پس رجوع کنند ضمان بر ایشان واجب آید یا نه - اگر مقدار مهر مثل گواهی داده باشند ضمان واجب نیاید و اگر کم از مهر گواهی داده باشند بمقدار نقصان ضمان واجب آید **مسئله** اگر دو مرد بر مردی گواهی دهند بنکاح زنی پس رجوع کنند ضمان آن بر ایشان واجب آید یا نه - اگر مقدار مهر مثلی گواهی داده باشند واجب نیاید اگر زیادت از مهر مثل گواهی داده باشند بمقدار زیادتی ضمان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بیع کالا پس رجوع کنند ضمان بر ایشان واجب آید یا نه - اگر بمثل قیمت و یا زیادت از قیمت گواهی داده باشند ضمان بر ایشان واجب نیاید و اگر کم از قیمت مثل گواهی داده باشند بقدر نقصان ضمان بر ایشان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بر مردی که او زن خود را طلاق داده است پس رجوع کنند اگر پیش از دخول باشد نیمه مهر که زن مرد را داده است بگواهی ایشان بر ایشان رجوع کند و اگر زن مدخوله باشد بر گواهان هیچ

واجب نیاید زیرا که مهر بے گواهان ثابت گشته بود مسئله اگر گواهی بازادی بنده دهند پس رجوع کنند پس از قضای قاضی بنده آزاد گردد و قیمت بر گواهان واجب آید مسئله اگر دو تن گواهی دهند بقصاص پس رجوع کنند بعد از قتل قصاص برین واجب آید یا نه - قصاص واجب نیاید دیت واجب آید مسئله اگر گواهان فرع رجوع کنند ضمان برایشان واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر گواهان اصل منکر شوند که ما گواهی فرع را نگرفته ایم ضمان بر گواهان فرع واجب آید یا نه - ضمان برایشان واجب نیاید مسئله اگر اقرار کنند که گواه گرفته ایم اما غلط کردیم تاوان دار گردند یا نه - تاوان دار گردند مسئله اگر گواهان فرع تکذیب کنند مر گواهان اصل را و یا گویند که بغلط گواه گرفتند التفات کنند بقول ایشان یا نه - التفات نکنند بقول ایشان مسئله اگر چهار تن گواهی بزنا دهند و دو تن گواهی دهند باحصان و مزکیان تزکیه کردند پس رجوع کنند تاوان روا باشد یا نه - اگر گواهان زنا رجوع کنند تاوان دار گردند و اگر گواهان احصان رجوع کنند برایشان هیچ واجب نیاید مسئله اگر دو تن گواهی دهند بر یمین و دو تن گواهی دهند بر وجود شرط چنانکه دو تن گواهی دهند که زید سوگند خورده است که اگر بندهٔ او فلان کار بکند آزاد پس دو تن دیگر گواهی دهند که بنده فلان کار کرد چون بنده آزاد شد اگر گواهان رجوع کنند تاوان بر کدام گواهان واجب آید - بر گواهان

یمین کتاب ادب القاضی

نصب کردن بر قضای ولایت و قضای بد و مفوض کردن کرا روا باشد - آنکس را که در وی ولایت شهادت جمع باشد و عالم و مجتهد و امین و واثق و استوار باشد بر نفس خویش و کسیکه از میل و جور و ظلم خود را نگاه نتواند داشت او را نشاید که ولایت قضا قبول کند و ولایت قضا درخواست کردن کراهیت باشد مگر که او را مقلد کنند و واثق باشد که میل و جور نکند و چون قضا قبول کرد بر وی واجب گردد که از دیوان قاضی که پیش از وی بوده باشد پرسد از حال محبوسان تفحص کند هر که اقرار کند بحق بر وی لازم کند و هر که منکر شود از مدعی وی بینه طلبد و بر قول مجرد قاضی معزول شده او را قصاص نشاید کرد مگر بینه و اگر بینه اقامت نتواند کرد در اخلاص وی تعجیل نکند تا حال وی را روشن کند و در ودائع و مال وارتفاع مال وقف تفحص کند حکم بر بینه یا بر اعتراف خصم کند و بقول قاضی معزول التفات نکنند مگر آنکس که معترف شده باشد که بدست او مال او قاف و یا ودیعت باشد که قاضی معزول بمن تسلیم کرده است و در حال حکم در مسجد و یا در موضعی بنشیند که ظاهر باشد و مجلس عام باشد تا ضعیف و قوی او را بتواند دید مسئله قاضی را هدیه قبول کردن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر از کسے که میان ایشان مبادلت بوده باشد و یا ذی رحم محرم باشد مسئله قاضی را در دعوت آمدن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر دعوت عام باشد مسئله قاضی را روا باشد که در نماز جنازه حاضر آید یا نه

روا باشد و همچنین بپرسیدن بیماری رود نیز باکی نباشد **مسئله** قاضی را روا باشد که یکی از دو خصم را بی دیگری دعوت کند یا نه - روا نباشد و هر دو خصم را در مجلس برابر دارد و یکی را از دو خصم اشارة نکند و وعده نکند که تا او بدان شاد شود و حجت تلقین نکند و چون ثابت گردد و صاحب حق حبس غریم طلبد بحبس کردن تعجیل نکند و بر حکم کند و بفرماید تا حق بصاحب حق تسلیم کند **مسئله** اگر خصم امتناع آرد از تسلیم حق قاضی او را حبس فرماید یا نه - هر دینی که بدل مال باشد چون ثمن مبیع و بدل قرض باشد و یا بدل عقدی چون مهر و کفالت و حوالت باشد حبس فرماید و هر چه جز این باشد چون ارش جنایت و غصب در آن حبس نفرماید چون خصم دعوی فقر و افلاس کند مگر بینه اقامت کند که وی مال دارد آنگاه دو ماه و یا سه ماه حبس فرماید پس از آنجا تفحص کند اگر مال ظاهر گردد او را مخلص فرماید و چون از حبس بیرون آورده شود میان او و میان وام داران او فصل نکند تا او را اگر زیادتی از نفقهٔ اولاد بدست آید ولهذا را نرا آید که از وی بطلبند **مسئله** مرد را از برای نفقهٔ زن و نفقهٔ اولاد حبس کنند یا نه - از برای نفقهٔ زن حبس فرمایند و از برای نفقهٔ اولاد حبس نفرمایند مگر آنکه باقدرت از نفقه امتناع آرد **مسئله** قضای زن نافذ باشد یا نه - نافذ باشد مگر در حدود و قصاص **مسئله** نامهٔ قاضی بقاضی بکل واقعات مقبول باشد یا نه - مقبول باشد چون دو تن گواهی دهند مگر در حدود و قصاص چون دو تن گواهی دهند اگر خصم حاضر باشد در حال گواهی حکم کنند گواهی ایشان را در نامهٔ گواهی حکم کرده نویسند و اگر خصم حاضر نباشد نشاید که حکم کنند گواهی گواهان نویسند تا آن قاضی حکم کند که نامه سوی او شد چون نامه بدان قاضی رسد نشاید که قبول کند مگر بگواهی دو مرد یا بگواهی یک مرد و دو زن و چون قاضی نامه بنویسد باید که پیش گواهان بخواند تا ایشان را واقعه معلوم گردد و مهر کند و بدیشان تسلیم کند و چون نامه بقاضی که بدو نوشته باشد برسد خصم را حاضر کند و مهر را پیش او بگشاید و گواهان گواهی دهند که این نامهٔ فلان قاضی ست بسوی تو بفلان واقعه بر ما در مجلس حکم بخواند و مهر کرده و ما تسلیم کرده چون بر اینجمله گواهی دهند قاضی نامه بخواند و مر خصم را بنماید و او را لازم کند **مسئله** قاضی را خلیفه کردن بر قضا روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که ولایت قضا او را مفوض شده باشد آنگاه او را روا ست که نائب کند **مسئله** اما چون حکم حاکمین بر قاضی برسد بر وی واجب آید که امضا کند و بر حکم وی قضا کند یا نه - آید مگر که حکم آن بخلاف قرآن و اخبار و اجماع باشد آنگاه نشاید که بر آن حکم کند **مسئله** بر خصم غائب حکم کردن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر آنکه قائم مقام او کسی باشد **مسئله** اگر دو مرد در واقعهٔ مرد یرا حکم کنند و حاکم میان ایشان حکم کند و ایشان را بر حکم او رضا دهند درست باشد یا نه - چون حکم کننده بصفت حاکم باشد و با شرائط آن مطلع باشد درست باشد **مسئله** اگر کافری را و یا بنده را و یا ذمی را و یا محدود در قذف را و یا فاسق را و یا کودک را حکم کنند روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اگر دو تن یکے را حکم کردند پس پیش از آنکه

او حکم کند و صد این دو تن را که رجوع کنند یا نه - آید اما چون حکم پیدا کرد حکم او لازم شود پس رجوع نتواند کرد
مسئله چون حاکمی حکم کرد پس از حکم او را بقاضی بر گرفتند اگر موافق مذهب او باشد امضا کند و اگر مخالف مذهب او باشد
باطل گرداند مسئله در حد و قصاص حکم کردن کسی را روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر در خون خطا کسی را حکم کردند
و حکم بر عاقله بدیت قضا کرد حکم آن نافذ باشد یا نه - نباشد مسئله حاکم را روا باشد که گواه را بشنود و میان دو کس
قضا خصم کند یا نه - روا باشد مسئله اگر قاضی برای پدر و مادر و فرزند و زن را حکم کند روا باشد یا نه - باطل
باشد و الله اعلم بالصواب **کتاب القسمة** بر قاضی واجب است که کسی را نصب کند تا اموال مردمان را از
بیت المال قسمت کند یا نه - واجب باشد و اگر قاضی نصب نکند مردمان کسی را مزدور گیرند بر قسمت روا باشد
اما باید که آنکس عادل و امین باشد و عالم باشد بقسمت و قاضی را روا نباشد که مردمان را خبر کند تا یک تن میان قسمت کند
و آن قسمت کننده امین باشد مسئله اگر سه یا چهار قاسم در شهر شریک شوند روا باشد یا نه - در قسمت نگذارند
ایشان را تا شریک شوند مسئله اگر خانه میان وارثان قسمت کنند اکنون این اجر قاسم بر عدد رؤس دارند آید
یا بر قدر نصیبها - بر قول امام ابو حنیفه بر عدد رؤس و بر قول ابو یوسف و محمد بر قدر نصیبها مسئله اگر
وارثان جمله حاضر آمدند نزدیک قاضی و دست ایشان خانه ایست و یا ضیعتی و دعوی میکنند که ما را میراث رسید
است از فلانکس قاضی میان ایشان قسمت کند یا نه - نکند قسمت را نزدیک امام ابو حنیفه رح تا گواهان نیارند
که آنفلان بمرده است و ورثه را متعین این گواهان معین نکنند و بقول ابو یوسف و محمد روا باشد که قسمت کنند
باعتراف ایشان بروایت دیگر در کتاب قسمت آورده اند که بقول ایشان قسمت کنند مسئله اگر یکی
دعوی کند جوار خانه و جوار عقار اکنون بگفت ایشان قسمت کنند یا نه - باتفاق قسمت کنند مسئله اگر
دعوی کنند که این ملک ما شده است و یاد نکنند سبب ملک که چگونه نقل شده است بدیشان قسمت کنند میان ایشان
یا نه - قسمت کنند مسئله هر یکی از شریکان نفعی میگیرند از نصیب خویش اگر یکی از ایشان قسمت را طلب کند یا نه -
قسمت کنند و اگر یکی نفع میگیرد و دیگری نفع نمیگیرد از قلیل نصیب او اگر صاحب قلیل طلب قسمت را قسمت نکنند
و اگر صاحب کثیر طلب قسمت کنند مسئله اگر یکی دیگر را از ایشان قسمت زیان دارد قسمت کنند یا نه - نکنند مگر بر رضای یکدیگر
مسئله اگر ترکه عروض باشد قسمت کنند یا نه - اگر از یک جنس باشد قسمت کنند و اگر از دو جنس باشد قسمت نکنند
بعضی ببعضی مگر بقیمت و نزدیک ابو یوسف و محمد نیز همچنین است و هیچ خلافی نیست اما نزدیک ابو حنیفه رح قسمت نکنند جواهر
با برده یعنی از برای تفاوتی که در ایشان باشد و بقول ابو یوسف و محمد بردگان را مینه قسمت کنند مسئله گرمابه و چاه را قسمت کنند
یا نه - نکنند و هر چه قسمت پذیرد از راهین حکم ست چنانکه آسیا باب مگر بر رضای شریکان مسئله اگر وارثان گواهی دهند
نزدیک قاضی و گواهان دیگر بایشان در ندو گواهی دهند که موروث ایشان مرده است و سه تن گذاشته است از ما دو تن ایم و یکی دیگر غایب است

وخانه بدست این حاضران است اکنون قاضی قضا کند یا نه - چون حاضران بطلبند وکیل نصب کند از جهت غائب تا نصیب او را قبض کند و از جهت او نگاهدارد مسئله اگر خانه خریدند و دو تن حاضرند و یکی غائب اکنون اگر حاضر آن قسمت طلب کنند آید یا نه - نکنند باغیبت یکی از ایشان مسئله اگر خانه در دست وارث غائب است حاضران قسمت می طلبند قسمت کنند یا نه - قسمت نکنند مسئله اگر یک وارث حاضر است و دیگران غائب اند اکنون این حاضر قسمت طلبد قسمت کنند یا نه - اگر خانهائیست میراث رسیده در یک شهر آنرا علی حده قسمت کنند یا نه - نزد یک امام ابو حنیفه هر خانه را علی حده قسمت کنند و نزد یک ابو یوسف و محمد اگر مصلحت ایشان در قسمت بعضے باشد در بعضی قسمت کنند مسئله و اگر خانه ماندهاست و یا ضیاع و یا خانه ماندهاست و یا دکانی هر یکی را علی حده قسمت کنند یا نه - قسمت کنند و عدل کنند و در آن گز کنند و قیمت کنند تا وجه اکند نصیب یک را از وارثان چنانکه نصیب بعضی را بنصیب دیگری تعلق نباشد پس بنویسند نامهای ایشان و قرعه زند و لقب نهند نصیب اول و دوم را پس سیوم را همین قیاس میبرد و پس بیرون آرد قرعه را هر کرا بیرون آید نام اول اسهم مرا و را باشد و هر کرا بار دوم بیرون آرد سهم دوم مرا و را باشد مسئله درم و دینار در قسمت در آید یا نه - در نیاید مگر برضای ایشان مسئله اگر قسمت کنند و هر یکے را از ایشان گذر آب باشد در ملک دیگری یا راه گذر باشد اکنون در حال قسمت شرط کنند و قسمت را فسخ کنند یا نه اگر ممکن گردد گردانیدن آن گذر قسمت را فسخ نکنند و نیاید مرا و را که راه سازد یا گذر آب سازد در نصیب دیگری اگر ممکن نگردد گردانیدن آن آنگاه فسخ کنند مسئله اگر خانه باشد و او را سفلے باشد و علو نباشد و سفل نباشد و یا هم علو باشد و هم سفل میان قومی هر یکی را علیحده قسمت کنند یا نه - نکنند قسمت آن بقیمت تا آن کردبدون قیمت نتوان کرد مسئله اگر اختلاف افتد میان ورثه در نصیبی اکنون اگر دو کس قسمت کننده گواهی دهند گواهی ایشان بشنوند یا نه - بشنوند و بر آن حکم کنند مسئله اگر یکے از وارثان دعوی غلط کند و گوید آنچه مرا رسیده است نصیب برادر من است سخن وی بشنوند یا نه بشنوند و او را سوگندی ندارند مگر که گواه آرد بر دعوی خود مسئله اگر گوید بستدم حق خویش یا بعضے بستدم و خصم میگوید که تمام استده قول او را قول که باشد - قول قول خصم باشد با سوگند بهم مسئله و اگر گوید که فلان موضع مرا رسیده است من بستده ام و دیگر ورثه او را بدروغ میدارند سوگند کرا دهند - مر هر دو فریق را و باز قسمت پاره کنند مسئله اگر خانه قسمت کردند میان وارثان هر کسی را نصیبی رسد معین یکان را مستحق پیدا آید این قسمت را فسخ کنند و باز از سر گیرند یا نه نزد یک ابو حنیفه رح فسخ نکنند اما آنکسان که نصیب او برده اند آنها را آید که بحصه رجوع کنند و نزد یک ابو یوسف و محمد قسمت را فسخ کنند و باز از سر گیرند والله اعلم **کتاب الاکراه** حکم اکراه از که درست آید - از کسی که او قادر باشد بر راندن آنچه بدان وعده کند چون سلطان باشد یا دزدی یا بیابانی باشد و بهیچ فریاد رسی آنجا نباشد مسئله اگر مردی اکراه کند مردی را بر فروختن مال خویش و باخریدن کالا و یا بدانچه اقرار کند مر فلانرا بهزار درم یا بدانچه اجارت دهد این اکراه بقتل باشد و یا بحبس این بیع درست باشد یا نه - او بخیار باشد پس ازان اکراه اگر خواهد رضا دهد بدان بیع و اگر خواهد فسخ کند و از بیع باز

گردد و کالای خود باز ستاند مسئله اگر بهای کالا بطوع و رغبت قبض کرد اجازت باشد مر آن بائع را و اگر قبض او کراه اجازت نباشد مر آن بائع را واجب آید که کالا باز ستاند اگر قائم باشد در دست خرنده و اگر کالا هلاک شده است در دست خرنده و خرنده منکر نبود تا وان واجب آید یا نه - واجب آید که قیمت کالا مر فروشنده را بدهد و رسد مر اکراه کرده شده را که تا وان دارکند مر اکراه کننده را

اگر خواهد مسئله اگر مردی را اکراه کند بحبس یا بضرب تا به بندد بر خوردن خمر یا بر خوردن مردار حلال باشد او را که آن کار بکند یا حلال نباشد مر او را که آن کار بکند اگر اکراه کننده چیزی بترساند که از آن نفس وی تلف شود یا اندامی از اندامهای او کم شود چون بترسد روا باشد که بکند آنچه بدان اکراهش میکنند و حلال نباشد مر او را که صبر کند بدانچه وعده اش میکنند اما اگر صبر کرد تا او را بکشند یا عضوی از اعضای او تلف شد گرفتار باشد نزدیک خدای عز و جل مسئله اگر مردی را اکراه کردند در گفتن کفر بخدای عز و جل یا بر دشنام دادن پیغمبر ان به بندد یا بحبس این اکراه شاید یا نه - نباشد مگر چیزی اکراه کنند که بترسد که از نفس او چیزی تلف شود یا عضوی از اعضای او کم شود رخصت باشد که ظاهر کند آنچه فرمایند چون ظاهر کرد دل بر قرار شاید باشد یا نشاید و بزه گار نباشد و اگر صبر کند تا کشته گردد او مستحق ثواب باشد مسئله اگر مردی را اکراه کنند بر تلف کردن مال مسلمانی یا بکاری که بترسد که نفس وی تلف شود مباح باشد که آن کار بکند یا نه - مباح نباشد که بکند و صاحب مال را آید که تا وان دارکند اما اکراه کننده را مسئله اگر مردی را اکراه کند که یکی را بکشد روا باشد که وی را بکشد یا نه - مباح نباشد که بکشد و او را صبر باید کرد تا کشته شود و اگر بکشد بدکردار باشد مسئله قصاص بر اکراه کننده واجب آید یا بر اکراه کرده سر اکراه کننده واجب آید اگر کشته باشد بعمد مسئله اگر مردی اکراه کرد یکی را بطلاق دادن زن خویش یا بر آزاد کردن بنده خویش طلاق و عتاق شود یا نه - شود اما این کره باز گردد بر اکراه کننده بتمامی کابین زن اگر پیش از دخول باشد و تمامی قیمت بنده واجب آید مسئله اگر یکی را اکراه کرد بر زنا کردن حد واجب آید یا نه - نزدیک ابو حنیفه رح حد واجب آید مگر که اکراه سلطان کند و نزدیک ابو یوسف و محمد رح واجب نیاید مسئله اگر مردی را اکراه کنند بر دست زن وی از وی جدا شود یا - جدا نشود و این استحسان است و قیاس آنست که جدا شود

کتاب السیر و المختصر جهاد کردن جهیت یعنی غزا کردن فریضه است یا سنت - فرض است اما بر سبیل کفایت اگر طائفه

بجا آرند از طائفهٔ دیگر بر افتد و اگر هیچکس بجا نیارد همه مردمان گنهکار باشند بگذاشتن مسئله جنگ کردن با کافران جایست بی آنکه ایشان آغاز کنند یا نه - واجب است آغاز کنند خواه نه مسئله جنگ کردن بر کودک و بر زن و بر بنده و بر نابینا و بر جا مانده واجب آید یا نه - نه مگر که بنفیر عام باشد مسئله اگر کافران غلبه کردند بر شهری بر که واجب آید دفع ایشان - بر همه مردمان از زنان و مردان آزادان و بندگان زن بی دستوری شوهر برود و بنده بی دستوری خواجه مسئله اگر مسلمانان در دار حرب قصد

سار ستانزاد یا قلعه را گرو کردند کافران را باسلام خواندند یا با ایشان حرب کنند - اول با سلام خوانند اگر مسلمان شدند فبها و اگر نه بگویند ایشان را که جزیه دهید اگر دهند دست از ایشان بدارند و اگر نه دست بحرب بدارند اما اگر بگذارند جزیه پیش آیند خون ایشان همچون خون مسلمانان شود در نگاه داشتن مسئله اگر اهل شهرهای اسلام کافران را یکبار باسلام خواندند واجب

که بار دوم آیند آیشان بحرب شود یا نه مستحب است که ایشانرا بار دیگر نیز بخوانند باسلام اگر اسلام آوردند فبها و اگر نه
از خدا یتعالی استعانت خواهند و با ایشان بحرب در آیند و آلات حرب را بستانند چون منجنیق و در مسکنهای ایشان آتش
زنند و آب غالب را بر ایشان روان کنند و درختان ایشان ببرند و کشتهای ایشانرا تباه کنند **مسئله** اگر در شهر کافران
مسلمانیست و یا بازارگانیست غازیرا در آن شهر بر ایشان باید انداخت یا نه - باکی نیست اگر بیند از زنان و در انداختن آن بیم
بکافران کنند **مسئله** اگر کافران را و مسلمان بچگانرا اسیر خود ساخته باشند تیر بدیشان باید انداخت یا نه - بیند از زنند بیم
کافران **مسئله** زنانرا و مصحفها را بلشکر برند یا نه - اگر ایمنی باشد ببرند باکی نیست و اگر نه کراهیت دارد **مسئله** مسلمانان
روا باشد که بر کافران غدر کنند یا نه - نشاید کرد زن را و کودک را نکشند و مرفوت شده را نیز نکشند و نابینا نکشند
و بر وی مانده را نکشند مگر از ایشان کسی که او را رای جنگ باشد آنگاه بباید کشت و دیوانه را نیز نباید کشت **مسئله**
اگر امام مصلحت بیند بصلح کردن و یا کافران و یا بعضی از ایشان و یا آنکه در ضمن این مصلحت با شرط مسلمانان را روا باشد که صلح کند
یا نه - باکی نباشد **مسئله** اگر امام صلح کرد پس مدتی بر آمد که امام در شکستن صلح نفع می بیند صلح را چگونه بشکند
اول تیری بدیشان فرستد بعده دست بکشتن ایشان برآرد و اگر ایشان بیخبری بی آنکه ایشانرا خبر کنند روا باشد
که بناگاه کارزار کنند یا نه - روا باشد **مسئله** اگر بندگان کافران دار حرب گریخته بسوی مسلمانان آیند ایشان آزاد باشند
یا نه - آزاد باشند **مسئله** چون لشکر در دار حرب رسید علف کنند یا نه - علف کنند و آنچه در دار حرب نباشد بجز نماز
خوردنی و هیزم و طعام ایشانرا بکار بندند و اگر روغن باشد بر سر اندکنند و کارزار کنند بدانچه بیابند از ایشان سلاح ایشان و
اینهمه پیش از قسمت باشد **مسئله** غازی را روا باشد که بفروشد یا ذخیره کند یا نه - روا باشد آنچه بخورد بخورد باقی
با مام سپارد **مسئله** اگر مردی در دار حرب مسلمان شد نفس او و اولاد صغار او و مال که بدست او باشد و یا بدست مسلمانی بود ودیعت باشد و یا
بدست ذمی مر او را سالم باشد یا نه - سالم باشد و اینهمه نگاه داشته شود باسلام او اما عقار او و زن او و فرزندیکه در شکم زن او باشد
فی باشد همه مر غازیانرا و همچنین اولاد کبار او ترقی کردند مر غزاة را **مسئله** سلاح فروختن بدست حربیان روا باشد یا نه
روا نباشد و نشاید که از جهة ایشان سلاح سازند و بفروشند **مسئله** اگر اسیران مسلمانان را کافران گرفتند و اسیران کفار بدست
مسلمانان مستند پس کفار ایشانرا امید هند و مسلمانانرا می ستانند روا باشد یا نه - روا نباشد بقول ابو حنیفه و بقول ابو یوسف
و محمد روا باشد اما روا نباشد که کافرانرا او منت بر ایشان نهند **مسئله** اگر سلطان شهری را از کافران بقهر و غلبه فرو گیرد
اکنون چه شود حکم آن بدانکه در بنیاب خیارست اگر خواهد زمینها و خانهای آن شهر را قسمت کرده بغازیان بدهد و اگر
خواهد بر ایشان اقرار کند و خراج بر ایشان نهد **مسئله** اگر اسیران کافر گرفتار آمدند بدست مسلمانان امام چکند - امام بخیار
باشد اگر خواهد بکشد و اگر خواهد برده کند تا خدمت مسلمانان بکنند و اگر خواهد نگاه دارد تا بزنها مسلمان شوند یعنی که حر
باشند آنگاه نگذارد که با زنهاد حرب روند **مسئله** اگر اسیران مسلمانان بفروشند و بها بستانند و با شد یا نه - روا نباشد

مسئله اگر لشکر مسلمانان از دارالحرب بدارالاسلام می آیند و با ایشان ستور بسیار است که نمیتوانند آورد چه باید کرد
ایشان را بکشند و بسوزند و تلف کنند مسئله غنیمت در دارحرب قسمت کنند یا نه - بنزد بعض علمای ما قسمت نکنند تا در دار
اسلام نیایند و نزد یک شافعی هم در دارحرب قسمت کنند مسئله اگر غازیان حرب کردند و غنیمتها بدست آوردند پس
پیش از انکه بدارالاسلام آرند غازیان دیگر بر سر آن غنیمت آمدند ایشان نیز شریک شوند یا نه - شریک شوند همه مسئله بازار یان
لشکر را در غنیمت حقی باشد یا نه - نباشد مگر آنکه ایشان نیز کارزار کنند مسئله اگر مردی آزاد یا زنی آزاد امان دهد مر کافران را
دیا جماعتی از اهل حصاری یا از اهل ساباطی درست باشد یا نه - درست باشد و بعکس این نیز شاید که ایشان کارزار کنند مگر که امان
فاسد ظاهر گردد آنگاه امان را سوی ایشان فرستند مسئله اگر ذمی یا اسیری یا بازرگانی که بود ابر ایشان میرود درست
باشد یا نه - امان ایشان درست نباشد مسئله اگر بندهٔ امان دهد مر اهل حرب را درست باشد یا نه - نزد ابو حنیفه درست نباشد
مگر بدستوری خواجه و نزد صاحبین درست باشد مسئله اگر مسلمانان غلبه کنند بر ترکان و آنچه در دست ایشانست روا باشد
یا نه - روا باشد و ملک ایشان گردد مسئله اگر مسلمانان بر حربیان غلبه کرده مالهای که حربیان از شهر مسلمانان برده باشند باز
بستانند پس مالکی که پیدا آمد مالک را باز دهند یا نه - اگر پیش از قسمت پیدا آید مالک بردکالای خود را بی هیچ چیزی و پس از قسمت از
دست غازی بقیمت بستاند مسئله اگر ترکان بر مسلمانان غلبه کردند و یا کافران حرب غلبه کنند مالهای مسلمانان بستانند بدارالحرب
بر بند مال ملک ایشان شود یا نه - شود مسئله اگر بازرگانی در دارحرب کالای از شهر مسلمانان کافران بغارت برده باشند
اگر خواهد هم بدانمقدار که بازرگان خریده باشد بخرد و اگر خواهد بگذارد مسئله اگر حربیان و کافران بر شهر اسلام غلبه کردند
و مدبران و اولاد مکاتبان را و آزادان را بر بندملک ایشان شوند یا نه - نشوند مسئله و اگر بازرگانی بدارحرب رفت
و مدبر از او ام ولد و آزادان و مکاتبان را بخرند و بیارند چگونه شود آزاد شوند یا نه - آزاد شوند مسئله اگر بر حربیان
غلبه کردند مکاتبان و مدبران و امهات اولاد و آزادان ایشان را اگر گرفتند ملک مسلمانان شوند یا نه - شوند مسئله اگر بندهٔ
مسلمانی بگریخت و از دار اسلام بدارحرب رفت حربیان بگرفتند ملک ایشان شود یا نه - نزد ابو حنیفه رحمه الله شود و نزد صاحبین شود
مسئله اگر اسیری از دار اسلام بدارحرب رود و حربیان بگیرند ملک ایشان شود یا نه - شود باتفاق مسئله اگر غنائم از
دارحرب بسیار بدست آمده باشد و امام راستور نباشد که بار کند چه کند قسمت کند و بدست غازیان امانت نهد
تا برگیرند و بدارالاسلام آرند پس از ان امام از ایشان باز ستاند و قسمت کند میان غازیان مسئله اگر پیش از قسمت غازی
چیزی بفروشد از غنیمت روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر غازی در دارحرب بمیرد و غنیمت جمع شده باشد
او را از ان حق باشد یا نه - نباشد مسئله اگر در دار اسلام آورد پس غازی بمیرد نصیب او میراث شود مر فرزندان او را
یا نه - میراث شود مسئله اگر در حالت کار زار امام مر غازیان را چیزی زیادتی بگوید از غنیمت تا حریص شوند بر قتال چنانکه گوید
هر که کسی را بکشد سوار باشد یا پیاده هر چه از و یابد او را باشد یا نه - باشد مسئله اگر پس از غنیمت که جمع کرده باشند

اگر چیزی زیادتی گوید مرغازیانرا رواباشد یانه - روانباشد مگر از خمس **مسئله** چون مسلمانان از دار حرب بدار اسلام آیند رواباشد که از غنیمت چیزی علف بخرند یا ستور را دهند یانه - روانباشد و اگر چیزی از غنیمت مانده باشد بازآرد و امام را دهد یا در غنیمت افگند **مسئله** امام غنیمت را چگونه قسمت کند خمس از و بیرون کند حق درویشان و مسکینان و یتیمان و چهار خمس را میان غازیان قسمت کند سوار را دو سهم دهد و پیاده را یک سهم نزد یک ابوحنیفه رح و نزد صاحبیه سوار را سه سهم دهد و پیاده را یکی **مسئله** اگر غازیئی دو اسپ دارد او را بر یک اسپ رجحان باشد یانه - نزد امام اعظم و زفر و حسن رجحان نباشد یعنی یک اسپه دهند و همچنین اسپ جنگی یا اسپ خنیت برابر باشد **مسئله** پالانی و اشتر را دهند یانه - ندهند **مسئله** اگر غازیئی در دار حرب سوار برفت و اسپش بمرد او را سهم سواران دهند یا سهم پیادگان - سهم سواران نزد علمای ما و نزد شافعی سهم پیادگان **مسئله** صاحب استر را ندهند **مسئله** بنده را و زن را و کودک را و ذمی را سهم غنیمت دهند یانه - ندهند و سهم غنیمت کسی را دهند که امام مصلحت بیند **مسئله** خمس را چند قسمت کنند - خمس را خدای عزوجل پنج قسمت نهاده است چنانکه در کلام خود یاد کرده وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ این سهم خدای تعالی یاد کرده است از برای افتتاح کار بتبرک نام خدای تعالی و سهم پیغمبر ع بیفتاد بوفات او چنانکه صفا بیفتاد و صفا آن بود که پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم را هر چه خوش آمدی برگرفتی چون سهم پیغمبر ع بموت بیفتاد آن نیز بیفتاد باقی خمس را سه قسمت سهم کنند سهمی یتیمان را و سهمی مسکینان را و سهمی ابن السبیل را و قرابت رسول ع را مقدم دارند **مسئله** تو انگران را ذی القربی را دهند یانه - ندهند و ذوی القربی را امروز چیزی واجب است یانه - بمذهب باسافط شده است در وقت پیغمبر ع بعلت نصرت دادندی و درویش قائم ست که بدهند و بقول شافعی واجب است **مسئله** اگر یک تن یا دو تن در دار حرب بی دستوری امام در روند و غارت کنند و چیزی بیارند خمس واجب آید یانه - واجب نباید **مسئله** و اگر جماعتی برفتند که ایشانرا قوت ست و شوکت و بی دستوری چیزی غارت کردند و بیاوردند خمس واجب آید یانه - واجب آید **مسئله** اگر مسلمانی بدار حرب ببازارگانی برفت و چیزی از حربیان بستد روا باشد یانه - نشاید که بمال ایشان یا بخون ایشان تعرض ساند **مسئله** اگر یکی غدر کرد و از ایشان چیزی بستد و بدار الاسلام آورد ملک او شود یانه - شود امام ملکی حرام او را فرماید تا صدقه کند آنرا **مسئله** اگر حربی در دار الاسلام در آمد و او را گذارند که در دار الاسلام مقیم شود یانه - بینیم کم از یک سال ساکن میشود یا یک سال یا بیشتر اگر کم از یکسال ست بگذارند و اگر یکسال است یا بیشتر نگذارند اما او را بگویند که اگر سالے بخواهی بود از تو گزید خواهند طلبید بدهی و اگر نه بگذارند و بدار الحرب بفرستند و اگر سالی باگزید ساکن شد در دار الاسلام بعد ازان او را نگذارند که بدار الحرب بفرستند **مسئله** اگر بدار حرب بازرود و زر او را بستانند و در دار الاسلام بدست مسلمانی بدهد مسلمان بدار حرب رود و زر او را دهد یعنی تا در دار الاسلام بدست مسلمانی بدهد ایشان حال الحرب شود چون

بدار حرب رود مباح شود آنچه دار اسلام ست از مال او برخطرست بنگریم تا اگر اسیر شود یا کشته شود وامهای او ساقط شود و ودیعتهای او غنیمت شود مسئله آنچه مسلمانان گرد کنند از مال اهل حرب بی کارزاری کجا صرف کنند؟ در مصالح مسلمانان چنانکه خراج باب زمینی عشری ست و حد آن از عریست تا بزدیک یمن و از حد شام تا عراق و از رمل بر یمن تا منقطع آسمان مسئله سواد زمین عشری ست یا خراجی و حد او از کجا تا کجاست - زمین سواد بتمامی خراجی است از عذیب تا عقبه حلوان و از غلث تا عباد ان مسئله زمین سواد ملکیت ست اهل آن را پس روا باشد که در آن تصرف کنند مسئله زمینی از دار حرب که اهل آن مسلمان شده اند یا امام فتح کرد بقهر و غلبه میان غازیان قسمت کرد آن زمین عشری باشد یا خراجی - جمله عشری باشد مسئله اگر امام بقهر و غلبه بگشاد و هم بر اهل آن قرار داد آن عشری باشد یا خراجی - خراجی مسئله اگر یکی بدست تو دی امام زمینی مرده را زنده کند خراجی باشد یا عشری بمذهب ابی حنیفه و ابو یوسف اعتبار بر جوار باید کرد اگر جوار خراجی ست این نیز خراجی باشد و اگر عشریست این نیز عشری باشد مسئله زمینهای بصره عشریست یا خراجی - باتفاق همه صحابه عشریست و محمد میگوید که اگر زنده گردانیده است آبهایی که خود کنده است یا بچشمه که خود بیرون آورده است یا از آب دجله یا از آب جویهای بزرگ که ملک کسی نیست آنهمه عشری باشد و اگر زنده کند بجایهای که عجم آنرا کنده است چون جوی ملک و جوی دجله و جز آن خراجی باشد مسئله از خراجی چه مقدار ستانند - آنچه عمر رضی نهاده است بر سواد در هر جریب که آب برسد یکی قفیز هاشمی که آن چهار من باشد و یکدرم شرعی و در نخلها چه واجب آید - در هر جریب پنجدرم مسئله در رز انگور چه واجب آید و در درخت که متصل باشد در آن چه واجب آید - ده درم و آنچه جز اینها باشد چه واجب آید - بنهد امام بر ایشان بقدر طاقت ایشان و اگر آنچه بر ایشان نهاده باشد طاقت ندارند کم کند امام چیزی از ایشان مسئله اگر آب بر زمین خراجی غلبه کرد و بگشت و بازان آب بریده شود خشکی شود یا آفت آسمانی رسد خراج واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر زمینهای خراجی را مالک معطل دارد بروی خراج واجب آید یا نه - نیاید مسئله اگر ذمی از زمینهای خراجی باشد و آن مسلمان شود خراج از وی بستانند یا نه - بستانند بدار قدیم مسئله اگر مسلمانی زمینی خراجی را بخرید از ذمی از وی خراج ستانند یا نه - ستانند مسئله در زمین خراجی عشر واجب آید یا نه - واجب نیاید **کتاب الجزیه** جزیه چگونه است - بر دو گونه است یکی آنکه صلح بر رضای ایشان نهند بدانقدر که اتفاق افتد آن ستانند و دیگر آنکه سلطان بقهر و غلبه فتح کند و شهر از ایشان بستاند و بر ملک ایشان قرار دهد مسئله گزید از هر کسی چند ست اگر کافری تو انگر باشد بروی نهند در هر سالی چهل و هشت درم شرعی در هر ماهی چهار درم باشد و بر کافر درویش کار کن در هر سالی دوازده درم نهند در هر ماهی درمی باشد مسئله گزید بر کیان نهند - گزید بر جهودان و بر ترسایان و مغان و بت پرستان خواه از ولایت عرب و مرتدانی که از مسلمانی باز گشته باشد گزید بنهند و ایشان را گویند که باسلام آیید و اگر نه گردن شما را بزنیم مسئله از زنان و کودکان گزید ستانند یا نه - از زنان و کودکان و ذمی نابینا و کافر درویش که کار نتواند کرد و کافری صومعه

باشد و او در میان مردمان نیامیزد از همه گزیده نستانند مسئله اگر ذمی اسلام آرد جزیه از وساقط شود یا نه ساقط شود مسئله اگر بر خراج گزاری دو سال خراج جمع شده باشد هر دو سال تمام می بستانند تا تداخل شود یکسال پیش نشاید که بستانند مسئله جهودان و ترسایان و کافران خراج گزار را بگذارند تا بتکده و کنشتها و کلیساها را در شهر اسلام بنا کنند یا نه - روا نباشد که بگذارد مگر که دیر نیه ویران شده باشد باز آبادان کنند مسئله خراج گزاران جهودان و ترسایان را گذارند تا ایشان لباس همچون مسلمانان کنند یا نه - نگذارند واجب باشد بر سلطان مسلمان که جدا کند میان مسلمانان و جهودان و ترسایان و کافران در لباس و پوشش ایشان و زین و پالان و کلاه سر ایشان بعلامتی که بشناسند مسلمانان را از خراج گزار مسئله خراج گزار را بگذارند که سلاح بندد و یا بر اسب نشیند در دار اسلام - روا نباشد مسئله اگر خراج گزاری سر باز زند از گزیدن و یا مسلمانی را بکشد و یا پیغمبری را دشنام دهد و یا بر زن مسلمانی زنا کند عهد او شکسته شود یا نه - بدین چیزها عهد او شکسته نشود مگر که بدار حرب رود و بحربیان یار شده با جمله ایشان خروج کند و مسلمانان شهر را از شهرها غارت کند و حرب کند آنگاه عهد ایشان شکسته شود همه را بکشند مسئله اگر عیاذاً بالله مسلمانی ردت آرد از اسلام چه باید کرد اول او را اسلام عرضه باید کرد و اگر او را شبهتی باشد دور باید کرد و آنرا و محبوس باید داشت اگر مسلمان شود فبها و گرنه بکشندش مسئله اگر کسی مرتدی را بکشد پیش از آنکه اسلام بر وی عرضه کنند بر کشنده هیچ واجب آید یا نه - کراهیت باشد اما بر و از کشتن او هیچ واجب نیاید مسئله اگر زنی ردت آرد او را بکشند یا نه نکشند و لیکن او را محبوس کنند تا مسلمان شود مسئله اگر مسلمانی ردت آرد نعوذ بالله منها ملک از مال او زائل شود یا نه - ملک از مال او زائل شود بردت آوردن اگر مسلمان شود ملک در مال باز آید چنانکه بوده باشد و اگر بمیرد یا کشته شود بورثه نقل شود و آنچه کسب کرده باشد در حال اسلام ورثهٔ او را باشد نه مسلمانان را و آنچه کسب کرده باشد در حال ردت آن فئی باشد مرغازیان را مسئله اگر این مرتد بدار الحرب رفت و قاضی قضا کرد بدار حرب رفتن او را حال بندگان و عیال او چه شود - مدبران او آزاد شوند و امهات اولاد او آزاد شوند و امهائی که بر و باشد حلت شوند و آنچه کسب کرده باشد در حال اسلام بورثهٔ او دهند از مسلمانان و نگذارند آن وامهارا که در حال اسلام بر و لازم شده باشد اما وامهائی که در ردت لازم آمده باشد از کسبی گزارند که در حال ردت کسب کرده باشد و املاک را موقوف کنند مسئله اگر مرتد از دار حرب مسلمان شود و بدار الاسلام باز آید مال او را دهند یا نه - آنچه بیابد از مال خویش بدست دارثان خویش باز ستاند مسئله و اگر مرتد زن باشد تصرف او در مال او حال ردت درست باشد یا نه - باشد مسئله از ترسایان و بنی تغلب گزید چند ستانند - دو چندانکه بر مسلمانان زکوة باشد مسئله از زنان و فرزندان ایشان جزیه ستانند یا نه - از زنان بستانند نه از فرزندان مسئله آنچه سلطان جمع کند از خراج بنی تغلب و آنچه هدیه فرستند اهل حرب بدو و آنچه خراجهای دیگر جمع کنند از اطراف کجا صرف کند - در مصالح مسلمانان چنانچه رخنها بندند و پلهای ویران از عمارت

کنند و بنا کنند و قاضیان مسلمانان را عطیه دهند و عاملان که خراج گیرند و متقیان را عطیه دهند مقدار آنچه
بسنده باشد ایشان را و غازیان و فرزندان ایشان را مشاهره دهند بقدر کفاف **کتاب البغاة** اگر جماعتی
از مسلمانان بیرون آیند و بر سلطان باغیان شوند و غلبه کنند بر شهری از شهرهای مسلمانان امام ایشان را چه کند
ایشان را بخواند بجماعت و از شبهتی که ایشان را افتاده باشد بیرون کشد اما ابتدا نکند بکشتن تا آنکه ایشان
ابتدا نکنند چون ایشان ابتدا کردند واجب آید بر مسلمانان که بر باغیان کارزار کنند و جماعت ایشان را تفرقه
کنند **مسئله** اگر از ایشان مردی با شوکت باشد ایشان را چه کنند - مجروحهای ایشان را بکشند و گریختگان را دنبال
بگیرند **مسئله** مال ایشان را قسمت کنند و زن و بچه ایشان را برده کنند یا نه - نکنند اما سلطان باید که مال ایشان را
نگاه دارد و بدیشان باز ندهد تا ایشان توبه کنند و بطاعت آیند چون توبه کنند مال ایشان بدیشان باز دهد
مسئله اگر سلاح ایشان بدست مسلمانان افتند روا باشد که بدان بر ایشان کارزار کنند یا نه - روا باشد چون
حاجتمند گشته باشند بکارزار کردن **مسئله** آنچه گرد کنند باغیان از شهرهای مسلمانان بقهر و غلبه از خراج و عشر
سلطان بار دیگر از مسلمانان آن خراج و عشر بطلبد یا نه - نه اگر باغیان صرف کرده باشند در حق آن آنچه
از ایشان سنده باشد محسوب باشد و اگر صرف نکرده باشند در مستحق آن پس اهل آن مال را باید که میان خود و میان حق
بیفکند و بار دیگر بارباب استحقاق بدهند اگر مردی تاجر از اهل عدل بر عاشری اهل بغی بگذرد و این عاشر باغی از
تاجر عشر بستد مر امام را روا باشد که بار دیگر از این تاجر عشر بطلبد روا باشد که از و بار دیگر بطلبد **کتاب الحظر**
والاباحة اگر مردی جامهٔ حریر را می پوشد روا باشد یا نه - نه اما زنان را روا باشد و باکی نیست که از حریر بالشی کنند نزد
ابو حنیفه رح و نزد یک صاحبینه کراهیت باشد **مسئله** اما اگر دیبا را می پوشد روا باشد یا نه - این خلاف بر عکس است نزد ابو حنیفه
کراهیت باشد و نزد صاحبینه روا باشد - اما باکی نیست پوشیدن جامهٔ ملحم و جامهٔ ملحم آن باشد که تار او از ابریشم باشد و پود
از ریسمان و یا از خز **مسئله** اگر مردی پیرایه میکند از زر یا نقره روا باشد یا نه - نه مگر که انگشتری باشد یا کمر میان دو آنکه
بند شمشیر نقره باشد اما زنان را روا باشد از هر چه خواهند از زر یا نقره **مسئله** مرکوب را روا باشد که زر را پوشد
یا نه - کراهیت باشد و همچنین اگر کودک حریر می پوشد مکروه باشد **مسئله** خوردن در آشامیدن و روغن بر سر کردن و بوی
خوش کردن در کاسه یا کوزهٔ زرین و نقرین روا باشد یا نه - روا نباشد نه مرد را و نه زن را اما باکی نیست باستعمال
آبگینهٔ بلور و عقیق و روا باشد آشامیدن در آوندی سیم اندوده و بر نشستن بر زین سیم اندود و نشستن بر تخت
سیم اندود و نزد ابو حنیفه رح تعشیر کردن در مصحف و نقط اما باکی نیست بآراستن مصحف و نقش کردن مسجد آب زر و
کراهیت باشد استخدام فرمودن خصیان را و باکی نیست اگر بهائم خصی باشد چنانکه اسپ و گاو و گور خر را بر اسپ راندن **مسئله**
قول بنده و صبی در هدیه و رسله قبول باشد یا نه - باشد و همچنین قبول کنند قول فاسق را در معاملات نه در اخبار دیانات

باشد و او در میان مردمان نیامیزد از همه گزیده نستانند مسئله اگر ذمی اسلام آرد جزیه از وساقط شود یا نه
ساقط شود مسئله اگر بر خراج گزاری دو سال خراج جمع شده باشد هر دو سال تمامی بستانند تا تداخل شود یکسال پیش
نشاید گرفتن مسئله جهودان و ترسایان و کافران خراج گزار را بگذارند تا بتکده و کنشتها و کلیساها را در شهر اسلام
بنا کنند یا نه - روا نباشد که بگذارد مگر که دیر نیه ویران شده باشد باز آبادان کنند مسئله خراج گزاران جهودان
و ترسایان نرا گذارند تا لباس ایشان لباس همچون مسلمانان کنند یا نه - نگذارند واجب باشد بر سلطان مسلمان که جدایی کند
میان مسلمانان و جهودان و ترسایان و کافران در لباس و پوشش ایشان و زین اسپان و کلاه سر ایشان بعلامتی که بشناسند
مسلمانان نرا از خراج گزار مسئله خراج گزار را بگذارند که سلاح بندد و یا بر اسپ نشیند در دار اسلام - روا نباشد
مسئله اگر خراج گزاری سر باز زند از گزیدن و یا مسلمانی را بکشد و یا پیغمبری را دشنام دهد و یا بر زن مسلمانی زنا کند
عهد او شکسته شود یا نه - بدین چیزها عهد او شکسته نشود مگر که بدار حرب رود و بحربیان یار شده باجملهٔ ایشان
خروج کند و مسلمانان شهر را از شهرها غارت کند و حرب کند آنگاه عهد ایشان شکسته شود همه را بکشند مسئله اگر
عیاذاً بالله مسلمانی ردت آرد از اسلام چه باید کرد اول او را اسلام عرضه باید کرد و اگر او را شبهتی باشد دور باید کرد از آنرا
و محبوس باید داشت اگر مسلمان شود فبها ورنه بکشندش و اگر نه بکشندش مسئله اگر کسی مرتدی را بکشد پیش از آنکه
اسلام بر وی عرضه کنند بر کشنده هیچ واجب آید یا نه - کراهیت باشد اما بر و از کشتن او هیچ واجب نیاید مسئله اگر زنی
ردت آرد او را بکشند یا نه نکشند و لیکن او را محبوس کنند تا مسلمان شود مسئله اگر مسلمانی ردت آرد نعوذ بالله
منها ملک از مال او زائل شود یا نه - ملک از مال او زائل شود بردت آوردن اگر مسلمان شود ملک در مال باز آید چنانکه بوده باشد
و اگر بمیرد یا کشته شود بورثه نقل شود و آنچه کسب کرده باشد در حال اسلام ورثهٔ او را باشد نه مسلمانان نرا و آنچه کسب
کرده باشد در حال ردت آن فی باشد مرغازیان را مسئله اگر این مرتد بدار الحرب رفت و قاضی قضا کرد بدار حرب رفتن او را
حال بندگان و عیال او چه شود - مدبران او آزاد شوند و امهات اولاد آزاد شوند و آنهایی که بر و باشد حلت شوند و آنچه
کسب کرده باشد در حال اسلام بورثهٔ او دهند از مسلمانان و نگذارند آن وامهارا که در حال اسلام بر و لازم شده باشد اما وامهایی
که در ردت لازم آمده باشد از کسبی گزارند که در حال ردت کسب کرده باشد و املاک را موقوف کنند مسئله اگر مرتد از
دار حرب مسلمان شود و بدار الاسلام باز آید مال او را دهند یا نه - آنچه بیابد از مال خویش بدست و ارثان خویش باز ستاند
مسئله و اگر مرتد زن باشد تصرف او در مال او حال ردت درست باشد یا نه - باشد مسئله از ترسایان و از
بنی تغلب گزیده چند ستانند - دو چندانکه بر مسلمانان زکوة باشد مسئله از زنان و فرزندان ایشان جزیه ستانند
یا نه - از زنان نستانند نه از فرزندان مسئله آنچه سلطان جمع کند از خراج بنی تغلب و آنچه هدیه فرستند اهل حرب بدو
و آنچه خراج دیگر جمع کنند از اطراف کجا صرف کند - در مصالح مسلمانان چنانچه رخنها بندند و پلهای ویران را عمارت

کنند و بنا کنند و قاضیان مسلمانان را عطیه دهند و عاملان که خراج گیرند و متقیان را عطیه دهند مقدار آنچه بسنده باشد ایشان را و غازیان و فرزندان ایشان را مشاهره دهند بقدر کفاف **کتاب البغاة** اگر جماعتی از مسلمانان بیرون آیند و بر سلطان باغیان شوند و غلبه کنند بر شهری از شهرهای مسلمانان امام ایشان را چه کند ایشان را بخواند بجماعت و از شبهتی که ایشان را افتاده باشد بیرون کشد اما ابتدا نکند بکشتن تا آنکه ایشان ابتدا نکنند چون ایشان ابتدا کردند واجب آید بر مسلمانان که بر باغیان کارزار کنند و جماعت ایشان را تفرقه کنند **مسئله** اگر از ایشان مردی باشوکت باشد ایشان را چه کنند - مجروحهای ایشان را نکشند و گریختگان را دنبال بگیرند **مسئله** مال ایشان را قسمت کنند و زن و بچه ایشان را برده کنند یا نه - نکنند اما سلطان باید که مال ایشان را نگاه دارد و بدیشان باز ندهد تا ایشان توبه کنند و بجماعت آیند چون توبه کنند مال ایشان بدیشان باز دهد **مسئله** اگر سلاح ایشان بدست مسلمانان افتند روا باشد که بدان بر ایشان کارزار کنند یا نه - روا باشد چون حاجتمند گشته باشند بکارزار کردن **مسئله** آنچه گرد کنند باغیان از شهرهای مسلمانان بقهر و غلبه از خراج و عشر سلطان بار دیگر از مسلمانان آن خراج و عشر بطلبد یا نه - نه اگر باغیان صرف کرده باشند در حق آن آنچه از ایشان سنده باشد محسوب باشد و اگر صرف نکرده باشند در مستحق آن پس اهل آن مال را باید که میان خود و میان حق بیفکند و بار دیگر بارباب استحقاق بدهند اگر مردی تاجر از اهل عدل بر عاشری اهل بغی بگذرد و این عاشر باغی از تاجر عشر بستد مر امام را روا باشد که بار دیگر از این تاجر عشر بطلبد روا باشد که از و بار دیگر بطلبد **کتاب الحظر والاباحة** اگر مردی جامهٔ حریر را می پوشد روا باشد یا نه - نه امازنان را روا باشد و باکی نیست که از حریر بالشی کنند نزد ابو حنیفه رح و نزد یک صاحبینؒ کراهیت باشد **مسئله** اما اگر دیبا را می پوشد روا باشد یا نه - این خلاف برعکس است نزد ابو حنیفهؒ کراهیت باشد و نزد صاحبینؒ روا باشد - اما باکی نیست پوشیدن جامهٔ ملحم و جامهٔ ملحم آن باشد که تار او از ابریشم باشد و پود از ریسمان و یا از خز **مسئله** اگر مردی پیرایه میکند از زر یا نقره روا باشد یا نه - نه مگر که انگشتری باشد یا کمربان و آنکه بند شمشیر نقره باشد اما زنان را روا باشد از هر چه خواهند از زر یا نقره **مسئله** مر کودک را روا باشد که زر را پوشد یا نه - کراهیت باشد و همچنین اگر کودک حریر می پوشد مکروه باشد **مسئله** خوردن و آشامیدن و روغن بر سر کردن و بوی خوش کردن در کاسه یا کوزهٔ زرین و نقرین روا باشد یا نه - روا نباشد نه مرد را و نه زن را اما باکی نیست بتعمال آبگینهٔ بلور و عقیق و روا باشد آشامیدن در آوند سیم اندوده و بر نشستن بر زین سیم اندود و نشستن بر تخت سیم اندود و نزد ابو حنیفهؒ و تعشر کردن در مصحف و نقط اما باکی نیست بآراستن مصحف و نقش کردن مسجد آب زر و کراهیت باشد استخدام فرمودن خصیان را و باکی نیست اگر بهائم خصی باشد چنانکه اسپ و گاو و گورخر را بر اسپ راندن **مسئله** قول بنده و صبی در هدیه و اذن **مسئله** قبول باشد یا نه - باشد و همچنین قبول کنند قول فاسق را در معاملات نه در اخبار دیانات

مگر که عدل باشد **مسئله** روا باشد مرد بیگانه در زن بیگانه بیند یا نه - روا نباشد مگر در روی او و کف دست او
و اگر از شهوت ایمن نباشد روا نباشد که در روی هم بیند مگر بحاجتی چنانکه قاضی قضا کند یا گواهی دهد روا
باشد که بنگرد اگرچه بتر سد که اثر شهوت ظاهر گردد **مسئله** طبیب را روا باشد که بنگرد در زن بیگانه در موضع مرض
مسئله مردی بیگانه در مردی بیگانه چند نگرد - در تمامی اندام بنگرد مگر از ناف تا زانو **مسئله** زن بیگانه در
مرد بیگانه چند در نگرد - همچنانکه مرد بیگانه در مرد بیگانه **مسئله** مرد در زن خود و کنیزک خود چند نگرد - در هم
اندام اما ادب آنست که در اندام نهانی ننگرد **مسئله** مرد را در ذوات محرم خویش در چند جا از جسم او نگریستن روا
باشد - در روی و سر و در ساق و در بازوی او اما در پشت و شکم نشاید نگریست **مسئله** آنجا که دیدن در
ذوات محرم حلال است سودن نیز حلال است یا نه - باکی نیست چون ایمن باشد از شهوت **مسئله** مرد
بیگانه در کنیزک بیگانه چند نگرد - همچند انکه در ذوات محرم خود نگرد و باکی نیست که بساید چون خریداری
خواهد کرد اگرچه اثر شهوت ظاهر شود **مسئله** خصی در زن بیگانه چند نگرد - همچند انکه مرد فحل نگرد **مسئله**
غلام در کد بانو چند نگرد - همچند انکه مرد بیگانه در زن بیگانه نگرد **مسئله** اگر مردی کنیزک کسی را بزنی
کند و خواهد که عزل کند دستوری از کنیزک خواهد یا از خواجه - نزد ابو حنیفه و ابو یوسف از خواجه و نزد
محمد از کنیزک **مسئله** مردی بر کنیزک و زن خود عزل کند روا باشد یا نه - از زن خود روا نباشد مگر
بدستوری زن و از ان کنیزک بی دستوری روا باشد **مسئله** اگر محتکری کند در قوت مردمان یا در قوت
ستوران روا باشد یا نه - روا نباشد چون شهری باشد که در وزیان دارد **مسئله** اگر کسی از دیه خویش غله آرد
یا از شهر دیگر بخرد و بار کند و بیارد او را محتکر خوانند یا نه - بخوانند **مسئله** سلطان را روا باشد که در شهری
نرخ پیدا آرد یا نه - روا نباشد که نرخ نهد مر مردمان را **مسئله** در روزگار فتنه چنانکه باغیان پیدا آمدند سلاح
سلاح فروختن روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اگر شیره فروشد بدست یکی که این بائع میداند که خمر خواهد
کرد روا باشد فروختن آن یا نه - روا نباشد **کتاب الوصایا** وصیت واجب ست یا سنت
یا مستحب ست **مسئله** وصیت کردن مر وارث را روا باشد یا نه - روا باشد مگر وارثان دیگر اجازت کنند
مسئله زیادت از ثلث مال وصیت کردن روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اگر مسلمانی
کافر را وصیت میکند روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** اگر کافری مسلمانی را وصیت میکند روا باشد
یا نه - روا باشد **مسئله** قبول وصیت کی درست باشد - پس از مرگ **مسئله** اگر موصی در حیوة قبول
کند یا رد باطل باشد و مستحب آنست که وصیت کند کم از ثلث مال **مسئله** اگر یکی مریکی را وصیت کند در
کارهای خویش او در روی او قبول میکند و در غیبت او رد میکند روا باشد یا نه - روا نباشد و اگر هم در روی او

رد میکند روا باشد مسئله موصی کی مالک شود - همه جا مالک شود مگر در یک مسئله آنکه ست وصیت کند بمیرد
پس وصیت کرده شده پیش از قبول بمیرد آن کالاکه موصی بست در ملک ورثه موصی در آید بی قبول وارث
ایشان مسئله اگر وصی کند بندهٔ را یا کافر را یا فاسقی را درست باشد یا نه - قاضی برون آرد از وصیت
و دیگری را نصب کند مسئله اگر مردی وصی کرد بندهٔ خود را و وارثان خود بکبار دارد نزد یک ابوحنیفه
و محمد روا نباشد وصی کردن بندهٔ خود را در همه احوال مسئله اگر مردی وصی کرد در مال خویش و آنکس عاجز آمد
از قائم کردن وصیت روا باشد قاضی را تا دیگری را بر و نصب کند تا او را یاری دهد مسئله اگر مردی وصی کند
مرد و کس را یکے تنها کار تواند کرد و یکی نتواند کرد دیگر خریدن کفن و جهاز ساختن و طعام اولاد صغار و کسوت
ایشان بدادن و ودیعت بعینها و گزاردن وام و گزاردن وصیت بعینها که او کرده باشد و آزاد کردن بندهٔ
معین که او فرموده باشد و خصومت کردن در حق مرده اینهمه چیزها روا نباشد نزد ابوحنیفه و محمد و نزد ابو یوسف
روا باشد هریکے را از ایشان که بی دیگری کار کند مسئله اگر مردی وصیت کرد مر دیرا بثلث مال و دیگری را
هم بثلث مال میان ایشان چگونه قسمت کنند - ثلث میان ایشان نیمانیم نهند مسئله اگر یکے را بثلث
وصیت کرده است از تمام مال و دیگر یرا نیز بثلث مال و وارثان اجازت نمیکنند ثلث میان ایشان چگونه قسمت
کنند - نزد یک ابو یوسف و محمد ثلث مال ایشان را چهار تیر کنند سه مر یکی را که بتمامی وصیت کرده است و یک تیر مر کسی را
که بثلث وصیت کرده است و نزد یک امام ابوحنیفه رح ثلث را میان ایشان مناصفه کنند امام ابوحنیفه رح ثلث
موصی را زیادت ثلث ندهند مگر در سه مسئله محابات و سعایت و دراهم مثال محابات مردی دو بنده دارد
یکی را قیمت هزار درم و دیگر یرا قیمت دو هزار درم هریکی را بدست دیگرے بصد درم بفروخت و مال دیگر
نگذاشت از هریکے ثلثی وصیت درست باشد و مثال سعایت مردی را دو بنده باشد قیمت هریکی هزار درم
در مرض موت هر دو را آزاد کردن ثلثی آزاد شود و ثلثان را سعایت کنند مثال دراهم مردی وصیت کرد مر یکی را
بهزار درم و دیگر یرا بدو هزار درم و جز این مال دیگر نداشت هزار درم را میان ایشان قسمت کنند دو مر آنرا
که هزار درم وصیت کرده است و یکی مر آنرا که باقی وصیت کرده است مسئله مردی مر یکی را وصیت کرد بثلث
مال و بر وی داها بر آمده است که بتمامه مال وی مستغرق شده است این وصیت درست باشد یا نه - نباشد مگر وام
داها را بیزار کند از وام مسئله اگر مردی وصیت کند که نصیب یک پسر من بزید دهید این وصیت درست
باشد یا نه - باطل باشد اگر گوید که از نصیب پسر من زید را دهید روا باشد یا نه - روا باشد مسئله
اگر دو پسر باشد موصی له را سیم بخش دهند مسئله مردی در مرض موت خود برده را آزاد کند یا کالا بفروشد
و محابات کند یا کالا بنجشد درست باشد یا نه - اینهمه وصیت از ثلث مال معتبر باشد مسئله اگر نخست محابات

کرد پس آزاد ... بقول ابوحنیفه رح وبقول صاحبین رح عتق اولست در هر دو مسئله اما اگر مردی
وصیت کند ... را دهید چند دهند - کمترین سهم وآن سهام ورثهٔ او را دهند مگر که از سهم
کم شود آنگاه ... دهند مسئله اگر مردی وصیت کند که چیزی از مال من زید را دهید چه واجب
آید - ... وکثیر آنچه دهد روا باشد مسئله اگر مردی وصیت کند بوصیتهای مختلف
فرائض ... دارند - آنچه فرائض باشد آنرا مقدم دارند چون حج وزکوة وکفارتها
وآنچه ... ورباط ومسجد وآنچه موصی مقدم داشته است آنرا مقدم دارند مسئله اگر
وصیت کند ... بردست وی باشد حج فرماید از شهری که موصی ساکن آن باشد تا حج کند اگر ثلث
مال وی چندان نباشد که از خانهٔ او فرمایند از موضعی فرمایند که از ثلث مال وی حج تواند کرد مسئله اگر
مردی نیت حج از خانهٔ خود بیرون آمد پس در راه وفات کرد وصیت کرد که از برای وی حج کنند از
کجا حج فرمایند - نزدیک ابوحنیفه رح از شهریکه موصی ساکن شهر بوده است ونزد صاحبین از آنموضع فرمایند که
وفات کرده باشد مسئله اگر کودکی یا مکاتبی وصیت کرد بحج روا باشد ودرست باشد یا نه - حج درست
نباشد اگرچه مال بسیار باشد مسئله اگر وصیت کند رجوع کند از وصیت روا باشد یا نه - روا باشد
مسئله اگر صریح رجوع کند ویا فعلی آرد که دلیل کرد بر رجوع هم درست باشد مسئله اگر منکر شود وصیت و
را رجوع نباشد مسئله اگر مردی وصیت کند که ثلث مال من همسایگان را دهید که این را دهند نزدیک
ابوحنیفه رح آن همسایگان را دهند که پیوستهٔ خانهٔ وی باشند ونزدیک صاحبین جملهٔ اهل محلت را واجب
آید مسئله اگر وصیت کند که ثلث مال من خسران مراد هید کرا دهند - هر دو رحم محرم که از آن زن باشند
مسئله اگر زن وصیت کند که ثلث مال من خسران مراد هید کیان را دهند - هر دو رحم محرم که از آن مرد باشد
آنرا دهند مسئله اگر وصیت کرد که ثلث مال من قرابتان مراد هید درست باشد یا نه - درست باشد وبدانند
بهر خویشاوندان ذو رحم محرم که نزدیکتر باشند چون مادر وپدر وفرزند در وصیت در نیاید وهر دو
تنی را وسه تنی را دهند اگرچنانکه وصیت کرد را لهٔ دو عم را یا دو خال را وصیت هر دو عم را باشد نزدیک
ابوحنیفه رح ونزد صاحبین میان چهار کس اربع باشد هر کسی را ربعی دهند مسئله اگر یک عم باشد ودو خال
عم را نیمی ودو خال را نیمهٔ نزدیک ابوحنیفه رح ونزدیک صاحبین بدهند هر کسی را نصیبی مسئله اگر وصیت
کند مردی بثلث درا هم خویش یا بثلث غنم خویش پس دو ثلث هلاک شد ویک ثلث بماند او را چند دهند -
اگر این ثلث بیرون می آید از باقی مال او یعنی مال دیگر دارد وقماش دیگر دارد که هر دو هزار درم می ارزد و
در بحش گوسفند می ارزد این ثلث که باقی مانده است تمامی موصی له را دهند مسئله اگر مردی وصیت کرد

از این جامہ ثلثی زید را دہید پس دو ثلث از آن ہلاک شد و ثلثی باقی ماند چہ کنند تا بچیزی می آید از زید
جامہ از باقی مال او تمامی جامہ ندہند مگر ثلثی از آنچہ باقی ماندہ است **مسئلہ** اگر وصیت کند کہ ہزار درم
از مال من زید را بدہید و ہیچ در اعین مال ست و دین نیز ہست چہ دہند۔ اگر از این عین بیرون آید
این ہزار درم او را دہند اگر بیرون نمی آید ثلثی از آن او را دہند و باقی ازین بستانند کہ ہزار درم تمام
شود **مسئلہ** اگر وصیت کرد بچیزی درست بودیانہ۔ اگر این حمل پیش از شش ماہ آرد درست نبود و اگر
کم از شش ماہ آرد درست بود **مسئلہ** اگر وصیت کند بکنیزک مگر بارا و وصیت و استثنا ہر دو
درست باشد یانہ۔ درست باشد **مسئلہ** اگر وصیت کند بکنیزک پس از مرگ موصی این کنیزک
بچہ آرد پیش از آنکہ موصی لہ قبول کند اکنون چہ دہند۔ اگر ہر دو از ثلث بیرون آیند موصی لہ را
دہند و اگر بیرون نمی آید ثلثی از ہر دو بستانند و اگر چیزی نباشد بچہ بستانند۔ بر قول صاحبین رح
و بر قول ابو حنیفہ رح از مادر بستانند و اگر چیزی نماند از بچہ بستانند **مسئلہ** وصیت کردن
بخدمت بندہ مر ساکن بودن خانہ بدتی روا بودیانہ۔ روا بود و اگر بدو وصیت کند روا باشد
و اگر رفتہ بندہ از ثلث مال بیرون آید تمام بندہ موصی را بسازد تا مرد و یرا خدمت میکند تا آنروز
کہ موصی لہ بمیرد وصیت باطل شود یانہ۔ باطل شود **مسئلہ** اگر وصیت کند کہ ثلث مال من ورثہ
فلانرا دہید نرو مادہ درین وصیت برابر باشد **مسئلہ** اگر وصیت کند کہ ثلث مال من ورثہ زید را
دہید میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند **مسئلہ** اگر وصیت کند کہ ثلث
مال زید عمرو را دہید پس معلوم شد کہ عمرو مردہ بود آن ثلث تمامی مر زید را دہند **مسئلہ**
و اگر مردی وصیت کند کہ ثلث مال من صدقہ کنید و روز وصیت مال نداشت تا روز وفات
ہر مال کہ کسب کند ثلث آن از پس وفات صدقہ کنند و باللہ التوفیق والعون
والعصمۃ وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین

تمت

بالخیر

الحمد للہ والمنۃ کہ این کتاب مستطاب مسمی بہ **قدوری فارسی** بتصحیح وتحریر
خاکسار مظلوم وجہول فقیر غلام رسول ساکن موضع عادلگڑھ حسب فرمایش تاجران پرتمیز فقیر اللہ
وعبد العزیز لاہوری بتاریخ ۲۵ ماہ ربیع الاخری سنہ ۱۲۹۸ ہجری متبرکہ بتحریر درآمد
اللھم اغفر الکاتب والقاری ولمن سعی فیہ آمین

فہرست کتاب قدوری فارسی

۲	کتاب الطہارات	۱۲	کتاب الصلوٰۃ	۲۹	کتاب الزکوٰۃ	۳۶	کتاب الصوم
۳۹	کتاب الحج	۴۳	کتاب الجنایات	۴۷	کتاب البیوع	۵۷	کتاب الصرف
۵۸	کتاب الرہن	۶۲	کتاب الاقرار	۶۵	کتاب الاجارۃ	۶۹	کتاب الشفعۃ
۷۳	کتاب الشرکۃ	۷۵	کتاب المضاربۃ	۷۷	کتاب الوکالۃ	۸۰	کتاب الکفالۃ
۸۲	کتاب الحوالۃ	۸۳	کتاب الصلح	۸۴	کتاب الہبۃ	۸۶	کتاب الوقف
۸۷	کتاب الغصب	۸۹	کتاب الودیعۃ	۹۱	کتاب العاریۃ	۹۲	کتاب اللقیط
۹۳	کتاب اللقطۃ	۹۳	کتاب الحبس	۹۴	کتاب المفقود	۹۵	کتاب الآبق
۹۷	کتاب احیاء الموات	۹۶	کتاب الماذون	۹۷	کتاب المزارعۃ	۹۸	کتاب المساقاۃ
۹۸	کتاب النکاح	۱۰۶	کتاب الرضاع	۱۰۷	کتاب الطلاق	۱۱۲	کتاب الرجعۃ
۱۱۴	کتاب الایلاء	۱۱۵	کتاب الخلع	۱۱۶	کتاب الظہار	۱۱۷	کتاب اللعان
۱۱۹	کتاب العدۃ	۱۲۱	کتاب النفقات	۱۲۵	کتاب العتاق	۱۲۷	کتاب التدبیر
۱۲۸	کتاب الاستبراء	۱۲۹	کتاب المکاتب	۱۳۱	کتاب الولاء	۱۳۲	کتاب الجنایات
۱۳۷	کتاب الدیات	۱۴۰	کتاب القسامۃ	۱۴۱	کتاب المعاقلۃ	۱۴۲	کتاب الحدود
۱۴۷	کتاب الاشربۃ	۱۴۹	کتاب الصید والذبائح	۱۵۱	کتاب الاضحیۃ	۱۵۶	کتاب الایمان
۱۵۰	کتاب الدعوی	۱۶۵	کتاب الشہادات	۱۶۸	کتاب الرجوع عن الشہادۃ	۱۶۹	کتاب ادب القاضی
۱۷۰	کتاب القسمۃ	۱۷۲	کتاب الاکراہ	۱۷۳	کتاب السیر المختصر	۱۷۷	کتاب الجزیۃ
سنہ ۱۲۹۸ھ		۱۷۹	کتاب الخنثیٰ والمفقود	۱۸۰	کتاب الوصایا	سنہ ۱۲۸۱ع	

کتاب الفرائض را مترجم خود ترجمہ نکردہ شاید اصل قدوری عربی کہ نزد مترجم بود کتاب الفرائض دران نبودہ باشد چراکہ فرائض فی نفسہ علمی بسیط

کتاب ہذا در شہر لاہور بازار کشمیری

از جرابا تمیز فقیر اللہ وعبد القادر وغیرہ

بتصحیح مولوی غلام اللہ صاحب